

سید حسن الطحی

اتحاد دوستی



اتحاد و دوستی

چاپ دوازدہم

با تجدید نظر کامل



اولین اثر:

استاد سید حسن ابطحی

نام کتاب: اتحاد و دوستی
مؤلف: آية الله سيد حسن ابطحي
سایت مؤلف: www.abtahi.com
ناشر: نشر بطحاء
چاپ: امیران
شمارگان: ۳۰۰۰
تاریخ انتشار: رمضان المبارک ۱۴۲۶ - پاییز ۱۳۸۴
نوبت چاپ: چاپ دوازدهم
ویرایش: دوم پاییز ۸۴
دفاتر مؤلف:

قم - سالاریه - میدان میثم - میثم بالا - میثم ۳ - پلاک ۱۷

تلفن ۲۹۳۴۰۲۵ فاکس ۲۹۱۸۳۱۳ - ۰۲۵۱

تهران - میدان نوبنیاد - خیابان لنگری - خیابان صنایع - خیابان گلزار جنوبی -

خیابان لادن شرقی - کوچه زنبق - پلاک ۱۲ - تلفن: ۲۲۹۳۱۰۴۹

مشهد مقدس - بلوار شهید مدرس - مدرس ۵ - پلاک ۱۳۷ - تلفن: ۲۲۲۸۸۸۸

فاکس ۰۵۱۱ - ۲۲۲۰۲۸۵

شابک ۹۶۴ - ۶۳۳۱ - ۳۳ - ۵

قیمت ۲۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلني الله على سيدنا محمد وآله وسلم

سَيِّدِ الْإِسْلَامِ مُحَمَّدٍ الْخَيْرِ الْفَرِيدِ الْمُنْتَظَرِ الْمُهَذَّبِ



کانون بحث و انتقاد دینی (مشهد) تقدیم می کند

اهداء

بپاس بهره‌های علمی فراوانی که از محضر درس
بزرگ مرجع فقید عالم تشیع حضرت آیه‌الله
العظمی آقای بروجردی قدس سره الشریف
بردم این اثر ناچیز را به روان پاکش اهداء
می‌نمایم.

مؤلف



«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»

حسنّت باتفاق ملاحّت جهان گرفت آری باتفاق جهان می توان گرفت^(۱)

ندانی که چون با هم آیند مور
ز شیران جنگی برآرند شور
نظر کن بر آن موی باریک سر
که باریک بیند اهل نظر
چون تنها است از رشته ای کمتر است

چو پر شد ز زنجیر محکّمتر است^(۲)

دو دل یک شود بشکند کوه را پراکندگی آرد انبوه را^(۳)

جان گرگان و سگان از هم جدا است متحد جانهای شیران خدا است^(۴)

۱ - حافظ.

۲ - سعدی.

۳ - نظامی.

۴ - مولوی.





خلاصه‌ای از مقدمه چاپ اول
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله و على آله اجمعين

روی سخن با شما ای مسلمانان ...

آیا می‌دانید؟ در عصری که ما زندگی می‌کنیم تمدن اروپا و پیشرفت علم و صنعت چگونه افکار جوانان مسلمان را متوجه خود ساخته است.

آیا می‌دانید؟ جوانان و فرزندان عزیز ما چگونه چشم و گوش بسته در مقابل گفتار و کلمات آنان خود را تسلیم نموده‌اند.
آیا اطلاع دارید؟ که تنها در ایران صدها کتاب در علم سایکولوژی (روانشناسی) و اخلاق از دانشمندان اروپا ترجمه شده و مکرر به چاپ رسیده و مردم مسلمان هم آنها را به عنوان بهترین ابتکارات فکری «به قیاس از اختراعات و علوم مادیشان»



استقبال می کنند.

آیا خبر دارید؟ که مسلمانان «بخصوص طبقه جوان» به قوانین اخلاقی و اجتماعی اسلام که صدها برابر اهمیت و ارزشش بیشتر از ابتکارات فکری غیر مسلمانان است توجهی نداشته و حتی گاهی بعضی از مترجمین مغرض در ضمن مقدمه کتابهای روانکاو و یا آئین دوست یابی اروپائیا به کتب اخلاقی اسلامی طعن زده و آنها را مورد انتقاد نادرست خود قرار داده اند!

اینها حقایقی است که با مطالعه و دقت در این کتاب برای شما روشن می شود و ابداً احتیاجی به استدلال ندارد. شما می توانید با مطالعه این کتاب، آئین دوست یابی اسلامی را فرا گرفته و به این وسیله متوجه عظمت قوانین عالیه این دین مقدس گردید.

این کتاب، که پس از پرسشنامه های فرهنگی و تماسهای خصوصی و توجه به اینکه بیشتر احتیاجات جوانان عصر ما به موضوعات اخلاقی و روانی است بوجود آمد، پاسخگوی مشکلات دوست یابی بشر خود را دانسته و انصافاً در این معنی اشتباه نکرده است.

این کتاب برای آنکه بهتر مورد استفاده قرار گیرد به سبک رومانیک در آمده و وسائل دوست یابی و محبوبیت را در قالب داستان و مناظره به شما تقدیم می دارد.

امید است این کتاب مورد پسند عموم افراد قرار گیرد و بتواند راهنمای کاملی در موضوعات اخلاقی برای جوانان عزیز ما باشد.

(این مقدمه در چاپ اول در سال ۱۳۴۱ شمسی نوشته شده است.)

مقدمه چاپ چهارم

پنج سال قبل که اولین چاپ این کتاب در بین مردم منتشر شد متوجه شدم که اگر افراد بشر از قوانین عالیۀ اسلام اطلاع کافی می داشتند بیش از این نسبت به این دین مقدس اظهار علاقه می نمودند.

لذا در نظر گرفتم که کانون بحث و انتقاد دینی را تأسیس کنیم و اعلام نمائیم که دین اسلام (مذهب شیعه) پاسخگوی جمیع شبهات و مشکلات دینی بشر است و حتی برای کسی کوچکترین مطلب حل نشدنی باقی نگذاشته است.

همین طور هم شد، یعنی در حدود شش سال قبل کانون بحث و انتقاد دینی را در مشهد تأسیس کردیم و تا به حال توانسته ایم حدود پانزده هزار سؤال مذهبی را پاسخ بگوئیم و قدمهای ارزنده ای در راه رسیدن به این هدف مقدس برداریم.

منظور شرح فعالیت های کانون بحث و انتقاد دینی نبود شاید عموم ایرانیان از چگونگی و طرز کار آن اطلاع کافی داشته باشند ولی می خواستم بگویم که کانون بحث و انتقاد دینی یک مطلب پر اهمیتی را برای من ثابت و روشن ساخت و آن این بود که مؤثرترین چیزی که در انحراف افراد بشر و بلکه فساد یک اجتماع، نقش بزرگی را بازی می کند افتراق و عدم اتحاد است.

زیرا در اثر تکرار سؤالات و توجه به اینکه اکثر جوانان امروز ما از موضوع پراهمیت اتحاد و دوستی خبری ندارند متوجه شدم که بزرگترین عقده نسل جوان و علت انحراف آنان نداشتن راه حلی برای

وجود آوردن اتحاد و دوستی است.

امروز دانشمندان اروپا هم همین توجه را پیدا کرده و برای از بین بردن جنایات و آدمکشی، دزدی و صدها مفاسد دیگر، متوسل به نیروی دوستی و یگانگی شده و معتقدند که تا در بین افراد بشر این قدرت کاملاً حکومت نکند انسانها روی سعادت را نخواهند دید.

لذا صدها کتاب در این باره نوشته‌اند و مردم دنیا را به این هدف مقدس دعوت نموده‌اند ولی چون مکتب آنها ناقص است یعنی اکثر مطالب آنها یا مربوط به افکار خود آنها و یا متکی به کتب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) می‌باشد نتوانسته‌اند اصل محبت و دوستی را کاملاً توضیح دهند و یا برنامه کاملی برای نیل به مقصد به دست بشر بدهند ولی ما که متکی به قوانین اسلام می‌باشیم و می‌دانیم اسلام بهترین برنامه را در این باره برای افراد بشر تنظیم کرده است و سعادت همه افراد بستگی کاملی به اتحاد و دوستی و تعاون اجتماعی دارد در این کتاب توانستیم به یاری خدا برنامه وسیعی در راه به وجود آوردن اتحاد و دوستی به دست خوانندگان محترم بدهیم و ضمناً آن را با قوانین ساخته بشر مقایسه کنیم تا عموم مردم بدانند مکتب اسلام بهترین قوانین را در این باره دارد چنانکه در گذشته ثابت نموده‌ایم.

ما با تجدید طبع مکرر این کتاب و استقبال گرم مردم متوجه شده‌ایم که هنوز روحیه انصاف و علاقه به علم و فرهنگ در میان نسل جوان وجود داشته و بلکه در هر کجا علم و دانشی باشد پروانه‌وار به دور نورانیت آن در گردش‌اند.

امید است خدای بزرگ، جوانان عزیز ما را زیر سایه اسلام از کینه‌جوئی و افتراق محفوظ نگاه دارد و موفق به پیروی از برنامه‌های علمی اسلام بفرماید.

(این مقدمه در سال ۱۳۴۶ شمسی نوشته شده است.)

ایران - مشهد

کانون بحث و انتقاد دینی

سید حسن ابطحی



مقدمه چاپ هفتم

بسمه تعالی

آنچه در مقدمه چاپ اول و چاپ چهارم این کتاب نوشته‌ایم مربوط به قبل از انقلاب اسلامی ایران بوده است. اما چون پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران روحیات جوانان مسلمان ما نسبت به حقایق اسلام کاملاً تفاوت کرده و متوجه شده‌اند که اروپائیان در مسائل اخلاقی ریزه‌خواران دین مقدس اسلامند و بعلاوه مدتها بود که این کتاب کمیاب شده و احتیاج به تجدید طبع داشت لذا با فکر نوینی، با برداشت جدیدی از خواسته‌های مردم مسلمان در این موضوع یعنی **اتحاد و دوستی** به تجدید طبع این کتاب اقدام نمودیم امید است مورد قبول خوانندگان محترم قرار گیرد.

ضمناً ناگفته نماند که چون طرز رومانتیکی این کتاب در



گذشته خیلی جالب نبوده و همان طوری که از کلمه رومانیک استفاده می‌شود اصل قضیه آن غیر واقعی و رمانی بود، کوشیده‌ایم که با حفظ اصل مطالب تا جایی که ممکن است طرز ارائه حقایق این کتاب را در قالبی بهتر و مؤثرتر تقدیم حضور خوانندگان محترم نماییم به امید آنکه بتوانیم به فرهنگ اسلامی خدمت بهتری بکنیم.

به امید موفقیت

شب پنجم شعبان ۱۴۰۵ یعنی شب میلاد مسعود حضرت

امام سجاد .

(این مقدمه در سال ۱۳۶۴ شمسی نوشته شده است.)



سفری به لبنان و بیروت

بسم الله الرحمن الرحيم

بیروت پایتخت کشور جمهوری آسیائی لبنان است که «در کنار دریای مدیترانه شرقی» واقع گردیده و حدود یک میلیون نفر جمعیت دارد. طبقات مختلف مذهبی در آن زندگی می کنند «صدای ناقوس کلیسا» گاهی به گوش می رسد. بانگ «الله اکبر» مسلمین، دلهای مرده را حیات می بخشد. کمتر کسی است که در این شهر قدم بگذارد و با شارع الُمبی (خیابان المپی) سر و کار نداشته باشد. این خیابان در وسط شهر واقع است و از میدان الساعة (که مشهورترین میدانهای این بندر بزرگ است) منشعب می شود و غالباً بازرگانان مهم در این خیابان مشغول فعالیتهای تجارتی خود می باشند. تجار ایرانی در حجره های تجارت خود که در دو طرف این خیابان واقع است دیده می شوند.

در روز ۲۸ فروردین سال ۱۳۴۱ اینجانب برای انجام عمل جراحی در یکی از بیمارستانهای این شهر بستری شدم و پس از بهبودی کامل با تصویب

پزشک و دکتر معالج خود قرار شد که چند روزی در بیروت برای تقویت مزاجم بمانم و در یکی از هتل‌هایی که نسبتاً با وضع مادی و روحی من مناسب بود منزل کردم.

یک عادت صحیح

برای اولین بار که وارد خیابان المپی شدم در فکر بودم که شاید مسلمانی را ملاقات نمایم تا به پیروی از یک دستور اجتماعی اسلام^(۱) از عادت محلی مردم بیروت پرسش کنم تا مبدا در برخورد با آنان عملی انجام دهم که موجب تنفر و انزجار مردم بیروت گردد زیرا در مدت زندگی کوتاه خود افراد بزرگ و دانشمندی را دیده بودم که دارای فضائل اخلاقی و صفات پسندیده بودند ولی در اثر عدم رعایت رسومات محلی مردمی مورد بی‌اعتنائی و تحقیر آنان قرار گرفته و همواره به او و هموطنانش طعن می‌زدند، در این موقع چشمم به جوان خوش قیافه‌ای افتاد که در جلوی مغازه‌ای ایستاده و به طرفی نگاه می‌کرد مثل آنکه انتظار شخصی را داشت جلو رفتم پس از تعارفات معموله گفتم: آقا لطفاً بفرمائید نام شما چیست؟ در پاسخ من با صورتی باز گفت: اسم کوچکم نادر و نام فامیلم اسلامی است. از این نام و فامیل دانستم که آن جوان ایرانی و مسلمان است سپس رو به من کرد و گفت: مثل اینکه شما تازه وارد این شهر شده‌اید پس شما هم خود را معرفی کنید.

من گفتم: اسمم «کاتبی» است و چند روزی قصد داشتم در این شهر بمانم لذا می‌خواستم از شما تقاضا کنم از چگونگی اخلاقیات مردم این شهر برایم بیان کنید تا مبدا عملی بر خلاف رسومات محلی مردم این شهر از من

۱- علی بن ابیطالب فرمود:

حَسْبُكَ إِذَا كُنْتَ فِي بَلَدٍ

غَرِيباً فَعَاشِرَ بَادِيهَا

(دیوان حضرت امیرالمؤمنین، صفحه ۴۹) و (بحارالانوار، جلد ۴۴، صفحه ۲۶۶، باب ۳۱، حدیث ۲۵).



صادر شود و در ضمن، مطلع گردند که من مسلمانم و برای همیشه در اثر کوتاهی از یک سؤال، مسلمین و ایرانیان مورد انتقاد قرار گیرند.

چگونه قضاوت می‌کنید؟

او به من گفت: از این برخورد فوق‌العاده خوش‌وقتم من هم مسلمانم ولی متأسفانه در این شهر که یک قسمت مهم آن مسیحی می‌باشند بعضی از مسلمانانی که وارد این شهر می‌گردند رفتار و روششان به حدی زننده است که به آبروی مسلمانان دیگر لطمه می‌زنند و آنها را وحشی و دور از آداب و اخلاق معرفی می‌نمایند و مردم غیر مسلمان هم در اثر بی‌اطلاعی از اسلام و قوانین بی‌نظیرش دائماً به ما طعن زده و می‌گویند مذاهب دیگر در امور اخلاقی و اجتماعی بر دین اسلام تفوق و برتری دارند ولی امروز از این عمل شما به قدری خوش‌وقتم که تا در این شهر تشریف دارید قطعاً نمی‌گذارم جز منزل ما جای دیگری را انتخاب نمائید و به عقیده من خوب است شما مدتی در این شهر بمانید که مردم بیروت بدانند مسلمانان هم یک چنین مردمان با فضیلتی دارند.

گفتم: قربان لطف شما، من هم از دیدن شما بسیار خوش‌وقتم ولی مایلم، تا می‌توانم برای کسی مزاحمتی ایجاد ننمایم و فقط از شما تقاضا دارم پاسخ سؤالات مرا بگویید تا از خدمتتان مرخص شوم و انشاءالله سعی می‌کنم تا وقتی که در این شهر هستم با حضرت‌عالی تماس بیشتری داشته باشم.

او گفت: ابداً ممکن نیست و اگر پیشنهاد مرا قبول نفرمائید بسیار متأثر و دلگیر می‌شوم و در این ساعت هم به انتظار یکی از رفقای مسیحی خود هستم تا به اتفاق ایشان به منزل برویم و مایلم شما هم با او ملاقاتی فرموده باشید.

«در این موقع جوانی که آثار ادب و اخلاق از قیافه او ظاهر بود رسید و با

آقای اسلامی دست داد بلافاصله آقای اسلامی هم مرا به او معرفی نمود و سپس روی به من کرد و گفت: آقای یعقوبی میهمان عزیزی است که در انتظار او بودم خواهشمندم بفرمائید تا در خدمتتان به منزل برویم.» آقای اسلامی به دنبال این سخن به راه افتاد. به اتفاق یکدیگر به سمت منزل ایشان روانه شدیم هنوز چند قدمی از آن مغازه دور نشده بودیم که دو نفر پلیس، جوانی را به طرف زندان می بردند.

جوان مسیحی پس از یک نگاه عمیق گفت: «این جوان مسلمان است».

من گفتم: او را می شناسید؟

او جواب داد: نه ولی معمولاً آنچه خیانت و سرقت است مربوط به مردم مسلمان است این جمعیت در این شهر به اعمال ننگین معروفند. در این موقع آقای اسلامی آهسته به گوشم گفت: آقای یعقوبی نمی دانند که من مسلمانم من هم در پاسخ به آقای اسلامی گفتم: مایلم ایشان از مسلمان بودن من هم مطلع نشود تا مبادا از این گفته خود شرمنده و خجل گردد. در این موقع به منزل آقای اسلامی رسیدیم آقای اسلامی وارد منزل شد و ما را به اتاق پذیرائی خود راهنمائی کرد.

اما از قیافه آقای یعقوبی خوب پیدا بود که بسیار ناراحت است.

در این موقع آقای اسلامی هم از اتاق بیرون رفت. من رو به آقای یعقوبی کردم و گفتم: جنابعالی مثل آنکه قدری ناراحتید؟

یعقوبی گفت: چرا ناراحت نباشم شما اخلاقیاتی از خود نشان می دهید که هر کسی را ناراحت می کند (و چنان عصبانی بود که نمی توانست خود را کنترل کند.)!

من به او گفتم: آقای عزیز ناراحت نباشید اگر عمل خلافی از من سر زده متوجه نبوده ام خوب است بفرمائید چه شده که تا این حد ناراحتید؟ در این بین آقای اسلامی با یک دیس میوه وارد اتاق شد و آن را روی میز گذارد: آقایان بفرمائید.



یعقوبی گفت: من به قدری از اخلاقیات شما ناراحتم که حتی مایل نیستم یک دقیقه هم در منزل شما بنشینم.

آقای اسلامی با حال آشفتگی و ناراحتی عجیبی رو به من کرده و گفت: جناب آقای کاتبی مگر چه شده است که آقای یعقوبی تا این اندازه متأثر و عصبانی هستند؟

من گفتم: من هم مشغول تحقیق از همین مطلب بودم که شما وارد شدید، مثل آنکه از من یا جنابعالی عمل سوء اخلاقی سر زده که ایشان را متأثر نموده است.

آقای اسلامی پرسید: جناب آقای یعقوبی خواهش می‌کنم بیشتر از این ما را ناراحت نفرمائید بگوئید که سبب تأثر و عصبانیت شما چیست؟!

آقای یعقوبی گفت: من میهمان شمایم و مرا با اصرار زیاد به اینجا دعوت نموده‌اید از شما سؤال می‌کنم آیا باید با میهمان اینگونه معامله کرد؟! آیا سر بگوشی کردن از دستورات کدام مذهب است؟! در هیچ دینی با میهمان این گونه رفتار نمی‌کنند؟ (و چون آقای یعقوبی نسبت به مسلمانان فوق‌العاده بدبین بود اضافه کرد که) مسلمانان دور از اخلاق هم تا این حد گمان نمی‌کنم به اینگونه اعمال زشت اقدام نمایند! آقای اسلامی! خیال می‌کنم شما رویه مسلمان را در معاشرت انتخاب فرموده‌اید! گویا سر بگوشی کردن هم از آئین مذهبی آنان است.

در اینجا آقای اسلامی خیلی عصبانی شد و با آنکه نمی‌خواست با میهمان اینگونه رفتار کند با پرخاش به او گفت:

جناب آقای یعقوبی من نژاداً ایرانیم و دین اسلام را با کمال افتخار پذیرفته‌ام و ابداً حاضر نیستم شما تا این حد نسبت به مذهب و هم‌کیشانم جسارت کنید، من خود را با کلمه «اسلامی» افتخاراً به اسلام منسوب کرده‌ام، کسانی که از قوانین عالیۀ اسلام فی الجمله اطلاعی دارند به خوبی درک می‌کنند که مسلمان بودن برای بشر بزرگترین افتخار است.

آقای یعقوبی هم ناراحت شد و (با تمسخر و پوزخند) گفت: لابد یکی از افتخارات شما مسلمانان این است که سر بگوشی کردن در حضور دیگران در مذهبتان آزاد است، با آنکه هر عاقلی می‌داند که این عمل در حضور شخص دیگر بسیار کار زشتی است؟!

من در اینجا دیدم لازم است که بگویم: آقای یعقوبی خواهش می‌کنم قضاوت بیجا نفرمائید شما که از قوانین اسلام اطلاعی ندارید دربارهٔ دستورات آن هم اظهار نظر نفرمائید، اسلام از سر بگوشی کردن در حضور دیگران، مسلمانان را سخت جلوگیری فرموده و در قرآن کتاب آسمانی مسلمین صریحاً از این عمل نهی شده ولی این را هم بدانید که سر بگوشی کردن ما هم برای رعایت اخلاق بوده است.

آقای یعقوبی (با لبخند تمسخر آمیز) گفت: آری رعایت اخلاق را نموده‌اید که اینگونه مرا متأثر و دلگیر ساخته‌اید.

من گفتم: آقای عزیز عجله فرمودید سر بگوشی ما برای آن بود که وقتی شما آن مرد دزد را در خیابان دیدید بدون تحقیق روی بدگمانی و بغض عجیبی که نسبت به مسلمین دارید فرمودید که این دزد قطعاً مسلمان است و البته ما از نظر مراعات جهات اخلاقی نخواستیم که شما از مذهب ما آگاه شده تا در نتیجه از گفته‌های خود پشیمان و شرمند گردید!

آقای یعقوبی (در حالتی که آثار شرمندگی از قیافه‌اش ظاهر بود سر را به زیر افکنده و گفت): البته عمل شما صددرصد مطابق اخلاق بوده است من از این جسارت عذر می‌خواهم.

من چون دیدم آن جوان با ادب از عمل خود بسیار شرمند و متأثر گردید برای رفع ناراحتی و نگرانی او گفتم: آقای یعقوبی اجازه می‌فرمائید تفنناً یک حکایت کوتاه به عرضتان برسانم؟
او گفت: خواهش می‌کنم بفرمائید.

من با صورتی باز و لبانی متبسم گفتم: البته این حکایت با موضوع سخن



ما تناسبی هم ندارد ولی همین بی تناسبی هم خود تنوعی است. معروف است که معلمی شاگردانی داشت به آنها گفته بود که هر وقت من عطسه زدم شما کف بزنید از قضا استاد یک روز به سر چاهی آمد و عکس خود را در چاه دید گمان کرد که دزدی در چاه مخفی شده تا شبانه خارج شود و دزدی کند ریسمانی به کمر خود بست و به شاگردان گفت من وارد چاه می شوم تا دزد را بیرون آورم شما سر ریسمان را محکم نگاه دارید آنگاه ریسمان را به کمر خود بست و به طرف چاه سرازیر گردید همین که حضرت استاد به وسط چاه رسید اتفاقاً عطسه ای زد شاگردان که سر ریسمان را محکم در دست داشتند دست از ریسمان کشیدند و مشغول کف زدن شدند، بیچاره معلم در میان چاه افتاد و سخت مجروح شد ولی شاگردان طبق دستور استاد همچنان مشغول کف زدن بودند!

در اینجا تذکر این نکته لازم است که اگر در میان جمعی از دوستان که دور یکدیگر نشسته اند کدورتی پیدا شد و در میان آنها شخص عاقلی وجود داشت او با یک قصه خنده دار یا با یک مطلب جبران کننده ای آن کدورت را (آنچنان که آقای کاتبی انجام داد) برطرف کند و باز دوستان را نسبت به یکدیگر مهربان نماید.

آقای یعقوبی گفت: جناب آقای کاتبی از حسن خلق شما بسیار خوشوقتم ولی مایلم بدانم که آیا اسلام راجع به نجوی و سر بگوشی، قانونی دارد یا خیر؟
من رو به میزبان خود کردم و گفتم: جناب آقای اسلامی در منزل قرآن دارید؟

او گفت: مگر ممکن است در منزل مسلمان قرآن نباشد؟!
به دنبال این سخن از جای خود حرکت کرد، در اشکافی را باز نمود و یک قرآن جلد میناکاری بسیار گران قیمتی را بیرون آورد، بوسید و به من داد.

من ایستادم و قرآن را گرفته و بر دیده‌های خود مالیدم و بر روی سر گذاردم البته وقتی آقای یعقوبی دید که من اینگونه به قرآن احترام نمودم او هم به پا ایستاد و درمقابل قرآن تعظیم کرد و به تبعیت من از روی مبل حرکت کرده و دو زانو روی زمین نشست.

و من قرآن را باز کردم و خواندم:

«إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارٍّ هُمْ
شَيْئاً إِلَّا يُؤْذِنُ اللَّهُ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»^(۱)

جز این نیست که سر به گوشی کردن از جانب شیطان است، برای اینکه مؤمنین را محزون کند، ولی نمی‌تواند هیچ گونه ضرری به آنها برساند، مگر با اذن خدا. و مؤمنین بر خدا توکل می‌کنند.

آقای یعقوبی در حالی که به آیات قرآن نگاهی عمیق می‌کرد وقتی این آیه را خواندم گفت: بسیار خوب لطفاً آیه بعدش را هم قرائت بفرمائید.

آیه بعد را هم خواندم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا
يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ»^(۲)

آقای یعقوبی گفت: لطفاً بفرمائید مقصود از این آیه چیست؟

گفتم: یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی به شما گفته می‌شود در مجالس به دیگران جای دهید پس جای دهید. خدا به شما وسعت خواهد داد.

آقای یعقوبی در حالی که رو به آقای اسلامی کرد گفت: عجیب است که اسلام برای این امور جزئی اخلاقی قانون دارد ولی درباره موضوعات اساسی و مطالب مهمی مانند خیانت کردن و دزدی نمودن و دروغگوئی و

۱ - سورة مجادله، آیه ۱۰.

۲ - سورة مجادله، آیه ۱۱.



پشت هم اندازی و چپاولگری و آداب معاشرت و امثال آن سخنی نگفته است تا در نتیجه مسلمانان اینگونه به انحرافات اخلاقی و سوء معاشرت مبتلا گردیده‌اند.

آقای اسلامی گفت: جناب آقای یعقوبی پیشوای عظیم الشان اسلام فرمود: «لسان العاقل وراء قلبه»^(۱) یعنی مرد با خرد قبل از آنکه کلامی را بگوید دقیقاً مطلبش را تحت مطالعه قرار می‌دهد پس از آنکه اطمینان حاصل نمود که آنچه می‌خواهد بگوید صددرصد صحیح بوده و جای هیچ‌گونه تردید و اشکالی نیست آنگاه تفوه می‌کند و اگر هم فکرش به جایی نرسید از اهلش سؤال می‌نماید.

شما از کجا دانستید که اسلام درباره اینگونه انحرافات اخلاقی و خیانت‌های سعادت سوز قانونی ندارد؟ من حاضرم برای شما اثبات کنم که اسلام در تمام موضوعات اخلاقی و اجتماعی و انفرادی که شما بتوانید از نظر بگذرانید یا تصوّرش را نمائید قانونی و حکمی داشته باشد که از نظر علمی به حدّی محکم و غیرقابل خدشه است که نه تنها جنابعالی سر تعظیم فرود می‌آورید بلکه هر دانشمند منصفی آنچنان در مقابل دین مقدس اسلام خاضع می‌شود که حاضر نیست هیچ دینی را بر این آئین مقدس ترجیح دهد.

در اینجا آقای اسلامی برای آنکه کاملاً بتواند آقای یعقوبی را در مقابل سخنان خود مجاب کند و او را به جامع بودن دین مقدس اسلام معتقد نماید متوسل به سخنان دانشمندان بزرگ اروپائی شده و گفت: من برای اینکه شما بدانید دین اسلام بر همه ادیان جهان ترجیح دارد چند جمله از کلمات دانشمندان بزرگ را که در دفترم یادداشت کرده‌ام برای شما می‌خوانم امید

۱ - عن امیرالمؤمنین : «لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه».
(بحارالانوار، جلد ۱، صفحه ۱۵۹، باب ۴، حدیث ۳۲).



است شما هم بیشتر از این از دین مقدس اسلام انتقاد نکنید. و به دنبال این سخن دفترش را باز کرد و این مطالب را برای ما خواند.

گفتار دانشمندان اروپا درباره عظمت اسلام

۱ - لوتر استودارد دانشمند و مورخ معروف آمریکائی می‌گوید: «برای عظمت اسلام همین بس که با این همه موانع باز هم حقایق و فضیلت خود را در جهان آشکار می‌سازد زیرا اسلام یک آئین ساده و خردمندانه است».

۲ - ولز مورخ مشهور انگلیسی در کتاب «تاریخ عمومی» می‌نویسد: «اسلام یک نظام اجتماعی و قانون مدنی از برای بشر بوده که در روزگار تیره دنیا نمایان شد و با احکام مقدس خود با هر نوع ستمگری و خیانت و جنایت و بیدادگری مبارزه نموده است».

۳ - سرکویلیام انگلیسی در کتابی که در پیرامون اسلام تألیف کرده می‌نویسد: «اسلام چون مرکب تندرویی که گامهای بلندی در راه ترقی و تمدن بشر برداشته باشد جاده‌های ناهموار را به سرعت عجیبی پیموده و وارد وادی حقیقت شده و تعلیمات عالیه آن بیشتر درس معنویت و معاشرت و سلوک را به خوبی می‌آموزد».

۴ - دکتر گوستاولوبون مورخ و دانشمند فرانسوی در کتاب «تمدن اسلام و عرب» می‌نگارد: «بساطت و سادگی و وضوح اصول عقاید اسلامی بعلاوه رفتار با مردم از روی عدل و احسان که سکه روشن آن روی مذهب اسلام خورده سبب گردیده که تمام روی زمین را تسخیر نماید».

۵ - کنت هنری دوگاستری دانشمند فرانسوی در کتاب «اسلام و افکار» می‌گوید: اسلام قسمت بسیار پهناور کره را بواسطه تعلیمات عالیه و ساده خود اشغال کرده و بوسیله قوانین متین و محکم آن بود که وحشیان و سیاه‌پوستان بت پرست متعصب را وادار کرد به احکام آن ایمان آورده پرچم اسلام را بر فراز خانه‌های خود و کشورهای مهم جهان نصب نمایند».



۶ - پرنس ژیوآنی بورگیز دانشمند ایتالیائی در کتاب «ایتالیای نو» راجع به اسلام می‌نگارد: «عظمت اسلام از همین جا پیدا است که آغاز تمدن اسلامی از بدو پیدایش اسلام و رسالت پیغمبر شروع شد در صورتی که تمدن اروپائی ششصد سال پس از مسیح و مسیحیت آغاز خودنمایی نموده است!»

۷ - برناردشواو نویسنده معروف در یکی از تألیفات خود می‌نویسد: «من برای همیشه دین محمد را با احترام بسیار نگریسته‌ام چرا که فعالیت و شادابی شگفت انگیزی در آن وجود دارد و به نظر من تنها دینی است که خاصیت تطبیق با ادوار مختلف زندگی را آزاد داشته و احکام آن با هر دوره و زمان سازگار است.»

۸ - لادین ایفلین کوبولد خانم انگلیسی در کتاب «به سوی خدا» می‌نویسد: «اسلام به تمام معنی یک قانون بزرگ و بی‌نقص اجتماعی است که هرگز از بین نخواهد رفت زیرا اصول آن با مبادی تمدن و ترقی قانون فکر و عقل موافق می‌باشد.»

۹ - کنت دوگوبینو دانشمند فرانسوی در کتاب «سه سال در آسیا» می‌گوید: «اسلام یک دین پاک و بی‌آلایش و منزله از هر عیب و نقص را برای بشر آورده است.»

۱۰ - امیل در منگهم فرانسوی می‌نویسد: «اسلام مانند ندائی رسا که دلها را تکان دهد، باختر و خاور را از بدبینی و غفلت بیدار کرد و چنان تأثیری در قلوب گذاشت که تاریخ و دنیای انسانیت چنین انقلاب روحی و نهضت اجتماعی را در هیچ عصر دیگر به یاد ندارد.»

بنابراین اقرارها، که ملاحظه فرمودید دین مقدس اسلام بر تمام ادیان زنده جهان برتری دارد و این برتری تنها به خاطر قوانین عالیّه آن می‌باشد.

در اینجا آقای یعقوبی با لبخندی گفت: واقعاً جای تأثر است که مانند



شما مرد دانشمندی چنین ادعای نابجائی را بنماید، آیا احتمال می‌دهید که دین مسیحیت در اخلاقیات از دین اسلام عقب‌تر باشد؟ آیا ممکن است متفکرین اروپائی تا به امروز به این مطالبی که اسلام تذکر داده است نرسیده باشند؟!

دیل کارنگی که یکی از دانشمندان بزرگ آمریکا و تجربیات زیادی نسبت به موضوع روانشناسی و اخلاقی بدست آورده و مسافرت‌های بسیاری برای تطبیق معلومات و تجربیات خود با احوال ملل و اقوام جهان نموده و مؤسس بنگاهی است که هزاران نفر از بازرگانان و دانشجویان در آن مؤسسه حضور به هم می‌رسانند، و روشهای اخلاقی و طرز معاشرت با مردم را در آن بنگاه تدریس می‌کند و کتب زیادی در این خصوص نوشته که بهترین آنها «آئین دوست یابی» است و این کتاب به زبانهای مختلف ترجمه شده است، در مقدمه همین کتاب می‌نویسد:

«دانشگاه شیکاگو و اتحادیه مدارس جوانان مسیحی و اتحادیه آمریکائی برای آموزش جوانان در سراسر آمریکا بازجوئی نمودند که ببینند جوانان واقعاً به چه چیز بیشتر مایلند، دو سال این بازجوئی به طول انجامید و بیست و پنج هزار دلار خرج این تحقیقات شد! و خلاصه از این بازجوئی چنین نتیجه گرفتند که جامع بشریت احتیاج مفرطی به آداب معاشرت با مردم و شیوه آگاه شدن از منویات آنها را دارند و مایلند بتوانند محبت مردم را به خود جلب نمایند و در وجود آنان نفوذ کنند، لذا هیئت مدیره بازجوئی مصمم شد که کلاسی برای تدریس علوم مطلوب آنها باز نماید و در صدد تهیه کتابی در روان شناسی و علم اخلاق برآمد ولی حتی یک کتاب هم که کافی برای مقصود او باشد نیافت! (سپس اضافه می‌کند - که) من خود سالهای دراز برای تحصیل چنین کتابی بیهوده از مشاهیر استمداد کردم چون از یافتن این کتاب مأیوس شدم عزم را جزم کردم که خود برای استفاده شاگردانم به نگارش آن کتاب پردازم و آن نسخه این است (اشاره به کتاب



«آئین دوست یابی» و باز همین دانشمند عالی قدر در مقدمه کتاب «آئین زندگی» خود می‌گوید:

«در طی چند سال به تجربه دریافتم که شاگردانم به طرق جلب دوستی و نفوذ در دیگران نیز محتاج می‌باشند.

چون از یافتن کتاب مناسبی در کلیات روابط بشری ناامید شدم ناچار خودم شروع به نوشتن آن کردم این کتاب (اشاره به کتاب «آئین زندگی») نوشته شد اما نه مثل کتب دیگر، بلکه به تدریج توسعه یافت و از تجربیات شاگردان کلاس بوجود آمد».

جناب آقای کاتبی! من از شما سؤال می‌کنم چگونه ممکن است که این شخص بزرگ با آن همه تحقیقات و مطالعات فراوان دستورات اخلاقی دین اسلام را ندیده و از آنها خبری نداشته باشد؟!

شما گمان می‌کنید که اگر این دانشمند بزرگ، قوانین اسلام را برای مقصود خود کامل می‌دید دیگر به نوشتن این کتابها اقدام می‌نمود؟ پس مسلم دستورات اسلام نمی‌تواند رفع احتیاجات فردی و اجتماعی مردم روشنفکر را بنماید.

من گفتم: این دانشمند نمی‌خواسته که از حقایق عالیّه اسلام اطلاع پیدا کند بلکه می‌خواسته مقداری از قوانین اخلاقی اسلام را در کتاب «آئین دوست یابی» به عنوان ابتکارات فکری خود بیاورد و مزایای اسلام را انکار کند و لذا من حاضر تمام آنچه را او به عنوان ابتکار و ترشحات فکری خود در مسئله آئین دوستی و مردم داری و یا در آئین دوست یابی متذکر شده است بهترش را از کلمات پیشوایان دین مقدس اسلام در این موضوع برای شما نقل کنم و آنچه را هم که او هنوز از قوانین اسلام در این خصوص متوجه نشده من متذکر شوم تا آنکه شما بدانید دین مقدس اسلام در این موضوع هم از تمام ادیان و از تمام دانشمندان و محققین و متخصصین علم روانکاوی و روانشناسی بهتر و در سطح بالاتری مطلب را ادا کرده و جداً

در موضوع علم اخلاق و بخصوص آئین دوستی و اتحاد و برادری سنگ تمام گذاشته است.

او از این پیشنهاد استقبال کرد و من در مدتی که در بیروت بودم مطالب این کتاب را آنچنان که در چاپهای اول تا ششم در عالم خیال تنظیم نمودم توضیح دادم ولی چون منظور بیان مطالب این کتاب است و آن سبک در عصر ما خیلی مطلوب نیست به نظر خودم همان مطالب را با سبک بهتری با داستانهای جالب‌تری برای خوانندگان محترم می‌نویسم و لذا باید بدانند که نه سرگذشت چاپهای قبل و نه سرگذشتهای این چاپ واقعی بوده بلکه همه‌اش به نحو رومانتیک و ساختنی است و این به خاطر این است که مطالب علمی و اخلاقی این کتاب بهتر در فکر جای بگیرد.



« ۱ »

معاشرت با مردم یا عزلت

روزی در دمشق پایتخت سوریه از یک عالم متقی سؤال کردم که در اینجا چند نفر عالم دینی وجود دارد. او گفت: من از عدد آنها اطلاعی ندارم زیرا با آنها کمتر رفت و آمد می‌نمایم چون غالباً مبتلا به یک رشته سوء اخلاق و رفتاری هستند که مردم را نسبت به خود سخت بدبین نموده‌اند و بعلاوه انزوا و کناره‌گیری از مردم چون یکی از دستورات مسلم اسلام است می‌خواهم کمتر با آنها در تماس باشم و مشغول (به اصلاح) نفس خود گردم. من به او گفتم: از شما چنین انتظاری را نداشتم! این گفتار، شما را از دو قانون اساسی اسلام روگردان معرفی می‌کند:

اول: دستور ائتلاف و آئین مردم داری.

دوم: دستور حسن ظن که در اسلام خیلی اهمیت داده شده آن هم بخصوص نسبت به علماء و دانشمندان مسلمان.

این دو قانون در اسلام بسیار قابل اهمیت است و می‌توان در واقع پیشرفت سریع اسلام را مستقیماً نسبت به این دو عمل اخلاقی دانست. او گفت: البته فرمایش شما راجع به سوء ظن نسبت به همه علماء و



مسلمانان بسیار صحیح است ولی امروز از جنابعالی حرف تازه‌ای می‌شنوم؛
قانون ائتلاف چیست؟! مگر شعراء نفرموده‌اند:
دلا خو کن به تنهایی که از تنها بلا خیزد

نه آن تنهای تنهایی که از تنها بلا خیزد
و از عرفا مکرر شنیده‌ام که می‌گویند:
صمت و جوع و سحر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام
و اما از نظر احادیث و روایات هم در مدح عزلت و کناره‌گیری از مردم،
زیاد نقل شده که مثل امام صادق به معروف کرخی فرمود:

«اقلل معارفك قال (المعروف) زدنی قال : انكر من عرفت

(۱) منهم».

تا می‌توانی برای خود آشنا کمتر تهیه کن و از آنهایی که تو
را می‌شناسند دوری نما و آشنائی را با آنها قطع کن.
و در جای دیگر فرمود:

«صاحب العزلة متحصن بحصن الله و محترس بحراسته فیا طوبی

لمن تفرد به سرأ و علانية» (۲)

کسی که از مردم کناره‌گیری کند در امان خدا و نگاهداری او
است ای خوشا به حال آن کسی که تنها بزیست و در خلوت و

۱ - عن الصادق : أنه قال له معروف الكرخي أوصني يا ابن رسول الله قال اقلل معارفك قال زدني قال انكر من عرفت منهم قال: زدني قال حسبك. (مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۳۸۷، باب ۵۱، حدیث ۱۳۳۳ - ۱۶) و فی مجمع البحرین فی مادة «معروف»: «قال من تعرف».

۲ - مصباح الشریعة عن الصادق صاحب العزلة متحصن بحصن الله و محترس بحراسته فیا طوبی لمن تفرد به سرأ و علانية و هو يحتاج الى عشرة خصال علم الحق و الباطل و تحبب الفقر و اختیار الشدة و الزهد و اغتنام الخلوة و النظر فی العواقب و رؤية التقصیر فی العبادة مع بذل المجهول و ترك العجب و كثرة الذكر بلا غفلة فأن الغفلة مصطاد الشیطان و رأس كل بلیة و سبب كل حجاب و خلوة البیت عملاً لا یحتاج الیه فی الوقت. (بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۰، باب ۴۹، حدیث ۹).



میان جمعیت تنها حرکت کند.

و باز می فرماید: «فسد الزمان و تغیر الاخوان فرأیت الانفراد

اسکن للفؤاد».^(۱)

زمانه فاسد شده و برادران دینی و مسلمانان تغییر کرده اند

پس مسلم کنارگیری از این اجتماع فاسد سکونت و استراحت

بیشتری به قلب انسان می بخشد.

و مانند این احادیث که مردم را به عزلت و کنارگیری سوق داده در

لابلای کتب اخبار و روایات فراوان است و من تا توانسته ام مردم را از

معاشرت با یکدیگر منع نموده ام، معاشرت مانع ترقیات و فیوضات معنوی

است، معاشرت، انسان را از یاد خدا باز می دارد، معاشرت مانع عبادت

خالصانه و صحیح است، معاشرت مانع تفکر در عجایب صنع حضرت حق

است، معاشرت انسان را به معصیت های گوناگون مانند غیبت و ریا وادار

می کند، معاشرت ناراحتیهای درونی را با دیدن اعمال زشت دیگران زیاد

می نماید، معاشرت انسان را از کارهای دنیائی نیز باز می دارد.

من دیدم این عالم فقط یک طرف صفحه را خوانده لذا به او گفتم: با

عرض معذرت گمان می کنم اگر بنده تا فردا صبح هم مستمع باشم شما

یکسره می فرمائید معاشرت است که چنین و چنان است. همه فرمایشات

جنابعالی صحیح، ولی خوب است که یک کلمه هم بعد از جمله معاشرت

اضافه فرموده و بگوئید: معاشرت با مردان فاسد است که اینگونه مفسد را

در بردارد.

چون هر عاقلی می داند که مجالست با علماء و دانشمندان و افرادی که

از وجود آنان استفاده های سرشاری می توان برد برای هر فردی لازم است و

دیگر این مفسد را که تذکر فرمودید ندارد بلکه بوسیله معاشرت با این افراد،

انسان کسب کمالات می کند. با معاشرت انسان اخلاقیات صحیح بدست

۱ - بحارالانوار، جلد ۴۷، صفحه ۶۰، باب ۴، حدیث ۱۱۶.

می آورد، با معاشرت، انسان از تجربیات دیگران استفاده می نماید و در نتیجه عمری را در سایه آن به راحتی می گذراند و خلاصه بوسیله معاشرت، انسان به زندگانی خود ادامه می دهد و رفع احتیاجات خود را می نماید و دستگیری از دیگران می کند و آنان را از فقر مادی و معنوی نجات می بخشد. شما اگر دقت بفرمائید شاید فقط یک مورد برای ترجیح عزلت و کناره گیری، بر معاشرت و مردم داری بیشتر باقی نمانده و آن در صورتی است که اراده جنابعالی بسیار ضعیف باشد و همنشینان هم به قدری فاسدالاخلاق باشند که شما را تحت تأثیر خود قرار دهند و الا معاشرت در بقیه موارد دیگر از لوازم اولیه زندگانی بشر است، فرمایش جنابعالی که فرمودید برای آنکه راحت باشم معاشرت را ترک نموده ام عیناً مانند شناوری است که کنار دریا ایستاده و می بیند افرادی در مهلکه غرق واقع شده اند و می تواند آنها را نجات دهد فقط برای آنکه مبادا لباسش خیس و به زحمت دچار گردد هیچ اقدامی برای خلاصی آنها از آن مهلکه ننماید و ابداً توجهی به آنان نکند.

شما می توانید در اثر معاشرت و مردم داری جمعیت فاسدی را از مهلکه فساد اخلاق و بدبختی نجات دهید اگر شما فقط برای استراحت خود وارد اجتماع نشوید و بگوئید باشد که مردم در همان بدبختی بسر ببرند تا من راحت باشم مسلماً فکر اشتباهی کرده و باید در مرحله اول، بوسیله ورود در اجتماع همین اخلاق فاسد را از خود دور کنید.

آقای عزیز اگر چند نفر صوفی و یا شاعر بی خرد برای تن پروری و استراحت خود انزوا و گوشه گیری را شعار خود قرار دهند و اشعاری هم برای تصحیح عمل خود بیاورند نباید جنابعالی آن را دلیل قطعی فرض کنید. اگر امام صادق به معروف کرخی فرمود: «اقلل معارفك...» قطعاً آن حضرت می دانست که اراده این مرد، آن قدر ضعیف است که تحت تأثیر اجتماع فاسد خود قرار خواهد قرار گرفت و یا به قدری وجود فاسدی است



که هر کس با او تماس بگیرد از جاده حق و حقیقت دور می شود (چنانچه اگر در حالات معروف کرخی دقت کاملی شود این ادعا ثابت می گردد).

و همچنین اگر به سفیان ثوری (آن مردی که به امام صادق هم اعتراضهایی داشته) فرمود: «فسد الزمان و تغیر الاخوان» قطعاً منظور آن حضرت این بوده است که شاید به این وسیله سفیان ثوری عزلت را اختیار کند تا مردم از شر او محفوظ بمانند و اگر فرموده: «صاحب العزلة متحصن بحصن الله...» و یا روایت شده که حضرت علی فرمود: «طوبی لمن لزم بيته... فکان من نفسه فيه شغل والناس منه في راحة»^(۱) مسلماً روی سخنش با همان دسته بوده است.

پیغمبر اسلام فرموده: «الوحدة خير من قرين السوء»^(۲) شاعر در این باره می گوید:

گرانمایه سخنی گویمت زیغمبر

سزد که همچو در آویز گوش بنمائی

مکن مصاحب بد اختیار در عالم

که از مصاحب بد، بهتر است تنهایی^(۳)

دوست عزیز علماء بزرگ مانند ابن مسکویه در هشتصد سال قبل به اهمیت ائتلاف و اتحاد و مردم داری پی برده و در کتاب «طهارة الاعراق» می گوید: «چنانچه در صفحات قبل گفتیم انسان مدنی بالطبع است و معنی بالطبع را نیز بیان نمودیم و گفتیم که تمام سعادت انسان نزد دیگران و دوستان یافت می شود.

کسی که سعادت او نزد دیگران یافت می شود محال است به تنهایی و تفرّد به سعادت تام برسد پس سعادت مند کسی است که دوستان واقعی برای

۱ - عن امير المؤمنين طوبى لمن لزم بيته و اكل قوته و اشتغل بطاعة ربه و بكى على خطيئته فکان من نفسه فيه شغل والناس منه في راحة. (بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۱، باب ۴۹، حدیث ۱۳).

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۹، باب ۱۴، حدیث ۳۷.

۳ - دیوان دکتر رسا.

خود تهیه نماید و در راه دوستی آنها از هیچ فداکاری مضایقه ننماید تا آنکه به کمک آنها کسب فضائل اخلاقی نماید و هم او از آنها محظوظ گردد و هم آنها از وی فایده و حظ ببرند».

و باز همین دانشمند در همان کتاب می‌گوید: «فاضل خردمند چنان با مردم سلوک می‌نماید مثل کسی که با دوست صمیمی خود رفتار می‌کند اگر چه می‌داند که آنها دوست حقیقی وی نیستند».

ارسطو می‌گوید: «انسان در همه حال محتاج به دوست می‌باشد تا در حال خوشی و نعمت ندیم و مونس او باشند و در حال سختی و تعب برای آنکه وی را کمک نمایند، (و دانشمند نامبرده به جان خود قسم خورده که) سلطان محتاج به دوستانی است که در امور مملکتی او را کمک و یاری نمایند و او در عوض به آنان احسان کند و هم فقیر محتاج به دوستانی است که در امور زندگی به وی کمک نمایند».

و نیز گفته: «صداقت و دوستی سبب اتحاد و یگانگی مردم می‌شود که با یکدیگر به خوبی معاشرت کنند و در ریاضت و دعا و بدست آوردن مقصود، اجتماع نمایند».

سقراط گفته: «بایستی به اطفال بیاموزید که احدی قدرت ندارد بدون دوست و رفیق زندگی نماید اگر چه مالک تمام دنیا باشد و کسی که امر محبت را کوچک می‌شمارد خودش کوچک است که گمان می‌کند بدون دوست کار او انجام می‌شود (سپس دانشمند نامبرده اضافه می‌کند که) به نظر من قدر دوستی واقعی بالاتر است از تمام گنجهای قارون و ذخیره‌های سلاطین و چیزهای نفیس از جواهرات و آنچه در زمین از امتعه و اثاثیه».

لقمان حکیم به فرزندش فرمود:

«یا بنی اتخذ الف صديق والف قليل ولا تتخذ عدواً واحداً والواحد

کثیر»^(۱).





ای فرزند عزیز! برای خود هزار دوست و رفیق تهیه کن و این اندازه کم است و دیگر آنکه یک دشمن هم برای خود ایجاد مکن و این مقدار از دشمن هم زیاد است.

حضرت علی فرمود:

ولیس كثيراً الف خلّ و صاحب

و انّ عدوّاً واحداً للكثیر^(۱)

و برای یک فرد هزار دوست و آشنا زیاد نیست ولی اگر یک دشمن پیدا شود زیاد است.

و در نهج البلاغه می فرماید:

«اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضيّع من

ظفر به منهم».^(۲)

بیچاره ترین مردم کسی است که نتواند برای خود دوستانی انتخاب نماید و باز ناتوان تر از او کسی است که دوستان صمیمی خود را از دست بدهد.

و امام صادق مکرر می فرمود:

«استكثروا من الاخوان».^(۳)

هر چه می توانید برای خود دوستانی که مانند برادر باشند تهیه کنید.

و بالاتر از همه روایات و آیات فراوانی است که در باب الفت و دوستی با یکدیگر از پیشوایان اسلام به ما مردم مسلمان رسیده است که با ملاحظه

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۷۸، باب ۱۷، حدیث ۱۳.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۷۸، باب ۱۷، حدیث ۱۲.

۳ - عن احمد بن محمد عن بعضی اصحابه قال: قال ابو عبد الله: استكثروا من الاخوان فانّ لكلّ مؤمن دعوة مستجابة و قال استكثروا من الاخوان فانّ لكلّ مؤمن شفاعة و قال اكثروا من مؤاخاة المؤمنين فانّ لهم عند الله يداً يكافئهم بها يوم القيامة. (وسائل الشيعة، جلد ۱۲، صفحه ۱۷، باب ۷، حدیث ۱۵۵۲۶).

آنها برای احدی جای تردید نمی ماند که روایات عزلت و گوشه گیری فقط مخصوص همان مردمان ضعیف الاراده ای است که اگر وارد اجتماع فاسد شوند رنگ اجتماع را به خود می گیرند.

علماء بزرگ گفته اند که عزلت و رهبانیت در دین مکروه و بلکه حرام است.

در این بین یکی از اساتید دانشگاه دمشق به ما رسید و وقتی مطلع شد که ما درباره اتحاد و دوستی بحث می کنیم رو به آن دوست دانشمند کرد و گفت: همین دیروز کتابی به دستم رسیده به نام «آئین خوشبختی» که از نویسنده معروف آنتونیوس بشیر است.

تأثیر خوش رفتاری و مردم داری در تأمین خوشبختی

نامبرده می گوید: «خوش رفتاری و مردم داری از آن چیزهایی است که بعضی اوقات در تأمین خوشبختی واقعاً اعجاز می کند فکر می کنید اگر انسان بخواهد خوش رفتار و مردم دار باشد باید متحمل زحمتی بشود؟ به هیچ وجه، فقط ملاحظه بفرمائید که چطور اینگونه اشخاص به سادگی و سهولت تمام، خود را در قلب همه جا کرده اند! ببینید که چطور بعضی اوقات خوشروئی و خلق خوش یک نفر تاجر از پایین آوردن نرخ کالاهایش به مراتب اثر بیشتری دارد، آدم خوش رفتار و زود آشنا به رمز نفوذ در دیگران و جلب قلوب مردم به خوبی آشنا است اما شخص خشن و بداخلاق که با خلق بد و عدم سلوک همه را از دور بر خود دور می کند به راستی مانع راه خوشبختی و موفقیت خویش است. همان طور که برای رفع گرسنگی و ادامه زندگی، نان مورد نیاز بشر است انس و الفت با دیگران نیز برای تأمین خوشبختی بی اندازه ضروری می باشد مطلب آن قدر واضح است که احتیاج به ذکر فلسفه آن و بیان توضیحات بیشتر نیست».

در اینجا آن استاد دانشگاه با طعن، به آن دوست عزیز و دانشمند



گفت: من گمان نمی‌کنم که هیچ یک از افراد روشنفکر و دانشمند با این عقیده مخالفی داشته باشند شاید این آقا از نظر مذهبی کناره‌گیری و عزلت را بر معاشرت و مردم‌داری ترجیح داده‌اند چنانچه رویه کشیشها در دین مسیحیت همین است ولی این را بدانید که تا وقتی مردمان مسیحی مذهب پای‌بند دستورات دینی خود بودند نمی‌توانستند کوچک‌ترین قدمی در راه اکتشافات و علوم و پیشرفتهای کنونی بردارند، و از روزی که مارتین لوتر و مانند او بنای اعتراضات و اصلاحاتی را در دین مسیحیت گذاردند و اکثر جمیعت خود را از زیر بار دستورات بیجا و خشک مذهب مسیحی «کاتولیک» رهایی دادند توانستند به موفقیتهای عجیب و کشفیات بهت‌آوری نائل گردند.

حضرت آقا! به شما توصیه می‌کنم که تا می‌توانید از اینگونه انحرافات خانمان‌سوز و کج‌رویهای خشک دوری کنید و وارد اجتماع گردید و از افکار و تجربیات دیگران استفاده نمائید.

من به آن استاد دانشگاه که متأسفانه از قوانین اسلام مثل آنکه اطلاعی نداشت گفتم: فرمایشات حضرتعالی بسیار صحیح است ولی به خوبی پیدا است که از قوانین بی‌نظیر اسلام اطلاعی ندارید چون اگر تتبع کاملی در تاریخ اسلام می‌فرمودید دیگر احتمال نمی‌دادید که اسلام هم مانند دین مسیحیت مردم را وادار به عزلت و کناره‌گیری فرموده باشد، آری اگر با قوانین اجتماعی اسلام آشنایی می‌داشتید منحصراً سعادت بشر را منوط به پیروی از دین مقدس اسلام می‌دانستید، مسلمانان تا وقتی در همه صنایع و علوم پیشقدم اجتماع بشر بودند که به دستورات و قوانین اسلام عمل می‌نمودند.

گفتار دانشمندان اروپا راجع به استادی مسلمین در علوم و صنایع

لپری دانشمند فرانسوی می‌گوید: «اگر اسلام و مسلمین در تاریخ پیدا نمی‌شدند حیات علمی اروپا تا چند قرن عقب می‌افتاد».

دراپر مورخ آمریکایی می نویسد: «دانشمندان مسلمان در اغلب علوم قدیمه و جدید دست داشتند و آنها را در علوم مکانیک و موازین مایعات (ایدروستاتیک) علم مرتبات و حرکات اولیه (دینامیک) حل مسائل علم شیمی و فیزیک و مباحث تقطیر و تصعید و تذویب و تصفیه مهارتی کامل بود در دانشگاههای اسلامی از کلیه علوم فیزیک و شیمی و هیئت گرفته تا دروس کشاورزی و دامداری و اخلاق، فیلسوفهای بزرگ وجود داشت و دانشگاهی دیده نشده است که مانند دانشگاه اسلامی شش هزار دانشجو داشته باشد».

مسیو سدیو مورخ مشهور فرانسوی می گوید: «ترقی تمدن امروز اروپا مرهون دانشهایی است که اسلام در سرتاسر شرق و غرب منتشر ساخت و حقیقتاً باید اعتراف کرد که مسلمین استادان اولیه ملل اروپا بوده اند».

بوگیز ژبوانی می گوید: «مسلمین در قرون وسطی فرهنگ را رسماً ایجاد کرده و دانشگاههایی تأسیس نمودند، هر اروپایی که وارد دانشگاههای اسلامی می شد در اجتماعات به خود بالیده و افتخار می کرد و با سرافرازی و سربلندی در میان طوایف و خانواده ها قدم به فخر برداشته و اظهار بزرگی و دانشمندی می نمود».

وقتی این کلمات را از قول این دانشمندان برای آن استاد دانشگاه که خیلی غریزه بود نقل کردم و او را متوجه عظمت اسلام از راهی که او برایش ارزش داشت نمودم به او گفتم:

اتفاقاً همین چندی قبل در یکی از روزنامه ها^(۱) دو خبر از دو مکتب «اسلام و مسیحیت» در مورد پیشرفت بشر که در مسابقه فضائی نقل شده بود دیدم.

اول - از قاهره: شیخ محمود شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر، در پاسخ خبرنگار خبرگزاری خاورمیانه در ضمن اظهار نظر درباره فضاوردان شوروی

۱- نقل از روزنامه وظیفه شماره ۲۳۰.



سابق در مدار کره زمین گفت: اسلام با مسرت از پیروزیهای علمی استقبال می‌کند. شیخ شلتوت گفت: خداوند عالم در قرآن مجید به بندگان خود فرمان می‌دهد که به آسمان و زمین نظر افکنند و به عظمت و شاهکار خلقت پی ببرند. رئیس دانشگاه الازهر در پایان افزود: که موفقیت علمی جدید بدون شک بشر را بیش از پیش به یکدیگر نزدیک خواهد کرد وی اظهار امیدواری کرد که از این موفقیت در راه خیر و صلاح بشر استفاده شود.

دوم - از شورای بین المللی کلیساهای مسیحی: در این شوری ضمن اظهار نظر درباره پرواز اخیر فضانوردان شوروی سابق اظهار نظر کردند که خداوند، خروشچف را به خاطر این جسارت عظیم نخواهد بخشید و او را شدیداً به کیفر این گناه بزرگ خواهد رسانید!

ولی متأسفانه از روزی که دشمنان اسلام مسلمین را فریب داده و آنها را وادار نمودند که قوانین اسلام را زیر پا بگذارند نوبت بدبختی و سیه‌روزی آنان فرا رسید و آنچنان از مسیر اصلی خود فاصله گرفتند که مردم آمریکا (با اینکه هنوز از پیدایش آنان (بوسیله کلمبوس) بیش از پانصد و سی سال نگذشته است) اگر بخواهند برای انجام خدمتی از طرف دولت آمریکا عازم ممالک اسلامی گردند حقوق زندگی مردم نیمه وحشی را طلب می‌کنند! مسلمانان امروز مانند ثروتمندان نادانی هستند که همه مال خود را به دیگران داده باشند، و برای رفع احتیاجات خود دست‌گدائی به طرف آنان دراز کنند!

سپس برای آنکه آن استاد دانشگاه متوجه شود که اسلام به مردم مسلمان دستور اتحاد و دوستی را برای موفقیت و پیشرفت، بیشتر از دیگران توصیه کرده‌گفتم:

قرآن کتاب آسمانی مسلمین مردم را به اتحاد و ائتلاف دعوت کرده و می‌فرماید:



«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»^(۱).

و همه خود را به وسیله ريسمان الهی نگه دارید و متفرق نشوید.

قرآن بزرگترین موهبت خدادادی را که بوسیله اسلام برای مردم خونخوار شبه جزیره العرب آمده باز همین ائتلاف و اتحاد می داند که فرمود:

«وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»^(۲).

و به یاد بیاورید نعمت خدا را برایتان آن وقتی که با هم دشمن بودید، خدا بین دل‌های شما را الفت داد و شما صبح کردید در حالی که همه با هم به نعمت الهی برادر شدید.

از نظر اسلام مرد با ایمان آن کسی است که با مردم الفت داشته باشد و همیشه آغوش خود را برای پذیرفتن دیگران باز نماید.

پیغمبر اسلام فرمود:

«المؤمن مألوف ولاخير فيمن لا يألف ولا يؤلف»^(۳).

مرد با ایمان آن کسی است که اهل الفت و علاقه به دیگران باشد و شخصی که نه از طرف او الفت و یگانگی نسبت به مردم اظهار می شود و نه هم قبول دوستی و اتحاد را می نماید این چنین کسی به سعادت و خوشبختی نخواهد رسید.

و نیز فرموده:

«أحبكم الى الله أحاسنكم أخلاقاً الموطئون أكنافاً الذين يألفون و

يؤلفون و ابغضكم الى الله المشاءون بالنميمة المفرقون بين الاخوان الملتصمون للبراء العثرات»^(۴).

محبوبترین شما مردم مسلمان در نزد پروردگار آن کسی

۱ - سورة آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲ - سورة آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۱، باب ۹۲، حدیث ۱۵.

۴ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۳، باب ۹۲، حدیث ۱۷.



است که با دیگران آشنائی و الفت را در میان بگذارد و هم اظهار دوستی و یگانگی هم کیشان خود را بپذیرد، و مبعوض ترین شما نزد خدا کسی است که در صدد سخن چینی و تفرقه بین برادران و دوستان دینی باشد.

حضرت علی بن ابیطالب فرمود:

«خَالَطُوا النَّاسَ مَخَالَطَةً اِنْ مَتَمَّ مَعَهَا يَكُوْا عَلَیْكُمْ وَاِنْ عَشْتُمْ حَتَّوْا

الیکم»^(۱)

آنچنان با مردم آمیزش کنید که در وقت فقدانان برای شما اشک از دیدگان خود جاری سازند و اگر به زندگانی خود ادامه دادید آنان با دیدن شما خشنود گردند.

و خلاصه به حدی اسلام به اتحاد و ائتلاف و دوستی و مردم داری، مسلمین را وادار فرموده که اگر بخواهم فقط کلمات پیشوایان عظیم الشان اسلام را (که در لابلای کتب اخبار موجود است) در این خصوص برای شما نقل کنم خود وقتی مفصل احتیاج دارد ولی برای آنکه از اطاله در گفتگو و سخنانم ناراحت نشوید همین چند حدیثی را که نقل شد به عنوان مشتی از خروارها مطالب علمی برای نمونه تقدیم داشتم.

در اینجا آن عالم متقی که بسیار منصف بود و تا حدی متقاعد شده بود که ائتلاف با مردم از کارهای خوب اسلامی است رو به من کرد و گفت:

مسلماً این روایات به مسلمانان می فهماند که اتحاد و ائتلاف از نظر اسلام عمل شایسته ای است ولی حرمت رهبانیت و عزلت را ثابت نمی نماید در صورتی که شما در ضمن گفتارتان فرمودید رهبانیت و عزلت در دین مقدس اسلام حرام است.

من گفتم: صحیح است بنده هم نخواستم از این روایات، حرمت عزلت و رهبانیت را ثابت کنم بلکه مقصود اصلی من این بود که جنابعالی از آن

حالت ردّ و انکاری که نسبت به قانون ائتلاف و مردم‌داری داشتید قدری تنزّل کنید. سپس گفتار پیشوایان دین اسلام را راجع به حرمت عزلت و رهبانیت به عرضتان برسانم.

دوست عزیز، اگر چه عزلت را دانشمندان بزرگ به معنی کناره‌گیری از مردمان فاسد دانسته‌اند ولی در کتب لغت، عزلت به معنی دوری نمودن از اجتماع است خواه آن اجتماع فاسد باشد یا صالح و رهبانیت هم به معنی عزلت و فرار از مردم است و در دین تحریف شده مسیحیت این عمل بسیار رواج داشته و در عصر ما هم تا حدی در میان آنها شایع است و جزء آئین آنان به حساب می‌آید ولی اسلام از رهبانیت مکرر نهی فرموده و رهبانیت مسیحیت را برای مسلمانان نسخ نموده است.

عثمان بن مظعون یکی از مسلمانان صدر اسلام است در فقدان جوانش آنگونه متأثر و ناراحت شد که حجره‌ای در میان منزل خود انتخاب نمود و دائماً مشغول عبادت بود و از مردم کناره‌گیری می‌نمود این خبر را به پیغمبر اسلام دادند که عثمان بن مظعون عزلت را در اثر از دست دادن فرزندش انتخاب نموده است. آن حضرت به منزل عثمان بن مظعون آمدند به او فرمودند:

«ان الله تبارك و تعالی لم یكتب علينا الرهبانية...» (۱)

ذات اقدس حق جزء برنامه اسلام رهبانیت را قرار نداده است.

رهبانیت مسلمانان همان جهادی است که در راه خدا برای پیشرفت اسلام می‌نمایند.

حضرت امیرالمؤمنین علی می‌گوید که روزی رسول اکرم فرمود:

۱ - عن ثوابه بن مسعود عن انس قال قال توفی ابن لعثمان بن مظعون رضی اللّٰه عنه فاشتدّ حزنه علیه حتّٰی اتّخذ من داره مسجداً یتعبّد فیہ فبلغ ذلك رسول اللّٰه فقال له یا عثمان ان اللّٰه تبارك و تعالی لم یكتب علينا الرهبانية انما رهبانية امتی الجهاد فی سبیل اللّٰه. (بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۴، باب ۵۱، حدیث ۱).





«لیس فی امتی رهبانیه»^(۱)

برای پیروان من رهبانیت و کناره گیری از مردم نمی باشد.
و مانند این دو حدیث در ضمن کلمات پیشوایان دین اسلام بسیار دیده می شود.

رفیق عزیز! اسلام به حدّی از کناره گیری مسلمین از یکدیگر جلوگیری فرموده که حاضر نیست دو نفر مسلمانی که مدّتی با یکدیگر آشنا بوده اند (ولو برای یک هدف عقلائی هم که باشد) بیشتر از سه روز با هم فاصله داشته باشند پیغمبر اسلام فرمود:
«لا هجرة فوق ثلاث»^(۲).

دوری کردن نباید بیشتر از سه روز به طول انجامد.

و فرمود:

«لا یحل لمسلم ان یمجر اخاه فوق ثلاث»^(۳).

جائز نیست برای یک فرد مسلمان که از برادر مسلمانش بیشتر از سه روز مفارقت کند.

روزی حضرت امام صادق جعفر بن محمد سفارشاتى به مفضّل بن عمر در حضور معتب (که یکی از دوستان و اصحاب آن حضرت است) می فرمود و در ضمن، این جملات را آن حضرت بیان می کرد:
ای مفضّل دو نفر مسلمان از یکدیگر فاصله نمی گیرند مگر آنکه خدا از پیشقدم بر این عمل بیزار است، و گاهی ممکن است هر دو نفر آنها مورد لعن و برائت پروردگار واقع گردند!

معتب گفت: من عرض کردم قربانت شوم آنکه مانند اطفال خردسال بی جهت قهر کرده و در این عمل پیشقدم شده و به رفیق خود ظلم نموده البته باید به عذاب پروردگار مبتلا شود، ولی چرا آنکه هیچ تقصیری نداشته

۱ - عن عمر بن خالد عن زید بن علی عن أبانه عن علی قال: قال رسول الله : لیس فی امتی رهبانیه ولا سیاحة ولا زَمَ یعنی سکوت. (بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۵، باب ۵۱، حدیث ۲).

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۸۵، باب ۶۰، حدیث ۲.

۳ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۸۸، باب ۶۰، حدیث ۹.

اینگونه مورد لعن واقع گردد؟!

در پاسخ فرمود: اگر چه اول او قهر کرده ولی چون دومی نمی‌رود از او دیدن کند و با او سخن بگوید البته باید در عذاب با اولی شریک باشد شنیدم از پدرم که می‌فرمود: اگر دو نفر با یکدیگر نزاع کنند و از آن دو یکی قوی‌تر باشد و دیگری را سخت آزار نماید ولی در عین حال آنکه مظلوم واقع شده نزد آن ظالم بدبخت برود و بگوید که ای دوست عزیز، برادر مهربان، من تو را آزار نمودم و از تو عذر می‌خواهم پروردگار عادل حکیم حتماً به مظلوم عنایات خاصه‌ای خواهد نمود و به ظالم جزای ظلمش را خواهد داد.^(۱)

پیغمبر اسلام به اباذر غفاری فرمود:

بترس از آنکه دوری کنی از مسلمانی چون در آن مدت که نزد او نمی‌روی هیچ عملت قبول درگاه پروردگار واقع نخواهد شد. اباذر، من تو را از دوری نمودن با مسلمان نهی می‌کنم ولی اگر برای مصلحت اندیشی و علاج مفاسد اخلاقی او خواستی از او جدا شوی بیشتر از سه روز طول نکشد. این را بدان کسی که بیشتر از سه روز (ولو برای مصلحت اندیشی و نهی از منکر) از مسلمانی دوری کند و مرگ دامنگیر او شود به آتش جهنم معذب خواهد بود.^(۲)

۱ - عن الکافی باسناده عن البرقی رفعه قال فی وصیّة المفضّل سمعت اباعبدالله یقول لایفترق رجلان علی الهجران الاّ استوجب احدهما البراءة و اللعنة و ربّما استحق ذلك کلاهما فقال له معتب جعلنی الله فداک هذا الظالم فما بال المظلوم قال لانه لایدعو اخاه الی صلته ولا یتغامس له عن کلامه سمعت ابی یقول اذا تنازع اثنان فعازّ احدهما الاخر فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتّی یقول لصاحبه اى اخی انا الظالم حتّی یقطع الهجران بینه و بین صاحبه فانّ الله تبارک و تعالی حکم عدل یأخذ للمظلوم من الظالم. (بحارالانوار جلد ۷۲ صفحه ۱۸۴ باب ۶۰ حدیث ۱)

۲ - فی وصیة رسول الله لابی ذر الغفاری: یا أبا ذرّ ایاک و هجران أخیک فانّ العمل لایتقبّل من الهجران یا أبا ذرّ انھاک عن الهجران و ان کنت لابدّ فاعلا فلا تهجره فوق ثلاثة ايام کما فمّن مات فیها مهاجرا لاخیه کانت النار اولى به یا اباذرّ من احبّ أن یتمّثل له الرجال قیاما فلیتنبؤا مقعده من النار یا ابا ذرّ من مات و فی قلبه مثقال ذرّة من کبر لم یجد رائحة الجنة الاّ أن یتوب قبل ذلك فقال یا رسول الله انّی لیسعجنی الجمال حتّی وددت انّ علاقة سوطی و قبال نعلی حسن فهل یرهب علی ذلك. (بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۹۱ و ۹۲).





« ۲ »

مسلمانان باید از ملاقات با یکدیگر خرسند گردند

در تابستان سال ۱۳۴۱ که تازه از حوزه علمیه قم به مشهد رفته بودم و به اصطلاح پس از پایان تحصیلاتم می خواستم در وطنم شهر مقدس مشهد رحل اقامت بیندازم و دوستان و آشنایان مقدم مرا گرامی می داشتند به قدری آن محبتها به کامم لذت بخش بود که هرگز آن را فراموش نمی کنم لذا در اولین جلسه ای که با دوستان و همشهریان عزیزم که به عنوان دیدن من آمده بودند نشسته بودم به آنها گفتم یک فرد مسلمان باید با هم کیشان خود مانند برادر باشد و کاری کند که هر چه بیشتر علاقه و محبتش به آنان شدیدتر گردد بطوری که از ملاقات آنها لذت ببرد.

پیغمبر اسلام فرمود:

«ان المؤمن لیسکن الی المؤمن کما یسکن قلب الظمان الی الماء»

(۱). «البارد».

همان گونه که تشنه کام وقتی به آب خنک می رسد



اطمینان از هلاکت و ناراحتی از عطش پیدا می‌کند، شخص با ایمان هم وقتی با برادر مسلمان خود برخورد می‌کند، آرامش خاطری در خود احساس می‌نماید.

وقتی من این روایات را خواندم یکی از جوانان تحصیل کرده که خود را روشنفکر می‌دانست و کتابهای اروپائیها را بهتر از کتابهای اسلامی تصور می‌کرد از من پرسید که آیا اسلام مطالبی مانند سخنان **دیل کارنگی** در «آئین دوستی و مردم‌داری» بیان کرده یا ما باید در این موضوعات هم از اروپائیان استفاده کنیم و آیا اسلام برای جلب دوستان و ایجاد محبوبیت در قلوب دیگران قانونی آورده است یا خیر؟! و آیا این عمل با آئین اخلاقی اسلام سازش دارد یا نه؟ چون چند روز قبل در کتاب «آئین دوست‌یابی» و سائل شش‌گانه محبوبیت **دیل کارنگی** را مطالعه می‌نمودم دیدم او آن مطالب را به قدری با فکری رسا و تحقیقی نوشته که بدون تردید هنوز کسی نتوانسته مانند آن را بیان کند.

من به آن جوان گفتم: اگر چه جسارت است ولی مثل آنکه شما بدون تحقیق سخن گفتید، اگر همین اندازه می‌فرمودید که (دیل کارنگی) این چند فصل را شیرین و خوش عبارت نوشته ما هم با شما موافق بودیم ولی وقتی می‌گوئید کسی مانند او نتوانسته این مطالب را بیان کند به ما می‌فهمانید که شما اطلاعی از اسلام و قوانین محکم آن ندارید.

آن جوان گفت: عذر می‌خواهم از شما سؤال می‌کنم که آیا اسلام با جمع‌آوری دوستان و رفقای زیاد موافق است؟ آیا دستوراتی به مسلمین داده که با عمل به آنها محبوبیتی در قلوب دیگران برای خود ایجاد نمایند؟

من گفتم: بله اسلام یکی از بزرگترین مردان با فضیلت کسی را می‌داند که





بیشتر به برادران مسلمان خود اظهار علاقه و مودت نماید.

پیغمبر اسلام فرموده:

«طوبی للمتحابین فی الله»^(۱)

خوشا به حال کسانی که برای خدا با یکدیگر دوستی کنند.

و باز فرموده:

«لاتزال امتی بخیر ماتحابوا ... فاذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط

والسنین»^(۲)

همیشه پیروان من به سوی سعادت می روند تا وقتی که با یکدیگر دوستی و صمیمیت داشته باشند و اگر این علاقه و آشنائی را ترک نمایند مبتلا به خشک سالی و تنگ دستی می گردند.

حضرت امام صادق فرمود:

«من فضل الرجل عند الله محبته لاخوانه»^(۳)

از فضیلت مرد در نزد خدا این است که به برادران و هم کیشان خود علاقه داشته باشد.

و باز فرمود:

۱ - عن عمر بن سهل عن سهیل بن غزوان قال سمعت ابا عبد الله يقول ان امرأة من الجن كان يقال لها عفراء كانت تتتاب النبي فسمع من كلامه فتأتى صالحی الجن فيسلمون على ידיهما وانها فقدتها النبي فسأل عنها جبرئیل فقال انها زارت اختاً لها تحبها في الله فقال النبي طوبی للمتحابین فی الله. (بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۸۳، باب ۹، حدیث ۱).

۲ - عن الرضا عن آبائه قال: قال رسول الله: لاتزال امتی بخیر ماتحابوا و ادوا الامانة واجتنبوا الحرام و قروا الضیف و اقاموا الصلاة و اتوا الزكاة فاذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط والسنین. (بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۹۴، باب ۳۸، حدیث ۷۶).

۳ - عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله قال: من فضل الرجل عند الله محبته لاخوانه و من عرفه الله محبة اخوانه فقد احبه الله و من احبه الله اوفاه اجره يوم القيامة. (بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۹۷، باب ۲۸، حدیث ۲۹).

«لَا يَزَالُ يَدُ اللَّهِ عَلَىٰ يَدَيْهِمَا حَبَابًا لِّصَاحِبِهِ»^(۱)

پیوسته کمک خدا با آن کسی است که علاقه‌اش نسبت به رفیقش بیشتر باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی که یکی از دانشمندان بزرگ اسلام است در کتابی به نام «اخلاق ناصری» می‌گوید: «اینکه بشر در زندگانی به عدالت و دادگستری محتاج می‌باشد بدان لحاظ است که مهر و محبت از بین جامعه انسانی رخت بر بسته است زیرا با وجود محبت و صفا و الفت هیچگاه به عدل و انصاف محتاج نمی‌گردد به علت آنکه انصاف که عبارت از همان عدل است مشتق از نصف است یعنی شخص منصف موضوع مورد نزاع را با رفیق و شریکش نصف نماید و همین نصف کردن خود علامت تفرقه و جدائی است ولی اگر در بین جمیعت، مهر و محبت و الفت باشد خود، موجب اتحاد و یگانگی می‌شود و در نتیجه هیچگونه نزاعی پیش نمی‌آید تا محتاج به انصاف و عدل گردد».

چندی قبل در سرمقاله یکی از روزنامه‌ها نوشته بود: «اسلام تنفر را جائز نمی‌شمارد» سپس داستان سخنرانی دکتر «حب الله» رئیس مرکز اسلامی واشنگتن را اینگونه نقل نموده بود که دکتر محمود حب الله رئیس مرکز اسلامی واشنگتن، در آخرین جلسه یازدهمین انجمن سالانه فدراسیون مناسبات اسلامی در ایالات متحده آمریکا و کانادا، خطاب به عده‌ای از مسلمانان آمریکائی و کانادائی خاطرنشان ساخت که اسلام محبت حقیقی همدردی و تفاهم متقابل را تبلیغ می‌کند و تنفر به هر فردی از افراد اجتماعات بشری را جایز نمی‌شمارد.

او اشاره کرد که تشکیل انجمن فدراسیون در شهری که به نام «شهر برادری و دوستی» معروف است از نظر مسلمانان واقعی حائز اهمیت

۱- عن ابی عبد الله لبعض اصحابه بعد کلام: ان المؤمنین من اهل ولایتنا و شیعتنا اذا اتقوا لم یزال الله تعالی مطلقاً علیهم بوجه حتی یتفرقوا ولا یزال الذنوب تتساقط عنهم کما تتساقط الورق ولا یزال ید الله علی ید اشدّهما حباً لصاحبه. (بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۸۰، باب ۱۸، حدیث ۵).





شایانی است.

او در سخنرانی خود به «مسلمانان سیاه» آمریکا که رویه‌هایشان تمایلی بر «تز» برتری نژادی دارد و برای اعضای فدراسیون ناراحت کننده است مستقیماً اشاره‌ای نکرد ولی خاطرنشان ساخت که فدراسیون کوشش خواهد کرد که خود را از هر نوع عقیده برتری نژادی منتزع سازد.

زیرا این عقیده با معتقدات و تعلیمات اسلامی کاملاً منافات دارد.

دکتر حب الله در طی سخنرانی خود گفت: «دین مقدس اسلام هرگز تنفر را حتی برای بدترین دشمنان خود تبلیغ نکرده است ممکن است نسبت به دشمنان خود احساس ترحم داشته باشیم ولی هرگز به آنها ابراز تنفر نمی‌کنیم.

اسلام فقط از طریق محبت و همدردی و تفاهم متقابل در تمام دنیا تبلیغ شده است. فقط بوسیله مذهب و اخلاق، فرد می‌تواند در اجتماع آرامش روحی داشته باشد و اجتماع از امنیت کامل برخوردار گردد.

در این مورد منظور من اخلاقی نیست که مخصوص یک فرد، یک ملت و یا یک کشور است، منظور من آن اخلاق بین‌المللی است که عدالت همگانی محبت و دوستی و تفاهم متقابل و درک و احترام به شخصیت افراد در چارچوبه آن قرار می‌گیرد و برقراری این اخلاق در دنیا یکی از اصول مقدس اسلام است».

دوست عزیز، اگر چه ظاهر سخنان دکتر حب الله قابل خدشه است چون اینگونه نیست که اسلام نسبت به همه کس حتی به افراد فاسد اجتماع تنفر را جائز نداند (چنانچه ما در ضمن نکوهش دوستی و رفاقت با مردمان فاسد و نالایق این مطلب را بحث خواهیم نمود) ولی ممکن است این دانشمند مسلمان (دکتر حب الله) می‌خواسته بگوید که اسلام تنفر را نسبت به هیچ یک از نژادهای مختلف دنیا جائز نمی‌شمارد، امتیاز نژادی در اسلام وجود ندارد، روی این اصل می‌خواسته به این رمز دوست‌یابی و اتحاد



اشاره کند و مردم مسلمان واشنگتن را به حقایق اسلام دعوت نماید و در ضمن به آنان بگوید اسلام در هزار و سیصد و هشتاد و یک سال قبل بزرگترین مسأله مشکل روز (امتیاز جنسی و نژادی) را با آسان‌ترین وجه به مردم مسلمان تعلیم داده و آنان را از این فکر غلط نجات بخشیده است.

آن جوان دانشجو گفت: البته معلوم که اسلام و دانشمندان مسلمان متوجه اهمیت برقراری دوستی و اتحاد در بین مردم بوده‌اند و من امروز از یک جمله پیغمبر اسلام که شما نقل فرمودید «طوبی للمتحابین فی الله»^(۱) نکته‌ای جلب توجه مرا نمود که گمان نمی‌کنم دانشمندان اسلامی و علمای علوم اجتماعی هم به این مطلب توجهی داشته باشند و آن نکته این است که باید این علاقه و دوستی برای خدا باشد، چون اگر سرچشمه دوستی و رفاقت مقاصد خدائی نبود محبت ادامه نخواهد داشت و با کوچکترین پیش آمد و یا از بین رفتن آنچه علت دوستی شده آشنائی و رفاقت ترک می‌شود، ولی اگر دوستی برای خدا بود با هر ناراحتی صبر خواهد کرد و برای رضای خدا باز رفیقش را دوست می‌دارد.

من گفتم: بله، هزار نکته باریکتر از مو اینجا است، واقعاً شما به نکته دقیقی توجه یافته‌اید ولی خوشبختانه دانشمندان مسلمان و تعلیمات پیشوای عظیم‌الشان اسلام از روز اول کاملاً به این نکته توجه داشته و مردم را شدیداً از علاقه‌های نفسانی و دورویی و چاپلوسی منع می‌کردند.

حضرت امام صادق فرمود:

«ألا كلَّ خَلَّةٍ كانت في الدنيا في غير الله فانها تصير عداوة يوم

۱ - عن محمد بن راشد عن عمر بن سهل عن سهيل بن غزوان قال سمعت ابا عبد الله يقول ان امرأة من الجن كان يقال لها عفراء كانت تنتاب النبي فتسمع من كلامه فتأتي صالحی الجن فيسلمون على يديها و انها فقدتها النبي فسأل عنها جبرئيل فقال انها زارت اختاً لها تحبها في الله فقال النبي طوبى للمتحابين في الله ان الله تبارك و تعالى خلق في الجنة عموداً من ياقوتة حمراء عليه سبعون ألف قصر في كل قصر سبعون ألف غرفة خلقها الله عز و جل للمتحابين و المتزاورين في الله. (بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۵۳، باب ۲۱، حديث ۲۵)



القیامة» (۱)

(مسلمانان بدانند) هر علاقه‌ای که در دنیا برای غیر خدا

باشد در روز قیامت به عداوت و دشمنی تبدیل می‌شود.

اسلام با این جمله مسلمین را به عواقب وخیم علاقه‌های نفسانی متوجه می‌سازد و به رمز بقا و ثبات دوستی تا دامنه قیامت اشاره می‌کند و به یگانه وسیله دوستی و محبتی که برای همیشه باقی است مردم را آگاهی می‌دهد.

پیغمبر اسلام فرمود:

«وَدَّ الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ، الْإِيمَانُ أَحَبُّ

فِي اللَّهِ وَابْغَضُ فِي اللَّهِ وَاعْطَى فِي اللَّهِ وَمَنْعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ

اللَّهِ» (۲)

دوستی یک فرد با ایمان نسبت به مسلمانی در راه خدا از

بزرگترین شعب ایمان است. مسلمانان مطلع باشند هر فردی که

با دیگری دوستی کند در راه خدا و دشمنی کند بواسطه امر خدا

و بذل و بخشش نماید و همچنین حفظ مالش را کند فقط برای

خدا آن شخص از برگزیدگان خدا است.

شما اگر قوانین همه ادیان و ملل عالم را دقیقاً تحت مطالعه و بررسی

قرار دهید خواهید دید که تنها دین مقدس اسلام است که بر همه مذاهب

زنده جهان امتیاز دارد وقتی گفتار دانشمندان روز و فشرده افکار آنان را با

قوانین پر مغز اسلام مقایسه می‌کنیم به این نکته جالب متوجه می‌شویم که

فقط دین اسلام لیاقت آن را دارد که برنامه سعادت و خوشبختی بشر گردد.

اسلام اگر به مسلمین دستور می‌فرماید که به یکدیگر اظهار علاقه کنند

در همان دستور آنان را متذکر می‌سازد که باید این دوستی صادقانه باشد و

۱ - بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۳۷، باب ۳۶، حدیث ۴.

۲ - بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۰، باب ۳۶، حدیث ۱۴.

وجهه خدائی به خود بگیرد.

پیغمبر اسلام مکرر با جملات کوتاه و دل‌نشین خود بشر را از تملق‌گوئی و دورویی و چاپلوسی منع کرده و او را به مفساد این عمل متوجه فرموده است من جمله می‌فرماید:

«من شر الناس عند الله عز و جل يوم القيامة ذوالوجهين»^(۱).

پلیدترین افراد بشر را اگر به چند دسته تقسیم کنیم در روز قیامت (آن روزی که همه افراد مجتمع گردیده‌اند) یک دسته آنان همان افرادی هستند که با مردم دورویی می‌کنند.

حضرت امام باقر فرمود:

«لیس من اخلاق المؤمن الملق»^(۲).

مرد با ایمان دارای اخلاق دورویی و تملق‌گوئی نیست.

اما دانشمندان اروپا وقتی که با زحمات زیاد و رنج فراوان و دقت نظر می‌خواهند جملاتی را برای اصلاح اخلاق اجتماع به زبان جاری کنند و یا از نیش قلم می‌گذرانند صدها مفساد هم از همان جملات در مردم ایجاد می‌کنند.

ساموئل اسمایلز انگلیسی در کتاب «اخلاق» (صفحه ۱۵۶) می‌گوید: «بر انسان فرض و واجب است که تخم مهربانی و احساس را در اطراف خود بیفشاند تا شاید برخی از آن در زمین مساعد و حاصلخیز افتاده و ثمره خوشبختی و سعادت ببار آورد».

شما انصاف دهید آیا مردم از این جمله گمان نمی‌کنند که باید با تملق و چاپلوسی و یا به هر وسیله‌ای که ممکن است دیگران را به دام انداخت و به آنان اظهار دوستی نمود؟

و اگر دلیل کارنگی در کتاب «آئین دوست‌یابی» و یا «آئین زندگی» و یا

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴، باب ۶۳، حدیث ۶.

۲ - عن الامام الباقر : لیس من اخلاق المؤمن الملق و الحسد الا فی طلب العلم. (بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۷۷، باب ۲۲، حدیث ۵).





کتاب دیگری می‌نویسد و به مردم اروپا درس دوستی و اتحاد می‌دهد، نباید فراموش کرد که در ضمن هم به آنان دروغ گوئی و تملق و چاپلوسی را می‌آموزد.^(۱)

مترجم محترم این کتاب چون مسلمان است و متوجه عواقب وخیم چاپلوسی و دورویی بوده حتی المقدور می‌خواسته دلیل کارنگی را از بدترین صفات و مهلک‌ترین آفات «تملق و چاپلوسی» تبرئه نماید و سه صفحه این کتاب را هم برای منظور خود معرفی کرده که مراجعه شود. ولی باید فقط از «عین الرضا» و دیده خوش بین ایشان آن صفحات را مطالعه نمود و الا مطالب آن سه صفحه ارتباطی به موضوع مورد بحث ندارد.

آن جوان دانشجو گفت: پس روی این حساب افرادی که کم علاقه و بی‌مهرند و ذاتاً اجتماعی نیستند از نظر اسلام موظف به آداب معاشرت و مردم داری و اظهار دوستی و یگانگی نمی‌باشند چون اگر بخواهند خود را با محبت و علاقه و انمود کنند چاپلوسی و دورویی نموده‌اند.

من گفتم: بله، روی حساب عادی مطلب همین است که فرمودید ولی اسلام همان نحوه که مسلمین را فرمان داده که با یکدیگر دوستی کنند راه ایجاد علاقه و محبت را هم بیان فرموده است.

حضرت امام سجاد به محمد بن مسلم زهری فرمود: هیچگاه گمان مبر که تو بر افراد دیگر اجتماع فضیلت و برتری داری، همه مردم را به منزله خویشاوندان خود فرض نما، پیرمردان و پیرزنان را بجای پدر و مادر، و خردسالان را بجای فرزندان و افرادی که سنّاً با تو مساوی می‌باشند به منزله برادران خود به حساب آور، و همه آنان را به همان اندازه دوست بدار که آن سه دسته را دوست می‌داری و اگر شیطان اعمالت را در نظرت جلوه داد و به تو گفت که تو بر مسلمانان دیگر فضیلتی داری با خود بگو اما آنکه از من بزرگتر است در ایمان بخدا و اعمال نیک بر من پیشی گرفته است و من حتماً

۱- برای نمونه مراجعه شود به کتاب «آئین دوست‌یابی» چاپ نهم، دی ماه ۱۳۳۷، صفحه ۱۶۲.



باید او را مانند پدر دوست بدارم چون او از من بافضیلت تر است، و اما آنکه از من کوچکتر به نظر می آید مسلماً من در اثر زندگانی بیشتری در دنیا زیاده‌تر از او دست به جنایت و گناه زده‌ام پس او از من بهتر است و من باید شدیداً به او علاقه‌مند باشم، و اما کسی که در سن با من مساوی است درباره او باید معتقد شوم که او بر من شرف و مزیت دارد چون یقین به گناه و نواقص خود دارم ولی درباره برادر مسلمان خود این موضوع را تردید دارم و کجا می‌توان گناهکار واقعی را بر کسی که معصیت او قطعی نیست فضیلت داد پس باید همه افراد اجتماع را سخت دوست بدارم.

ای محمد بن مسلم! اگر به آنچه گفتم عمل نمودی دیگر با استراحت کامل زندگی خواهی کرد دوستانت زیاد و دشمنانت بسیار کم می‌گردند. و باز فرمود: محمد بن مسلم! بدان محترم‌ترین افراد نزد مردم آن کسی است که نفعش به آنان برسد ولی اذیت و آزارش را به آنها روا ندارد.^(۱)

۱ - عن تفسیر الامام قال محمد بن علی الباقر دخل محمد بن علی بن مسلم بن شهاب الزهري علی بن الحسین زین العابدین و هو کثیر حزین فقال له زین العابدین ما بالک مهموماً مغموماً قال یا بن رسول الله هموم و غموم تتوالی علی لما امتحنت به من جهة حساد نعمتی و الطامعین فی و ممن أرجوه و ممن أحسنت الیه فیخلف ظنی فقال له علی بن الحسین زین العابدین احفظ لسانک تملک به اخوانک. قال الزهري یا بن رسول الله انی أحسن الیهم بما یبدر من کلامی قال علی بن الحسین : هیئات هیئات ایاک و أن تعجب من نفسك بذلك و ایاک أن تتکلم بما یسبق الی القلوب انکاره و ان کان عندک اعتذاره فلیس کل من تسمعه نکرأ یمکنک لان توسعه عذراً ثم قال: یا زهري من لم یکن عقله اکمل ما فیه کان هلاکه من أیسر ما فیه ثم قال یا زهري و ما علیک أن تجعل المسلمین منک بمنزلة أهل بیتک فتجعل کبیرهم بمنزلة والدک و تجعل صغیرهم بمنزلة ولدک و تجعل تربک منهم بمنزلة أخیک فأی هؤلاء تحب أن تظلم و أی هؤلاء تحب أن تدعو علیه و أی هؤلاء تحب أن تهتک ستره و ان عرض لک ابلیس لعنه الله بأن لک فضلاً علی أحد من أهل القبلة فانظر ان کان أكبر منک فقل قد سبقنی بالایمان و العمل الصالح فهو خیر منی و ان کان أصغر منک فقل قد سبقته بالمعاصی و الذنوب فهو خیر منی و ان کان تربک فقل أنا علی یقین من ذنبی و فی شک من أمره فما لی أدع یقینی بشکی و ان رأیت المسلمین یعظمونک و یوقرونک و یجلونک فقل هذا فضل أخذوا به و ان رأیت منهم جفاء و انقباضاً عنک فقل هذا لذنب أحدثه فانک ان فعلت ذلك سهل الله علیک عیشک و کثر اصدقائك و قل أعدائك و فرحت بما یمکن من برهم و لم تأسف علی ما یمکن من جفائهم و اعلم أن أکرם الناس علی الناس من کان خیرهم فانضأ علیهم و کان عنهم مستغنيا متعففاً و أکرם الناس بعده علیهم من کان





یکی از دانشمندان مسلمان به نام سید مجید خاتمی برایم نقل کرد که وقتی به تهران «پایتخت ایران» برای اقامت رفتم همین دستوالعمل امام سجاد را برنامه زندگانی خود قرار دادم در مدت کوتاهی افرادی که من با آنها سر و کار داشتم سخت به من علاقه‌مند شدند و من هم در اثر اظهار محبت شدید آنها در قلب خود احساس علاقه نسبت به آنان نمودم و طبق دستور اسلام هر کسی را دوست می‌داشتم صریحاً به او می‌گفتم و پس از آنکه مفصلاً از تجربیات خود راجع به این موضوع برایم نقل کرد گفتم: فلانی این را بدان که اگر می‌خواهی همیشه در آغوش خوشبختی زندگی کنی محبوبیتی از خود در قلب دیگران ایجاد نما و آنان را کاملاً مورد علاقه خود قرار بده.

تا اینجا دانستیم که دین مقدس اسلام به مردم مسلمان دستور فرموده که باید آنان اهل الفت و محبت باشند، با اجتماع زندگی کنند و از رهبانیت و انزوا بپرهیزند.

و نیز دانستیم که اگر می‌خواهیم در دنیا با سعادت و خوشبختی بسر ببریم باید تا می‌توانیم محبت دیگران را در قلب خود هر چه بیشتر ایجاد کنیم و مردم را صمیمانه دوست داشته باشیم.

و نیز دانستیم که باید وسائل کسب محبوبیت و جلب قلوب مردم را یاد بگیریم و آنها را عمل کنیم تا مردم هم ما را صمیمانه دوست بدارند و محبت‌ها یکطرفه نباشد که: «یک سر مهربانی در دسر بی» و ضمناً تا اینجا ما ادعا کردیم که دین مقدس اسلام آنچنان که در سائر قوانین سعادتبخش اجتماعی و عبادی کامل بوده و بهترین برنامه‌ها را ارائه داده است، در مسأله

عَنْهُمْ مَتَّعْتُفًا وَ اِنْ كَانَ إِلَيْهِمْ مَحْتَاجًا فَأَتَمَّا اَهْلَ الدُّنْيَا يَعِشُونَ الْاَمْوَالَ فَمَنْ لَمْ يَزَاحْمَهُمْ فِيمَا يَعِشُونَ كَرَمَ عَلَيْهِمْ وَ مَنْ لَمْ يَزَاحْمَهُمْ فِيهَا وَ مَكْنَهُمْ مِنْهَا اَوْ مِنْ بَعْضِهَا كَانَ اَعَزَّ وَ اَكْرَمَ. (بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۲۹ و ۲۳۰، باب ۶۷، حدیث ۶)



دوست‌یابی و ایجاد محبت در قلوب دیگران که یکی از آرزوهای مهم افراد بشر است یعنی همه دوست دارند که لااقل آشنایان و نزدیکانشان قلوبشان مملو از محبت آنها باشد، باز دین مقدس اسلام بهترین و جامعترین برنامه‌ها را دستور فرموده و ما را محتاج به کتابهای غربیها ننموده است.

ما به یاری خدا در این کتاب این ادعا را با نقل دستورات اسلام در این خصوص و مقایسه آنها با آنچه دیگران گفته‌اند بخصوص در مثل کتاب «آئین دوست‌یابی» که صاحبش مدعی است مطالب آن را کسی تا به حال نگفته و تمامش ابتکارات فکری او می‌باشد، اثبات می‌کنیم ابتدا آنچه را که او برای جلب محبت دستور داده نقل می‌نمائیم و آنها را با دستورات اسلام مقایسه می‌کنیم و بعد آنچه را اسلام در این خصوص برنامه داده و اروپائیان هنوز به فکرشان نرسیده و نتوانسته‌اند آنها را جزء ابتکارات فکری خود محسوب کنند نقل می‌نمائیم تا همگان بدانند که باز هم تنها دین مقدس اسلام است که در هر رشته‌ای بهترین دستورات و قوانین سعادتبخش را دارا است.



«۳»

صمیمانه به دیگران اظهار علاقه کنید تا شما را دوست بدانند

«تَحَبَّبَ إِلَى النَّاسِ يَحْبُوْكَ»^(۱)

پیغمبر اسلام

روزی در منزل نشسته بودم و مشغول مطالعه کتب درسی خود بودم که صدای کوبه در بلند شد، چند نفر از دوستان روشنفکر و متجددم بودند که قبلاً با آنها در مسائل دوست‌یابی حرف زده بودیم هر کدام از آنها چند جلد کتاب در دست داشتند و وارد منزل گردیدند، پس از تعارفات معموله آقای یعقوبی گفت: بیانات چند شب قبل شما بسیار صحیح به نظر می‌آمد و قابل هیچگونه خدشه نبود و لطف شما اقتضا کرد که اختیار انتخاب مطالب مورد بحث را به عهده من بگذارید و من هم با مشورت آقای محبی تصمیم گرفتم از شما تقاضا کنم که وسائل جلب محبوبیت را از نظر اسلام بحث فرمائید که

۱ - عن هشام بن سالم عن ابي بصير عن ابي جعفر قال: انْ أَعْرَابِيًّا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ لَهُ: أَوْصِنِي فَكَانَ مِمَّا أَوْصَاهُ تَحَبَّبَ إِلَى النَّاسِ يَحْبُوْكَ. (وسائل الشيعة، جلد ۱۲، صفحه ۵۱، باب ۲۹، حدیث ۱۵۶۱۸).



هم مورد احتیاج اکثریت مردم است و هم منظور آقای اسلامی تأمین می‌گردد و لذا امروز بیشتر وقتم را در مطالعه (وسائل شش گانه محبوبیت) دیل کارنگی صرف نمودم و اگر باز به من حمله نفرمائید می‌گویم حقیقتاً نامبرده این مطالب را خوب نوشته است.

او اولین وسیله مقبولیت و محبوبیت را اظهار دوستی نسبت به دیگران می‌داند و در خاتمه بحث تمام گفتارش را در یک جمله خلاصه کرده و می‌گوید:

«پس اگر می‌خواهید مردمان را با خود دوست کنید نخستین دستوری که باید پیروی کنید این است که صمیمانه به آنها علاقمند شوید» آیا اسلام هم این راه محبوبیت را به مسلمین تعلیم فرموده است یا خیر؟

یک مقایسه دقیق و قابل توجه

من گفتم: اسلام علاوه بر آنکه این شش وسیله محبوبیت را به مسلمانان آموخته چند موضوع دیگری را هم برای جلب علاقه دیگران بیان کرده که هنوز به فکر دیل کارنگی خطور ننموده است والا وسائل محبوبیت را فقط به شش موضوع اختصاص نمی‌داد!

بله: اسلام هم یکی از وسائل محبوبیت را اظهار علاقه به دیگران می‌داند ولی اگر دیل کارنگی به مردم اروپا دستور می‌دهد که اظهار علاقه را از «تی پی» که نام سگ کوچک او است بیاموزند و برای مردم مسلمان هم همان جملات ترجمه می‌شود! اما پیغمبر اسلام با یک جمله کوتاه و پر مغز می‌فرماید:

«تَحَبُّبٌ إِلَى النَّاسِ يَحْتَوُكُ»^(۱)

صمیمانه به مردم اظهار علاقه کنید تا شما را دوست بدارند.

۱- (وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۵۱، باب ۲۹، حدیث ۱۵۶۱۸).



و اگر دانشمندان اروپا در نوشته‌های خود مکرر متمسک به این ضرب‌المثل انگلیسی می‌گردند و در اوائل صفحات کتابهای خود با خط درشت می‌نویسند که «مگس را با عسل بهتر از سرکه می‌توان گرفت» و به این وسیله اظهار دوستی را به مردم می‌آموزند و در ضمن هم شیوه به دام انداختن دیگران را به جامعه بشر تعلیم می‌دهند، اما اسلام به مسلمانان دستور می‌دهد که:

«إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُعَلِّمَهُ فَاَنَّهُ أَصْلَحُ لِدَاةِ الْبَيْنِ».^(۱)

اگر شخصی در قلب خود نسبت به رفیقش احساس علاقه نمود به او بگوید (من تو را دوست می‌دارم) و او را از علاقه خود مطلع سازد تا به این وسیله دوستی و علاقه در بین آنان برقرار شود و اگر در بین هم کدورت و عداوتی باشد با این عمل زائل گردد.

رفقای عزیز، اسلام در ضمن این جمله کوتاه به رمز اصلاح ذات‌البین و قطع ریشه عداوت و دشمنی که همان اظهار دوستی و علاقه به یکدیگر است اشاره می‌فرماید.

روزی امام باقر در میان مسجد با جمعی نشستند که از مقابل آنها مردی گذشت یکی از همنشینان به امام پنجم عرض کرد که من این مرد را دوست می‌دارم.
امام پنجم فرمود:

«إِلَّا فاعلمه فانه ابقى للمودة وخير في الالفة».^(۲)

بدان باید او را از علاقه خود مطلع کنی که اگر به او گفتی (من تو را دوست می‌دارم) علاقه و یگانگی شما باقی می‌ماند و این عمل بهترین وسیله است برای موفقیت به اتحاد و الفت با مردم.

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۲، باب ۱۲، حدیث ۷.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۱، باب ۱۲، حدیث ۱.



اگر دژرژ شاعر، با نقل قصه دختر جوانی که هر کس او را می دید فریفته او می شد و محبت او را در دل می گرفت تا روزی که از او سؤال نمودند به چه سبب تو این قدر محبوب القلوب شده ای و همه کس تو را دوست می دارد در پاسخ گفت برای آنکه من خودم همه کس را دوست می دارم^(۱) می خواهد مردم را وادار کند که آئین دوست یابی را از این دختر جوان تعلیم بگیرند و در ضمن هم به دوشیزگان طرز عشق بازی و بی عفتی را می آموزد ولی اسلام فرموده.

«رأس العقل بعد الدین التودد الی الناس واصطناع الخیر الی کلّ
بر و فاجر».^(۲)

اظهار دوستی به مردم و احسان به همه کس از خوب و بد بعد از ایمان به خدا بزرگترین نشانه عقل است.
و باز پیشوای هفتم مسلمین حضرت موسی بن جعفر می فرماید:
«التودد الی الناس نصف العقل».^(۳)

اظهار دوستی و آشنایی با مردم نیمی از عقل است.
و با این جملات به مسلمانان تعلیم می دهد که اگر کسی عقلش کامل باشد خودبخود با مردم اظهار دوستی می کند و دیگر احتیاج به درسهای مکتب دخترک جوانی ندارد.
آیا اگر به شخص شما گفته شود این عمل در اثر کمال عقل است مؤدبانه تر است یا بگویند این کار شما مانند آن عملی است که «تی پی» سگ دیل کارنگی و یا دخترکی جوان می نمود.

آیا اگر به شما بگویند که به مردم اظهار دوستی کنید چون این رفتار در اثر فعالیت و حیات عقلی است بهتر شما به انجام آن عمل می کوشید و تشویق می گردید یا آن که بگویند سگی هم این عمل را انجام می داد.

۱- کتاب «اخلاق»، ساموئل اسمایلز، صفحه ۱۶۰.

۲- بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۴۰۰ و ۴۰۱، باب ۲۸، حدیث ۴۴.

۳- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۳۵، باب ۲۶، حدیث ۱.



آقای یعقوبی گفت: البته اسلام با این جملات کوتاه رازها و مطالب بلند علمی را به مردم تعلیم نموده و گفتار پیشوای اسلام را حقاً نباید با کلمات دانشمندان اروپا مقایسه کرد.

در این بین آقای اسلامی سر را بلند کرد و گفت: من قضیه‌ای به یادم آمد که مناسب است در اینجا برای تأیید فرمایشات شما گفته شود: یکی از دانشمندان بزرگ بیروت به نام استاد عبدالقیوم که سالها است در دانشگاه مشغول تدریس است به من می‌گفت در مسافرت مصرم مدتی در فکر بودم که چگونه باید خود را به استاد دانشگاه معرفی نمایم زیرا شرم و حیا غالباً مانع می‌شد که بتوانم بدون مقدمه با افراد تماس بگیرم ولی یک حدیث از پیغمبر اسلام مرا راهنمایی کرد و وادار نمود که با استاد آزادانه سخن بگویم و آن روایت این است:

«من كان لأخيه المسلم في قلبه مودة ولم يعلمه فقد خانه»^(۱).

کسی که مسلمانی را دوست بدارد و او را از علاقه خود مطلع نکند به او خیانت کرده است.

من با خود فکر کردم که چون استاد مسلمان است من او را دوست می‌دارم و اگر به او اظهار علاقه نکنم نسبت به او خیانت کرده‌ام، لذا وقتی وارد قاهره شدم در ملاقات اول به او گفتم: چون اسلام به ما دستور داده که اگر کسی را دوست می‌دارید به او بگوئید من عرض می‌کنم: «به شما علاقه‌مندم» او هم این گفتار پاک مرا پذیرفت و در تعلیماتم کوشید و مرا همیشه بر دیگران ترجیح می‌داد که در اثر زحمات فراوان او توانستم به مدارک عالی‌ای برسم.

سپس استاد عبدالقیوم همه روایات و دستورات پیشوایان اسلام را در

۱ - عن النبي من ذب عن عرض أخيه كان ذلك حجاباً له من النار ومن كان لأخيه المسلم في قلبه مودة ولم يعلمه فقد خانه ومن لم يرض من أخيه إلا بآثاره على نفسه دام سخطه ومن عاتب صديقه على كل ذنب كثير عدوه. (ارشاد القلوب جلد ۱ صفحه ۱۸۶ الباب الحادی و الخمسون فی اخبار عن النبي).



این خصوص خلاصه کرد و گفت:

«اگر می خواهید کدورتی که بین شما و دیگران پیدا شده به آسانی از بین برود و همیشه دوستی بین شما و محبوبتان برقرار و ثابت بماند و خیانت به دوستان نکرده باشید زیاد به آنها بگوئید:

«من شما را دوست می دارم».

«علاقه جنابعالی قلب مرا مستخر نموده».

«یاد شما مرا خوشوقت می سازد».

من از موقعیت استفاده کردم و چون می دانستم که آقای اسلامی متکبرانه با مردم برخورد می کند و به آنها سوءظن دارد و بسیار کم معاشرت است به او گفتم: پس چرا شما به دستورات آن استاد بزرگ عمل نمی کنید و به این وسیله اتحاد و یگانگی را با مردم مسلمان این شهر حفظ نمی فرمائید و با سوءظن فوق العاده ای که دارید از مردم کناره گیری می کنید؟ خدای بزرگ با آنکه از سریره و باطن همه مردم آگاه است لطفش را از آنان دریغ نفرموده و اسلام با کلمه «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^(۱) می خواسته همه مردم را به رأفت و رحمت به یکدیگر (آنچنان که خدای مهربان این گونه است) وادار نماید.

پس خوب است که ما نتیجه ای از این مجلس بگیریم و از شما تقاضا کنیم که دیگر مردمان صالح را دوست بدارید و به افراد غیر صالح هم نیکی کنید اگر این برنامه را سرلوحه زندگانی خود قرار ندهید از سعادت و خوشبختی بهره ای نبرده و اولین وسیله مقبولیت را منظور نکرده اید.

۱- عن الرضا أنه قال : تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ. (بحار الانوار جلد ۵۸ صفحه ۱۲۹ ... تتمیم).



« ۴ »

« در ملاقاتها لبانی متبسم داشته باشید »

« تبسم الرجل فی وجه أخیه حسنة »^(۱)

امام محمد باقر

روزی یکی از علماء بزرگ را دیدم که مردم به او فوق العاده اظهار علاقه می کنند حتی خود من هم ناخود آگاه متوجه شدم که از او علاقه زیادی در دل پیدا کرده ام. به فکر تحقیق و بررسی حالات و رفتار او افتادم تا ببینم چه می کند که این همه محبوبیت پیدا کرده است چند روز از این موضوع گذشت یک روز دوستی به منزل ما آمد و چند جلد کتاب برای من هدیه آورده بود من آنها را نگاه می کردم و از او تشکر می نمودم او یکی از کتابهایی را که آورده بود برداشت و چند ورقی زد و گفت: این کتاب « آئین دوست یابی » است. دیل کارنگی دومین وسیله محبوبیت را تبسم و لبخندی که از روی محبت بر روی دوستان زده شود، می داند.

۱ - عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر قال: تبسم الرجل فی وجه أخیه حسنة و صرفه القذى عنه حسنة و ما عبد الله بشيء أحب إلى الله من ادخال السرور على المؤمن.
(بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۸۸، باب ۲۰، حدیث ۱۵).



آیا اسلام به این مطلب اشاره‌ای فرموده است یا خیر؟
من گفتم: بله اسلام این عمل را از بزرگترین رازهای محبوبیت شمرده و می‌گوید:

اگر می‌خواهید همه شما را دوست بدارند،
اگر مایلید همیشه در آغوش خوشبختی زندگی کنید،
اگر طالبید ناراحتیهای درونی شما از بین برود،
اگر تصمیم دارید از دوستان خود حزن و اندوه را بردارید،
اگر می‌خواهید به رموز دوست‌یابی آشنا گردید،
اگر اراده نموده‌اید به آسان‌ترین وسیله محبوبیت پی ببرید،
در ملاقاتها لبانی متبسم داشته باشید. اسلام با نوید ثواب، مردم
مسلمان را به این عمل وادار کرده است. پیشوای هشتم مسلمانان فرمود:
«من تبسم فی وجه اخیه المؤمن کتب الله له حسنة و من کتب الله
له حسنة لم یعذبه»^(۱).

هر کس با ملاقاتهای مردمان با ایمان، در لب تبسمی داشته
باشد پروردگار بر این عمل پرازشش پاداش نیک به او خواهد
داد و برای این چنین کسی ناراحتیهای روز قیامت نمی‌باشد.
ضمناً در همان لحظه که برای آن دوست فوائد صورت باز و لبان متبسم
را می‌گفتم متوجه شدم که رمز محبوبیت آن عالم بزرگ هم شاید همین باشد
زیرا او همیشه متبسم بود و صورت باز و بشاشی داشت. او دارای حسن بُشر
بود که پیغمبر اسلام فرمود:

«حسن البشر یذهب بالسخیمه»^(۲).

خوشروئی و تبسم، کینه‌توزی را از بین می‌برد.

شاعر می‌گوید:

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۴۱۸، باب ۳۰، حدیث ۱۴۴۸۳-۵.

۲- بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۷۲، باب ۱۰، حدیث ۴۱.





همچو گل دلفریب و خوشرو باش تا ز دلها غبار غم شوئی
 کن تبسم چو غنچه گر ز جهان دولت شادی و طرب جوئی
 ای که خواهی گل همیشه بهار از گلستان احمدی بوئی
 باش خوشرو که کینه توزی را می برد از میانه خوشروئی
 سپس رو کردم به آن دوست و کتاب را از او گرفتم و همان صفحه را باز
 کردم و خواندم و بعد به او گفتم: مسلمانان مفتخرند که برای اثبات اهمیت
 این مطلب عمل پیغمبر اسلام و موفقیت او را شاهد می آورند و به عالم
 می گویند:

«کان رسول الله اذا حدّث بحديث تبسم فی حدیثه»^(۱)

پیغمبر اسلام هر وقت می خواست سخنی بگوید لبهای مانند غنچه اش
 می شکفت و لبخندی می زد سپس کلامی را می فرمود.

تا به این وسیله توانست به آن همه پیشرفت عجیب موفق شود ولی
 مردم اروپا چون از دامن تربیت اسلام روگردانیده و خود را در مکتب دیل
 کارنگی ها انداخته اند باید به جایی برسند که این مرد آنها را به عنوان
 شاگردی در آموختن حسن خلق و تبسم به در خانه بازیگران سینما مانند
 موریس شوالیه و یا سگهای کوچ و بازار راهنمایی کند.^(۲)

آیا کسی که به گفته خود (در مقدمه همین کتاب) سالهای دراز برای
 بدست آوردن کتابی که بتوان در دانشگاه شیکاگو تدریس نمود، در
 کتابخانه ها کتب را زیر و رو کرده نمی توانست از اسلام اطلاعی حاصل کند و
 گم شده خود را در آن بیابد؟

چگونه شد سخنان زرتشت و تعلیمات او را به آتش پرستان و گفتار
 کنفوسیوس در بیست و چهار قرن پیش و کلمات لائوتسه مؤسس دین نائوئی
 چین در پانصد سال قبل از میلاد مسیح و جملات بودا (صفحه ۱۴۶ آئین

۱ - بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۹۸، باب ۱۰، حدیث ۲.

۲ - چنانچه در صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶ از کتاب «آئین دوست یابی» به این دو قضیه اشاره می کند.

دوست یابی) را از نقلش خودداری نکرد ولی کلمات و سخنان پر مغز و عمیق پیغمبر اسلام را نقل ننمود!

ما نمی‌گوئیم که او چرا مسلمان نشد، ولی این همه ابراز تعصب کردن یعنی چه!

چرا عمل پیغمبر اسلام و پیشرفت سریع او را برای مردم حداقل به عنوان نقل تاریخ یا تجربه یک فرد عادی نقل نکرده است؟ (چنانکه به اقرار همه کتب تاریخ و قرآن مجید، عمده پیشرفت پیغمبر اکرم مربوط به حسن خلق او است).

چرا گفتار پیشوایان اسلام را برای اثبات گفته‌هایش در عوض سخنان مردم چین^(۱) در کتابش نوشت؟ آن دوست به من گفت: جسارت است شما قدری تندروی نمودید، قضاوت بیجا می‌فرمائید.

شما چندی قبل به من می‌گفتید باید مسلمان حسن ظن به دیگران داشته باشد آیا شما احتمال نمی‌دهید که او به تاریخ حالات و گفتار پیشوای اسلام برخورد نکرده باشد؟

او اگر اعمال تعصب می‌کرد هیچ کجا از پیغمبر اسلام سخنی نمی‌گفت.

این کتاب (آئین زندگی) هم از او است (اشاره به کتابی که در دست داشت و برای من آورده بود) در صفحه ۱۶۷ نوشته:

«محمد پیغمبر اسلام می‌گوید کار خوب آن است که تبسمی از سرور برای دیگران از چهره ظاهر سازید».

من گفتم: اولاً نقل همین عبارت به ما می‌فهماند که او به دستورات اسلام دسترسی داشته ولی چون مرد زیرکی بوده برای جلب توجه همه افراد در گوشه و کنار گاهی جمله‌ای از پیغمبر اسلام نقل نموده که در ضمن

۱ - مراجعه شود به صفحه ۱۲ «آئین دوست یابی».





هم به مردمان دور از معلومات بگوید که اگر اسلام سخنی در این گونه امور می داشت من بدون تعصب نقل می کردم.

شما این را بدانید کسی که این جمله را در لابلاي کتب اسلامی یافته تاریخ فروزان پیغمبر اسلام را هم می دانسته است.

ثانیاً من بنای انتقاد از کسی را نداشتم می خواهیم سخن از اخلاق بگوئیم خرده گیری از دیگران خود خلاف اخلاق است و لذا من عذر می خواهم ولی حقایق را باید بگویم و تأثر من از این است که چرا آنها این همه بی انصافی نسبت به اسلام می کنند.
آن دوست به من گفت:

امروز صبح وقتی در کتابخانه شخصی خود مشغول مطالعه بودم و کتابهایی را در اخلاق برای شما جمع آوری می کردم به جملاتی از دانشمندان بزرگ اروپا در تأثیر لبخند به روی دوستان برخورد، که اگر اجازه می فرمائید آنها را برای شما نقل کنم؟
من گفتم: بفرمائید استفاده خواهیم کرد.

گفتار دانشمندان اروپا در تأثیر تبسم و لبخند

پل نیسنس می گوید: «لبخند مانند خوش خلقی یک نیروی اجتماعی است» و سپس می گوید: «ممکن است هنگامی که سیل سرشک از دیدگان شما جاری است لبخند پدیدار شده و نور امید از نو در قلب شما بتابد همانطوری که رنگین کمان موقع باران، بازگشت نزدیک هوای خوش را نوید می دهد، موجودات خشمگین را ملایم می کند، مصائب و بلاها را دفع می نماید، متخاصمین را آشتی می دهد، صلح و آرامش و ملاطفت را جانشین جنگ و ستیز می سازد».

در کتاب ندهای خوش بینی چنین می خوانیم: «آیا هرگز معجزات یک لبخند را مورد آزمایش قرار داده اید؟ لبخند پرتویی از روح است نگاه را



روشن و قیافه را تغییر می‌دهد، ابرو در هم کشیدن بسیار آسان‌تر است ولی نوری از خود منتشر نمی‌سازد، دریچه‌های روح را باز کنید و بگذارید نور به درون آن بتابد سپس بگذارید نور به شکل لبخند انتشار یابد یک لبخند تیرگی‌ها را دور می‌کند و بر ظلمت چیره می‌شود، برای شما ارزان تمام می‌شود ولی سود زیادی نصیب شما خواهد کرد، بین اشک و لبخند فاصله زیادی وجود ندارد اشک‌های خود را خشک کرده و در لبخند زدن افراط کنید».

ویکتور ژروسین می‌گوید: «لبخند خنده موجودات شریف است».

جان تومسون می‌گوید: «لحظه‌ای لبخند بزن وقتی تو لبخند می‌زنی شخص دیگری هم لبخند خواهد زد و رفته رفته لبخند تو اشاعه پیدا می‌کند و همه مردم خندان خواهند شد زیرا تو لبخند زده‌ای».

ژرژل پرن می‌گوید: «درود بر مردی باد که لبخند می‌زند منظور من آن کسی نیست که برای نتیجه‌ای لبخند می‌زند یا لبخند او معلول لبخند دیگران است منظور من کسی است که لبخند او از فروزندیهای درونی سرچشمه می‌گیرد شخصی است که وقتی ابرهای تیره غلبه دارند، بخت و اقبال نامساعد است، بادهای مخالف می‌ورزد لبخند خود را حفظ می‌نماید! چنین شخصی نه تنها برای خود دنیای نوینی خلق می‌کند بلکه هزاران بار بر شخصیت خود می‌افزاید و سرمشق نیرو و دلاوری برای هموطنان خود می‌شود».

او. اس. هموفمان می‌گوید: «هیچ دلیل و مدرکی قدرت یک قیافه خندان را ندارد».

دیل کارنگی از حکمای چین نقل می‌کند که آنان گفته‌اند: «مردی که تبسم کردن نمی‌داند نباید وارد هیچ دکانی شود».

تبسم خرجی ندارد ولی سود بسیار می‌دهد، بنابراین هرگاه در مدت عمر کسی را دیدید که از فرط خستگی نمی‌تواند بر روی شما لبخندی بزند



شما تبسم خود را نثار او کنید، زیرا که هیچ کس به تبسم محتاج‌تر از کسی نیست که از دادن آن محروم و عاجز شده است.

من گفتم: در این بین که شما کلمات این دانشمندان روانشناس را می‌خواندید به یاد یک سرگذشت بهت‌آور افتادم که روزی در فصل تابستان در هوای بسیار گرمی داخل یکی از فروشگاه‌های با عظمت تهران (پایتخت ایران) شدم همه مردم با یک ناراحتی عجیبی برای انجام کار خود بر یکدیگر سبقت می‌جستند و ابداً رعایت نوبت را نمی‌نمودند در گوشه‌ای پیرمرد سالخورده‌ای را دیدم ایستاده و نمی‌تواند در اثر فشار جمعیت و ازدحام فوق‌العاده، خود را به رئیس فروشگاه برساند وقتی مرا دید با لبخندی که نشانه از صبر و شکیبائی او بود به من گفت: من بر همه این جمعیت سبقت داشته‌ام ولی آنان حق مرا رعایت نکردند و چند ساعت است در این هوای گرم مرا معطل نموده‌اند.

هنوز سخنانش تمام نشده بود که جوانی پیش آمد و سیلی محکمی به صورت این پیرمرد زد!

پیرمرد با آنکه بی‌اختیار اشک از دیدگانش سرازیر می‌شد تبسم و لبخند را از دست نداد و گفت: قربان دست شما جوان عزیز، گویا اشتباه فرموده‌اید، مگر من به شما جسارتی نموده‌ام؟

آن جوان به این پیرمرد گفت: تو به این مرد نمی‌گفتی که این جوان به من ظلم نموده و بر من سبقت گرفته است؟

پیرمرد گفت: ابداً... قربانت گردم دین مقدس اسلام به ما اجازه نمی‌دهد که پشت سر دیگران سخن بدی بگوئیم.

وقتی آن جوان این اخلاق و تبسم را از پیرمرد دید متأثر شد. گفت: پس من از شما عذر می‌خواهم. دست پیرمرد را بوسید و از او تقاضا کرد که هر چه می‌خواهد برای او بگیرد وقتی آن جوان از ما دور شد پیرمرد به من رو کرد و گفت این پند را از من بیاموز، اگر می‌خواهی همیشه در مقابل



ناراحتیهای دنیا شکيبا باشی و خود را شادمان سازی و محبوبیتی در قلوب دیگران برای خود ایجاد کنی از روی علاقه تبسمی بروی دوستان بنما که این موضوع یکی از بزرگترین رازهای خوشبختی و موفقیت است!

آن دوست گفت: بسیار استفاده نمودیم واقعاً دین اسلام یگانه دینی است که باید بوسیله پیروی از آن به مراتب عالیه انسانیت نائل گردید این ساعت متوجه می شوم که دانشمندان اروپا بی جهت نبوده که این گونه در مقابل پیشوای بزرگ اسلام سر تعظیم فرود آورده اند تا جائی که نویسنده معروف آمریکائی، لوئی توماس در یکی از مقالات خود نوشته است: «کمتر خانواده ای در عربستان دیده می شود که نام یکی از فرزندان خود را محمد نگذارد و اصولاً انتشار این نام در عالم بیشتر از انتشار پطرس و یوحنا است.

محمد پیغمبر عرب، اول کسی بود که وحدت ملی عرب را عملی نمود. آن قبائل را در زیر یک پرچم گرد آورد و عجب در این است که در هنگامی که ظهور نمود نه تنها عربستان بلکه سراسر جهان محتاج به ظهورش بود او با قوه و اعمال نفوذ وحدت عرب را ایجاد نکرد بلکه بر اثر کلام شیرین و اخلاق نیک و لبانی متبسم قلوب این قوم را تسخیر کرد تا از روی میل از او پیروی کرده و به گفته هایش ایمان آوردند.

الحق می توان گفت که فرزند مکه صفائی داشت که در سایر پیغمبران یافت نمی شد در او نیروئی بود که با آن میان دلهای متفرق ایجاد ائتلاف می کرد و به طوری آنها را متحد می نمود که همه پندارها و احساسها در حکم یکدل بودند».



«۵»

نام دوستان را به خاطر بسپارید و آنان را با بهترین نام یاد کنید

«إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ إِخَاهَ الْمُسْلِمِ فَلْيَسْأَلْهُ عَنْ اسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَاسْمِ قَبِيلَتِهِ وَعَشِيرَتِهِ»^(۱)

پیغمبر اسلام

در یکی از مسافرتها‌یی که به هندوستان رفته و تنها و بدون رفیق به شهر «بنارس» مسافرت کرده بودم و کسی که بنا بود میزبان من باشد اتفاقاً در آن شهر نبود و فشار زیادی در اثر تنهائی در آن غربت به من وارد شده بود، تنها چیزی که مرا از تنهائی نجات داد و محبت مرا در دل یک نفر انداخت این بود که وقتی در قطار نشسته بودم در مقابل من مرد هندوئی نشسته بود که او

۱ - عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله : قال رسول الله : إذا أحبَّ أحدكم إخوانه المسلمين فليسأله عن اسمه و اسم أبيه و اسم قبيلته و عشيرته فإنَّ من حقِّه الواجب و صدق الإخاء أن يسأله عن ذلك و ألاَّ فاتَّها معرفة حمق. (الكافي، جلد ۲، صفحه ۶۷۱، باب النوادر، حدیث ۳).



هم تنها بود از او سؤال کردم اسمت چیست؟ او اسمش را گفت من در طول راه چند مرتبه او را صدا زدم و اسم او را تکرار کردم او یقین کرد که من اسم او را یاد گرفته‌ام به من علاقه پیدا کرد و لذا فردای آن روز که باز مرا در یکی از خیابانهای بنارس دید فوق‌العاده خوشحال شد و تا وقتی میزبان من به شهر بنارس برگشت او به من محبت‌های فوق‌العاده‌ای نمود اینجا متوجه شدم که یکی از بزرگترین وسائل محبوبیت از نظر اسلام این است که نام دیگران را به خاطر بسپارم و آنان را با همان نام که دوست‌تر می‌دارند صدا بزنم؛ زیرا یکی از غرایز مهمی که در بشر حکومت می‌کند حس جاه‌طلبی و آرزوی بزرگی است.

اسلام فرموده یگانه خوی و خصلت زشتی که همه جا با اکثر نوع بشر وجود دارد همین صفت است:

فروید روانشناس معروف می‌گوید: «همه اعمال ما از دو آرزوی اساسی برمی‌خیزد، یکی آرزوی شهوانی و دیگری آرزوی بزرگی».

همه افراد مایلند نامشان مشهور گردد و به بزرگی یاد شود.

کسی که اسم دیگران را با عظمت یاد می‌کند همیشه محبوب القلوب است.

شخصی که بتواند نام دیگران را در دفترش ضبط کند و همیشه آنان به بهترین نام صدا بزند توانسته که دوستان را با خود همراه نماید و آنان را در شدائد یار و مددکار خود سازد.

پس روی این اصل نام همه افراد را باید به بزرگی و عظمت یاد کنید تا بتوانید به این وسیله شخصیت افراد را برای آنان محسوب دارید.

فراموش نمی‌کنم که یکی از رفقا و دوستانم بر سر قلعه کوهی که بالا رفتن بر آن قله، بسیار دشوار بود نام خود را بر سنگی با زحمت زیاد نقش نموده



بود و همه ساله وقتی با رفقای خود به دامنۀ آن کوه می‌رفت آن جوان با اصرار زیادی خواست رفقای خود را بر آن قله برساند و نامش را به آنان نشان دهد و اگر هم تنها از آنجا عبور می‌کرد بسیار مایل بود که برود و نام خود را ببیند.

شاید شما هم زیاد متوجه شده باشید که اگر در کتاب یا مجله‌ای نام شما با عظمت یاد شده باشد شما به آن کتاب و مجله علاقه دیگری خواهید داشت.

همین طور اگر شخصی نام شما را با عظمت در دفتر و یا سینه خود ضبط کرده باشد شما به آن شخص علاقه مفراطی دارید.

این موضوع مسلم است که اگر کسی دچار رانندۀ بی‌ملاحظه و یا فرد بی‌بند و باری گردد بهترین وسیله برای تحریک عواطفش این است که او را با همان نامی که دوست‌تر دارد یاد کند، و اگر طرف صحبت شما کسی است که به سخنان‌تان گوش نمی‌دهد اگر با نام خطابش کنید مسلماً تمام توجهش به شما خواهد شد.

پس با هر کس که می‌خواهید رفاقت کنید در اولین بار برای محکم نمودن دوستی و آشنائی از اسم و فامیلش سؤال نمائید.

از پیغمبر اسلام رسیدہ کہ فرمودہ‌اند:

«إذا جاء الرجل فأسأله عن اسمه واسم أبيه وممن هو فانه أوصل

للمودة»^(۱).

وقتی کہ به دیگران برخورد می‌کنید بگوئید نام شما

چیست اسم پدرتان چه بوده از کدام قبیله و جمیعت می‌باشید. و



چون این عمل خود زودتر دوستان را به یکدیگر نزدیک می‌کند
محبوبیتی در بین آنان برقرار می‌سازد.

مسلمانان با بکار بستن این دستور می‌توانند در مدت کوتاهی دوستان
فراوانی بدست آورند.

اسلام افرادی را که نمی‌توانند این عمل را تعقیب کنند، مردمان محروم
از امتیازات و منافع اجتماعی می‌داند.
پیشوای اسلام فرمود:

«أَنَّ مِنْ أَعْجَزِ الْعِزِّ رَجُلٌ يُلْقِي رَجُلًا فَأَعْجَبَهُ نَحْوَهُ فَلَمْ يَسْأَلْهُ عَنْ
اسْمِهِ وَنَسَبِهِ وَمَوْضِعِهِ»^(۱).

ناتوان‌ترین مردم (در پیشرفتهای مقاصد اجتماعی) کسی
است که در موقع ملاقات با دیگران حوصله نکند که نام و فامیل
و محل سکونت آنان را سؤال نماید.

مردمی که نتوانند بر این عمل پر ارزش خود را وادار نمایند و به این
وسیله در هر گوشه و کناری دوستی تهیه کنند و محبت دیگران را بخود
جلب نمایند تنها به خود جفا نموده و از امتیازات دوستی با مردم محرومند.
پیغمبر اسلام فرمود:

«ثَلَاثَةٌ مِنَ الْجَفَاءِ أَنْ يَصْحَبَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فَلَا يَسْأَلُهُ عَنْ اسْمِهِ
وَكُنْيَتِهِ...»^(۲).

سه چیز است که اگر کسی به آن عمل نکند به خود و
دیگران، ظلم کرده است اول اینکه با شخصی رفاقت کند و از او

۱ - وسائل الشیعة، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۴، باب ۱۰۱، حدیث ۱۵۸۹۲.
۲ - عن ابی عبد الله عن ابيه قال: قال رسول الله : ثلاثة من الجفاء ان يصحب الرجل الرجل فلا يسأله عن اسمه وكنيته و أن يدعى الرجل الى طعام فلا يجيب فلا يأكل و مواقعة الرجل أهله قبل المداعبة. (بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۷۴، باب ۱۱، حدیث ۵).



سؤال ننماید که اسم تو چیست و کنیه‌ات کدام است ...

شما ممکن است وقتی قصهٔ **جیم فارلی** آن مرد خودساخته را در کتاب «آئین دوست‌یابی» (صفحهٔ ۱۱۴) مطالعه می‌کنید گمان برید که فقط او در عصر ترقی به این راز خوشبختی پی برده است یا تنها دلیل کارنگی توانسته در ضمن وسائل شش گانهٔ محبوبیت، این موضوع را ضبط کند ولی ما مفتخریم که اسلام در هزار و سیصد و چند سال قبل به رموز این مطلب در ضمن جملات کوتاهی اشاره کرده و مسلمین با پیروی از این دستور، موفق به اتحاد و ائتلاف گردیده و به مقاصد عالیه‌ای نائل شده‌اند.

این هم نتیجه به کار بستن یک دستور اجتماعی اسلام

یکی از دانشمندان می‌گفت: وضع مادی پدرم بسیار رقت‌بار بود که مرا به مکتب فرستاد و من هم در ایام کودکیم حافظه سرشاری داشتم. معلم هر روز یک دستور اخلاقی از اسلام به من تعلیم می‌داد روزی به من گفت پیغمبر اکرم فرمود:

«ثَلَاثٌ يَصِفِينَ وَدَّ الْمَرْءُ لَأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبَشَرِ إِذَا لَقِيَهُ وَيُوسِّعُ لَهُ

فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ».^(۱)

سه چیز است که حاکی از علاقه است:

یک: در ملاقات با دیگری صورتی باز لبانی متبسم داشتن.

دو: اگر در مجلس جا خواست فوراً به او جای دادن.

سه: با بهترین نامها او را یاد کردن.

من وقتی به این سرمایه سعادت رسیدم فوراً در دفتری آن جملات را

۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ۶۴۳، باب التحجب الی الناس والتودد الیهم، حدیث ۳.



ضبط نموده و به خاطر سپردم و در مکتب خانه و مدرسه به این برنامه عمل می نمودم نام دویست نفر از همدرسان خود را در نظر گرفتم و آنها را با احترام تمام صدا می زدم آنها هم به من اظهار علاقه می نمودند، وقتی هم که از مکتب به دبستان و از آنجا به دبیرستان منتقل گردیدم همین عمل را سرمشق زندگی خود قرار دادم و محبوبیت عجیبی پیدا کردم.

یک روز دفتری که نامه های افراد را نوشته بودم نگاه می کردم دیدم اسم و فامیل ده هزار اشخاص دانشمند، رؤسای ادارات، وزراء، تجار، افراد متوسط را نوشته ام و با آنان آشنائی کاملی دارم و آنها مرا یک جوان با ادب گمان می کنند.

همان ها فعالیت زیادی نمودند تا من از آن وضع رقت بار و ناراحت کننده به این ثروت و اهمیت رسیدم. امروز متوجه می شوم که پیغمبر اسلام یکی از بزرگترین رهبران جامعه بشریت است. بی جهت نیست که بیگانگان هم در مقابل این رهبر عالیقدر سر تعظیم فرود آورده تا جائی که «ث. ل.» که از دانشمندان بزرگ هند و مسیحی است می گوید:

«وقتی در امر محمد تأمل می کنم از عزم این مرد بزرگ که میان یک ملت زمام گسیخته و بداخلاق و بت پرست پرورش یافته در شگفت می مانم!

زیرا همه می دانیم که او تنها و بدون هیچ مساعدی با کمال مردانگی بدون ترس و واهمه برای تغییر اوضاع آن محیط فاسد قیام کرد و از کشته شدن نهراسید! و به وعده ای که به او داده شد اهمیت نداد! ما می خواهیم بدانیم این نیروی عجیب را چه کسی به این مرد عربی داده و آن قوه بیان و نفوذ کلمه را از کجا آورده!

با چه وسیله ای توانست بردگان را از قید غلامی آزاد کند! و آن اتحاد





بی‌مانند را میان طبقات بزرگان و اشراف و توده برقرار سازد! و آنها را دوست و برادر نماید! در صورتی که ما هنوز در هندوستان برای دست مالیدن به بدن گاو خونریزی می‌کنیم! و هنوز نتوانسته‌ایم ورود به بتخانه‌ها را برای هندوهای از دین برگشته جایز بدانیم!

ما می‌خواهیم بدانیم که محمد این نیروی شگفت‌آور را از کجا بدست آورد! و آن زندگی سراسر افتخار سرچشمه‌اش در کجاست!

کشور هندوستان هنوز دچار شرابخواری و استعمال مسکرات است. و این پندهای حکیمانه که از بزرگان دین هندو به ما داده شده کوچکترین اثری در جلوگیری از استعمال الکحل ندارد! در صورتی که مطابق گفته کتابهای قدیم، محمد همین که شراب را حرام کرد، یارانش هر کجا خم شراب دیدند شکستند و دور ریختند!

می‌خواهیم بگوئیم در محمد قوه مرموزی بود که مانند مانیتیسیم تأثیر داشت.

آیا این قوه کجا بود؟!

ما نمی‌دانیم، ولی همین قدر آثار آن را مشاهده می‌کنیم.

زیرا با همین قوه بود که محمد توانست آن ملت زمام گسیخته را با هم متحد کند و ملت واحدی از آنها بوجود آورد و از توحش و نادانی آنها را نجات دهد و به آنها عظمت و اقتدار بخشد و بر تمام ملل جهان سروری و حکمفرمائی کند.

آن روز بود که ملت عربی توانست حاکم بر مدنیت جهان شود و ابواب دانش را بر جهانیان باز کند و با همت او بود که زبان عربی زبان علم و ادب و راهنما و مربی بشر گردید و همان تربیت عربی اسلام بود که در آسیا و اروپا یک اجتماعی تازه و یک مدنیت بی‌مانند ایجاد کرده و خدمت‌های شایانی

به انسانیت نمود.

ای محمد ای پیغمبر بر حق! که نیروی بی مانند تو از مصدر جلال
خداوندی و عالم غیب و ابدیت سرچشمه گرفته، من با کمال فروتنی در
برابر عظمت تو سر فرود می آورم!»





«۶»

روش مناظره را از اسلام بیاموزید

(۱) «من لانت كلمته وجبت محبته»

حضرت علی

با اجازه خوانندگان مایلم سرگذشت عجیبی را که در سال گذشته واقع شد و مرا بسیار تحت تأثیر خود قرار داد و اکنون که در کتابخانه شخصیم ضمن مطالعه کتاب آئین دوست یابی به یادم آمده نقل کنم.

روز تعطیلی عیدی بود، با دو نفر از دوستان مسلمان خود بنام عبدالعلی و عبدالغفار برای تفریح به طرف یکی از باغهای خارج شهر می رفتیم در بین راه عبدالغفار که مرد بسیار عصبانی و ناراحتی بود و می دانست که رفیق دیگر ما عبدالعلی شیعه است برای رنجاندن او بنای فحاشی و بدگوئی را نسبت به مذهب تشیع گذارد.

اما عبدالعلی سخنی نگفت، ولی من همین که چند جمله از او کلمات دور از ادب و انصاف را شنیدم سخت برآشفتم و سخنان او را قطع کردم و با ناراحتی فوق العاده ای گفتم: این گفتار شما ابداً نمی تواند دامن مقدس

۱ - بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۶، باب ۹۲، حدیث ۷۹.



مذهب شیعه را لکه‌دار کند، چون همه دانشمندان مسلمان می‌دانند که قوانین محکم اسلام را تنها پیشوایان مذهب شیعه تکمیل و تفسیر کرده و همه افتخارات را در مقابل بیگانگان برای ما مردم مسلمان کسب نموده‌اند. اما عبدالغفار با شنیدن سخنان من آتش بغض و عنادش افروخته‌تر شد و جملاتی که خلاف عفت لسان و قلم است به زبان جاری کرد که من شرم دارم آنها را در این کتاب نقل کنم.

در این هنگام عبدالعلی آهسته به من گفت: آقای محترم! گویا این فحشهایی که دوباره ایشان به شیعیان دادند، تو به شیعیان داده‌ای!

گفتم: من؟

گفت: آری تو، برای آنکه اگر کلام او را قطع نمی‌کردی و شیعیان را مدح نمی‌نمودی ممکن بود بتوانیم او را متوجه اشتباه خود بنمائیم و به او موقعیت مذهب شیعه را عرضه بداریم و یا لااقل به او بفهمانیم که فحاشی کار خوبی نیست.

ابراهیم بن عباس می‌گوید:

«ما رأیت الرضا جفا احداً بکلمة قطّ و لا رأیته قطع علی احد کلامه حتی یفرغ منه».^(۱)

هیچ‌گاه علی بن موسی پیشوای هشتم مسلمانان با گفتن جمله ناروا به دیگران ظلم و ستم نمی‌نمود و ابداً سخن کسی را قطع نمی‌کرد و می‌گذاشت کاملاً همه گفتار گوینده تمام شود سپس سخنی می‌فرمود.

من گفتم: فرمایش شما صحیح است ولی اگر ما در برابر او ساکت

۱ - عن ابراهیم بن هاشم عن ابراهیم بن العباس قال: ما رأیت الرضا جفا احداً بکلمة قطّ و لا رأیته قطع علی احد کلامه حتی یفرغ منه و ما ردّ احداً عن حاجة یقدر علیها و لا مدّ رجله بین یدی جلیس له قطّ و لا اتکا بین یدی جلیس له قطّ و لا رأیته شتم احداً من موالیه و ممالیکه قطّ و لا رأیته تفلّ قطّ و لا رأیته تهقه فی ضحکه قطّ بل کان ضحکه التبسّم الحدیث. (وسائل الشیعة، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۹، باب ۱۲۲، حدیث ۱۶۱۰۴)





می بودیم ممکن نبود این مرد هرزه دست از جسارت های خود بردارد. استاد عبدالعلی گفت: آه که ما مردم مسلمان به دستورات اسلام عمل نمی کنیم و الا متوجه می شدید که چگونه بر تمام جهانیان حکومت می کردیم. آیا می خواهی با همین مرد نادان متعصب طبق دستور اسلام بحث و مناظره کنم و او را به عظمت مذهب شیعه متوجه سازم؟ و به دنبال این سخن رو به عبدالغفار کرد و گفت برادر عزیز پیشوای عظیم الشان اسلام پیغمبر اکرم فرمودند:

«من عرض لآخیه المسلم المتکلم فی حدیثه فکأنما خدش

وجهه».^(۱)

کسی که در میان کلام برادر مسلمان خود بدود و سخن او را قطع سازد مانند این است که صورت او را مجروح نموده باشد.

من تا به حال صبر کردم که سخنان شما تمام شود سپس برای رفع کسالت سفر درباره این موضوع با یکدیگر گفتگو نمایم اگر اجازه می فرمائید بنده هم در تأیید فرمایشات شما چند جمله ای بگویم.

آقای عبدالغفار، همین که کلمه «تأیید» را شنید با صورت باز و لبانی متبسم به عبدالعلی نگاهی کرد و گفت خواهش می کنم بفرمائید.

استاد عبدالعلی گفت: در واقع یک مشت از مردم راجع به علی بن ابی طالب جملاتی می گویند که اگر در حضور آن حضرت این سخنان را می گفتند با مشت محکم خود به دهان آنها می کوبید، مثلاً عده ای در گوشه و کنار سوریه و ترکیه و ایران قائلند که علی خدا است!

دسته دیگری معتقدند که خدا اختیار تمام امور را واگذار به علی بن ابی طالب نموده و خود در کناری نشسته است!

و خلاصه بلندپروازیهای دسته های مختلف مردم را درباره علی

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۰، باب فی المناجاة، حدیث ۳.



تذکر داد و سپس بعضی از فتوحات عمر بن خطاب را نقل کرد و در نتیجه کاملاً عبدالغفار را متوجه خود ساخت و در قلب او برای خود محبوبیت عجیبی ایجاد نمود که بی اختیار عبدالغفار گفت: قربان این فکر آزاد و عقل پاک، من با هر یک از شیعیان که تا به حال سخن گفته‌ام مانند این آقا (اشاره به من کرد) عصبانی شده و مشغول بدگویی به خلیفه عمر رضی الله عنه گردیده‌اند و ابداً حاضر نیستند قبول کنند که عده‌ای از مردم درباره علی تدریو یهائی دارند. اصحابی که درباره آنها پیغمبر فرموده:

«لا تجتمع امتی علی خطاء»^(۱) جمع شدند ابی بکر رضی الله عنه را جانشین پیغمبر قرار دادند و امروز شیعیان آن را قبول ندارند! معنی کاسه از آش داغ تر همین است!

استاد عبدالعلی بدون آنکه اظهار ناراحتی کند و بلکه مدتی هم اهمیت او را برایش محسوس کرد، گفت: واقعاً عجیب است ولی دوست عزیز بنده سابقه شما را دارم و می دانم که مطالعاتتان در اینگونه مطالب زیاد بوده است مسلماً کتاب فلان و فلان را مطالعه نموده‌اید سپس نام چند نفر از بزرگان علمای سنی که نویسندگان آن کتب بودند برد و آنگونه خود را قلمداد کرد که از مذهب آنها اطلاعی ندارد و گفت: آنان این اجتماع را قبول نداشته‌اند و خلاصه مانند شخصی که مخالف گفتار علمای شیعه است و از این عقاید تعجب می کند تمام فضائل علی بن ابی طالب و ترجیح او را بر دیگران از زبان دانشمندان و علمای عامه نقل کرد تا آنکه آقای عبدالغفار سر را به زیر افکنده و پس از آنکه مدتی در فکر فرو رفته بود گفت: مسأله جانشینی و امامت هم یکی از مسائل بغرنج اسلام است.

استاد عبدالعلی گفت: آری واقعاً پیچیده است، ولی یکی از دانشمندان اروپا در طی مقاله‌ای می نویسد که من در قوانین و معارف اسلام دقت کاملی نموده‌ام آن قدر که مسأله جانشینی را اسلام اهمیت و توضیح داده هیچ یک





از قوانین دیگر را به آن درجه توضیح نداده است و عجیب است که مسلمانان راجع به این مسأله بیشتر از هر چیز با یکدیگر اختلاف نموده‌اند و این دلیل بزرگی است که مسلمین نسبت به یکدیگر حق‌کشی می‌کنند!

آقای عبدالغفار در حالی که سخت متأثر شده بود گفت: دوست محترم بسیار مایلم که در فرصت مناسبی درباره این موضوع بیشتر با هم سخن بگوئیم تا شاید همین اندازه که بین من و شما اختلاف برداشته شود این لکۀ ننگ را از دامن مسلمانان پاک کنیم و به همین جهت پس از چند روز آقای عبدالغفار نزد استاد عبدالعلی رفت و در مدت سه شبانه روز که استاد عبدالعلی با آقای عبدالغفار در مسأله امامت بحث کردند استاد عبدالعلی توانست رفیق خود را از رویۀ اولیه‌اش منصرف کند و سپس رو به من کرد و گفت: دوست ارجمند تجربه برای ما ثابت کرد که اگر شخصی به دستورات دین مقدس اسلام در سخن گفتن و مناظره عمل نماید می‌تواند بر طرف مقابل خود فائق گردد. من گفتم بسیار مایلم مشروحاً طرز مباحثه و گفتگو را از شما بیاموزم.

دستورات شش‌گانه بحث و مناظره

استاد عبدالعلی گفت: من با عمل نمودن به شش دستور از قوانین بحث و مناظره اسلام در مدت ده سال اخیر توانسته‌ام جمع زیادی را به دین مقدس اسلام مشرف کنم تا آنها در آغوش سعادت و خوشبختی زندگی کنند و آن شش دستور این است:

یک: حُسن استماع.

می‌توان به این وسیله طرف را تشویق کرد که به سخنان خود ادامه دهد؛ اخلاق و عقائد خود را ظاهر سازد و نکات ضعف و اشتباه او معلوم گردد و بعلاوه با استماع دقیق می‌توان خود را در قلوب دیگران جای داد پیغمبر اسلام فرمود:



«من المروءة ان ينصت الاخ لآخيه اذا احدثه»^(۱).

از آثار جوانمردی این است که در مقابل سخن گفتن دوست خود لب فرو بندد و به سخنان او گوش دهد.

پیشوای پنجم مسلمانان امام باقر فرمود:

«وتعلم حسن الاستماع كما تتعلم حسن القول ولا تقطع على احد

حديثه»^(۲).

(ای مسلمان) استماع دقیق را هنگام سخن گفتن دیگران

بیاموز چنانکه خوش‌زبانی را باید بیاموزی و تا می‌توانی در میان گفتار دیگران سخن مگو و کلامشان را قطع منما.

قرآن کتاب آسمانی مسلمین این نمونه افراد را ستوده و آنان را مردان با خرد اجتماع دانسته است که می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^(۳).

کسانی که سخن را می‌شنوند و از نیکوترینش پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها همان صاحبان مغزند.

و در موارد زیاد پیشوای عظیم الشأن اسلام به این عمل یعنی قانون صمت و استماع دقیق در مقابل گویندگان، اصرار ورزیده که علماء بزرگ و مؤلفین عالیقدر مسلمان در تمام کتب اخلاقی آن را نقل نموده‌اند.
دو: با نرمی سخن گفتن.

۱ - تاریخ بغداد (للخطیب البغدادی)، جلد ۶، صفحه ۳۹۱، حدیث ۳۴۴۰ و کنز العمال (للمتقی الهندی)، جلد ۳، صفحه ۴۰۸، حدیث ۷۱۷۷.

۲ - عن الاختصاص قال الباقر : اذا جلست الى عالم فكن على أن تسمع أحرص منك على أن تقول و تعلم حسن الاستماع كما تتعلم حسن القول ولا تقطع على احد حديثه. (بحارالانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۲، باب ۷، حدیث ۵).

۳ - سورة زمر، آية ۱۸.





ممکن است یک دانشمند با مرد جاهلی مواجه شود که در اثر نداشتن حلم و بردباری، نرمی و متانت، مردم گمان کنند که آن جاهل بر این دانشمند در مقام مباحثه، غلبه علمی نموده است لذا از نظر اسلام علمی که با حلم آمیخته نباشد جهل است.

نرمی و ملایمت یکی از اساسی ترین راز پیشرفت انبیاء عظام است. وقتی خدای مهربان حضرت موسی پیامبر بزرگ خود را نزد فرعون یعنی شقی ترین مردم آن زمان می فرستد به او و برادرش هارون خطاب می کند:

«إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۖ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا تَنِيًّا»^(۱)

بروید به سوی فرعون که او طغیان کرده است پس با ملایمت با او سخن بگویید.

قرآن مقدس بزرگترین راز موفقیت پیغمبر اسلام را مربوط به حلم و بردباری او می داند و می گوید:

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْفَلَبِ لَآتَقَصْنَا مِنْ حَوَالِكَ»^(۲)

و اگر تو یک شخص خشن و سخت دلی می بودی مردم از دورت متفرق می شدند.

رهبر بزرگ مسلمین خاتم انبیاء فرمود:

«لَاخْبِرْكُمْ عَلَىٰ مِنْ تَحْرُمُ النَّارُ عَلَيْهِ غَدَا عَلَىٰ كُلِّ هَيْنٍ لَيْنٍ

قَرِيبٍ سَهْلٍ»^(۳)

به شما می گویم به چه کسی فردای قیامت آتش حرام است

بر کسی که خوش زبان و دارای حلم و نرمی و ملاطفت باشد.

اسلام به مسلمانان دستور می دهد که اگر می خواهید در میان مردم محترم باشید حلم و بردباری را از دست ندهید.

۱ - سورة طه، آیه ۴۳ و قسمتی از آیه ۴۴.

۲ - سورة آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳ - ارشاد القلوب، جلد ۱، صفحه ۱۹۵.



پیشوای ششم مسلمانان امام صادق به یکی از دوستان خود فرمود:

«ان شئت ان تكرم فلن وان شئت ان تهان فاخشن»^(۱).

اگر می‌خواهی همه مردم تو را محترم بشمارند با همه نرمی و ملایمت بنما و اگر می‌خواهی مورد اهانت و حمله دیگری واقع گردی تندى و خشونت کن.

و حضرت رسول الله به اباذر فرمودند: «الكلمة الطيبة صدقة»^(۲) یعنی این را بدان که حسن کلام، خود تحفه‌ای است که به دوستان تقدیم نموده‌ای.

پیغمبر اسلام فرمود:

«حسن السؤال نصف العلم»^(۳).

نیکو سؤال کردن نیمی از علم و دانش است.

به گوش هوش گرانمایه گوهری بسیار

از آن سفینه علم و کمال و بخشش و حلم

مدار ننگ زیرشش که اهل دانش را

نبی سروده که «حسن السؤال نصف العلم»

اسلام کامل‌ترین دستورات را به مسلمانان تعلیم داده است و آداب مناظره را با بهترین وجه بیان کرده، حتی درجه اوج صدا را هم تحت کنترل در آورده است تا مبادا افراد مسلمان در یک بحث مذهبی نتوانند حق مسلم

۱ - عن تحف العقول عن ابی عبد الله لا يصلح من لا يعقل ولا يعقل من لا يعلم و سوف ينجب من يفهم و يظفر من يحلم و العلم جنّة و الصدق عزّ و الجهل ذلّ و الفهم مجد و الجود نجح و حسن الخلق مسجلة للمودة و العالم بزمانه لا تهجم عليه اللّواسب و الحزم مشكاة الظنّ و الله ولى من عرفه عدوّ من تكلفه و العاقل غفور و الجاهل ختور و ان شئت ان تكرم فلن وان شئت ان تهان فاخشن. (بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۶۹، باب ۲۳، حدیث ۱۰۹)

۲ - مجموعه ورام، لابن ابی فراس، جلد ۱، صفحه ۱۱۰، باب ما جاء فى المراء و المزاح و...

۳ - عن رسول الله : التودّد الى الناس نصف العقل و حسن السؤال نصف العلم و التقدير فى النفقة نصف العيش. (بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۴، باب ۷، حدیث ۱۴).





خود را اظهار کنند و عظمت و قوانین اسلام را بر دیگران آشکار سازند.

پیشوای عظیم الشان مسلمانان حضرت رسول اکرم فرمود:

«ان الله يحب الصوت الخفيض ويغض الصوت الرفيع»^(۱).

خدا دوست می‌دارد سخنی را که به آهستگی گفته شود

ولی دشمن می‌دارد صدای بلند و گفتاری که درجه اوج آن زیادت

از عادی باشد.

شخصی که دارای عقائد و آراء صحیح است ممکن نیست بدون نرمی و

ملایمت و حلم و بردباری بتواند آن را به مردم اظهار کند.

سه: ترک اهانت، هو کردن، خصومت، تندی.

این مطلب را باید در نظر داشت که عزیزترین چیزها نزد اکثر افراد،

اهمیت و بزرگی آنها است. حاضراند جان و مال و ناموسشان را در راه

ریاست و عظمت نثار کنند. امروز بزرگترین همت دانشمندان روانشناس در

معالجات امراض روانی این است که غریزه خودخواهی مریض را به رخس

کشیده و عظمت او را در نظرش مجسم بنمایند تا در مرحله اول، حس

محرومیت و عقب ماندگی او را از بین برده که وقتی این عمل انجام گرفت

قطعاً همه ناراحتی‌ها و نگرانیهای او مبدل به شادمانی و خوشحالی می‌گردد

و سپس با استراحت قلبی به معالجات امراض دیگر روانی او می‌پردازند.

من نمی‌گویم این عمل از نظر اسلام و عقل صحیح است.

ولی این اندازه را باید مسلم دانست که این صفت (حس خودخواهی)

در اکثر افراد بطور کامل وجود دارد و تا سرحد امکان با کسی که شئونات و

بزرگی آنها را مورد حمله قرار دهد مبارزه می‌کنند، بنابراین اگر کسی بخواهد

عقائد و آراء خود را به دیگران تحمیل کند باید به مقام شامخ و عظمت و

اهمیت و بزرگی آنان جسارت ننماید من خود شاگردی داشتم که این

موضوع را از او آموخته‌ام.

۱ - بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۶۳، باب ۱۲، حدیث ۱۲.



جوانی که دارای استعداد سرشاری بود و هر مبحث علمی را با اندک تأملی درک می‌کرد یک روز در اول درس اعتراض کرد در مقابل شاگردان گفتیم: تو نمی‌فهمی، او ناراحت شد سر را به زیر افکند از قیافه‌اش خوب پیدا بود که گوش به سخنان من نمی‌دهد در آخر کار هم مطالب مورد بحث را که از او سؤال نمودم با آن استعداد سرشاری که داشت نتوانست درس را تقریر کند.

پیشوای ششم مسلمانان حضرت امام صادق فرمود:

«ایاکم والخصومة فی الدین فانها تشغل القلب عن ذکر الله عز وجل

وتورث النفاق وتکسب الضغائن وتستجیر الکذب»^(۱)

بر شما باد که در مناظرات و بیان کردن معارف عالیّه دین اسلام با تندی و خشونت سخن نگوئید (چون نفعی که بر آن بار نیست بماند چهار نتیجه سوء هم دارد) قلب را از یاد خدا باز می‌دارد، نفاق و دشمنی ایجاد می‌کند. بغض و حسد کسب می‌نماید و ممکن نیست که در ضمن بحث و مناظره‌ای که با خصومت انجام گیرد انسان به دروغ و پشت هم اندازی پناهنده نشود.

پیغمبر اسلام فرمود:

«انّ اول ما نهانی عنه ربّی عزّ وجلّ عن عبادة الأوثان و شرب الخمر

وملاحاة الرجال»^(۲)

اول چیزی که خدای بزرگ مرا از آن نهی فرمود (سه چیز بود) بت پرستی، شرب خمر و در مناظرات سخن را با تندی و خصومت اداء کردن.

امام صادق فرمود:

۱ - بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۸، باب ۱۷، حدیث ۶.

۲ - بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۷، باب ۱۷، حدیث ۴.





«من لاحی الرجال ذهبت مروءته»^(۱)

کسی که با مردم در مقام خصومت و جدال برخیزد
جوانمردی او از بین می‌رود.

شاعر شیرین زبان گفت:

تندی مکن که رشتهٔ چل سال دوستی در حال بگسلد چو شود تند آدمی^(۲)
عجیب است، انسان در اثر تندی و خشونت، هر چه دارای فضیلت
باشد پایمال است، از شخص تند خو و عصبانی همهٔ افراد منزجرند. این
مرض بزرگترین آفت دوستی و اتحاد است، هیچکس حاضر نیست که با او
رفاقت و آشنائی داشته باشد، سخن درست و صحیح او غلط و زشت جلوه
می‌کند.

پس اگر می‌خواهید در قلوب مردم محبوبیت پیدا کنید و سخنان شما
مورد قبول همه واقع گردد در مباحثات به یکدیگر اهانت و جسارت ننمائید.
چهار: انصاف دادن.

زیاد دیده شده افرادی که انصاف را از دست می‌دهند و تنها مایلند
سخن خود را اثبات کنند، در مباحثات محکوم می‌شوند.

شاید جهتش این است که حس خودخواهی آنان به قدری قوی و
سرکش شده که ابداً مایل نیستند کسی را برتر و بهتر از خود ببینند.

آنان فکر می‌کنند اگر به طرف مقابل خود بگویند مطلب شما حق است
در برابر او کوچکی نموده و عظمت خود را از دست داده‌اند، لذا با کمال
بی‌انصافی اعلام می‌کند که این موضوع خلاف واقع است.

طرف مقابل هم وقتی دید که مطلبش با این همه توضیحی که داده مورد
قبول واقع نشده با خود فکر می‌کنند که شاید او این اندازه فهم و درک ندارد
که این مطالب را بفهمد، باز توضیح بیشتری می‌دهد آن مرد بی‌انصاف هم

۱ - بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۸، باب ۱۷، حدیث ۷.

۲ - ملک الشعراء بهار، دیوان اشعار.



هنوز درست به سخنان او گوش نداده گوینده را رد می‌کند، رفته رفته طرف مباحثه کاملاً معتقد می‌شود که این مرد ابداً لیاقت فهم مطالب جزئی و واضح را هم ندارد و با این اعتقاد، تفوق بر او پیدا کرده طرف را تحقیر می‌نماید و به این وسیله او را محکوم می‌کند پس می‌توان گفت جاهل‌ترین افراد از نظر مردم کسی است که انصاف ندارد، برای افکار و گفتار دیگران ارزش و وقری نمی‌گذرد.

امام صادق فرمود:

«من اخلاق الجاهل الاجابة قبل ان يسمع والمعارضة قبل أن يفهم والحكم بما لا يعلم».^(۱)

از علائم و صفات مرد جاهل این است که جواب را قبل از شنیدن سؤال می‌دهد و قبل از آن که مطلبی را بفهمد رد می‌کند و بلکه در مقام معارضه با آن برمی‌خیزد و آنچه را نمی‌داند درباره او حکم می‌کند.

پس اگر می‌خواهید عظمت شما محفوظ بماند و در تمام مباحثات حاکم باشید انصاف را از دست ندهید.

پنج: ترک مجادله و مراء.

گاهی می‌شود که فقط مناظره برای اثبات برتری است. هر یک از طرفین می‌خواهند خود را در بحث بر دیگری فائق سازند این چنین مناظره‌ای بر دو قسم است:

اول: برای اثبات تفوق حق بر باطل، که اگر با ملایمت و شرائط مذکوره انجام گیرد خود یکی از دستورات مذهبی و رویه هر عاقلی است.

این همان دستوری است که قرآن مجید به پیغمبر اکرم برای پیشرفت اسلام می‌دهد: «وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».^(۲) و با آنها به نحوی که آن

۱ - بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۶۲، باب ۱۲، حدیث ۴.

۲ - سورة نحل، آیه ۱۲۵.



نیکوتر است مباحثه کن.

دوم: مناظره‌ای که فقط برای اثبات عظمت و اهمیت شخص خود می‌باشد، مایل است شخصیت خود را به رُخ دیگران بکشد، این مناظره ریشه دوستی را قطع می‌کند خصومت و بدبینی ایجاد می‌نماید افتراق و دشمنی را زیاد می‌کند.

امام صادق فرمود:

«المراءء داء ردی ولیس للانسان خصلة شر منه»^(۱).

مراء و جدال دردی است که بشر را به سرحد هلاکت

می‌رساند و برای انسان بدتر از این خصلت چیزی نیست.

اسلام دستور می‌دهد که مسلمانان این عمل مهلک را ترک کنند مرد عاقل و دانشمند کسی است که وقتی متوجه شد طرف مناظره‌اش قصد جدل دارد و یا برای خودش چنین نیتی پیدا شده فوراً ترک آن مناظره را بنماید اگر چه مطلب او صددرد صد صحیح و حق است.

پیغمبر اسلام فرمود:

«اورع الناس من ترك المراءء وان كان محقاً»^(۲).

پرهیزگارترین مردم کسی است که ترک جدل و خودنمایی

را بنماید اگر چه حق با او باشد.

روزی پیغمبر اکرم بر اجتماعی که از ابی درداء و ابی امامه و وائله و انس تشکیل شده بود وارد شد دید آنان مشغول مراء و جدالند آن حضرت به حدی خشمناک گردید که هیچ‌گاه کسی او را تا این اندازه غضبناک ندیده بود سپس فرمود:

«جمعیتی بودند در زمان گذشته در اثر این عمل به هلاکت رسیدند شما

۱ - عن مصباح الشریعة عن الصادق المراءء داء ردی ولیس للانسان خصلة شر منه و هو خلق ابلیس و نسبه فلا یماری فی ائی حال کان الا من کان جاهلاً بنفسه و بغيره محروماً من حقائق الدین. (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، باب ۱۷، حدیث ۳۱).

۲ - بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۷، باب ۱۷، حدیث ۳.



هم جدل و مراء را ترک کنید چون مردمان با ایمان جدل و ستیزگی با یکدیگر نمی کنند.

جدل مکنید که مرد جدلی در کمال خسارت و زیان است و روز قیامت من این چنین کسی را شفاعت نخواهم کرد.

جدل و مراء را ترک کنید که من در بهشت صاحب سه خانه ام بهتر آن را به کسی واگذار می کنم که ترک مراء کند با آنکه در حق و راستی باشد. مراء و جدال مکنید که اولین چیزی که من از آن نهی شده ام بعد از شرک و بت پرستی، مراء و جدال بوده است»^(۱)

پس اگر می خواهید در مناظرات و مباحثات بر دیگران غلبه کنید و در عین حال همه شما را دوست بدانند هیچ گاه با یکدیگر در مقام مجادله و مناظره برای اثبات شخصیت و عظمت خود بر نیائید.

شش: عملی که طرف را معتقد کند که بنای جدل در کار نیست. گفته اند: «مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد».

مسلم است که اگر دانشمندی ملاحظه کرد دید شما قصد مخاصمه و معارضه با او را ندارید و فقط می خواهید از سخنان او استفاده کنید بهتر خود را در اختیار شما می گذارد ولی بعکس اگر سؤال با تکبر آمیخته شد و نمایش سؤال امتحانی را به خود گرفت طرف هر قدر نادان هم باشد حاضر نمی شود که با طیب خاطر سؤال شما را پاسخ دهد.

روزی یک مرد مغرور در محضر علی بن ابیطالب حاضر شد سؤالاتی نمود که از گفتارش به خوبی ظاهر می شد که قصد استفاده را ندارد علی به او فرمود:

«سل تفقها ولا تسأل تعنتاً»^(۲).

۱ - عن محمد بن مسلم قال سئل الصادق عن الخمر فقال: قال رسول الله : انّ اول ما نهاني عنه ربّي عزّ وجلّ عن عبادة الأوثان وشرب الخمر و ملاحاة الرجال الخبر. (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۷، باب ۱۷ فی ما جاء فی التجویز المجادلة، حدیث ۴).

۲ - عن نهج البلاغه قال امير المؤمنين لسائل سأله عن معضلة سل تفقها ولا تسأل تعنتاً فأنّ



اگر می‌خواهی به سؤال درست پاسخ بدهم به قصد فرا گرفتن آنچه که نمی‌دانی سؤال کن نه آنکه سؤال تو آمیخته با تکبر و خودخواهی باشد.

آیا می‌دانید که اگر شخصی در عین آنکه به مطالب مورد بحث احاطه کاملی دارد خود را مانند شخصی که اطلاعی را ندارد معرفی کند چقدر مورد علاقه واقع می‌شود و بعکس اگر شخص نادانی خود را مانند افراد دانشمند قلمداد کند قلوب مردم از او منزجر می‌گردد.

هنوز فراموش نکرده‌ام مردی که حافظه‌اش قدری کمتر از عادی بود یک حکایت را متجاوز از بیست دفعه برایم نقل کرد من در هر مرتبه به سخنانش بیشتر دقت می‌کردم تا مبادا او متوجه شود که این سرگذشت را بار دیگر هم برای من گفته که در نتیجه شرمنده و خجل گردد، اما پس از چندی که متوجه شد آن داستان را مکرر در مکرر برایم نقل کرده است و من همچنان مانند بار اول به سخنان او گوش می‌دادم علاقه و محبتش به من شدیدتر گردید.

پس اگر می‌خواهید افراد از شما منجز نشوند و شما را دوست بدارند خود را چنان نشان دهید که گمان کنند بنای استماع و فهمیدن مطالبشان را دارید.

سپس استاد عبدالعلی گفت: این را بدانید که من با به کار بستن این دستورات خود را در میان مردم یک مرد اخلاقی معرفی نموده‌ام و به عقیده من مهم‌ترین راز محبوبیت دانستن آداب سخن گفتن و مناظره است.

آری واقعاً از استاد عبدالعلی تصویری، من و شما خوانندگان محترم استفاده نمودیم من امروز وقتی کتاب آئین دوست‌یابی را مطالعه می‌کردم دیدم آنچه مربوط به مناظره و مباحثه است دیل کارنگی در بیست و چهار فصل توضیح داده است ولی وقتی تعلیمات اسلام را که از عمل و گفتار



استاد عبدالعلی آموخته بودم با سخنان دیل کارنگی تطبیق نمودم نتوانستم امتیازی برای افکار و جملات به اصطلاح ابتکاری او بر قوانین محکم اسلام قائل شوم. اگر خوانندگان محترم اجازه بفرمایند مایلم خلاصه گفتار دیل کارنگی را نقل کنم و قضاوت را به عهده آنان گذارم.

دیل کارنگی می‌گوید: اگر می‌خواهید در میان مردم محبوب باشید به این سه دستور عمل کنید:

۱- استماع دقیق را بیاموزید طرف را تشویق کنید که از خود سخن بگوید.

۲- از چیزی که به آن علاقه دارد سخن برانید و آنچه را در قلب او جایگزین است نام ببرید.

۳- اهمیت او را برایش محسوس سازید.

باز می‌گوید: اگر می‌خواهید طرف خود را متقاعد کنید به این دوازده قاعده توجه داشته باشید:

۱- بهترین وسیله غلبه در مناظره و مباحثه احتراز از ورود در مشاجره و مباحثه است.

۲- عقائد طرف خود را محترم شمارید و هرگز به او مگوئید که به خطا می‌رود.

۳- اگر می‌دانید که خطا کار هستید بی‌درنگ و از صمیم قلب به خطای خود اعتراف نمائید.

۴- به ملایمت سخن آغاز کنید.

۵- خصم را به جایی بکشانید که از ابتداء مکالمه جوابهای مثبت بدهد.

۶- بگذارید طرف، مطلب خود را آزادانه بیان کند.

۷- بگذارید طرف تلقین کرده شما را از ابتکارات خود تصور نماید.

۸- صمیمانه بکوشید که مسائل را از دریچه نظر طرف بنگرید.

۹- دیگران را مشمول عواطف و همدردی و غمگساری خود کنید.



- ۱۰- متوسل به عواطف عالیّه مخاطب خود شوید.
 - ۱۱- در چشم و خیال طرف تصرف کنید.
 - ۱۲- طرف را بر سر غیرت آورید.
- باز همان استاد روانشناس گفته اگر می‌خواهید رفتار کسی را تغییر دهید این دستورها را بکار برید:
- ۱- از روی صدق و صفا او را بستائید.
 - ۲- خطاها و عیبا را بطور غیرمستقیم خاطر نشان کنید.
 - ۳- پیش از انتقاد و عیب‌جوئی به بعضی از خطاهای خود معترف شوید.
 - ۴- حکم را مستقیم ندهید مطلب را تلقین کنید و به صورت پرسش ادا نمائید.
 - ۵- خودخواهی او را مراعات کنید بگذارید حیثیت خود را نگاه دارد.
 - ۶- کوششهای او را عادلانه قدردانی کنید کمترین پیشرفت او را بستائید به شرط آنکه تمجید صمیمانه و جوانمردانه باشد.
 - ۷- او را وادارید که خود را شایسته نام و شهرت نیکی کند.
 - ۸- عیبی را که می‌خواهید رفع نمائید کاری را که می‌خواهید تحمیل نمائید آسان جلوه دهید.
 - ۹- چنان رفتار کنید که با شغف و خرسندی تقاضای شما را انجام دهد.
- این بود خلاصه گفتار دیل کارنگی در بیست و چهار فصل که عمده کتاب آئین دوست‌یابی را ترتیب داده و وسائل محبوبیت را خاتمه می‌دهد.
- حالا از شما خوانندگان محترم سؤال می‌کنیم که آیا وسائل مقبولیت و محبوبیت منحصر به همین چند موضوعی است که دانشمند بزرگ دیل کارنگی بیان کرده است؟
- آیا اگر متوجه می‌شد که با وسائل دیگری هم می‌توان ایجاد علاقه و محبوبیت در قلوب مردم نمود در کتابی که برای دوست‌یابی نوشته متذکر



نمی‌شد؟

من از شما سؤال می‌کنم آیا ملاطفت و خوش‌زبانی، حسن خلق و مهربانی، عدالت و دادگستری، تواضع و فروتنی، استقامت و وفاداری، ایمان و وظیفه‌شناسی، صداقت و راستی، صمت و سکوت، وفای به عهد، عفو و اغماض، احسان و بذل مال، تحف و هدایا، سور و ضیافت، دید و بازدید، مصافحه و معانقه، استغناء و عفت‌نفس، کتمان سرّ و امانت‌داری، خوش‌گمانی و مانند آن برای جلب دوستان نافع نیست؟!

آیا نمی‌توان برای دوستی و مردم‌داری این امور را متذکر شد و آن را در ضمن وسائل محبوبیت و مقبولیت بحث کرد؟!

ما با اینکه دیل کارنگی این مباحث را در اعداد وسائل دوست‌یابی نیاورده کاری نداریم و خود، مستقلاً از نظر اسلام آن را بحث خواهیم کرد ولی به این وسیله به شما خوانندگان محترم هم می‌گوئیم که زیاد تحت تأثیر سر و صدا و جنجال دیگران قرار نگیرید و از قوانین آسمانی اسلام تا این حد بی‌اطلاع نباشید.

و اینک بقیه دستورات دوست‌یابی از نظر دین مقدس اسلام.





«۷»

با مردم نیکو سخن بگوئید تا محبوب همه کس گردید

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»^(۱)

در یکی از شبهای زمستان که من از سر شب حدود چهار ساعت مشغول مطالعه و نوشتن بودم و روزش هم استراحتی نکرده بودم و کاملاً خسته و ناراحت بودم و اعصابم به شدت درد می‌کرد ناگهان حدود ساعت یازده شب بود که صدای کوبه در به شدت بلند شد، دفعه دوم بلافاصله با اضطراب بیشتری در را کوبیدند!

هنوز چند ثانیه نگذشته بود که باز در به شدت کوبیده شد، من که از صدای سرسام آور کوبه در آن موقع شب سخت ناراحت شده بودم، ابروها را در هم کشیده و آهسته با خود می‌گفتم: مگر چه خبر است؟! سپس خودم از جا برخاستم و در منزل را باز کردم. رفقائی بودند همگی از دوستان قدیمی و اهل انس، آنها وارد منزل شدند و پس از تعارفات

۱ - سورة بقره، آیه ۸۳.

معموله گرد یکدیگر نشستند ولی از قیافه آنها کاملاً محسوس بود که در خارج منزل مشغول بحثی بوده‌اند و مایلند دنباله آن بحث را در این مجلس تعقیب کنند، آهسته آهسته با یکدیگر مشغول صحبت شدند.

یکی از رفقا با تبسمی گفت: آقای محمدی معتقدند که امور جزئی تحت کنترل آداب و دستوری نیست مثلاً در زدن از نظر اجتماع قانونی ندارد! ما می‌گفتیم: اینگونه نیست بلکه اخلاق و آداب در تمام اطوار زندگی ساری و جاری است، جزئی و کلی ندارد. لذا مایلیم که شما در این باره قضاوت فرمائید تا مطلب برای همگی واضح گردد.

من با آنکه نمی‌خواستم در این موقعیت درباره در زدن آن هم در منزل خودم و پس از نحوه در زدن حرفی بزنم ولی در عین حال چون آنها پرسیده بودند من گفتم: شاید آقای محمدی منظورشان این است که چون کارهای جزئی اهمیتی ندارد آدابی هم در آنها رعایت نشده است.

(آقای محمدی که تا به حال خود را محکوم می‌دانست با شنیدن این جمله گمان کرد که گفتار من به او کمکی داده با قیافه باز و بشاشی گفت:)

بله، مقصود من همین است ولی متأسفم که این آقا چگونه به این مطلب توجه نداشته و می‌فرمودند که باید در اینگونه امور هم اخلاق و آداب رعایت شود، سپس آقای محمدی رو به من کرد و گفت: منشأ این گفتگو این بود که در منزل را من می‌کوبیدم، این آقا اعتراض فرمودند که باید در زدن تحت آداب و رسومی باشد، این همه شدت و حدت موجب ناراحتی اهل منزل می‌گردد.

من گفتم: بله یکی از دانشمندان مسلمان که اهل تحقیق و مطالعه بود می‌گفت: که خوردن و خوابیدن هم در اسلام آدابی دارد، ورود به منزل و کوبیدن در هم دستوری دارد.

هنوز فراموش نکرده‌ام که می‌گفت: مثلاً آداب در زدن این است که وقتی کسی خواست در منزلی را بکوبد اگر در دارای کوبه است دو مرتبه کوبه را



آهسته به حرکت درآورد و اگر زنگ است یک ثانیه بیشتر انگشت خود را روی دکمه زنگ نگذارد و سپس چند لحظه اقلأً صبر کند شاید شخصی که داخل منزل است مشغول انجام عملی باشد که نتواند زودتر از این خود را پشت در برساند و از طرفی هم چون ممکن است که صدای کوبه و یا زنگ را نشنیده باشد، دوباره اگر زنگ است باز یک ثانیه دست را روی دکمه زنگ نگاه دارد و اگر کوبه است سه بار، قدری بلندتر از دفعه قبل آن را بکوبد و باز چند لحظه بیشتری تأمل کند، برای دفعه سوم به همان ترتیب اضافه کند شاید کسی که در داخل منزل است به خواب رفته، صدای زنگ و یا کوبه در را نمی شنود.

آقای محمدی با تبسم و لبخندی گفت این در زدن خود ۱۰ دقیقه به طول می انجامد مگر دانشمندان بزرگ نگفته اند وقت طلا است.

ما اگر بخواهیم اینگونه اوقات شریفمان را ضایع کنیم که برای یک در زدن نیم ساعت معطل شویم برای کارهای پر اهمیت باید چه کنیم؟

من پس از تبسم و لبخند مختصری گفتم: آقای عزیز، عجله فرمودید اولأً این را بدانید که غالب افراد با همان کوبه اول خود را پشت در منزل می رسانند و ثانیأً آیا ده دقیقه وقت ضایع کردن شما از ناراحت نمودن دوستانان بهتر نیست؟

اسلام به مسلمانان دستور داده که باید همیشه خود را به جای دیگران فرض کنید تا انصاف و دادگستری را از دست ندهید.

شخص شما مخصوصاً اگر ضعف اعصاب هم داشته باشید از صدای زنگ نیم دقیقه ای ناراحت نمی شوید؟ اگر کسی کوبه در را به شدت بکوبد از جا نمی پرید؟ اگر دوباره تعقیب کند عصبانی نمی شوید؟ اگر خانم شما کودکش را با زحمت زیاد خوابانده باشد و صدای زنگ ممتد و یا صدای کوبه شدید، آن طفلک را از خواب بیدار کند متأثر نمی گردید؟

آیا اینگونه وقت ضایع کردن هم جائز نیست؟ آیا برای رعایت حال



دیگران نباید تا این حد خود را زحمت داد؟

آقای محمدی گفت: البته فرمایشات شما بسیار صحیح است پس من از شما عذر می‌خواهم که ناراحتتان کرده‌ام این عمل خلاف اخلاق من امروز باعث شد که تا همین اندازه وقت رفقای عزیز را بگیرم.

من گفتم: اتفاقاً این عمل سبب شد که این موضوع مطرح شود و استفاده بیشتری ببریم، چون رعایت این دستور بسیار لازم است و مورد احتیاج همه کس واقع می‌گردد. در این بین یکی از رفقا که مقداری از دیگران با نشاط‌تر به نظر می‌رسید رو به من کرد و گفت: از قیافه شما آثار خستگی و کم‌خوابی کاملاً هویدا است، ولی می‌بینم با ما بسیار نیکو سخن می‌گوئید کلامی که علامت کم‌حالی و خستگی باشد از زبان شما بیرون نمی‌آید آیا در این گیرودار ما به کدام حال شما توجه کنیم؟

آیا به قیافه خسته و کم‌خواب شما و زبان حالتان که می‌گوید: من خسته‌ام و شما هر چه زودتر زحمت را کم کنید و بگذارید من استراحت کنم، یا به نیکو سخن گفتن و نشاط ظاهریتان که احتمال می‌رود تصنعی باشد و برای آنکه ما دلگیر نشویم و شما اکرام ضیف کرده باشید؟

من گفتم: خدای تعالی در قرآن مجید به ما دستور فرموده:

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»^(۱).

و با مردم خوب و نیکو حرف بزنید.

من هم عادت کرده‌ام که با مردم بخصوص با دوستان خوب حرف بزنم آنها را با سخنانم بخصوص در وقتی که حوصله ندارم نرنجانم و کلامی که حاکی از بی‌حالی و خستگی باشد به آنها نگویم بلکه فعلاً خوشحالم که شما مرا به حساب آورده‌اید و در این موقع شب به یاد من بوده‌اید و بر من منت گذاشته‌اید و به خانه محقر من آمده‌اید، چرا ناشکری کنم و اظهار خستگی نمایم بلکه اگر خسته بودم و آنچنان که روز قیامت دست و پا علیه انسان





شهادت می دهند قیافه من علیه خواسته من شهادت داد فعلاً با دیدن شما تمام خستگی ام رفع شد و شما به هیچ وجه به فکر این موضوع نباشید و نشاط خود را از دست ندهید و فرمایشاتتان را بفرومائید. یکی از رفقای که بیشتر با کتب اروپائیا سر و کار داشت به من گفت: بله همین طور است ولی من تعجب می کنم که چگونه شما با آن که کتب دانشمندان علوم روانشناسی را مطالعه نکرده و فقط با کتب اسلامی سر و کار داشته اید تا این حد به این راز موفقیت پی برده اید.

من به او گفتم: اشتباه می کنید اگر چه ممکن است از لابلای نوشته ها و عبارات دانشمندان اروپا دستور خوش زبانی را بدست آورد ولی اگر آن را با برنامه وسیع اسلام در این باره مقایسه کنیم باید بگوئیم تنها این آئین مقدس است که توانسته وظائف زبان را در اجتماع تعیین کند. دانشمندان مسلمان در توصیف زبان گفته اند:

«ان اللسان صغیر جرمه و عظیم جرّمه».

زبان اگر چه حجمش بسیار کوچک است ولی مسئولیت آن بزرگ است.

روی این اصل دین مقدس اسلام برای زبان در برخورد با دیگران دو نحوه قانون دارد:

یک: دستور عمومی یعنی هر کس، هر وقت، در هر کجا، با هر قسم که رسم و عادت محلی جمعیتی اقتضاء دارد بدون هیچ شرط و قیدی باید خوب حرف بزند و آنچه را که در میان آن جمعیت مرسوم است بگوید و با آنان ملاطفت در کلام داشته باشد لب به زشتی و بدگوئی باز نکند آنچه مردم را مسرور می کند به زبان جاری سازد و از رنجاندن دیگران و زخم زبان خودداری کند.

حضرت امام سجاد فرمود:

«احفظ عليك لسانك تملك به اخوانك».^(۱)

زبان خود را کنترل کن تا مالک و صاحب اختیار دوستان
خود شوی.

حضرت امیرالمؤمنین علی فرمود:

«من لانت كلمته وجبت محبته».^(۲)

کسی که نرم و با ملاطفت سخن می‌گوید و خوب گوئی را
شعار خود قرار می‌دهد بر همه کس لازم است او را دوست
بدارند.

روزی یکی از اصحاب و یاران امام صادق از آن حضرت سؤال کرد
که حسن خلق چیست؟ امام صادق فرمود:

«تلین جانبك و تطیب كلامك وتلقى اخاك بيشر حسن».^(۳)

اینکه از خود، نرمی و ملاطفت اظهار کنی و سخنانت را
پاک و پاکیزه نمائی و در موقع ملاقات با دوستان صورت بازی
داشته باشی.

رفقای عزیز! اسلام با این چند جمله کوتاه توانسته مسلمانان را به خوب
سخن گفتن و ملاطفت در کلام دعوت کند و عقد اخوت و یگانگی را در میان
آنان برقرار سازد.

پس اگر مایلید به این دستور اسلام عمل کنید مثلاً در ضمن گفتارتان این
جملات را بسیار بگوئید: آقای عزیز، قربانت گردم، جانم، ببخشید، شما را

۱ - عن الاحتجاج بالاسناد الى ابي محمد العسكري عن آبائه قال دخل محمد بن مسلم بن شهاب الزهري على علي بن الحسين وهو كئيب حزین فقال له زين العابدين ما بالك مغموما قال يا بن رسول الله غموم و هموم تتوالى علي لما امتحنت به من جهة حساد نعمي و الطامعين في و ممن أرجوه و ممن أحسنت اليه فيخلف ظني فقال له علي بن الحسين احفظ عليك لسانك تملك به اخوانك. (بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶، باب ۱۰، حدیث ۱).

۲ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۶، باب ۹۲، حدیث ۷۹.

۳ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۹، باب ۹۲، حدیث ۴۲.



زحمت می‌دهم، اگر میل دارید، لطفاً این عمل را انجام دهید، منزل ما کفش‌کن جنابعالی است، قدم بر دیدگانم بگذارید، بله قربان، به دیده منت دارم، متشکرم.

ولی دوستان! گاهی دیده می‌شود که بعضی از جملات در میان یک جمعیت و دسته‌ای در موقع ملاقات برای خوشامد یکدیگر معمول است که اگر همان کلمات در مقابل جمعیت دیگر گفته شود آنان سخت ناراحت می‌گردند. مثلاً اگر جوان متجددی از مردم اروپا جمله «مرسی» را بیاموزد و آن را بجای کلمه «متشکرم» در مقابل مردمان متدین و مسلمان و افرادی که از تقلید کورکورانه سخت متنفرند بگوید علاوه بر اینکه با آنان خوب حرف نزده، عملی هم انجام داده است که آن افراد مقدس و متدین را رنجانده و قلب آنان را از خود متنفر ساخته است.

پس شخصی که می‌خواهد به این دستور عمل کند و به بزرگترین رمز پیشرفت و موفقیت دست بیندازد باید با دقت کامل هر جمله‌ای را که در هر شهر و مملکتی مرسوم است هنگام برخورد با آنان بگوید و به این وسیله آنها را از خود راضی نگاه دارد اگر چه آن جمله از نظر خود گوینده هم کلام زشت و ناسزائی باشد (در ضمن ناگفته نماند که مسأله تشبّه و تقلید کورکورانه بحث مفصلی دارد و ما در اینجا در صدد بیان آن نیستیم).

دو: دستور خصوصی، یعنی فقط افراد مسلمان با نحوه خاصی جملاتی را که از طرف پیشوای اسلام به آنها دستور داده شده با همان قید و خصوصیت در ملاقات و معاشرت با یکدیگر باید بگویند و وسیله اتحاد و یگانگی خود را حفظ کنند.

سلام دادن یا بهترین هدیه در اولین برخورد

دوستان! شما که با مسلمانان آشنائی و مراوده دارید و خود در میان خانواده مسلمان بزرگ شده‌اید مسلم دیده‌اید که آنان در اولین ملاقات



می‌گویند: «سلام علیکم» طرف مقابل پاسخ می‌دهد: «علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته» این یکی از دستوراتی است که در آن رموز و اسرار زیادی نهفته است و منحصرأ باید آن را از مکتب اسلام تجسس نمود.

رفقای عزیز! از شما سؤال می‌کنم اگر دوست عزیزی داشته باشید در موقع دعا و نیایش برای او قبل از همه چیز چه می‌خواهید؟
مسلمأ صحت و سلامتی.

چون اگر جمیع نعمتها و امتیازات از ثروت و قدرت، زن و اولاد و مانند آنها برای انسان مهیا باشد ولی سلامتی جسمی و یا روحی را از دست داده باشد قطعأ ناراحت است، آن همه نعمت و مکنت در کام او تلخ است، صحت و سلامتی به قدری در خور اهمیت است که باید گفت از ضروری‌ترین شرایط زندگی است.

پیشوای اسلام حضرت رسول اکرم فرمود:

«نعمتان مکفورتان، الامن والعافية»^(۱)

دو نعمت است که قدر آنها بر مردم مخفی است، یکی از آنها امنیت و دیگری سلامتی است.

حضرت امیرالمؤمنین فرمود:

«الصحة افضل النعم»^(۲)

سلامتی بهترین نعمتها است.

شاعر در این باره می‌گوید:

آسایش روح و تندرستی
از دل ببرد ملال و غم را
بنویس بلوچه با خط زر
الصحة افضل النعم را

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۸، صفحه ۱۷۰، باب ۱، حدیث ۱.

۲ - غررالحکم و درر الکلم، صفحه ۴۸۳، حکمت ۱۱۱۴۸.



لذا در نظر افرادی که متوجه اهمیت سلامتی بطور کلی (که شامل امنیت هم می شود) هستند بهترین هدیه ای که در اولین برخورد باید به دوست عزیزش تقدیم کند سلام است. یک نفر وقتی به برادر مسلمان خود می گوید: «سلام علیک» در واقع به او گفته است که من تو را به قدری دوست می دارم که اصلاً حاضر نیستم کوچکترین ناراحتی و کسالتی متوجه تو باشد سلامتی و عافیت کامل را که ایده هر بشر با خردی است برای تو می طلبم.

در نتیجه طرف مقابل از این اظهارات متوجه علاقه سرشار برادر مسلمان خود می گردد و قهراً به او علاقه مند می شود تفقد از حالات و ناراحتیهای او می کند به او کمک می نماید تا آنکه بالاخره اتحاد و یگانگی و همدردی در بین مسلمانان ایجاد می گردد.

هنوز میان مسلمانان بادیه نشین (اعراب) رسم است که اگر کسی وارد بر آنان گردد و سلام نکند او را دشمن سرسخت خود می دانند اگر یک نفر غیرمسلمان هم که در تحت سرپرستی اسلام است (ذمی) به این عمل مبادرت کند از طرف اسلام در امان است.

قرآن کتاب آسمانی مسلمین می گوید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»^(۱)

و به کسی که به شما اظهار صلح و اسلام می کند نگوئید تو

مؤمن نیستی.

بلکه او را دوست خود بدانید و با او آنچنان رفتار کنید که با یک فرد مسلمان عمل می کنید.

حضرت امام صادق فرمود:

«السلام تحية لملتنا و امان لذمتنا»^(۱).

سلام کردن برای مردم مسلمان هدیه‌ای است که به یکدیگر تقدیم می‌کنند ولی برای افرادی که تحت سرپرستی اسلامند امان‌نامه‌ای است که تا وقتی با آنها هست جان و مالشان محفوظ است.

پیغمبر اسلام شخصاً به حدی به این عمل اهمیت می‌داد که هیچ کسی نمی‌توانست در سلام بر آن حضرت سبقت گیرد حتی بر زنان و اطفال خردسال هم سلام می‌داد مسلمانان هم به پیروی از آن حضرت به این عمل پرارزش اهمیت می‌دادند حتی وقتی که بعضی از مردمان هرزه به مسلمانان دشنام می‌دادند آنان در پاسخ سلام می‌کردند و به این وسیله تخم دوستی و مودّت را در دل آنان می‌کاشتند و دشمنی و عداوت را از میان برمی‌داشتند. قرآن در مقام مدح آنان فرمود:

«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^(۲).

و وقتی که نادانها با حرف، آنها را مخاطب قرار می‌دهند، سلام می‌گویند.

پیشوایان اسلام در ضمن کلمات خود زیاد مردم مسلمان را به این عمل پرارزش ترغیب کرده‌اند و ما برای نمونه به چند حدیث اکتفا می‌کنیم. پیغمبر اسلام فرمود:

«أَنْ أُولَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ مِنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ»^(۳).

محبوبترین و نزدیکترین مردم نزد خدا و پیغمبر کسی

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۱۲، باب ۹۷، حدیث ۴۶.

۲ - سورة فرقان، آیه ۶۳.

۳ - بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۱۲، باب ۹۷، حدیث ۵۰.



است که ابتدائاً او سلام کند.

و باز فرمود:

«أَنْ مِنْ مَوْجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ بَذَلِ السَّلَامِ وَحَسَنَ الْكَلَامِ».^(۱)

از چیزهایی که باعث آمرزش گناهان می‌گردد سلام کردن و

نیکو سخن گفتن است.

حضرت امام صادق فرمود:

«مَنْ التَّوَضَّعَ أَنْ تَسَلَّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ».^(۲)

یک مرحله از تواضع و فروتنی این است که به هر کسی

برخورد کردی سلام کنی.

و در نکوهش افرادی که از سلام کردن خودداری می‌نمایند

پیغمبر اسلام فرموده:

«أُبْخِلَ النَّاسُ مِنْ بَخْلِ بِالسَّلَامِ».^(۳)

بخیل‌ترین مردم کسی است که از سلام دادن مضایقه کند.

سلام دادن به زنان از نظر اسلام

یکی از دوستان پرسید: شما در ضمن سخنانتان وقتی حالات رسول

اکرم را نقل می‌فرمودید بیان کردید که پیغمبر معظم اسلام حتی بر

زنان هم سلام می‌داد با آنکه در بعضی از روایات وارد شده که فرموده‌اند:

«لَا تَسَلِّمْ عَلَى الْمَرْأَةِ».^(۴)

سلام بر زنان نکنید.

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۱۱، باب ۹۷، حدیث ۴۶.

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۱۱، باب ۹۷، حدیث ۴۶.

۳ - بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۱۲، باب ۹۷، حدیث ۴۸.

۴ - کافی، جلد ۵، صفحه ۵۳۵، باب التسليم على النساء...، حدیث ۲.

«لاتبدءوا النساء بالسلام» (۱)

ابتداءً بر زنان سلام ندهید.

از این عمل که مسلمانان نهی شده‌اند چگونه ممکن است پیشوای عظیم الشأن اسلام که در همه صفات و اخلاق پسندیده، سرآمد جامعه بشریت بوده است از عملی مردم را نهی کند ولی خود او به آن عمل اقدام نماید؟

من گفتم: بسیار متشکرم که مرا متوجه یک مطلب اساسی و قابل توجه در این مورد فرمودید که البته باید در اینجا از آن بحث شود لذا می‌گویم: این را بدانید که هیچ اشکالی ندارد پیغمبر اسلام گاهی مسلمانان را به علتی از عملی نهی کند ولی خودش به آن کار اقدام نماید.

مثلاً همین عمل پرارزش که وسیله تواضع و فروتنی است (سلام دادن به زنان) چون ممکن است برای افراد سست ایمان اثر سوء و فسادهای اخلاقی و شهوانی داشته باشد آنان را از این عمل نهی کرده است. (البته بر سبیل کراهت) مانند طبیبی که مریض سرماخورده‌ای را از خوردن ترشی نهی کند ولی همین ترشی برای شخص او چون سالم است ضرری نداشته و بلکه دارای منافی هم باشد.

حضرت امام صادق فرموده:

«كان رسول الله يسلم على النساء ويرددن وكان

امير المؤمنين يسلم على النساء وكان يكره ان يسلم على الشابة

منهن و يقول أتخوف أن تعجبنى صوتها فيدخل على أكثر مما أطلب

۱ - عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن ابي عبد الله قال: قال امير المؤمنين : لاتبدءوا النساء بالسلام ولا تدعوهن الى الطعام فان النبي قال النساء عى و عورة فاستروا عيهن بالسكوت و استروا عوراتهن بالبيوت. (كافي، جلد ۵، صفحه ۵۳۴ و ۵۳۵، باب التسليم على النساء...، حديث ۱).



من الأجر» (۱)

پیشوای عظیم الشأن اسلام بر زنان سلام می‌کرد و آنان هم جواب سلام او را می‌گفتند و علی هم بر زنان سلام می‌کرد ولی خوش نداشت که بر زنان جوان سلام کند زیرا می‌فرمود: می‌ترسم که وقتی آنان به من پاسخ می‌دهند قلب مرا متوجه صدای خود نمایند و در نتیجه آنچه ضرر برده‌ام بیشتر از نفعم باشد.

باز همان دوست پرسید: شما یک روایت دیگر هم نقل نمودید که امام صادق فرموده یک مرحله از تواضع و فروتنی این است که به هر کس می‌رسید سلام کنید ولی بعضی از مسلمانان که نمی‌خواهند در مقابل برادران مسلمان خود کوچکی کنند و از طرفی هم مایلند اظهار دیانت کرده باشند با یک دنیا تکبر و تبختر زیر لب آهسته سلام می‌کنند و این عمل را وسیله کبر و خودخواهی خود قرار می‌دهند، آیا این سلام دادن هم از نظر اسلام صحیح است؟

من گفتم: شاید جواب این سؤال واضح باشد شما می‌دانید که اسلام تا کجا اصرار داشته که مسلمانان در مقابل یکدیگر تواضع و فروتنی داشته باشند.

پس چگونه ممکن است همان عمل را وسیله کبر و نخوت آنان قرار دهد ولی برای آنکه مبدا کوتاه‌فکری، این نسبت ناروا را به اسلام بدهد پیشوایان دین مقدس اسلام در ضمن سخنانشان زیاد امر به افشاء سلام نموده‌اند و سلام بلند بدون تردید تکبر و خودخواهی را تا حدی از بین

می برد.

سلام بلند اشخاص متکبر را خاضع و فروتن می سازد.

سلام بلند در قلوب مردم ایجاد محبوبیت می نماید.

پیغمبر اسلام فرمود:

«خیرکم من أطمع الطعام وأفشی السلام»^(۱).

از همه شما با فضیلت تر آن کسی است که مردم را ضیافت

کند و سلام را بوسیله بلند گفتن ظاهر سازد.

رفقای عزیز، چون اسلام در آن روزگاری که از علم و دانش خبری نبود به این نکته (که امروز دانشمندان بزرگ مانند دیل کارنگی و فروید و جان دیوئی نسبت به ابتکار فکر خود می دهند که انسان دارای غریزه آرزوی بزرگی و اهمیت است) متوجه بوده است لذا پس از آنکه این دستورالعمل (سلام کردن) را به مسلمانان آموخته برای آنکه مبدا یک مشیت مردمان دور از انسانیت از جواب دادن کوتاهی کنند یا کمتر از سلام کننده به او اظهار علاقه نمایند و به این وسیله آرزوی اهمیت داشتن و بزرگی آنها را از بین ببرند و انزجار و افتراق به جای محبت و اتحاد بنشینند، پاسخ سلام را واجب دانسته و مسلمانان را ملتزم کرده که باید جواب سلام را با عبارتی بهتر و معنائی بیشتر ادا کنند و یا لااقل به عبارتی که او سلام کرده جواب بگویند و حتماً جواب سلام به حدی بلند باشد که سلام دهنده کاملاً آن را بشنود.^(۲)

۱ - عن عیسی بن عبد الله الهاشمی عن خاله محمد بن سلیمان عن رجل عن ابن المنکدر رفعه قال: قال رسول الله : خیرکم من أطمع الطعام و أفشی السلام و صلی و الناس نیام. (بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳، باب ۹۷، حدیث ۷).

۲ - عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد الأشعری عن ابن القداح عن أبي عبد الله قال اذا سلم أحدکم فیجهر بسلامه لا یقول سلمت فلم یردوا علی و لعلہ یكون قد سلم و لم یسمعهم فاذا رد أحدکم فلیجهر برده و لا یقول المسلم سلمت فلم یردوا علی ثم قال کان علی یقول لاتغضبوا ولا تغضبوا





قرآن کتاب آسمانی مسلمین فرموده:

«وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها».^(۱)

و هر وقت با سلامی و اظهار محبتی ستایش شوید، پس شما در مقابل، بهتر از آن ستایش را بکنید و یا لااقل همان را (که به شما گفته شده) برگردانید.

و روایاتی که از پیشوایان دین در این خصوص وارد شده فراوان است.^(۲)

یکی از دوستان که گفتم از دیگران نشاط بیشتری داشت گفت: اگر اجازه بفرمائید من در این خصوص قضیه‌ای دارم برای شما نقل می‌کنم تا شما رفع خستگی بفرمائید. گفتم: مانعی ندارد.

او گفت: در روز چهارشنبه ۲۱ مارس سال ۱۹۶۲ میلادی که مطابق با روز اول فروردین بود برای تفریح به پاریس پایتخت فرانسه وارد شدم و چون شنیده بودم که این شهر دارای کتابخانه و مؤسسات مهم علمی و ادبی و هنری است و موزه‌های قابل توجهی دارد، قصد داشتم چند روزی در آن شهر بمانم و از آن تشکیلات علمی استفاده کاملی ببرم یک روز در میان کتابخانه‌ای مشغول مطالعه یکی از کتابهای «آلفونس دوده» رمان‌نویس مشهور فرانسه» بودم که جوان خوش قیافه‌ای در کنار من نشست، عربی به من سلام کرد سپس به زبان فرانسوی با من حرف زد.

من در ضمن سخنانم به او گفتم: شما چه مذهبی دارید؟

 ۱- أفسوا السلام و أطيبوا الكلام و صلّوا بالليل و الناس نيام تدخلوا الجنة بسلام ثم تلا عليهم قول الله عزّ وجلّ السلام المؤمن المهيمن. (کافی، جلد ۲، صفحه ۶۴۵، باب التسليم، حديث ۷ و وسائل الشيعة، جلد ۱۲، صفحه ۳۸، باب ۶۵ فی أنّه لا بدّ من الجهر بالسلام و بالردّ بحيث يسمع المخاطب، حديث ۵۶۵۷) ۱ - سورة نساء، آیه ۸۶

۲ - به اصول کافی، جلد ۲، باب التسليم و وسائل الشيعة، جلد ۱۲، باب ۶۵ مراجعه کنید.

او در پاسخ گفت: مسلمانم.

سؤال کردم: شما چرا به زبان فرانسوی به من سلام نگفتید؟

در پاسخ گفت: یکی از دستورات دین مقدس اسلام این است که در موقع ملاقات با یکدیگر (هر کس دارای هر زبانی که هست) به عربی سلام کند.

من از آن جوان علت این دستور را سؤال کردم.

جواب قانع کننده ای نداد.

ولی حالا که شما وارد این بحث شدید با خود گفتم صبر می کنم وقتی سخنان ایشان تمام شد سرّ این مطلب را از ایشان سؤال خواهم کرد.

من گفتم: بله دوست عزیز، اگر چه نمی توان مستقیماً سلام دادن به عربی را نسبت به اسلام داد ولی از رویه مسلمانان از زمان ما تا زمان پیشوای اسلام کشف می شود که این عمل مورد تصدیق ائمه دین بوده است و سرّ این مطلب به عقیده من بسیار واضح است چون دین مقدس اسلام یک مذهب جهانی است.

جمعیتی که در یک صف و مذهب قرار می گیرند و می خواهند با یکدیگر دوستی و اتحاد داشته باشند ناچارند که یک زبان بین المللی علاوه بر زبان بومی برای خود انتخاب نمایند که اگر یک فرد مسلمان در دورترین نقاط جهان بخواهد با مسلمان دیگر سخن بگوید، با آن زبان جهانی گفتگو کند و لذا وحدت یک جمعیت بدون این زبان عمومی ناقص است

امروز عده ای از متفکرین معتقدند که تا دنیا به صورت یک کشور در نیاید مردم جهان روی سعادت را نخواهند دید و برای اینکه این موضوع جامه ی عمل به خود بپوشد نقشه هائی طرح کرده اند و یکی از مواد برنامه آنها بوجود آوردن یک زبان بین المللی و جهانی است. خلاصه اینکه سلام کردن



و مانند آن به یک زبان از طرف تمام اقوام مسلمین رمز وحدت و نشانه یگانگی است و با توجه به اینکه زبان عربی به اعتراف دانشمندان روز وسیع‌ترین و جامع‌ترین زبانهای دنیا است دین اسلام هم این زبان را برای مسلمانان انتخاب کرده است.

دوستان آیا ممکن است یک نفر مسلمان صبح که از خواب برمی‌خیزد تا ظهر که به منزل مراجعت می‌کند و یا شب که می‌خواهد به خواب رود چند دقیقه به عربی نماز خود را ادا کند و یا به هر کس که برخورد می‌کند یک جمله عربی به عنوان سلام بگوید به فکر نیفتد که زبان دینی و جهانی خود را بیاموزد؟!

ولی بسی جای تأسف است که بعضی از مسلمانان به حدی سست و بی‌اعتنا به مذهب و دینند که عمری را سپری کرده و زبانهای مختلف جهان را برای منافع جزئی و مادی خود آموخته اما به زبانی که همیشه با آن سر و کار دارند اهمیت نداده‌اند.

آن دوست با نشاط‌مان گفت: من امروز متوجه می‌گردم که دین مقدس اسلام به قدری کامل است که عقل بشر بدون کمک غیبی نمی‌تواند یکی از کوچک‌ترین قوانین آن را آنگونه که باید درک کند من معتقدم که پیغمبر اسلام یکی از بزرگترین افرادی است که مستقیماً از جانب خدا الهام می‌گرفته است. امشب وقتی شما در پیرامون اهمیت زبان عربی و افکار جاوید حضرت محمد پیشوای اسلام سخن می‌گفتید به یاد مقاله‌ای که نویسنده مشهور مسیحی، (حنا خیر الله لبنانی) درباره عظمت پیغمبر اسلام نوشته افتادم اگر مقتضی است و شما خسته نیستید در خدمت جنابعالی و رفقای محترم آن مقاله را بخوانم.

من به او گفتم: اگر خسته هم بودم فعلاً از محضر شما استفاده می‌کنم و

این مجالس بهتر می تواند رفع خستگی مرا بکند بخصوص که شما میهمان هم هستید.

او گفت: حنا خیر الله لبنانی نویسنده مشهور مسیحی درباره پیغمبر اسلام می گوید:

«برای پیغمبر عرب همین عظمت کافی است که زبان عربی را زنده و جاویدان نمود و در زمانه مخلد کرد و فرا گرفتن آن را بر تمام پیروان اسلام واجب نمود زیرا بر هر مسلمان از هر نژاد و ملتی که باشد واجب است که نماز را به زبان عربی که زبان خدائی و لغت رسمی دین است بجا آورد.

بنابراین زندگی جاوید قومیت و زبان و جامعه عربی را محقق نموده، درباره مسیحیان خوش رفتار و عادل و مهربان و منصف بود و به یاران خود سفارش می نمود که با آنها مدارا کنند و بهترین رفتار را با آنها داشته باشند.

آیا برای پیغمبر عرب همین عظمت بس نیست؟ که خود و جانشینانش از روی کردار، نه تنها گفتار، طرفدار عدل و برادری و آزادی و برابری بوده و گفتار و کردارش متکی بر آئین و تعالیم عالی و جاوید بوده است.

حضرت محمد کسی است که تمدنی بوجود آورد که چشم عالم را خیره ساخت و هنوز هم مورد احترام و پسند و تعظیم فلاسفه جهان است.

مقدس ترین قوانین را برای زناشوئی و جنگ وضع نمود. همواره قانون گزاران جهان و مصلحین عالم از تعالیم او استفاده کرده و برای وضع قوانین و انتظامات از این دین سهل و



ساده استمداد می‌خواهند.

با این بیان فلاسفه و حکماء یونان و غیر یونان کجا می‌توانند با این شخصیت بزرگوار و عظیم‌الشان برابری کنند».

(کتاب پیغمبر از نظر دیگران)

من وقتی قوانین محکم و دستورات پا برجای دین اسلام را می‌شنوم با خود می‌گویم بی‌جهت نیست که دانشمندان بزرگ و نویسندگان عالیقدر، آن بزرگی و عظمتی را برای پیشوای اسلام قائلند که حتی برای پیامبر بزرگ خود عیسی مسیح آن را نمی‌گویند.

من گفتم: رفیق عزیز! از اعتقاد پاک و گفتار خوب شما بسیار متشکرم. خوش‌وقت‌م که در این بحث با یک مرد منصف روبرو شده‌ام امید است بتوانیم به این وسیله اختلاف مذهبی را از میان برداریم و درس اتحاد و یگانگی را از مکتب اسلام بیاموزیم و بین ما و دیگران ائتلاف و دوستی دینی برقرار گردد.

یکی از دوستان گفت: در بین ما مسلمانان مرسوم است که وقتی یکی از آنها عطسه می‌زند به او می‌گویند: «یرحمکم الله» طرف پاسخ می‌دهد: «یغفر الله لکم» آیا این عمل از نظر دین مقدس اسلام تأیید شده است یا خیر؟

من گفتم: بله اسلام همه آن رموزی را که در سلام کردن بکار برده در این دستور هم اعمال کرده است بعلاوه نسبت به اقتضای حالات افراد و طبقات مردم برای هر یک دستور خاصی داده و به قدری مراعات جهات اخلاقی را در این قانون آسمانی کرده است که انسان دچار بهت و حیرت می‌گردد.

چون از نظر وجدان و علم مسلم است که عطسه نشانه صحت و نجات از مرض است عطسه‌کننده باید پس از عطسه زدن در مقام شکر نعمت صحت و رهایی از کسالت و مرض که از جانب پروردگار به او داده شده

برخیزد و اظهار علاقه به پیشوایان دین که او را راهنمایی به این آئین مقدس نموده‌اند بنماید و با جملات عربی بگوید: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین»^(۱) و به این وسیله در مقابل پروردگار خود کوچکی و کرنش کند.

اما وظیفه مسلمانانی که در اطراف او می‌باشند و عطسه او را می‌شنوند این است که به او بگویند «یرحمک الله»^(۲) و با این جمله به او اظهار کنند که ما برای تو بهترین چیزی را که به آن نیازمندی در دنیا و آخرت (احسان پروردگار، رحمت و عفو الهی) می‌خواهیم چون همه افراد به مهر و شفقت و عفو پروردگار خود محتاجند، مسلمانان به این وسیله می‌توانند بهترین عواطف و علاقه پاک خود را نسبت به برادر مسلمان خود اظهار کنند و در نتیجه برای خود محبوبیتی در قلوب یکدیگر ایجاد نمایند.

رفقای عزیز! خوب دقت کنید چگونه اسلام در کوچک‌ترین موقعیت مردم را به دوستی و اتحاد وادار نموده است.

۱ و ۲- عن فقه الرضا و اعلم أن علة العطاس هي أن الله تبارك و تعالی اذا أنعم على عبد بنعمة ففسى أن يشكر عليها سلط عليه ريحاً تدور في بدنه فتخرج من خياشيمه فيحمد الله على تلك العطسة فيجعل ذلك الحمد شكراً لتلك النعمة و ما عطس عاطس الأ هضم له طعامه أو يتجشئ الأ مرؤ طعامه فاذا عطست فاجعل سبابتك على قصة أنفك ثم قل الحمد لله رب العالمين و صلی الله على محمد و على آله و سلم رغم أنفى لله داخراً صاغراً غير مستتكف ولا مستكبر فإنه من قال هذه الكلمات عند عطسته خرج من أنفه دابة أكبر من البق و أصغر من الذباب فلا يزال في الهوى الى أن يصير تحت العرش و يسبح لصاحبها الى يوم القيامة و اذا عطس أخوك فسمته و قل یرحمک الله و اذا سمعت أخوك فردّ عليه و قل يغفر الله لنا و لك هذا اذا عطس مرة أو مرتين أو ثلاثاً فاذا زاد على ثلاثة فقل شفاك الله فانّ ذلك من علة و داء في رأسه و دماغه و من عطس و لم يسمت سمته سبعون ألف ملك فسمت أخاك اذا سمعته يحمد الله و يصلى على النبى فان لم تستمع ذلك منه فلا تسمته و اذا سمعت عطسة فاحمد الله و ان كنت فى صلاتك أو كان بينك و بين العاطس أرض أو بحر و من سبق العاطس الى حمد الله أمن الصداق و اذا سمعت فقل یرحمک الله و للمناق یرحمکم الله تريد بذلك الملائكة الموكلين به و تقول للمرأة عافاك الله و للمريض شفاك الله و للمغموم و المهموم فرحك الله و للغلام زرعك و أنشأك و للذمى هداك الله و لامام المسلمين صلی الله عليك. (بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۵ و ۵۶، باب ۱۰۳، حدیث ۱۳)

سپس اسلام دستور فرموده که اگر عطسه کننده بیشتر از سه بار عطسه را تکرار کرد چون مسلم این عمل در اثر کسالتی است که در او پیدا شده و پی در پی عطسه می زند و دیگر این عطسه زدن علامت صحت نیست و او در این ساعت بیشتر از هر چیز به سلامتی و شفای کامل علاقه مند است بگوئید: «شفاء الله»^(۱) و به این وسیله به او اظهار کنید که دوست عزیز، اگر چه این کسالت شما بسیار جزئی است ولی من آن قدر به تو علاقه مندم که حاضر نیستم همین اندازه کسالت هم داشته باشی، برای شفای تو به قدری که فوق آن قدرت تصور نمی شود متوسل می گردم و صحت تو را از پروردگار عزیز می طلبم و به همین منظور اگر عطسه کننده سابقه کسالت دارد و در آن ساعت مریض است باید به او نیز گفته شود: «شفاء الله»!

و اگر زنی عطسه کرد چون بیشتر از مرد معرض بلا و ناراحتیهای دنیا است و عافیت از آن ناراحتیهایی که برای او پیشامد می کند محبوبترین چیزهایی است که باید به او تقدیم شود باید به او بگویند: «عافاه الله».^(۲)

و اگر طفل یا کودک خردسالی عطسه کند چون بیشتر از هر چیز برای کودک، باقی ماندن در دنیا و رشد او انتظار می رود و همین موضوع برای پدر و مادر آن کودک محبوبترین چیزها است لذا برای جلب قلوب آنها و اظهار علاقه و دوستی به آن کودک باید حاضرین به او بگویند:

«زرعك الله».^(۳)

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۵ و ۵۶، باب ۱۰۳، حدیث ۱۳.

۲ و ۳ - عن مكارم الاخلاق فی رواية أخرى عن الائمة اذا عطس الانسان ينبغي أن يضع سبابة على قصبة أنفه و يقول الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين رغم أنفي لله رغمأ داخراً صاغراً غير مستتكف ولا مستحسر و اذا عطس غيره فليسمته و ليقل يرحمك الله مرة أو



خدا تو را باقی بگذارد.

و اگر غیر مسلمانی عطسه کرد (چون اسلام مایل است که مسلمانان حتی نسبت به کفاری که ممکن است هدایت شوند اِعمال رأفت کنند) به آنها دستور داده که به او بگویند:

«هَذَاكَ اللَّهُ»^(۱)

خدا تو را هدایت کند.

و به این وسیله بزرگترین چیزی که سعادت و خوشبختی او را تأمین می‌کند (یعنی هدایت را) برای او از درگاه خدا بخواهند.

رفقای عزیز، اسلام به قدری در حفظ حدود اشخاص کوشیده و نخواستہ که به شخصیت کسی لطمه وارد شود که حاضر نشده آنگونه که دیگران را، مردم مخاطب می‌سازند و با آنان سخن می‌گویند با پیشوایان دین هم گفتگو کنند قرآن به اعراب بی‌ادبی که پیغمبر اکرم را با نام صدا می‌زدند خطاب کرده که:

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا»^(۲)

آنچنان که بین خودتان یکدیگر را صدا می‌زنید، پیامبر را

صدا نزنید.

در این جا هم فرموده وقتی پیامبر و یا جانشین او عطسه نمود بگوئید: «صلى الله عليك» چون دانشمندان مسلمان و لغوین گفته‌اند که

 مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَإِذَا زَادَ فَلْيَقُلْ شَفَاكَ اللَّهُ وَ إِذَا أَرَادَ تَسْمِيَةَ الْمُؤْمِنِ فَلْيَقُلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَ لِلْمَرْأَةِ عَافَاكَ اللَّهُ وَ لِلصَّبِيِّ زَرَعَكَ اللَّهُ وَ لِلْمَرِيضِ شَفَاكَ اللَّهُ وَ لِلذَّمِّيِّ هَذَاكَ اللَّهُ وَ لِلنَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِذَا سَمَّيْتَهُ غَيْرَهُ فَلْيَرِدْ عَلَيْهِ وَ لْيَقُلْ يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ. (بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۲، باب ۱۰۳، حدیث ۱).

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۲، باب ۱۰۳، حدیث ۱.

۲ - سورة نور، آیه ۶۳.



صلوات، رحمت و احسان مخصوصی است که از جانب پروردگار به بندگان خاصش می‌رسد باید برای پیشوایان دین که حق بزرگی به مردم دارند آن رحمت خاصه را از درگاه ربوبی مسئلت کنند. این وظایف کسی است که می‌شنود برادر مسلمانش عطسه می‌زند.^(۱)

اما شخصی که عطسه زده است، او هم نباید اظهار محبت و علاقه برادر مسلمان خود را بی‌جواب بگذارد، اسلام به او دستور داده که باید حتماً در پاسخ بهتر از آنچه او گفته است بگوید تا به این وسیله دوستی و اتحاد آنان روز بروز زیادتر و محکم‌تر گردد.

مسلمانی که عطسه زده است و می‌شنود که برادر مسلمانش به او تهنیت می‌گوید باید در جواب، این جملات را به زبان جاری سازد و بگوید: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ يَرْحَمُكُمْ»^(۲) تا بتواند ادای حق دوستی و اظهار علاقه و همدردی او را بنماید.

یک داستان شنیدنی

سخن به اینجا که رسید اتفاقاً یکی از رفقا عطسه کرد و چون آنها افراد تازه‌کاری بودند آن عطسه‌کننده با زحمت زیادی فقط توانست کلمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را ادا کند، آقای منوچهرخان که می‌خواست برای اولین بار به دستور اسلام عمل نماید و نمی‌خواست کسی بر او سبقت بگیرد

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۲، باب ۱۰۳، حدیث ۱.

۲ - عن الخصال عن الاربعمائة، قال أمير المؤمنين إذا عطس أحدكم فسمّوه قولوا یرحمکم اللّٰه و يقول هولکم یغفر اللّٰه لکم و یرحمکم قال اللّٰه تبارک و تعالی و اذا حییتم بتحیة فحیوا بأحسن منها أو ردّوها. (بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۴، باب ۱۰۳، حدیث ۱۱)

با شتابزدگی عجیبی گفت: «یرحمکم الله» عطسه کننده که جمله اول را با زحمت زیاد ادا کرده و از تبسم زیر لبی رفقا ناراحت بود در پاسخ گفت: «هداکم الله» (خنده شدید رفقا!)

یکی از دوستان به آقای منوچهرخان گفت: شما به این زودی دستورات اسلام را فراموش کرده اید مگر در چند دقیقه قبل ایشان فرمودند که باید به غیرمسلمان بگوئید: «هداک الله».

آقای منوچهرخان گفت: مگر چه گفته ام.
آن دوست گفت: شما فرمودید: «یرحمکم الله».

آقای منوچهرخان گفت: مانعی ندارد خدا اگر به این آقا ترحم کند حتماً او را هدایت خواهد کرد.

آن دوست گفت: آقای منوچهرخان این چه فرمایشی است که می فرمائید ما اگر مسلمانیم باید مطیع دستورات اسلام هم باشیم از خود سلیقه ای نداشته باشیم.

مگر نشنیده اید که وقتی امام صادق به عبدالله بن سنان دعای غریق را تعلیم نموده و فرمود: که بگو «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»^(۱) عبدالله بن سنان کلمه والابصار را بعد از یا مقلب القلوب اضافه نمود امام صادق فرمود: صحیح است که خدا مقلب القلوب والابصار است ولی آنچه را که من می گویم تو همان را بگو.

۱ - عن اکمال الدین باسناده عن یونس بن عبدالرحمن عن عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبدالله ستصیبکم شبهة فتبقیون بلاعلم یری ولا امام هدی لاینبجو منها الا من دعا بدعاء الغریق قلت و کیف دعاء الغریق قال تقول یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک فقلت یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک فقال ان الله عز و جل مقلب القلوب و الأبصار و لكن قل كما أقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک. (بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحہ ۳۲۶، باب ۱۱۵، حدیث ۱).



من به آن دوست گفتم: تمام سخنان شما صحیح است معنی مسلمان این است که در مقابل تعلیمات و دستورات اسلام سر تسلیم فرود آورد ولی وقتی شما با آقای منوچهرخان مشغول گفتگو بودید از جریانی که بین امام صادق و اصحابشان اتفاق افتاد یادم آمد.

روزی آن حضرت با دوستان خود گرد یکدیگر نشسته بودند که یک مرد مسیحی وارد شد و کنار آنها نشست چیزی نگذشت که آن مرد مسیحی عطسه‌ای کرد یاران آن حضرت به او گفتند: «هَذَاكَ اللَّهُ» ولی امام صادق فرمود: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ».

اصحاب عرض کردند که این مرد مسیحی است آن حضرت تقریباً همین جوابی را که آقای منوچهرخان به شما دادند به آنان فرمود و با یک جمله کوتاه بیان کرد که:

«لَا يَهْدِيهِ اللَّهُ حَتَّى يَرْحَمَهُ».^(۱)

تا خدا به او ترحم نکند او را هدایت نخواهد کرد.

آن جوان عطسه کننده که من او را تا آن شب ندیده بودم و نمی شناختم و کم کم معلوم می شد که او مسیحی است و دوستان می خواهند او را به دین مقدس اسلام مشرف کنند و تا حدی موفق هم شده اند گفت: تقاضا می کنم که دیگر مرا غیرمسلمان ندانید چون مدتها است که در تحقیقات مذهبی می کوشم از سخنان دانشمندان بزرگ که درباره عظمت پیغمبر اسلام گفته اند و با دقت در قوانین محکم اسلام دانسته و معتقد شده ام، اسلام یگانه مذهبی است که می تواند جامعه بشر را به سعادت برساند من همان گونه که

۱ - محمد بن یعقوب عن أبي عليّ الاشعري عن بعض أصحابه عن ابن أبي نجران عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله قال عطس رجل نصراني عند أبي عبد الله فقال له القوم هَذَاكَ اللَّهُ فقال أبو عبد الله يَرْحَمُكَ اللَّهُ فقالوا له أنه نصراني فقال لا يهديه الله حَتَّى يَرْحَمَهُ. (وسائل الشيعة، جلد ۱۲، صفحه ۹۶، باب ۶۵، في جواز تسميت الذمي اذا عطس، حديث ۱۵۷۳۷)

اطلاع دارید در علوم اخلاقی و روانی تخصص دارم و در این رشته زحمت فراوانی کشیده‌ام و سخنان انبیاء عظام و دانشمندان بزرگ و فلاسفه عالی قدر را تحت بررسی کامل قرار داده‌ام ولی دستورات اسلام را که با آن همه افکار بزرگ مقایسه می‌کنم به خوبی بدست می‌آورم که عادتاً ممکن نیست یک نفر مرد درس نخوانده ... معلم و استاد ندیده ... در محیط جزیره العرب پرورش پیدا کرده، بتواند تا این حد به رموز و اسرار و قوانین اجتماعی اطلاع حاصل کند!

این نیست جز آنکه او از جانب خدای عزیز الهام می‌گرفته و آنچه را طرح می‌کرده به دستور مستقیم خدای جهان بوده است.

همین دیروز بود که کتاب «تمدنهای شرق» نوشته مسیو گروسه را ورق می‌زدیم به این چند جمله که درباره عظمت حضرت محمد نوشته بود برخورد نمودم او می‌گوید:

«محمد وقتی شروع به دعوت نمود جوانی بلند همت و پاکدامن بود و برای اجرای شرع مقدس سراسر عزم و اراده بود، او خیلی بزرگتر و عالی تر از یک محیطی بود که در آن زندگی می‌کرد عرب در آن روز که این مرد بزرگ آنها را به سوی خداپرستی دعوت کرد در منجلا ب ت پرستی غوطه‌ور بودند و در چنین هنگامی عزم کرد که آنها را به سوی خداپرستی دعوت کند، حالت اجتماعی و روحی قوم عرب نیز بی‌اندازه بد بود، هرج و مرج عجیبی در بین آنها وجود داشت همدیگر را می‌کشتند و غارت را امری جائز می‌دانستند اخلاق و عاداتشان فاسد بود، به طوری که قومی بودند به تمام معنی وحشی.

بنابراین تصمیم گرفت که در تحت لوای دعوت خود یک حکومت دموکراسی که ضامن وحدتشان باشد ایجاد نماید و اخلاق و عاداتشان را



اصلاح کند و از همین ملت وحشی یک جامعه تربیت یافته بوجود آورد».

مسیو. ژان سویسی که یکی از دانشمندان جهان‌یست، می‌گوید:

«انسان هر قدر بیشتر به روش زندگانی و اخلاق حضرت محمد

پی‌برد پس از ۱۴ قرن که از بعثت او گذشته است علت توجه میلیون‌ها مردم و اطاعت یک جهان را از آن مرد درک می‌کند ملتفت می‌شود که برای چه محبت آن مرد خدا در دل‌های آنها تا آن حد بوده است که جان در راهش داده‌اند و او را تا آن پایه بزرگ و قابل ستایش دانسته‌اند».

و باز درباره قرآن جان دیون پورات می‌گوید: «قرآن کتابی است که از آغاز تا پایان با شهود کامل از پنهانیه‌ها و غیر پنهانیه‌ها سخن می‌گوید و بیماری‌های روحی و اجتماعی را مداوا و چاره‌جویی نموده و در عین حال جلوگیری از مفاسد اخلاقی و کردارهای زشت و تبهکاری‌ها می‌نماید انسان را به کارهای نیک و شایسته هم تشویق می‌کند».

من به آن دوست مسیحی که تازه مسلمان می‌شد گفتم: از بیانات حضرت عالی استفاده کاملی نمودیم امید است بیشتر از این خداوند عزیز شما را متوجه به حقایق عالیه اسلام فرماید.

یکی از دوستان گفت: در گوشه و کنار بعضی از افراد متدین را می‌بینم که پس از سلام جملات دیگری هم مانند:

«صبحکم الله بالخير»

و «کیف اصبحت».

را به زبان جاری می‌کنند و یا پس از آنکه شخصی آب آشامید به او می‌گویند: «هنیناً» آیا گفتن این جملات هم جزء دستورات اسلام

است یا خیر؟

من گفتم: در خصوص «صَبَحَكُمْ اللَّهُ بِالْخَيْرِ» و «مَسَاكُمُ اللَّهُ بِالْخَيْرِ» روایتی به خاطر ندارم ولی از بعضی احادیث بدست می‌آید که پیشوایان دین اسلام کلمه «کیف اصبحت»^(۱) و جمله «هَنِيئاً مَرِيئاً»^(۲) را به زبان جاری می‌کرده‌اند ممکن است این دستورات جزء تعارفات معموله آن عصر و زمان بوده و خصوصیتی نداشته که همه مسلمانان در هر زمان ملتزم باشند که آن جملات را با همان قید و شرط به یکدیگر بگویند همان‌گونه که ما در هنگام برخورد در هر صبح و عصر می‌گوئیم. حال شما چگونه است؟ ... در آن عصر هم می‌گفته‌اند «کیف اصبحت» بنابراین نمی‌توان این دستورات را جزء قوانین خصوصی اسلام دانست، البته افرادی که مایلند همیشه در تمام جزئیات از دستورات اسلام پیروی کنند خوب است آنچنان که در روایت وارد شده که

۱- عن نوادر الرواندى باسناده الى موسى بن جعفر عن آبائه قال: قال رسول الله لحارث بن مالك كيف أصبحت فقال أصبحت والله يا رسول الله من المؤمنين فقال رسول الله لكل مؤمن حقيقة فما حقيقة ايمانك قال أسهرت ليلي وأنفقت مالي وعزفت عن الدنيا وكأني أنظر الى عرش ربي جل جلاله وقد أبرز للحساب وكأني أنظر الى أهل الجنة يتزاورون وكأني أنظر الى أهل النار يتعاون فقال رسول الله هذا عبد قد نور الله قلبه قد أبصرت فالزم فقال يا رسول الله ادع الله لي بالشهادة فدعا له فاستشهد يوم الثامن. (بحارالانوار، جلد ۲۲، صفحه ۱۴۶، باب ۳۷، حدیث ۱۳۹).

۲- مشارق الانوار، للبرسی عن ابن عباس عن رسول الله أنه استدعى يوماً ماء وعنده أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين فشرب النبي ثم ناوله الحسن فشرب فقال له النبي هنيئاً مريئاً يا أبا محمد ثم ناوله الحسين فشرب ثم قال له النبي هنيئاً مريئاً ثم ناوله الزهراء فشربت فقال لها النبي هنيئاً مريئاً يا أم الأبرار الطاهرين ثم ناوله علياً قال فلمّا شرب سجد النبي فلمّا رفع رأسه فقال له بعض أزواجه يا رسول الله شربت ثم ناولت الماء للحسن فلمّا شرب قلت له هنيئاً مريئاً ثم ناولته الحسين فشرب فقلت له كذلك ثم ناولته فاطمة فلمّا شربت قلت لها ما قلت للحسن و الحسين ثم ناولته علياً فلمّا شرب سجدت فما ذاك فقال لها أتى لِمَا شربت الماء قال لى جبرئيل و الملائكة معه هنيئاً مريئاً يا رسول الله و لِمَا شرب الحسن قالوا له كذلك و لِمَا شرب الحسين و فاطمة قال جبرئيل و الملائكة هنيئاً مريئاً فقلت كما قالوا و لِمَا شرب أمير المؤمنين قال الله له هنيئاً مريئاً يا وليّی و حجّتی علی خلقی فسجدت لله شكراً علی ما أنعم الله علی فی أهل بیتی. (بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۷ و ۵۸، باب ۱۰۵، حدیث ۱).





پیشوایان دین کلمه «کیف اصبحت» و جمله «هینئاً مریناً» را به زبان جاری می کرده اند آنان هم پیروی نمایند.

در اینجا همان دوست مسیحی که تازه می خواست مسلمان شود گفت: تقریباً یک ماه قبل بود که حالات کالون رهبر نهضت مذهبی اروپا را مطالعه می کردم این مردی که در فرانسه از سال «۱۵۰۹ تا ۱۵۶۴» زندگی می کرده دارای روح «دموکراتیک» بوده است به عقیده خودش آئین مسیحیت و مخصوصاً مذهب کاتولیکی را برای رهبری مردم کافی نمی دانسته حکومت مردم را بر مردم رواج می داده است و هم او با آنکه نسبت به دین مسیحیت و کلیه مراسم مذهبی بد بین بوده ولی در مقابل دستورات اسلام (چنانکه در ضمن گفتارش اشاره می کند) بسیار خاضع است. من در آن وقت گمان می کردم که خوش بینی او نسبت به دین اسلام بی جا است، چنانچه بدبینی او هم نسبت به مذهب کاتولیک غیر قابل قبول است ولی در این دو سه شب که تا حدی با دستورات اجتماعی اسلام آشنائی پیدا کرده ام نزدیک است معتقد شوم که کالون هم زیاد بی جا سخن نگفته است.

من گفتم: درست است که کالون نسبت به آئین مسیحیت بسیار بد بین بوده ولی در یکی از مسافرت های خود که به هلند رفته بودم و بعضی از دوستان مسیحی خود را در آنجا ملاقات کردم و سؤال نمودم که چه مذهبی دارید؟ گفت: من «کالونیست» هستم. دانستم که او از پیروان کالون است لذا درباره عقائد او سخنانی به میان آمد من از گفتار رفیق خود چنین بدست آوردم که کالون با قوانین اسلام یا سرو کاری نداشته و یا نخواسته است که با پیروی از اسلام به سعادت برسد.

در اینجا که ساعت مقداری از نیمه شب گذشته بود و دوستان کاملاً خسته شده بودند و تقریباً سخنان از موضوع خود خارج شده بود اجازه گرفتند که به خانه‌های خود بروند، من هم که از اول جلسه خسته بودم اصرار زیادی برای ماندن آنها نکردم و لذا آنها جلسه را پایان دادند.



«۸»

مهربانی و خوش خلقی یا بزرگترین وسیله دوست یابی

«انّ البرّ وحسن الخلق یعمران الدّیّار و یزیدان فی الاعمار»^(۱)

امام صادق

یکی از علماء معروف که روی بعضی از جهات نمی خواهم اسمشان را ببرم بسیار عصبانی و بداخلاق بود. من مدتها به هر زحمتی که بود برای کسب علومی که تقریباً تنها نزد او یافت می شد با او معاشر بودم او همه صفات حسنه را داشت. اهل تقوی و علم بود کمتر کسی را دیده بودم که مثل او بتواند غوامض مسائل فلسفی و عرفانی را حل کند، کمتر کسی مثل او نکات مسائل اصولی و فقهی را می فهمید و حل و فصل می کرد و بسیار مرد

۱ - بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۵، باب ۹۲، حدیث ۷۳.

سخی و جوادی بود، هر چه پول بدستش می‌رسید به طلبه‌ها می‌داد و چیزی برای خود نگه نمی‌داشت، ولی تنها بود کسی از او خوشش نمی‌آمد زیرا فوق‌العاده بداخلاق بود، حتی من برای یک دفعه هم ندیدم که او تبسم کند.

فرزندی داشت که اسمش عبدالحسین بود ولی او با عصبانیت آن بچه را عبدالیزید می‌نامید. گاهی از او می‌پرسیدم چرا شما خودتان را تا این حد ناراحت می‌کنید؟

می‌گفت: دیگر از من گذشته و من نمی‌توانم خود را کنترل کنم و این مربوط به زمان خردسالی است و شما از من پند بگیرید و تا زود است و برایتان ممکن است تمرین خوش اخلاقی را بکنید و لذا من می‌گویم که پیغمبر اکرم به بنی عبدالمطلب فرمود: ای پسران عبدالمطلب شما نمی‌توانید با پول مردم را دور خود جمع کنید بلکه اگر خواستید مردم به شما علاقه‌مند شوند آنها را با اخلاق دور خود جمع نمایید.^(۱)

روزی یکی از دوستان مطالبی از دانشمندان اروپا در موضوع اثرات خوش‌خلقی جمع کرده بود و برای من آورد و خواند که اینها از آن جمله‌اند: یکی از دانشمندان اروپا به نام «پل نیسنس» در کتاب «خندان و گشاده‌رو باشید» می‌نویسد:

«خوش‌خلقی یک صفت به ظاهر حقیر ولی در حقیقت بسیار با ارزش می‌باشد.

خوش‌خلق بودن به معنی راضی بودن است و از بزرگترین نعمات زندگی

۱ - عن الکافی باسناده عن الحسن بن الحسین قال سمعت أبا عبد الله
یا بنی عبدالمطلب انکم لن تسعوا الناس بأموالکم فالقوهم بطلاقة الوجه و حسن البشر.
(بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۶۹، باب ۱۰ فی حسن المعاشرة و حسن الصحبة، حدیث ۳۶)



همین رضایت و خشنودی است. پس روی این اصل به شما توصیه می‌کنم که همیشه با دوستان و رفقای خود با خلق خوش روبرو شوید وقتی کلمه حسن خلق و مهربانی تلفظ می‌شود هر کس به خوبی معنی آن را درک می‌کند و لذا احتیاج به توضیح ندارد، ولی باید گفت در عین حال یک عالم معنی را شامل است.

بطور کلی هزاران حالات روحی پسندیده و خیرخواهانه در بردارد و خلاصه، خوشبختی بشر و سعادت او وابسته به تکمیل این اصل اخلاقی است».

موریس مترلینگ^(۱) می‌گوید: «همان طوری که بشر برای تندرست بودن بوجود آمده همان طور هم بشریت برای خوشبختی ایجاد شده است و این هم مسلم است که خوشبختی او معلول خوش خلقی و مهربانی او یا دیگران است».

وقتی او این دو جمله را خواند و من حالات آن عالم بزرگ را در نظر گرفتم به فکر تحقیق درباره ایجاد خوش خلقی در خود افتادم و من آنچه را تحقیق کردم می‌نویسم، اسلام و مکتب تعلیمات آن این درس را بطور کامل به مسلمانان آموخته که:

پیغمبر عزیز اسلام عملاً به قدری به این اصل خوشبختی اهمیت می‌داد که قرآن در میان دشمنانش فریاد زد.

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^(۲) و قطعاً تو دارای حسن خلق عظیمی هستی.

وقتی این ندای آسمانی به گوش آنان رسید کسی نتوانست کوچکترین

۱ - نویسنده نامی بلژیکی که در سال «۱۸۶۲» متولد شد و در سال ۱۹۴۹ وفات کرد. او یکی از موجدین مکتب ادبی عرفانی در اروپا است که آثار او سبک سمبولیسم را با سبک عرفانی در هم آمیخت و مترلینگ را به اوج شهرت رسانید.

۲ - سورة قلم، آیه ۴.

اعتراضی به این جمله بنماید، حتی دانشمندان اروپا وقتی به کتب تاریخ و حالات آن پیشوای بزرگ توجه می‌کنند این فریاد قرآن را مورد تصدیق قرار می‌دهند.

جرجیس سال انگلیسی می‌گوید: «محمد بهترین و نیکوترین اخلاق را داشت و کاملاً برعکس آن بود که دشمنانش در این عصر او را معرفی می‌کنند، او منزّه از هر بدی و پلیدی بود، او کسی بود که برای اصلاح بشر قیام نمود».

من اگر بخواهم فقط نمونه‌ای تاریخی از حالات و حسن خلق پیشوای اسلام را برای شما نقل کنم زیاد به طول می‌انجامد ولی برای نمونه باید به چند قسمت از آن تاریخ سراسر افتخار اول فرد جهان انسانیت اشاره نمایم تا زمامداران مادی جهان هم بدانند که تنها پیشرفت بشر به تواضع و فروتنی و حسن خلق است.

چند نمونه تاریخی از اخلاق پیغمبر اکرم

یک: روزی یکی از عربهای بیابانی خدمت پیشوای اسلام آمد در عوض عرض ارادت، ردا و جبّه آن حضرت را به گردش افکند و به قدری با فشار کشید که جای خراشیدگی گوشه ردا در گردن آن جناب باقی ماند و در ضمن این عمل از آن حضرت تقاضای کمکی هم کرد.

رسول اکرم آن زمامدار بزرگ اسلام بدون آنکه کوچکترین اظهار ناراحتی نماید، با خود بگوید که من صاحب قدرتم، همه مسلمانان در فرمان منند می‌توانم با یک اشاره او را نابود کنم، با صورتی باز و لبانی متبسم و



اخلاقی خوش، توجهی به او فرمود و ثروت فراوانی در اختیار او گذارد.^(۱)

دو: پیغمبر اسلام گاه گاهی به منزل بعضی از مسلمانان تشریف می برد کودکان اطراف آن حضرت را می گرفتند رهبر عالقدر اسلام اطفال آنان را روی زانوی محبت می نشاند و زیاد هم اتفاق می افتاد که آنها دامن پاک و پاکیزه اش را ملوث به بول می کردند وقتی پدرانشان می خواستند نگذارند که بیشتر دامن آن حضرت را آلوده کنند و با کودکان خود تندخویی می نمودند پیشوای اسلام، خاتم انبیاء آنان را نهی می کرد و می فرمود قطع نکنید بول آنان را و مانع از بول کردن آنان نشوید و ابداً اظهار ناراحتی نمی نمود! حتی در مقابل پدر و نزدیکان آن طفل لباس خود را تطهیر نمی کرد تا مبادا آنها از زحمت رهبر عظیم الشان خود ناراحت گردند!^(۲)

سه: انس بن مالک که خدمتگزار آن حضرت بود مکرّر به مردم می گفت که ده سال افتخار خدمت پیشوای بزرگ اسلام را داشتم، حتی برای یک دفعه هم در مقابل اعمال ناشایسته ام صورت درهم نکشید و هیچ گاه کلمه اُف را هم به من نفرمود و ابداً به من اعتراض نمی کرد و مرا امر و نهی هم نمی نمود (مگر در واجبات و محرمات الهی از باب امر به معروف و نهی از منکر).^(۳)

۱ - عن انس بن مالك قال: انّ النبیؐ أدركه أعرابی فأخذ بردائه فجذبه جبذة شديدة حتّى نظرت الى صفحة عنق رسول اللهؐ و قد أثرت به حاشية الرداء من شدة جبذته ثمّ قال له يا محمّد مر لي من مال الله الذي عندك فالتفت اليه رسول اللهؐ فضحك و أمر له بعتاء. (بحار الانوار جلد ۱۶، صفحه ۲۳۰، باب ۹، حديث ۳۵)

۲ - أبو عبيد في غريب الحديث أنّه قال لا تزرموا ابني أي لا تقطعوا عليه بوله ثمّ دعا بماء فصبّه على بوله.

۳ - سنن أبي داود أنّ الحسينؑ بال في حجر رسول اللهؐ فقالت لبانة أعطني ازارك حتّى أغسله قال أنما يغسل من بول الأنثى و ينضح من بول الذكر. (بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۲۹۶، باب ۱۲، حديث ۵۷) و (المناقب، جلد ۴، صفحه ۷۱) و (بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۴).

۳ - عن أنس بن مالك قال خدمت النبیؐ تسع سنين فما أعلمه قال لي قطّ هلاً فعمد



چهار: روزی ابی هريره كفشهای آن يگانه مرد مقتدر جزيرة العرب را از در مسجد برداشت (بدون اطلاع پيغمبر) به مغازه خرمافروشی رفت و كفشها را به عنوان گروگان به مرد خرمافروش داد و در مقابل آن خرما گرفت و برگشت و در برابر پيغمبر اكرم نشست مشغول خوردن خرما شد. پيشوای اسلام از او سؤال نمود چه می خوری؟ پاسخ داد: «نعل رسول الله» (كفش پيغمبر خدا) آن حضرت متوجه شد كه ابوهريره چه کرده است، ولی در عين حال ابدأ اظهار ناراحتی نکرد بلکه با او بیشتر ملاطفت نمود.^(۱)

خوانندگان محترم! اگر حسن خلق رهبر عالیقدر اسلام را با زمامداران دنیا مقایسه کنید متوجه می شوید كه این مرد فقط از جانب خدا به این منصب تكيه زده و روی وسائل عادی ممكن نیست کسی بتواند تا این حد بدون تعلیم استاد به رموز مردم داری آشنایی داشته باشد.

پیغمبر اسلام مسلمانان را با نوید ثواب و بیان اسرار و رموز خوش خلقی به این عمل پر ارزش ترغیب می نمود، گاهی به آنان می گفت:

«افاضلكم احسنكم اخلاقاً الموطئون اكنافاً الذین یألفون

و یؤلفون».^(۲)

كذا وكذا ولا عاب علی شیئاً قط.

و عن انس بن مالك قال صحبت رسول الله عشر سنين... (بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۰، باب ۹، حدیث ۳۵).

۱ - نهی (النهی) (أبا هريرة عن مزاح العرب فسرق نعل النبي و رهن بالتّمرو و جلس بحذائه يأكل فقال يا أبا هريرة ما تأكل فقال نعل رسول الله . (مستدرک الوسائل، جلد ۸، صفحه ۴۱۲، باب ۶۶ فی استجاب المزاح و الضحك...، حدیث ۹۸۳۰ - ۱۴) و (المناقب، جلد ۱، صفحه ۱۴۹، فصل فی آداب و مزاحه ...) (بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۹۴، باب ۱۰، حدیث ۱)

۲ - عن ابن ابی عمير عن حبيب الخثعمي عن أبي عبد الله قال: قال رسول الله : أفاضلكم احسنكم اخلاقاً الموطئون اكنافاً الذین یألفون و یؤلفون و توطأ رحالهم. (بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۰، باب ۹۲، حدیث ۱۴).





با فضیلت‌ترین شما آنکسی است که خلقش نیکوتر باشد
 آنان که به آسانی مردم را به خود راه می‌دهند و دیگران را در
 آغوش مهر و محبت می‌گیرند و افرادی که اهل الفتند و گرمی و
 علاقه دیگران را مورد قبول خود قرار می‌دهند.
 و گاهی به دوستان خود و افرادی که نهایت آرزوی آنها این بود که مورد
 توجه پیغمبر واقع گردند و با او مجالست کنند می‌فرمود:
 «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَجْلِسًا أَحْسَنُكُمْ
 خَلْقًا».^(۱)

محبوب‌ترین افراد شما مردم مسلمان نزد من و نزدیکترین
 شما در همنشینی با من روز قیامت آن کسی است که خوش
 خلق‌تر باشد.
 و باز به افراد مسلمانی که ایمان به قیامت و حساب دارند و بزرگترین
 همشان انجام عملی است که خود را به آن وسیله از مهالک اخروی نجات
 دهند فرموده است:
 «مَا يَوْضِعُ فِي مِيزَانِ أَمْرٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حَسَنِ الْخَلْقِ».^(۲)

در روز پاداش در میزان سنجش اعمال هیچ چیز با
 فضیلت‌تر و سنگین وزن‌تر از حسن خلق نهاده نمی‌شود.
 و گاهی هم روی سخن را به زمامداران و مردمی که طالب ترقی و
 آبادانی شهر و مملکتند و ایده‌ای جز وسعت آب و خاک ندارند نموده که:
 پیشوای ششم مسلمین امام صادق فرمود:

۱ - عن ابن صدقة عن جعفر بن محمد عن أبيائه قال: قال رسول الله : إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَجْلِسًا أَحْسَنُكُمْ خَلْقًا وَ أَشَدَّكُمْ تَوَاضَعًا وَ إِنَّ أَبْعَدَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ الثَّرَاوُونَ هم المستكبرون. (بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۵، باب ۹۲، حدیث ۲۶)
 ۲ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۷۴، باب ۹۲، حدیث ۲.

«انّ البرّ و حسن الخلق يعمران الديار و يزيدان في الاعمار».^(۱)

نیکوکاری و خوش خلقی، شهرها را آباد می‌کند و عمرها را زیاد می‌نماید.

و باز برای آنکه مردم بدانند که خوش خلقی در پیشرفت کسب و کار، ثروت و مکنّت، چه تأثیری دارد، حضرت امام صادق فرموده:

«حسن الخلق يزيد في الرّزق».^(۲)

خوش خلقی روزی را زیاد می‌کند.

پس اگر می‌خواهید عمر طولانی داشته باشید، با فضیلت و اهمیت باشید، دوستان شما زیاد گردند، دنیا و آخرتتان تأمین شود و ... خوش خلقی و مهربانی کنید.

گفتار «پل نیسنس» در تأثیر خوش خلقی

دانشمندان اروپا تازه متوجه این نکات گردیده و معتقد شده‌اند که خوش خلقی تأثیر فوق‌العاده‌ای در سلامتی روحی و جسمی بشر دارد.

پل نیسنس می‌گوید:

«خوش خلقی دل و جان ما را گرم می‌کند چهره را نورانی می‌سازد به قسمی که نه ابرهای تیره نه بارانهای غم‌انگیز و نه بادهای سرد، هیچ یک نمی‌توانند به آن چشم‌زخمی وارد سازند.

خوش خلقی بر روی تن و جان تأثیر نیکوئی می‌بخشد تنفس را توسعه داده جریان خون را تنظیم، عمل گوارش را تسهیل و کار تغذیه را بهتر می‌کند.

۱ - بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۵، باب ۹۲، حدیث ۷۳.

۲ - بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۶، باب ۹۲، حدیث ۷۷.



بدخلقی اعمال حیاتی را مختل نموده، فکر را مغشوش می‌سازد و چشم و روح را مسموم می‌کند.

خوش خلقی دارای تأثیر درمانی است، به تسکین هرگونه دردی کمک نموده و معالجه قطعی بیماریها را تسریع می‌کند و در اثر هماهنگ نمودن موجودیت جسمانی و روانی مانع گسیختگی تعادل می‌گردد.

فکر و بشره را جوان می‌کند، یک قلب جوان در یک جسم پیر، بهتر از قلبی خشک و خشن در تنی جوان است.

خوش خلقی، چین‌های صورت را مرتفع نموده، جوانی را طولانی می‌سازد.

خوش خلقی، به کار شخصی انسان نیز کمک می‌کند مشقات آن را نیز تخفیف می‌دهد و بهره‌بخشی آن را افزون می‌سازد، ضمیر را روشن‌تر اندیشه را دقیق‌تر و قضاوت را اطمینان بخش‌تر می‌کند و با کمک آن خیلی آسانتر می‌توان از عهده حل هر مسأله مشکل برآمد و به شناسائی واقعیت نزدیک شد».

و نیز دانشمند نامبرده به عنوان پر اهمیت‌ترین جمله در پشت جلد کتاب (خندان و گشاده‌رو باشید) می‌نویسد: «نهال پر بار خوش خلقی را آبیاری نموده به ثمر برسانید تا اولاً: وضع کنونی خود را بهتر سازید، ثانیاً: برای دیگران مفید و سودمند واقع شوید».

من وقتی این سخنان را می‌دیدم و برای شما خوانندگان می‌نوشتم با خود فکر می‌کردم که مگر سخنان این دانشمند معروف درباره خوش خلقی از جمله کوتاه: «البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار»^(۱) و کلمه «حسن

۱ - بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۵، باب ۹۲، حدیث ۷۳.

الخلق یزید فی الرزق»^(۱) بیشتر مردم را به رموز و اسرار حسن خلق و مهربانی آشنا می سازد؟
مسئلاً خیر.

پس بنابراین مسلمانان اگر دستورات اسلام را بکار بندند، ابداً محتاج به ترجمه کتب دانشمندان اروپا و سخنان آنان نمی گردیدند.

فراموش نکرده ام که یکی از پروفیسورهای ایرانی برایم نقل کرد وقتی در آمریکا (نیویورک) در یکی از جشنهای مسیحیت شرکت نمودم، کشیش مسیحی به من گفت: ایران عجب مملکتی است ما آنچه مبلغ برای تبلیغ مذهب مسیحیت به آنجا می فرستیم ابداً مؤثر واقع نمی گردد!

نامبرده گفت: من در پاسخ او گفتم: تعجب از شما است که هنوز مسلمین را به مسیحیت دعوت می کنید با آن قوانین محکمی که اسلام دارد، عمل شما مانند کسی است که شاگرد کلاس ششم متوسطه را به کلاس اول دبستان دعوت کند و باز هم تعجب نماید که چرا او حاضر نمی شود در آن کلاس درس بخواند!

روزی من این مقاله را که درباره خوش خلقی نوشته بودم برای یکی از دوستان محققم می خواندم، وقتی سخنم به اینجا رسید او گفت: من که باور نمی کنم که مسلمانان متوجه اهمیت اسلام باشند و الا ممکن نیست که تا این حد به دستورات اسلام بی اعتنایی کنند، من گمان می کنم که اگر اروپائیان ناقص تر از کتبی که در موضوع خوش خلقی و اخلاق نوشته اند و ترجمه شده و در دسترس ما قرار گرفته است بنویسند و به دست مسلمانان بدهند باز هم آنها را با آغوشی باز می پذیرند.

۱ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۶، باب ۹۲، حدیث ۷۷.



«۹»

تواضع یا رمز عظمت و محبوبیت

«مفتاح الشرف التواضع»^(۱)

امام علی

مرد مؤمنی در مرحله ما بود که همه او را دوست می داشتند، حتی خود من آن قدر او را دوست می داشتم که اگر یک روز در کوچه و بازار با او روبرو می شدم خیال می کردم که آن روز به بهترین سعادت توفیق پیدا کرده ام، لذا سالها به فکر آن بودم که ببینم این مرد چه می کند که تا این حد محبوبیت پیدا کرده است، بالاخره مزیتی در او جز تواضع فوق العاده ای که در او وجود

۱ - عن امیرالمؤمنین قل عند کل شدّة لاحول ولا قوّة الا تکفّ بها و قل عند کلّ نعمة الحمد لله تزدد منها و قل اذا أبطأت عليك الارزاق أستغفر الله یوسّع عليك علیك بالمحبة الواضحة الّتی لاتخرجك الی عوج ولا تردّك عن منهج النّاس ثلاث عالم ربّانی و متعلّم علی سبیل النّجاة و همج رعاة مفتاح الجنّة الصبر مفتاح الشرف التواضع مفتاح الغنی یقین مفتاح الكرم التقوی من أراد أن یكون شریفاً فیلزم التواضع عجب المرء بنفسه أحد حسّاد عقله الطّمانیة قبل الحزم ضدّ الحزم المغتبط من حسن یقینه. (بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۹، تتمّة باب ۱۵، حدیث ۶۵).

داشت به چشم نمی خورد. آنجا دانستم که تواضع و فروتنی که یکی از قوانین بزرگ اسلام است چقدر اهمیت دارد.

آفریدگار جهان در قرآن به پیشوای بزرگ مسلمین (که به اعتقاد ما مردم مسلمان او بزرگترین افراد و شخصیت‌های عالم بشریت است و ملل جهان هم معتقدند که او با عظمت‌ترین دانشمندان عالم است) دستور داده که باید نسبت به مسلمانان متواضع باشی و فرموده است:

«وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^(۱)

و برای مؤمنینی که از تو پیروی می‌کنند خفض جناح و تواضع کن.

و لذا پیغمبر اسلام هم هیچگاه تواضع و فروتنی را از مسلمانان دریغ نمی‌کرد حتی با مردمی که انحراف اخلاقی آنان به حدی بود که توحش و حالات آنها ننگین‌ترین قضایای تاریخ است و آنچنان از علم و دانش دور بوده‌اند که روی عادات و تعصبات جاهلانه فرزندان خود را زنده به گور می‌کرده‌اند، در جمیع امور با آنها مشورت می‌کرد، نه برای آن که رأی اکثریت را قاطع بداند و بخواهد خود را تابع آنان سازد بلکه مقصودش این بود که در مقابل مسلمانان فروتنی نماید و به آنان بگوید که افکار دیگران را نباید کوچک شمرد. شاید همان فردی که از نظر سطحی استعداد رأی دادن ندارد در واقع دارای فکر سرشار و گفتاری صحیح باشد.

پس ای مسلمانان، تا می‌توانید بگذارید هر کس در هر رتبه‌ای که هست خوب اظهار عقیده کند شاید به نکته‌ای برخورد کرده باشد که شما متوجه آن نبوده‌اید.

قرآن (کتاب آسمانی مسلمین) بوسیله یاد آوردن ابتداء ایجاد بشر و طرز

۱- سورة شعراء، آیه ۲۱۵.



نشو و نمای او و مرگ و عوالم پس از مرگ، مردم را به فروتنی دعوت کرده و آنان را به این وسیله خاضع نموده است.
قال الله تعالى:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ ذَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ
الْأُصْلُبِ وَالْأَنْثَرَانِ»^(۱)

پس انسان نظر کند که از چه خلق شده است. از آب جهنده
خلق شده است. که از بین پشت و سینه بیرون می آید.

و باز فرموده:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنْ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً * إِنَّا
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً»^(۲)

قطعاً بر انسان مدتی از زمان گذشت که چیز قابل ذکری
نبود. قطعاً ما انسان را از نطفه مخلوطی آفریدیم، او را امتحان
کردیم، پس او را شنوا و بینا قرارش دادیم.

شما اگر در سراسر قرآن دقت کنید متوجه می گردید که اسلام تا چه حد
به این عمل پرارزش اهمیت داده است، مکرر داستان گذشتگان را تذکر
می دهد و به این وسیله مسلمانان را به عواقب وخیم کبر و نخوت متوجه
می سازد و هم آنان را به تواضع و فروتنی وادار می کند.
رهبر عالیقدر مسلمانان خاتم انبیاء فرمود:

«إِذَا تَوَاضَعَ الْعَبْدُ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ»^(۳)

وقتی یکی از بندگان خدا فروتنی می کند خدای مهربان او
را تا آسمان هفتم بالا می برد.

۱ - سورة طارق، آیات ۵ تا ۷.

۲ - سورة انسان، آیه ۱ و ۲.

۳ - مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۲۰۱.



و نیز فرموده:

«ان التواضع لا يزيد العبد الا رفعة فتواضعوا رحمكم الله»^(۱).

تواضع و فروتنی برای بنده خدا جز اهمیت و سربلندی را زیاد نمی‌کند. پس (مسلمانان) خدا بر شما رحمت فرستد تواضع کنید.

و باز فرموده:

«طوبى لمن تواضع فى غير منقصة»^(۲).

خوشا به حال کسی که فروتنی کند با آنکه به دیگران احتیاجی ندارد.

پیشوای ششم مسلمانان حضرت امام صادق فرمود:

«التواضع اصل كل شرف وخير ونفيس ومرتبة رفيعة»^(۳).

تواضع ریشه هر شرافت و خیر و ارزش و مرتبه بلندی است.

پیشوای یازدهم مسلمانان امام عسکری فرمود:

«من تواضع فى الدنيا لاخوانه فهو عند الله من الصديقين ومن

شيعه على بن ابي طالب حقاً»^(۴).

کسی که در دنیا در مقابل برادران مسلمان خود تواضع کند

۱ - مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۲۰۱.

۲ - عن القطب الراوندى فى لبّ اللباب، عن النبىّ قال طوبى لمن تواضع فى غير منقصة و اذلّ نفسه فى غير مسكنة و أنفق من مال جمعه من غير معصية.

(مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۳۰۰، باب ۲۸ فى استحباب التواضع...، حدیث ۱۳۰۹۵ - ۲۰)

۳ - مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۸، باب ۲۸، حدیث ۱۳۰۸۷ - ۱۲.

۴ - عن الاحتجاج بالاسناد الى ابي محمد العسکرى أنّه قال أعرف الناس بحقوق اخوانه و أشدهم قضاء لها أعظمهم عند الله شأناً و من تواضع فى الدنيا لاخوانه فهو عند الله من الصديقين و من شيعه على بن ابي طالب حقاً. (بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۵، باب ۱۰۵، حدیث ۵).



او در نزد خدا از جمله راستگویان محسوب می‌گردد و بالاتر

آنکه به حقیقت از شیعیان علی بن ابی طالب است.

خوانندگان محترم، هر مسلمانی آرزومند است که نامش در دفتر پیروان

علی ثبت گردد لذا اسلام با جمله «کسی که فروتنی کند از پیروان علی

است.» به دو مطلب اشاره نموده:

اول آنکه علی بن ابی طالب با آن عظمت و قدرت، تواضع و فروتنی

را از دست نمی‌داد.

دوم آنکه این موضوع به قدری پر اهمیت است که مسلمانان با این عمل

می‌توانند نامشان را در دفتر پیروان علی ضبط نمایند.

خوانندگان محترم، وقتی انسان در تاریخ حالات حضرت امیرالمؤمنین

علی دقت می‌کند دچار بهت می‌گردد. مورخین در کتاب زندگانی

حضرت علی نوشته‌اند که:

روزی آن پیشوای بزرگ با قنبر خدمتگزار خود به مغازه پیراهن فروشی

آمد، فرمود: دو پیراهن احتیاج دارم صاحب مغازه علی را شناخت و

اظهار ارادت کرد و گفت: هر نوع پیراهن بخواهید تقدیم می‌کنم وقتی علی

دانست که این مرد می‌خواهد روی ارادت با او معامله کند از آن شخص پیراهن

نخرید که مبادا این عمل مانع عدالت او گردد.

به مغازه دیگری رفت دو پیراهن خرید، یکی را سه درهم، دیگری را دو

درهم، پیراهن سه درهمی را به خدمتگزار خود داد و پیراهن دو درهمی را

برای شخص خودش انتخاب نمود.

قنبر، عرض کرد که این پیراهن برای شما لازم‌تر است. در میان

جمعیت‌های مختلف برای سخنرانی و قضاوت می‌روید و مورد توجه همه

افراد واقع می‌گردید و بعلاوه شما زمامدار مسلمانانید باید لباس بهتری از

دیگران داشته باشید ولی من خدمتگزار شمایم به لباس گرانقیمت احتیاجی ندارم.

حضرت علی فرمود:

قنبر! تو جوانی و جوان به لباس زیبا بیشتر رغبت می‌کند و بعلاوه من از پروردگار شرم دارم که خود را بر تو برتری و فضیلت دهم فراموش نکرده‌ام که رسول خدا دربارهٔ بردگان فرمود:

«البسوهم مما تلبسون واطعموهم مما تأكلون»^(۱)

از لباسی که خود می‌پوشید خدمتگزاران را هم بپوشانید و از همان خوراکی که خود می‌خورید آنها را بخورانید.

وقتی هم که این شخصیت با عظمت برای مردم سخن می‌گفت، در ضمن گفتارش می‌فرمود:

«عجبتُ للمتكبر الذى كان بالامس نطفة و يكون غداً جيفة»^(۲)

در تعجبم کسی که ابتداء خلقتش نطفه بوده و آخر کارش هم لاشه گندیده‌ای می‌گردد و در این بین هم حامل عذره است

۱- الاصبغ و ابومسعدة و الباقر انه اتى البزازين فقال لرجل بعنى ثوبين فقال الرجل يا امير المؤمنين عندى حاجتك فلما عرفه مضى عنه فوقف على غلام فأخذ ثوبين أحدهما بثلاثة دراهم والاخر بدرهمين فقال يا قنبر خذ الذى بثلاثة فقال أنت اولى به تصعد المنبر و تخطب الناس فقال و انت شاب و لك شرة الشباب و انا استحيى من ربى أن أتفضل عليك سمعت رسول الله يقول البسوهم مما تلبسون واطعموهم مما تأكلون فلما لبس القميص مد كم القميص فأمر بقطعه و اتخاذه قلانس للفقراء فقال الغلام هلم أكفه قال دعه كما هو فان الامر أسرع من ذلك فجاء أبو الغلام فقال ان ابني لم يعرفك و هذان درهمان ربحهما فقال ما كنت لأفعل قد ماكست و ماكسنى و اتفقنا على رضى رواه أحمد فى الفضائل. (بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴، باب ۹۸، حديث ۶).

۲- عن نهج البلاغة عن امير المؤمنين عجبتم للبخيل يستعجل الفقر الذى منه هرب و يفوته الغنى الذى اياه طلب فيعيش فى الدنيا عيش الفقراء و يحاسب فى الآخرة حساب الأغنياء و عجبتم للمتكبر الذى كان بالامس نطفة و يكون غداً جيفة و عجبتم لمن شك فى الله و هو يرى خلق الله و عجبتم لمن نسى الموت و هو يرى من يموت و عجبتم لمن أنكر النشأة الآخرة و هو يرى النشأة الأولى و عجبتم لعامر دار الفناء و تارك دار البقاء. (بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۹۹، باب ۱۰۵، حديث ۲۸).



چگونه تکبر می‌کند.

و نیز حضرت علی فرمود:

«التواضع يرفع والتكبر يضع».^(۱)

تواضع انسان را بالا می‌برد ولی تکبر انسان را بر زمین

می‌زند.

شاعر در این باره می‌گوید:

هر که شد از شراب نخوت مست	هستی خود به رایگان باز
سرنگون سازد آدمی را کبر	گر چو فواره سر برافراز
مرد باید که در مقام ادب	شیوه خود فروتنی سازد
هر که شد با فروتنی دمساز	کردگارش به لطف بنوازد
آنکه گردد سوار مرکب کبر	دشمن از هر طرف بر او تازد
نکته‌ای کن زنکته دانی گوش	که چو او کس سخن نپردازد
زتواضع بلند گردد مرد	خودپسندی به پستی اندازد

در یکی از مسافرتهایم به دهلی نو پایتخت هندوستان به دانشمند هندوئی برخوردیم که در ضمن مباحثات به من گفت: در سال ۱۹۴۲ میلادی برای دیدن کتابخانه‌ها و موزه‌ها و مؤسسات فرهنگی نیویورک به آنجا مسافرت کردم در این بین به دانشمند بزرگ و شاعر توانا رئیس مجله «الفنون» در نیویورک استاد نسیم عریضه متوفی ۱۹۴۶ میلادی برخورد نمودم و با او راجع به علم سایکولوژی (روانشناسی) سخن گفتم و از او کتابی درخواست نمودم که مرا به اسرار روانشناسی راهنمایی کند. او کتابی را به نام «نهج البلاغه» به من معرفی کرد و گفت: اگر چه این کتاب در این باره نوشته نشده ولی از لابلای آن مطالب بسیار عمیقی در این موضوع

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۲۸، باب ۵۸، حدیث ۱۳۴۲۲ - ۱۰.



می توان استفاده کرد.

سؤال کردم: مؤلفش کیست؟ در پاسخ گفت: مجموعه ای از گفتار حضرت علی بن ابی طالب است، من در ضمن مطالعه آن کتاب به این عبارت که علی در یکی از خطبه های خود فرموده، برخورد کردم:

«فلو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه

و رسله ولكنه سبحانه كره اليهم التكابر ورضى لهم التواضع فألصقوا بالأرض خدودهم وعفروا في التراب وجوههم وخفضوا أجنحتهم للمؤمنين».^(۱)

اگر خدای عزیز به کسی رخصت می داد که نسبت به افراد دیگر تکبر کند هر آینه پیامبران و اولیاء مخصوص خود را در این عمل آزاد می گذشت ولی پروردگار متعال روا نداشته بر آنان تکبر و تبختر را و برای آنها تواضع و فروتنی را خواسته روی این اصل بود که پیامبران و بندگان شایسته خدا، گونه بر زمین می گزاردند و رخساره به خاک فرو می بردند و در مقابل مردمان با ایمان تواضع و فروتنی می کردند.

و من، این جمله را از آن کتاب یادداشت نمودم و حفظش کردم. در آن موقع هر چه خواستم از آن کتاب بدست آورم که این مرد با عظمت

۱ - عن امير المؤمنين فلو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه و رسله ولكنه سبحانه كره اليهم التكابر ورضى لهم التواضع فألصقوا بالأرض خدودهم وعفروا في التراب وجوههم وخفضوا أجنحتهم للمؤمنين و كانوا أقواماً مستضعفين قد اختبرهم الله بالمخمصة و ابتلاهم بالمجهد و امتحنهم بالمخاوف و مخضهم بالمكاره فلاتعتبروا الرضا و السخط بالمال و الولد جهلاً بمواقع الفتنة و الاختبار في مواضع الغنى و الاقتار فقد قال سبحانه و تعالى أ يحسبون أننا نمدهم به من مال و بنين نسارع لهم في الخيرات بل لايشعرون فإن الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين في أنفسهم بأوليائهم المستضعفين في أعينهم و لقد دخل موسى بن عمران و معه أخوه هارون علي فرعون و عليهما مدارج الصوف و بأيديهما العصي فشرطا له ان أسلم بقاء ملكه و دوام عزه فقال ألا تعجبون من هذين يشرطان لي دوام العز و بقاء الملك. (بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۴۶۷، باب ۳۱، حديث ۳۷).



(علی) در اسلام چه سمتی داشته نتوانستم بفهمم که او کیست، بعدها هم تحقیق در حالات او را فراموش کردم ولی حالا مایلیم اگر شما بتوانید او را از زبان دیگران نه از زبان طرفدارانش معرفی کنید، متشکر می‌شوم.

من به او گفتم: در اینجا نمی‌توانم حضرت علی را آن هم از زبان دیگران کاملاً معرفی کنم ولی این را بدان که تنها یک نفر مسیحی به نام جرج جرداق پنج جلد کتاب قطور در عظمت آن حضرت نوشته است، ولی در عین حال برای آنکه درخواست شما را بی‌پاسخ نگذاشته باشم چند جمله از چند دانشمند خارجی که شما هم آنها را طبعاً می‌شناسید نقل می‌کنم.

ولتر^(۱) نویسنده و فیلسوف بزرگ در یکی از نوشته‌های خود می‌نویسد: آخرین خواسته پیغمبر اسلام عملی نشد زیرا علی را به جانشینی خود گماشته بود، ولی پس از مرگش جمعی ابی‌بکر را برای این کار انتخاب کردند.

جرجی زیدان، نویسنده معروف مصری، مدیر مجله «الهلل» می‌گوید: «آیا علی پسر عموی پیغمبر و جانشین و داماد او نبود؟ آیا او آن دانشمند پرهیزگار و دادگر نبود؟ آیا او آن مرد با اخلاص و غیور نبود که در پرتو مردانگی و غیرتش اسلام و مسلمانان عزت یافتند؟»

توماس کازلایل، فیلسوف و نویسنده مشهور انگلیسی می‌گوید: «اما علی، ما را جز این نرسد که او را دوست بداریم و به او عشق بورزیم چه او جوانمردی بلندقدر و بزرگ نفس بود از سرچشمه وجدانش مهر

۱- ولتر در سال ۱۶۹۴ میلادی متولد شد و در سال ۱۷۷۷ وفات کرد. او با سادگی و روانی بیان از وضع اجتماعی و سیاسی عصر خود بی‌پروا انتقاد می‌کرد و ملت فرانسه را تشویق و استقرار رژیم دموکراسی و آزادی نموده و آنان را به این هدف رهبری می‌نمود، لذا مکرر مورد تبعید و تعقیب قرار گرفت. آثار و نوشته‌های او در زمره مهمترین آثار ادبیات فرانسه است.

نیکویی سیل آسا سرازیر می‌گشت، از دلش شعله‌های نیرومندی و دلاوری
زبان می‌کشید شجاعت از شیر ژیان بود اما شجاعتی ممزوج با مهربانی و
لطف و رأفت و دل‌نرمی ...

در کوفه ناگهان به حيله كشته شد و شدت عدلش موجب اين جنایت
گشت، چه او هر كس را چون خودش عادل می‌پنداشت. هنگامی كه درباره
قاتلش گفتگو می‌شد، گفت:

اگر زنده ماندم خودم می‌دانم و اگر درگذشتم كار با شماست پس اگر
خواستید قصاص كنید ضربت شمشیرش را به يك سزا دهید و اگر درگذرید
به تقوی نزدیکتر است.»

اهمیت و شخصیت علی به حدی واضح است كه شاید دانشمندان
بزرگ عظمت اسلام را از سخنان علی بدست آورده‌اند.
بوعلی سينا درباره او می‌گفت:

«علی بین الناس كالمعقول بین المحسوس».

علی میان افراد بشر چون پدیده‌ای معقول بود در میان
محسوسها.

امین نخله، كه از دانشمندان بزرگ مسیحی است می‌نویسد:

«از من می‌خواستی كه صد كلمه از میان كلمات بلیغ‌ترین عنصر عربی
ابی الحسن علی بن ابی طالب برگزینم. من رفتم و نهج البلاغه را همی
ورق زدم ولی به خدا سوگند نمی‌دانستم چگونه صد كلمه از میان صدها
كلمه، بلکه يك كلمه از بین كلماتش انتخاب كنم، مگر به اینکه دانه یاقوتی را
از کنار دانه‌ای چون خودش جدا سازم و همین كار را كردم در حالی كه دستم
میان دانه‌های یاقوت می‌گشت و چشمم به عمق درخشش آنها دوخته شده
بود از زیادی حیرتی كه در این انتخاب به من دست داده بود، گمان نمی‌كردم



بتوانم از این کان بلاغت خود را بیرون کشم.

باری این صد کلمه را بگیر و به یاد داشته باش که اینها پرتوی چند از کانون نور و غنچه‌ای چند از شاخه شکوفه است ...

آری برای ادبیات عرب و کسانی که با آن آشنایند نعمت الهی در «نهج البلاغه» بسی بیش از صد کلمه است».

آن مرد هندو پس از شنیدن این جملات گفت: واقعاً اگر پیغمبر اسلام مانند علی بن ابی طالب جانشین و پیروی دارد باید اعتراف کنیم که دین اسلام بزرگترین مذاهب عالم است. سپس اضافه کرد و گفت: ممکن است در موضوع تواضع مطالبی از رهبران خود برای من نقل کنید زیرا در این موضوع و کلمات رهبران مذاهب می‌خواهم چیزی بنویسم. من به او گفتم:

پیغمبر اسلام پس از خود برای مسلمانان دوازده قائم مقام و رهبر تعیین نمود که اول آنها علی بن ابی طالب است^(۱) و این عظمت و فضائل که درباره علی از دانشمندان بزرگ نقل شد برای هر یک از این جانشینان بوده که اگر بخواهم گفتار دانشمندان را درباره آنان و تاریخ حالات آنها را برای شما بیان کنم وقت فراوان لازم دارد، فقط یک نمونه از تواضع علی بن موسی الرضا پیشوای هشتم مسلمانان را برای شما نقل خواهم کرد.

چون این شخصیت با عظمت تنها بزرگی و اهمیت واقعی نداشت بلکه از نظر ظاهر هم ولیعهد مأمون عباسی که در زمان خود از بزرگترین سلاطین

۱ - روایات بسیاری از شیعه و سنی به این مضمون وارد شده است به عنوان نمونه: عن النوفلی عن ابن البطائی عن أبيه عن يحيى بن أبي القاسم عن الصادق عن آبائه عن علي قال: قال رسول الله الأئمة بعدی اثنا عشر أولهم علی بن ابی طالب و آخرهم القائم هم خلفائی و أوصیائی و أولیائی و حجج الله علی أمتی بعدی المقر بهم مؤمن و المنکر لهم کافر. (بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۲۴۴ و ۲۴۵، باب ۴۱، حدیث ۵۷).

جهان محسوب می شد بوده است.

روزی پیشوای هشتم مسلمانان علی بن موسی الرضا وارد حمام شد. یکی از حاضرین که آن رهبر با عظمت را نمی شناخت از آن حضرت تقاضا نمود که پشتش را کیسه کند.

علی بن موسی کیسه را برداشت و مشغول کیسه کشیدن شد. در این مدت افرادی که وارد حمام می شدند و رهبر هشتم مسلمین را می شناختند در مقابل آن حضرت عرض ادب می کردند.

در این هنگام آن مرد، امام خود را شناخت و بنای عذر خواهی و پوزش را گذارد، علی بن موسی از او دلجویی نمود و به عمل خود ادامه داد تا به اتمام رسانید.^(۱)

خوانندگان محترم، اگر شما با پیروی از دین مقدس اسلام تواضع و فروتنی را شعار خود قرار دادید و در مقابل همه کس اظهار ادب نمودید در هر مجلسی که وارد شدید بالای مجلس را انتخاب ننمودید، در رفت و آمدها بر دیگران تقدم نجستید، به هر کس رسیدید بلند سلام نمودید و برای آنکه فروتنی کرده باشید از مقام و عظمت خود دست کشیدید، مسلم بدانید که محبوبیت فوق العاده ای در قلوب دیگران برای خود تحصیل خواهید کرد. این عمل، رفعت و عظمت شگفت آوری به شما خواهد بخشید.

همه کس به شما علاقه مند می گردد و در نتیجه آن شخصیتی را که به خیال خود از دست داده اید پرورش پیدا نموده با اهمیت بیشتری بازگشت خواهد کرد و شعراء پارسی زبان گفته اند:

۱ - عن المناقب لابن شهر آشوب، دخل الرضا الحَمَام فقال له بعض الناس دَلَكُنِي فَجَعَلَ يَدْلُكُهُ فَعَرَفُوهُ فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَسْتَعْذِرُ مِنْهُ وَهُوَ يَطِيبُ قَلْبَهُ وَ يَدْلُكُهُ وَ فِي الْمَحَاضِرَاتِ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ سَبْعَةُ أَشْرَافٍ عِنْدَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ كَتَبَ عَنْهُمْ الْحَدِيثُ الْأَعْلَى بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (بحارالانوار، جلد ۴۹، صفحه ۹۹، باب ۷، حدیث ۱۶)





بلندیت باید تواضع گزین که این بام را نیست سُلَم جز این^(۱)
دیگری گفته:

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب، زمینی که بلند است

یک روز که با جمعی راجع به تواضع حرف می‌زد و آنها را به اهمیت تواضع متوجه می‌نمودم، یکی از مستمعین گفت: درست است که تواضع موجب رفعت و عظمت است ولی گاهی بعضی از افراد را آنچنان کبر و نخوت احاطه نموده که اگر کسی در مقابل آنان فروتنی کند آنها به خود می‌گیرند و گمان می‌کنند به قدری با عظمتند که باید همه افراد در مقابل آنان تواضع کنند.

رفته رفته این فکر در آنان پرورش پیدا کرده و امر بر آنها مشتبه می‌شود. در نتیجه تواضع و فروتنی ما وسیله کبر و خودخواهی آنان می‌گردد و جز ذلت و خواری برای انسان نتیجه دیگری ندارد.

من گفتم: دوست عزیز، اشتباه بزرگی فرمودید، اسلام هیچگاه برای مسلمانان ذلت و خواری را تجویز نکرده است.
قرآن کتاب آسمانی مسلمانان فرموده:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^(۲)

عزت مال خدا و رسولش و مؤمنین است.

ابداً اسلام برای کسی عمل پر زحمتی را که مخصوصاً نفعی بر او بار نباشد نخواسته.

قوانین مقدس اسلام به حدی با عدل و داد آمیخته است که در همه

۱ - سعدی شیرازی: اوائل قرن هفتم هجری، باب چهارم در تواضع.

۲ - سورة منافقون، آیه ۸.

کارها حد وسط آن را انتخاب کرده است.

دانشمندان اسلامی که در علم اخلاق کتابهایی نوشته‌اند در معنی تواضع می‌گویند فروتنی و تواضع حد متوسط بین تکبر و تذلل است. آنچنان که بزرگی و شخصیت به خود گرفتن زشت است تذلل و خوار نشان دادن خود هم نادرست می‌باشد.

پیغمبر معظم اسلام برای آنکه به این سؤال پاسخ داده باشند فرموده‌اند:

«اذا رأيت المتواضعين من امتي فتواضعوا لهم واذا رأيتهم

المتكبرين فتكبروا عليهم فان ذلك لهم مذلة وصغار»^(۱)

هرگاه با افرادی که تواضع و فروتنی را شعار خود قرار داده‌اند ملاقات نمودید در مقابل آنها شما هم تواضع کنید ولی وقتی با افراد متکبر و خودخواه روبرو شدید شما هم تکبر کنید برای آنکه این عمل شما برای آنان موجب ذلت و کوچکی آنها است.

من معتقدم آنچنان که **جان دیوئی** فیلسوف بزرگ تربیتی آمریکا می‌گوید: «افراد خودخواه و متکبر نمی‌توانند زیر بار دستورات اخلاقی و قوانین اجتماعی بروند.

برای آنان اصول اخلاقی چیزهایی بی‌فایده و مهمل است من امروز متوجه می‌شوم که اسلام تا کجا می‌خواسته در میان مردم عدالت و دادگستری رعایت شود که حتی در همین موضوع تواضع هم حدّ وسط را برای مسلمانان تجویز کرده و از افراط و تفریط‌های غلط، آنان را مانع شده است».



«۱۰»

عدالت یا بهترین وسیله اتحاد و یگانگی

«اعدل الناس من رضى للناس ما يرضى

لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه»^(۱)

پیامبر اسلام

یکی از رجال بزرگ سیاسی که می‌خواست به مأموریت مهمی برود، چون مقداری عرق دینی داشت گفت: دوست دارم مرا نصیحتی بکنید شاید بتوانم رضایت الهی را تا حدی جلب کنم؟

من به او گفتم: پیغمبر اسلام فرموده: عادل‌ترین مردم کسی است که آنچه برای خود می‌خواهد همان را برای مردم هم بخواهد و آنچه برای خود نمی‌خواهد برای مردم هم نخواهد و بعلاوه یکی از بزرگترین وسائل

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵، باب ۳۵، حدیث ۱.



محبوبیت و بهترین رمز اتحاد و یگانگی عدالت و دادگستری است، به این وسیله می‌توان در میان افراد بشر علاقه و دوستی ایجاد نمود و شما هم در کارتان فوق‌العاده به این موضوع احتیاج دارید ولی متأسفانه (عدالت اجتماعی از نظر سیاسیون روز همانند کلمات دموکراسی، آزادی، حقوق مساوی، و ... ظاهر جالب و فریبنده‌ای دارد) کشورهای بزرگ جهان که داد از عدالت اجتماعی می‌زنند آمار جنایات و تجاوزاتشان از سائر ملل جهان بیشتر است.

من در این وقت کم مایل نیستم وارد اینگونه مباحث شوم بلکه می‌خواهم فقط اهمیت عدالت و رموز و آثار آن را مختصراً از نظر اسلام برای شما بحث کنم.

عدالت و دادگستری (آنچنان که از کتب اخلاق و سخنان دانشمندان بزرگ استفاده می‌شود) همان حالتی است که انسان را به کارهای درست و اعمال نیک وادار می‌کند.

هر صفت پسندیده و شایسته‌ای را به قدر کافی در او ایجاد می‌نماید. مرد عادل وظیفه‌شناس است.

برای دیگران همان را می‌پسندد که برای خود می‌خواهد.

از هوس و هواهای نفسانی دست کشیده و آنچه را که عقل به او دستور می‌دهد عمل می‌کند و خلاصه اگر چه عدالت برای بشر یک حالتی بیش نیست ولی ممکن است صدها صفات و خصوصیات را در ضمن عدالت به انسان نسبت داد.

روزی جوانی از من سؤال کرد که چرا شما فقط دو صفت از صفات الهی (توحید و عدل) را جزء اصول دین می‌دانید ولی بقیه اسماء و صفات پروردگار را در ضمن اصول دین نمی‌شمارید؟



در پاسخ گفتیم: اما توحید و یکتاپرستی که اساس شرک و کفر را از بین می‌برد و تمام انبیاء در همان دعوت اول به اثبات آن اهتمام داشته‌اند که معلوم است باید جزء اصول دین باشد.

و اما عدل که مورد نظر جنابعالی است اگر چه خود یک اسم بیش نیست ولی تمام صفات و اسماء حق تعالی را شامل است.

ما اگر بگوئیم خدا عادل است مانند آن است که گفته‌ایم پروردگار متعال تمام اسماء و صفات را به قدر عظمت و بزرگی خود دارا است.

افلاطون گفته: «هرگاه عدالت در نفس بشر پدید گردد از وی نوری بر تمام قوا و اجزاء وی درخشد و هر یک بر دیگری تابش نماید زیرا که تمام فضائل و صفات شایسته و متین از صفت عدالت پدید می‌گردد و عدالت، آدمی را بر انجام دادن عملی که مخصوص وی است به نیکوترین و فاضل‌ترین وجهی که ممکن است قادر و توانا می‌گرداند و این منتهای سعادت بشر و غایت قرب وی به حق تعالی است».

و نیز دانشمند نامبرده گفته: «دو طرف عدالت مثل دو طرف فضائل دیگر نیست زیرا که دو طرف افراط و تفریط عدالت هر دو جور است و هیچ فضیلت و صفت نیکی نیست که دو طرف افراط و تفریط آن مثل هم و از یک نوع از صفات رذیله باشند زیرا که زیاده و نقصان که ضد عدالت بشمار می‌روند هر دو از اقسام جور محسوب می‌گردند».

ظالم و جائر هم طلب زیادتی می‌نماید و هم طلب کمی، زیادتی راجع به منافع شخصی خود که زیادتر از حق خود می‌گیرد اما در طرف نقصان بعکس اول هر جا منقصتی است از خود رفع می‌نماید و برای دیگران می‌خواهد.

این است که گفتیم ظالم و جائر زیاده و نقصان هر دو را استعمال

می نماید.

بنابراین بحث از عدالت و دادگستری از نظر اسلام دامنه‌ای وسیعتر از آن دارد که ما بتوانیم در این مدت کوتاه آن را بحث کنیم ولی آنچه را که باید به شما متذکر شد این است که عادل کسی است که وظائف فردی و اجتماعی خود را تشخیص دهد و طبق آن عمل کند.

ارسطو^(۱) عدالت را به سه قسم تقسیم نموده:

یک: وظیفه مردم نسبت به حق تعالی و آنچه بین آنها و خالق آنها است که واهب الخیرات و منشأ فیوضات است و هر نعمتی از خوان نعم او پدید گشته و از فضل و کرم و رحمت غیرمتناهی او ظهور نموده و عدالت اقتضاء دارد که هر فردی به قدر طاقت و وسع، بین خود و مولای خود به آنچه وظیفه بندگی است عمل نماید.

زیرا چنانکه گفته شد معنای عدل قرار دادن هر چیزی است بجای خویش و رساندن هر ذی حقی را به حق خود و حفظ نمودن روابط بین موجودات و چگونگی می توان گفت که حق تعالی که فیاض وجود و منشأ خیرات است، حقی به مخلوق خود نداشته باشد یا آنکه مراعات حق او لازم نباشد.

دو: حقوقی که بعضی افراد نسبت به یکدیگر دارند که بایستی مراعات گردد مثل اینکه رؤساء دین خود را معزز و گرامی دارند و امانات را به اهل آن برسانند و در معاملات به طریق انصاف عمل نمایند.

سه: حقوقی که نسبت به آباء و گذشتگان بایستی مراعات گردد مثل

۱ - ارسطو فیلسوف مشهور یونانی (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م.) مؤلف کتبی در فلسفه منطق و سیاست و علوم طبیعی بوده که در زمان هارون الرشید خلیفه عباسی برای از بین بردن مکتب اسلام و قوانین محکم آن از یونانی به عربی ترجمه گردیده است. (فرهنگ امیر کبیر)



اینکه اگر مدیونند دین آنها را اداء کنند و به وصایای آنها عمل نمایند و امثال اینها.

دوست محترم، مرد وظیفه‌شناس هیچ گاه دست به ظلم و ستم که برای او بزرگترین گناه است (بلکه می‌توان گفت از نظری عدل همان ظلم نکردن است)

دراز نمی‌کند آنچه را که برای خود می‌خواهد همان را نسبت به دیگران روا می‌دارد.

به عبارت دیگر در مرحله اول، خود را به جای دیگران فرض می‌کند سپس دربارهٔ آنان داوری می‌نماید.

ابراهام لینکلن که در سال ۱۸۵۹ به ریاست جمهوری آمریکا منصوب گردید می‌گوید:

«دیگران را ملامت ننمایید اگر شما هم در همان وضع و حال بودید عیناً همین رفتار را می‌کردید».

اگر این حالت در زمامداران بوجود آمد آنان بیش از دیگران می‌توانند به عدالت اجتماعی اقدام کنند و آنچنان که اقتضای عدالت است بر مردم حکومت می‌کنند.

ثروتمندان با این عدالت نمی‌توانند استراحت کنند و شب به خواب ناز روند با آنکه مستمند بیچاره‌ای در گوشه‌ای گرسنه و پابرنه باشد.

قدرتمندان با وجود این صفت نمی‌توانند ببینند که مظلومی بدست ظالمی مبتلا باشد...

اگر عدالت اجتماعی در میان طبقات زمامدار، اغنیاء بوجود آمد دیگر از هر گوشه و کنار مملکت زمزمهٔ کمونیسم و یا تساوی و ... بلند نمی‌شود.

پیغمبر اسلام برای جلوگیری از این انحرافات خانمان‌سوز فرمود:

«من اصبح لایهتّم بامور المسلمین فلیس منهم ومن یسمع رجلا

ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»^(۱)

کسی که صبح از خواب برخیزد و به فکر کوشش کردن در کار مسلمین نباشد از اسلام و مسلمانی بهره‌ای ندارد. کسی که مردی را ببیند (چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان) که فریاد می‌زند ای مسلمانان به دادم برسید و به او پاسخ ندهد و او را کمک نکند (با شرط توانائی) از مسلمانان محسوب نمی‌گردد.

علی فرمود:

«احسن العدل نصرۃ المظلوم»^(۲)

نیکوترین مراتب عدالت کمک و یاری مظلوم است.

تا توانی مکن ستم بر خلق	که ستم خصلتی بود مذموم
با ستم دیدگان مکن جز داد	تا نمانی زلطف حق محروم
دادگستر چو شاه مردان باش	علی آن آفتاب برج علوم
شهریاری که ابر معدلش	گسترانیده سایه روی عموم
سخنانش بر آسمان ادب	می‌درخشد چو مهر و ماه و نجوم
دارم از او گران‌بها گهری	احسن العدل نصرۃ المظلوم

«دکتر رسا»

و پیغمبر اسلام فرمود:

«من واسی الفقیر وانصف الناس من نفسه فذلك المؤمن حقا»^(۳)

کسی که به فقراء کمک کند (و از مال خود آنان را ثروتمند

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۳۹، باب ۲۰، حدیث ۱۲۰.

۲ - غررالحکم و دررالکلم، صفحه ۴۴۶، حکمت ۱۰۲۱۰.

۳ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵، باب ۳۵، حدیث ۵.





نماید) و دربارهٔ مردم انصاف و دادگستری را رعایت کند (آنچنان که مایل است مردم نسبت به او انصاف دهند) این کس حقیقتاً مؤمن است.

حضرت امام صادق پیشوای ششم مسلمانان فرمود:

«أَحِبُّوا لِلنَّاسِ مَا تَحِبُّونَ لَأَنْفُسِكُمْ».^(۱)

برای مردم همان را بخواهید که برای خودتان دوست می‌دارید.

حضرت علی فرمود:

«ارض للناس بما ترضاه لنفسك تكن مسلماً».^(۲)

آنچه برای خود می‌خواهی همان را برای دیگران بخواه تا مسلمان باشی.

شاعر در این باره نیکو سروده است:

به روز تیره‌بختان گر بخندی	به شام تار خود گری همه عمر
ترحم گر کنی بر مستمندی	به روز مستمندان بر تو بخشد
که جانی را رهاند از گزند	کسی را جان سلامت از گزند است
که بگشاید زپای خسته بندی	کسی را بند غم از پا گشاید
ز استاد بزرگ ارجمندی	چو در خواهی در گنجینه بگشای
چو در بر گوش جان آویز پندی	از آن گنجینه دُرهای شهور
پسند آن را که بر خود می‌پسندی	بیاموز از علی این پند بر خلق

«دکتر رسا»

حضرت علی در نامه‌ای که برای فرماندار خود محمد بن ابی‌بکر

می‌نویسد، چنین می‌نگارد:

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵، باب ۳۵، حدیث ۳.

۲ - غررالحکم و دررالکلم، صفحه ۴۳۵، حکمت ۹۹۶۷.

«أحب لعامة رعيته ما تحب لنفسك واهل بيتك واكره لهم ما تكره

لنفسك واهل بيتك فان ذلك اوجب للحجة واصلح للرعية».^(۱)

ای محمد بن ابی بکر آنچه را برای خود و خانواده‌ات دوست می‌داری همان را برای عامه مردم که در تحت فرمان تواند روا دار و آنچه را برای خود و خانواده‌ات نمی‌خواهی برای آنان نیز مخواه چون این عمل حجت تو را محکم‌تر می‌سازد و برای رعایا شایسته‌تر است.

اسلام می‌خواسته با این گفتار پر مغز مردم را به عدالت اجتماعی وادار کند و به این وسیله دنیا را مدینه فاضله سازد.

رفیق عزیز، می‌توان ادعا نمود که بشر از روز پیدایشش در اثر اختلافها و بی‌نظمیهای طبقاتی و اجتماعی به این فکر بوده است که یک قانون واحدی باید در میان آنان حکومت کند و همه افراد مردم از آن پیروی نمایند تا جائی که تاریخ در دست است افرادی به خیال آنکه می‌توانند این موضوع را عملی کنند برای این کار اقداماتی داشته‌اند.

زنو،^(۲) تقریباً در ۳۵۰ سال قبل از میلاد مسیح رهبر رواقیون بوده و این موضوع را به صورت تئوری درآورد.

و در ۳۳۰ سال قبل از میلاد مسیح باز اسکندر مقدونی با این فکر می‌خواست برای ایرانیان و یونانیان حقوق واحدی در نظر بگیرد و خدمت نظام را در امپراطوری جدید برای افراد ایرانی و یونانی اجباری و یکسان نماید.

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷، باب ۳۵، حدیث ۱۲.

۲ - زنو فیلسوف شهر یونان مؤسس مکتب رواقیون است که در آتن در محضر فلاسفه کلبی تحصیل نموده و مدت پنج سال در آتن مشغول تدریس بوده است. (فلسفه اجتماعی).



و در سال ۱۲۰ میلادی پلوتارک^(۱) این دکتترین^(۲) را چنین توصیف نمود که نباید عمر خود را در جمهوریهایی متعدد که بوسیلهٔ ایجاد قوانین مختلف از یکدیگر مجزا شده‌اند صرف کند مردم باید خود را از افراد جامعهٔ واحدی دانسته و خود را تابع یک زندگانی و یک قانون بدانند و چنین تصور نمایند که همگی تشکیل گلهٔ واحدی را داده که تحت قانون واحدی در آن چراگاه به چرا مشغولند.

سپس نویسندگان و مبلغین کلیسای «کاتولیک» این تئوری را قبول کردند تا آنکه سن توماس اکیناس در آن تجدید نظر کرد و به عنوان تئوری جدیدی عرضه نمود این تئوری پس از «رنسانس» و «رفورماسیون» به صورت جدیدی درآمد و در انقلاب سال ۱۶۸۸ انگلستان و پس از انقلاب آمریکا در سال ۱۷۷۶ به عنوان فلسفه انقلابی قبول گردید.^(۳)

و به گفتهٔ والتر لیمن نویسندهٔ کتاب «فلسفهٔ اجتماعی»: عمر طولانی و تجدید حیات مکرر این عقیده در اعصار مختلف نشانهٔ بارزی است از اینکه بشر در مواقع مواجه شدن با مسائل سیاسی و اجتماعی برای تعیین خط مشی خود و اداره امور سیاسی احتیاج به قانون واحدی دارد که راهنمای او گردد.

ولی متأسفانه تا به امروز بشر نتوانسته این فریضه را لباس عمل بپوشاند و بلکه روز بروز هم در اثر پیشرفت تمدن، این مقصد عقب می‌ماند. به عقیدهٔ من در دو صورت ممکن است این بی‌نظمی و اختلافهای طبقاتی بکلی از بین برود.

۱ - پلوتارک بیوگرافی نویس و مورخ شهیر یونان است و در سال ۱۲۰ - ۴۶ بعد از میلاد زندگی می‌کرده است. (فلسفهٔ اجتماعی).

۲ - دکتترین: نظریه، فکر، شعار، تز (فرهنگ عمید).

۳ - نقل از کتاب «فلسفهٔ اجتماعی».

یک: ایجاد شدن دوستی و علاقه مفروطی در میان تمام افراد بشر از کوچک و بزرگ، عالی و دانی، فقیر و ثروتمند، زمامدار و رعیت ... البته باید این علاقه به قدری شدید باشد که هر یک در مقابل دیگری و هر دسته در برابر جمعیت دیگر از حق مسلم خود بگذرند و نسبت به دیگران ظلم و ستم روا ندارند.

ابن مسکویه در کتاب «طهارة الاعراق» می نویسد: «بعضی از حکماء اظهار نموده اند که نظام عالم و اصلاح حال موجودات منوط به محبت است و گفته اند وقتی شرف و محبت و دوستی بین مردم دایر باشد در معاملات به طور مساوات و عدالت عمل می نمایند زیرا که هیچ وقت دوست بر دوست خود تعدی نمی نماید و به وی ضرر نمی رساند و سرش این است که دوست راضی به ضرر دوست خویش نمی باشد و آنچه برای خود می خواهد برای دوست خود نیز می خواهد و وثوق و اطمینان پدید نمی گردد و کمک و همراهی پیدا نمی شود مگر بین اشخاص که با هم دوست باشند و وقتی هر فردی کمک نمود و اتحاد و یگانگی بین آنها پدید گردید آن وقت به تمام آرزوهای خود نایل می گردند و مشکلات برای آنها آسان می شود و عقل آنها به معاونت یکدیگر قوت می یابد و آراء آنها متحد می گردد و در اثر آن استقامت می یابند آن وقت قادر می گردند بر استخراج غوامض امور و از هر یک تدابیر گوناگون پدید می شود و هر نفری به قوت رأی و تدبیر قادر می گردد بر انجام دادن تمام خیرات و خوبیها.

زیرا که یگانه چیزی که فضیلت آور است و وحدت بین کثرات پدید می آورد محبت است».

و ارسطو هم یکی از طرفداران همین مسلک است.

ولی متأسفانه هیچگاه این آرزو در میان افراد بشر بوجود نخواهد آمد.



دو: حکمفرمایی عدالت واقعی بوسیله یک مجری عادل و مقتدر که کسی نتواند از فرامین او سرپیچی کند.

ما مردم مسلمان معتقدیم که مکتب اسلام لیاقت چنین رهبری عادلانه و صحیح را دارد و این اعتقاد از نظر دانشمندان بزرگ جهان صددرصد صحیح است ولی مجری مقتدری (روی مصالح زمان) هنوز دست به اجراء قوانین این مکتب نزده است.

ممکن است کوته فکری گمان کند که بشر می تواند با رواج آئین اشتراکی (کمونیسم) یا تساوی حقوق یا رویه دموکراسی یا اندیشه هائی که از سیصد سال قبل از میلاد مسیح در مغز اروپائیان رسوخ کرده این عدالت و دادگستری را به کار بندد.

بهترین دلیل بر عدم انجام این تئوریا و فرضیه ها همین عملی نشدن آنها است با آن عمر طولانی خود، با آنکه مجریان مقتدری مانند اسکندر هم داشته است! این دسته از مردم به این نامها می خواهند تن از زیر بار انجام وظیفه بیرون برند و در عین حال دارای ثروت و مکنت و ریاست و استراحت خاطر هم باشند.

به گفته لرد آویبوری سیاستمدار متنقذ انگلیسی^(۱): «کسانی که به نام آزادی از انجام وظایف غفلت می کنند مردمی احمق و فرومایه هستند».

اسلام معتقد است که برای پیشرفت این کار اول باید در قلوب مرد ایجاد ایمان کرد سپس به آنها دستورالعملی که بتواند آنان را به سعادت به وسیله عدالت و دادگستری رهبری نماید، ارائه داد و همه مردم را به وظیفه

۱ - «لرد آویبوری» در سال ۱۸۳۴ در لندن تولد یافته و در سال ۱۹۱۳ از دنیا رفته است این دانشمند دارای تألیفاتی اخلاقی است که کتاب «در آغوش خوشبختی» از آن جمله است. این کتاب در ظرف یک سال پنج بار تجدید چاپ شده و دویست و پنجاه هزار نسخه آن به فروش رسیده است.



خود آشنا نمود و چون بشر طالب بزرگی و اهمیت است هر چند هم با ایمان باشد ممکن است برای خدمت به هم نوع زیر بار اعمال شاقه نرود، باید این قانون یک نفر مجری مقتدر عادل داشته باشد که هم خود او در تمام صفات، شایسته و کامل باشد و هم اطلاع تمامی از قوانین اداره اجتماع داشته باشد.

ابن مسکویه می‌گوید: «چون مردم مدنی بالطبع می‌باشند یعنی زندگانی آنها اجتماعی است نه انفرادی و بایستی یکدیگر را کمک نمایند تا امر معیشت آنها مرتب گردد مثل اینکه بعضی خادم و بعضی مخدوم بعضی رئیس، بعضی مرئوس، بعضی کارگر و بعضی کارفرما و کم و زیاد و ضرر و خسران بین آنها بسیار است، این است که در همه وقت مردم محتاجند به معدلی که عارف باشد به حد وسط و تناسب بین اشیاء را کاملاً بداند و حکم و تدبیر نماید بین مردم به عدل.

و آن کسی که عارف باشد به حد وسط و بتواند تعیین نماید و تشخیص دهد حد اعتدال را و به خوبی طبیعت و سنجیه هر نوعی از موجودات را بشناسد و حقوق هر صنفی از بشر را به میزان عدل تعیین نماید به طوری که ظلم و انظلام از بین مردم مرتفع گردد و هر کس استیفاء حق خود نماید آن ناموس الهی و شریعت حقه است که عارف به حقیقت اشیاء است و تناسب و اعتدال بین امور را مراعات نموده و در هر موضوعی حکمی مقرر فرموده است.»

بنابراین عدالت اجتماعی بدون پیروی از دین و مذهب و ایجاد قانون واحدی در میان طبقات مختلفه جهان صورت نپذیرد ولی آنچه را می‌توان تعقیب کرد و شاید همین عمل برای مهیا کردن زمینه عدالت اجتماعی هم نافع باشد این است که هر یک از افراد برای جلب قلوب مردم و ایجاد محبوبیت نباید از انصاف و عدالت دریغ کند و آنچنان که اسلام دستور



می‌دهد و از لابلای کتب دانشمندان اروپا هم بدست می‌آید باید شخص دادگستر، وظیفه‌شناس باشد و آنچه را برای خود می‌خواهد همان را برای دیگران بخواهد، اگر مایل نیست که نسبت به او ظلم شود نسبت به دیگران ستم روا ندارد.

یکی از کلمات معروف لینکلن این است که «اگر نمی‌خواهی در حق تو داوری شود دربارهٔ دیگران داوری مکن».

هنگامی که حضرت علی به خلافت رسید در مسجد بالای منبر تشریف برد پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«مردم ... از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نگردیده تمام فرزندان او از روز نخست آزاد بوده‌اند، لیکن امروز روی جهات و مقتضیاتی ... جمعی بنده و مملوک شما قرار گرفته‌اند ...

(مسلمانان) ... قدری از اموال که مربوط به مسلمین است نزد من جمع شده باید در میان شما از سیاه‌پوست و سفیدپوست، بردگان و آزادگان، به طور متساوی تقسیم شود!

سپس حضرت علی به هر نفری از آن مال سه دینار داد، مردی از انصار و یاران رسول اکرم وقتی سه دینار را گرفت، غلامش که در روز گذشته بدست همان مرد انصاری آزاد شده بود جلو رفت حضرت امیرالمؤمنین به او هم سه دینار داد.

مرد انصاری عرض کرد: یا علی، این غلام را دیروز من آزاد نموده‌ام. آیا سهم مرا با او یک اندازه قرار می‌دهی؟

فرمود: من در کتاب خدا دقت کردم تفاوتی بین فرزندان اسماعیل که

کنیززاده بودند و فرزندان اسحاق که آزاد بودند ندیدم.^(۱)

از اینجا بود که عده‌ای چون دیدند با عدالت علی نمی‌توانند به ظلمهای خود نسبت به زیردستان ادامه دهند به طرف شام حرکت کردند و تشکیل دسته‌ای در مقابل حضرت علی دادند و جنگهای جمل و صفین را درست کردند.

آن مرد سیاسی گفت: از لطف شما که ما را با قوانین اسلام راجع به عدالت فردی و اجتماعی آشنا فرمودید بسیار متشکریم.

۱ - عن الکافی باسناده عن محمد بن جعفر العقیبی رفعه قال خطب امیرالمؤمنین فحمدالله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان آدم لم یلد عبداً ولا أمة و ان الناس کلهم أحرار و لکن الله خول بعضکم بعضاً فمن کان له بلاء فصبر فی الخیر فلا یمن به علی الله جل و عزّ الا و قد حضر شیء و نحن مسوون فیهِ بین الأسود و الأحمر فقال مروان لطلحة و الزبیر ما أراد بهذا غیر کما قال فأعطی کل واحد ثلاثة دنانیر و أعطی رجلاً من الأنصار ثلاثة دنانیر و جاء بعده غلام أسود فأعطاه ثلاثة دنانیر فقال الأنصارى یا امیرالمؤمنین هذا غلام أعنته بالأمس تجعلنی و ایاه سواء فقال انی نظرت فی کتاب الله فلم أجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضلاً. (بحارالانوار، جلد ۳۲، صفحہ ۱۳۳ و ۱۳۴، باب ۱، حدیث ۱۰۷)



« ۱۱ »

استقامت یا نهمین رمز جلب دوستان

«لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه»^(۱)

پیغمبر اسلام

من در زندگی دهها رفیق داشتم که با اندک غفلتی آنها را از دست دادم، البته اگر چه نمی‌بایست من کوتاهی در انجام وظایف دوستی می‌کردم ولی آنها هم بسیار کم استقامت بوده‌اند اگر بنا باشد رفقا با دیدن یک مورد اشتباه از یکدیگر جدا شوند هیچ دوستی با دوستی باقی نمی‌ماند.

بنابراین دوستان باید نسبت به یکدیگر باوفا باشند، از اشتباهات یکدیگر صرف نظر کنند و در مقام دوستی با استقامت باشند زیرا استقامت و پایداری فضیلتی است که باید در هر فردی بطور کامل وجود داشته باشد تا

۱ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۷، باب ۷۸، حدیث ۴۲.

به موفقیت و خوشبختی و محبوبیت نایل گردد.

گفته می‌گوید: «از همه چیز مهمتر در زندگی آن است که انسان هدفی بزرگ داشته باشد و برای رسیدن به هدف خود دارای استعداد و استقامت کافی هم باشد».

خوانندگان محترم! همان گونه که می‌دانید تیپ عزلت طلب بیش از هر چیز از تحمیل بدشان می‌آید. در کتب روانکاوی برای این عده علامات و خصوصیات زیادی نقل شده که منجمله همین حالت است و نیز از علائم دیگر آنان عدم استقامت است.

خواجه نوری در کتاب «روانکاوی» می‌نویسد:

«(در عزلت طلب) میل به انجام رساندن کار و میل کوشش خیلی ضعیف است. غالب کارهائی که شروع می‌کند به پایان نمی‌رساند و از هر کاری که کوشش و جدیت لازم داشته باشد فراری است، به این معنی که اگر کاری را پس از مدتها عقب انداختن آغاز کند به اولین مانع و اشکالی که برخورد نماید چون که مستلزم کوشش و جدیت بیشتری است فوراً از آن دلسرد می‌شود و مختصر علاقه و اشتیاقی هم که داشت خاموش می‌گردد برای این قبیل اشخاص ممکن است صدها فکر خوب و مفید پیش آید مثلاً خیال می‌کنند:

فلان معامله مفید را اگر انجام دهند خوب است.

فلان شخص متنفذ را اگر ملاقات نمایند در پیشرفت کارشان مؤثر است.

فلان مقاله یا کتاب را اگر بنویسند انجام کار مهمی است ...

ولی تمام این امیال به علت ضعف قوه خواستن غالباً از محیط خیال خارج نمی‌شود و به فعل در نمی‌آید».

و بالاخره، مسأله «استقامت و پابرجا بودن» یکی از مهمترین



موضوعات دامنه‌داری است که درباره آن کتابها نوشته شده ولی به عقیده من با یک جمله کوتاه می‌توان آن را خاتمه داد و آن این است که اگر کسی توانست نسبت به هر عملی که می‌خواهد انجام دهد در قلب خود میل مستدام ایجاد کند توانسته در هر کاری استقامت داشته باشد. همت عالی و استقامت، انسان را به اوج عزت می‌رساند.

حضرت علی فرمود:

«الشرف بالهمم العالیه لا بالرمم البالیه»^(۱).

شرف و افتخار مربوط به همت عالی است نه به نسبی که

پست است.

شاعر در این باره می‌گوید:

«لاشرف بالرمم البالیه»

دم زنیاکان مزنی سفله طبع

«الشرف بالهمم العالیه»

رو چو علی همت عالی بیار

«دکتر رسا»

میرابو می‌گوید:

«برای مردمی که می‌توانند اراده کنند هیچ عملی غیرممکن نیست».

افرادی که دارای ثبات و استقامت نیستند مورد اطمینان احدی واقع

نمی‌گردند.

مکرر شده که جوانانی تصمیم به انجام عملی گرفته و بعد آن را فراموش

کرده‌اند این عمل برای آنها جز بدبختی فایده دیگری نداشت.

شاگرد صنعتگری اگر در نزد استاد، استقامت و ثبات نداشته باشد

هیچ‌گاه استاد حاضر نمی‌شود که تمام رموز صنعتی خود را در اختیار او

۱- غررالحکم و دررالکلم، صفحه ۴۴۸، حدیث ۱۰۲۷۳.

بگذارد چون با خود فکر می‌کند که اگر من با زحمت زیاد به او عملی را آموختم، قطعاً نفعش به دیگری خواهد رسید.

شما اگر استقامت نداشته باشید کسی به شما اطمینان نخواهد داشت، دوست نزدیک شما اسرار زندگی خود را در اختیارتان نمی‌گذارد. چون ممکن است امروز در کمال امانتداری و رفاقت باشید ولی فردا به کلی از این رویه دست بکشید.

امروز مرد باتقوی و پرهیزگاری هستید ولی فردا ابداً از آن خبری ندارید. وفاداری و استقامت در دوستی، خود بزرگترین وسیله جلب دوستان است.

شما اگر بدانید یک فردی تا آنجائی که بتواند در دوستی وفاداری می‌کند و در ناراحتیهای شما یار و مددکار شما است به هر قیمتی که ممکن است با او طرح آشنائی خواهید ریخت و بهترین استدلال شما این است که او مرد وفاداری است.

روزی جمعی به ریاست یک نفر دانشمند، نزد من آمدند و گفتند: مایلیم به فلان کار خیر دست بزنیم حال برای پیشرفت آن کار چه باید کرد؟ در پاسخ گفتم که در مرحله اول، این جمعیت را درست پابرجا نمائید که در مشکلات از زیر بار زحمت و مشقت فرار نکنند، چون مسلم است که اگر در جمعی استقامت پیدا شد به هر عملی که از آن مشکل‌تر نباشد اگر دست بزنند به آخر می‌رسانند.

شما اگر حالات رجال سیاسی، دانشمندان بزرگ، رؤساء، شخصیت‌های با عظمت، مخترعین و اولیاء خدا و ... را درست دقت کنید می‌بینید که بزرگترین رمز موفقیت آنان همین استقامت بوده است.

و از آن طرف هر عقب افتادگی و بدبختی، هر شکست خوردگی و



بیچارگی جز در اثر ترس و سستی و ضعف نبوده است.

لذا اسلام تا می‌توانسته مسلمانان را به استقامت و وفاداری ترغیب فرموده و آنان را با نوید ثواب و گاهی با اشاره به رموز استقامت به این عمل پر ارزش وادار کرده است.

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان در مرحله اول به پیشوای عظیم‌الشأن اسلام برای پیشرفت و موفقیت او دستور می‌دهد که باید در تمام ناراحتیها شکبیا باشد و استقامت را از دست ندهد و همچنین مسلمانان را هم وادار به استقامت و بردباری نماید.

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»^(۱)

پس همان گونه که به تو امر شده، استقامت کن و همچنین

انهایی که با تو، به سوی خدا آمده‌اند، باید استقامت کنند.

و این عمل یعنی وادار کردن مسلمانان را به استقامت به قدری بر رسول اکرم دشوار بود که ابن عباس می‌گوید: بر پیغمبر اسلام آیه‌ای پر مشقت‌تر از این آیه نازل نگردید.^(۲)

و نیز پیشوای اسلام فرمود سوره هود مرا پیر و فرتوت نمود.^(۳)

در اینجا بعضی از بیخردان که مقام والای پیغمبر اسلام را نمی‌دانند می‌گویند که چون استقامت در مقابل اوامر الهی بسیار کار پر زحمتی است و در این آیه شریفه پیغمبر اسلام مأمور به استقامت است آن حضرت ناراحت گردیده و این تعبیرات را نموده است.

۱ - سوره هود، آیه ۱۱۲.

۲ و ۳ - قال الطبرسی رحمه الله قال ابن عباس ما نزل علی رسول الله آیه کانت أشد علیه ولا أشق من هذه الاية و لذلك قال لأصحابه حين قالوا له أسرع اليك الشيب يا رسول الله شيبني هود و الواقعة. (بحار الانوار، جلد ۱۷، صفحه ۵۲، باب ۱۵)

باید به آنها گفت که در سوره شوری هم پروردگار متعال به رهبر عظیم الشان اسلام همین امر را فرموده که:

«وَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»^(۱)

و آنچنان که امر شده‌ای، استقامت کن و پیرو هوسهای آنها نباش.

پس چرا پیغمبر اکرم از آن آیه شکایت نفرمود. مسلمانان به قدری با این همه تأکیدات سستی و ضعف از خود نشان می‌دادند که در بعضی از جنگها اکثر آنان فرار می‌کردند و اطراف پیغمبر معظم اسلام را خالی می‌گذاشتند.

بهترین نمونه برای اثبات این گفتار غزوه احد است که شاید جریان آن جنگ و فرار مسلمین را در کتب تاریخ خوانده باشید. و بالاخره باز قرآن مسلمانان را امر فرموده که:

«فَأَسْتَقِمْوْا لِلَّهِ»^(۲)

پس به سوی او مستقیم شوید. و در ترغیب آنان به این عمل پر ارزش در یک آیه می‌گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»^(۳)

قطعاً کسانی که می‌گویند: پروردگار ما خدا است، سپس استقامت می‌کنند، ملائکه بر آنها نازل می‌شوند که نترسید و محزون نباشید و شما را به بهشتی که وعده داده شده‌اید، بشارت باد.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ

۱ - سوره شوری، آیه ۱۵.

۲ - سوره فصلت، آیه ۶.

۳ - سوره فصلت، آیه ۳۰.



استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون». (۱)

حقیقتاً کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است، سپس استقامت کردند، نه خوفی بر آنها هست و نه حزنی آنها را می‌گیرد.

و نیز فرموده:

«وَالْوِاسْتِقَامَةُ عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا». (۲)

اگر در طریقه اسلام و عمل به دستورات دین ایستادگی می‌نمودند به آنان آب فراوان می‌دادیم.

و لذا افراد مسلمانی که به این دستور آسمانی عمل کردند به عظمت و شخصیت فوق‌العاده‌ای رسیدند، اگر چه در ظاهر پست‌ترین افراد به نظر می‌آمدند.

بلال که از اهل حبشه و مردی سیاه‌پوست و از بندگان خلف بن امیه بود در دار ارقم چشمش به جمال پیشوای عظیم‌الشان اسلام افتاد، فریفته آن نور پاک گردید، سپس در اثر تبلیغات آن حضرت مشرف به دین مقدس اسلام شد، ولی وقتی آقا و مالک او متوجه اسلام او گردید با ابی‌جهل (سرسخت‌ترین دشمنان پیغمبر اسلام) همدست شد و او را به کمک یکدیگر شکنجه و آزار می‌کردند. سنگهای گران و سنگین بر پشتش می‌گذاشتند که نمی‌توانست از جا حرکت کند، او را در برابر آفتاب گرم سوزان حجاز به قدری نگاه می‌داشتند که پوست بدنش می‌سوخت با آهن گداخته او را داغ می‌کردند. ولی بلال در همه حالات صبر می‌کرد و با کلمه توحید و یاد پروردگار خود را دلخوش می‌داشت و بالاخره در اثر صبر و استقامت، رسول اکرم دستور فرمود که او را خریدند و آزاد کردند.

۱ - سورة احقاف، آیه ۱۳.

۲ - سورة جن، آیه ۱۶.

بلال تا آنجا ایمانش کامل شد که مؤذن مخصوص پیغمبر اسلام گردید کس دیگری با وجود بلال حق اشغال منصب او را نداشت پس از وفات رسول اکرم هم باز به توصیه آن حضرت دست از محبت و علاقه حضرت علی و حضرت فاطمه برنداشت و آنچنان در ایمان به خدا و محبت و پیروی خاندان عصمت وفاداری کرد که از بزرگترین قهرمانان اسلام به شمار آمد و در زمره شجاع‌ترین مسلمانان محسوب شد.

روزی بر منبر این سخنان را برای جمع زیادی نقل کردم، وقتی از منبر پایین آمدم جوانی که تحت تأثیر سخنان من واقع شده بود پرسید: آیا به چه وسیله ممکن است انسان خود را آن گونه تربیت کند که در تمام کارها استقامت داشته باشد؟

من گفتم: چند حالت است که اگر در انسان وجود پیدا کند او را متزلزل می‌سازد و استقامت و پایداری را از دست او خواهد گرفت و تا انسان آن صفات را از بین نبرد ممکن نیست بتواند استقامت کند.

۱. ترس

عمده‌ترین چیزی که بشر را از همه کارها باز می‌دارد ترس است. امام صادق صادق فرمود:

«لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا»^(۱)

مرد با ایمان، ترسو نمی‌شود.

مسلمان از هیچ چیز نمی‌هراسد، تا وقتی بشر از غیر خدا می‌ترسد به خوشبختی کامل نخواهد رسید.

به گفته آنتونیوس بشیر^(۲) تا وقتی ترس را از قلب خود ریشه کن نسازید

۱ - بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۶۴، باب ۱۴، حدیث ۶۸.

۲ - آنتونیوس بشیر، نویسنده کتاب «آئین خوشبختی» و از دانشمندان روانشناس مصری است.



قادر به انجام هیچ گونه کاری نخواهید بود.

و باز گفته: «ترس سرسخت‌ترین دشمن زندگی است.

ترس شما را از سعی و کوشش در تمام اوقات زندگی باز می‌دارد».

علت پیدایش این حالت در بشر سه چیز است:

اول: علاقهٔ شدیدی است که انسان به اهمیت و بزرگی خود دارد می‌ترسد که اگر با رفیق خود زیادتر خصوصی شود در یک مجلس با او شوخی و مزاح کند و در نتیجه اهمیتش از دست برود، لذا از همان اول با دوست خود زیاد طرح علاقه و یگانگی نمی‌ریزد و یا اگر جمله‌ای را در مجمعی بگوید ممکن است مردم متوجه گردند که او دارای اهمیتی نیست علم و دانش ندارد، لذا ابداً از ترس سخن نمی‌گوید و یا اگر بخواهد عملی را تعقیب کند چون ممکن است شکست بخورد و در میان مردم مفتضح گردد هیچگاه به آن کار دست نمی‌زند ...

دوم: عدم اعتماد به نفس.

به عبارت دیگر انسان گاهی در عین آنکه بسیار با همت و توانا است ولی با خود گمان می‌کند که وجود بی‌لیاقتی است، هر کار جزئی و آسان برای او که پیشامد می‌کند می‌ترسد که مبدا نتواند آن را به پایان برساند. اگر سخن حکیمانه‌ای را فکر پاکش درست کرده و مایل شود آن را اظهار کند به خیال آنکه مردم هم او را بی‌لیاقت می‌شمارند به دیگری نسبت می‌دهد.

گاهی می‌شود که در مجلسی یک مطلب علمی طرح می‌گردد و موضوع باطلی مورد تصدیق افراد و رفقاییش قرار می‌گیرد با آنکه از نظر او اشکالات فراوانی دارد می‌ترسد به آنها اعتراض کند.

اگر هم یک وقت بر سبیل ندرت سخن می‌گوید به قدری نفس خود را



سرزنش و لعنت می‌کند که برای همیشه خود را غمناک و ناراحت می‌سازد
اگر با کسی بخواهد دوستی کند با خود می‌گوید من از کجا با این عدم‌لیاقت
می‌توانم شرایط محبت را به پایان برسانم لذا از همان اول دست بدست
دوستان نمی‌دهد.

سوّم: کم‌کاری و بی‌تجربگی.

زیاد دیده‌ایم که اگر هنوز شخصی تا به حال در میان افراد سخن نگفته،
بخواهد سخنرانی کند بسیار می‌ترسد!

اگر به جوان تاجری گفته شود که فلان متاع بسیار پر نفع است و کاملاً
برایش صدق گفتار واضح گردد باز می‌گوید من این کار را نکرده‌ام، می‌ترسم
ضرر کنم.

شخص کار نکرده به قدری کم‌رو است که اگر بخواهد با کسی دوستی و
رفاقت کند در مرحله اول، این عمل برایش امکان پذیر نیست و بعد هم
دوستی او پایدار نمی‌ماند.

علماء اخلاق و روانشناسان اسلامی برای علاج ترس دستوراتی داده‌اند
که من به بعضی از آن دستورات که معالجات قطعی این مرض است اشاره می‌کنم:
اول: آنکه تا می‌توانید حرف ترس به میان نیاورید هیچ‌گاه نگوئید
می‌ترسم فلان کار را انجام دهم ... یا من قادر نیستم این عمل را به پایان
برسانم ...

بلکه همیشه کلمات شجاعانه به زبان جاری کنید بگوئید همه چیز در
مقابل من کوچک است به یاری خدا از هیچ چیز نمی‌ترسم.

دوم: از هر چه می‌ترسید به طرف آن حرکت کنید و در جوار آن زندگی
نمائید مثلاً کسی که از تاریکی می‌ترسد مقید باشد که همیشه تنها در میان
تاریکی برود.



سوم: به عقل خود مراجعه کنید به شما خواهد گفت که اگر خود را ترسو معرفی نمائید از شخصیت شما بیشتر کاسته می شود افرادی که شجاعانه به طرف کارهای بزرگ حرکت می کنند بهتر از شما نبوده اند.

چهارم: هیچ گاه گوش به سخنان زنان^(۱) و افراد ترسو ندهید^(۲) آنها ممکن است در اثر محرومیت از پیشرفتهای زندگانی کلماتی را بگویند که سبب ترس و وحشت شما گردد، مثلاً ابداً گوش به اینکه فلان چیز منحوس است، آن حیوان شوم است ندهید.^(۳)

تا می توانید فکر اینکه من بد اقبالم و یا به بدبختی دچار شده ام نکنید ... این سخنان اساسی ندارد نه عقل به شما دستور می دهد که خود را با این کلمات وحشت زده کنید و نه دین و نه مذهب. شما با به کار بستن این دستورات می توانید خود را از این مرض روانی نجات دهید.

۲. یأس و ناامیدی

حیرت انگیزترین عامل بدبختی و مهمترین وسیله عقب ماندگی و اساسی ترین آفت استقامت و پافشاری، یأس و ناامیدی است.

۱ - عن الخصال فيما أوصى به النبي إلى علي ليس على النساء جمعة ولا جماعة إلى قوله ولا تستشار إلى آخر الحديث. (بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۹۸، باب ۴۸، حدیث ۶)

۲ - عن علل الشرايع بالاسناد عن الأشعري عن محمد بن آدم عن أبيه رفعه قال: قال رسول الله : يا علي لا تشاور جباناً فإنه يضيق عليك المخرج ولا تشاور البخيل فإنه يقصر بك عن غايتك ولا تشاور حريصاً فإنه يزني لك شرهما واعلم يا علي أن الجبن والبخل والحرص غريزة واحدة يجمعها سوء الظن. (بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۹۹، باب ۴۸، حدیث ۱۱).

۳ - عن أبي عبد الله قال: قال رسول الله في حديث لا طيرة. (وسائل الشيعة، جلد ۱۱، صفحه ۳۶۱، باب ۸ فی استجاب ترك التطير والخروج يوم الأربعاء ونحوه خلافاً على أهل الطيرة وتوكلاً على الله، حدیث ۱۵۰۱۹)



پیغمبر اسلام فرمود:

«الامل رحمة لامتی و لولا الامل ما رضعت والدة ولدها ولا غرس

غارس شجراً»^(۱).

امید و آرزو رحمت است از برای پیروان من، اگر آرزو و

امید نبود مادر به فرزند خود شیر نمی داد و همچنین باغبان

درختی را نمی کاشت.

اگر افراد بشر امیدوار به آینده نبودند ممکن نبود دست به کوچکترین کار

دنیا بزنند.

بنابراین هر کاری که در میان بشر عملی می شود از امید آنان سرچشمه

گرفته و هر موضوعی که تعقیب نمی گردد در اثر یأس و ناامیدی بوده است.

مرد با ایمانی که اعمال زشت را ترک می کند نود درصد به امید ثواب

است.

بازرگانی که کالای پر قیمت را می خرد و می فروشد نیز به امید استفاده

است.

مرد زحمتکشی که صبح تا به شام خود را آزرده می سازد نیز امید مزد و

پاداش دارد.

اگر دوستی، امید به وفاداری رفیقش نداشته باشد از همان ساعت اول،

رفاقت را ترک می گوید و این موضوع به قدری واضح است که هیچ احتیاج

به استدلال ندارد.

پلوتارک می گوید: «اگر مانند اریستید بیچاره و آواره شوم یا مانند سقراط

به آتش فقر و فلاکت بسوزم، یا مانند اناکساگور در غربت و ناکامی جان

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۵، باب ۷، حدیث ۸



بسپارم، هیچ اهمیت ندارد ولی وای اگر ستاره امید در دلم خاموش شود».^(۱)
خواننده محترم، برای دفع این مرض روحی باید به خود تلقین کنید که همه مردم دوستان وفادار منند.

اگر آنها نباشند خوشگذرانی برایم مفهوم ندارد؛
همه کارها انجام می شود و نفع زیادی به دستم خواهد رسید،
روزگار با من موافق است و ...

۳. کم صبری

همه شنیده اید که می گویند:

صبر تلخ است و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت
این کلام بسیار حکیمانه است واقعاً اگر انسان صبر و شکیبائی را
فراموش کند در تمام کارها عاجز می شود.
امام صادق فرمود:

«من لا یعد الصبر لنوائب الدهر یعجز».^(۲)

کسی که صبر و بردباری را برای فشارهای روزگار ذخیره
نکند عاجز خواهد شد.

این موضوع مسلم است که دنیا خانه بلا است.^(۳)

لرد آویبوری می گوید:

«مصائب روزگار چون باد می وزد و مانند باران می بارد؛ هیچ کس از

۱ - کتاب «در آغوش خوشبختی».

۲ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۸۳، باب ۶۲، حدیث ۲۳.

۳ - عن المناقب لابن شهر آشوب لما مات أمير المؤمنين خطب الحسن بالكوفة فقال أيها الناس ان الدنيا دار بلاء و فتنة و كل ما فيها فانی زوال و اضمحلال. (بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۵۴، باب ۱۹، حدیث ۶).

دست آن امان ندارد؛

زندگی با مصیبت و رنج آمیخته است.

هر کس زنده است باید رنج بکشد و بار مصائب را تحمل کند.

کسی که به دریا می رود دامنش تر می شود.

کسی که در خارستان قدم می زند خارهای جانگداز پایش را رنجه می کند.

و هر کس در این جهان زنده است مصائب و مشکلات، چون زنبور و عقرب بر دلش نیش می زند و یکدم راحتش نمی گذارد. چه باید کرد؟ دنیا را این طور ساخته اند! و ناله و شکایت ثمری ندارد! جز اینکه فشار مصائب را بیشتر و مشکلات را بزرگتر می کند.^(۱)

و از پیشوایان دین اسلام روایات زیادی وارد شده که فرموده اند وقتی بر یک مرد با ایمان بلا می رسد فقط برای اصلاح او است خدا می خواهد او را در جمیع کارها پابرجا سازد.^(۲)

خواننده عزیز، غم و محنت روزگار دل را روشن و فکر را قوی می کند. مصائب بزرگ، مردان بزرگ بوجود می آورد.

مردی که کم صبر است با روپرو شدن این گونه مصائب خود را از دست می دهد و اگر دست به کاری بزند با یک ناراحتی بسیار جزئی دیگر نمی تواند استقامت کند.

۱ - کتاب «در آغوش خوشبختی».

۲ - مصباح الشریعة، قال الصادق البلاء زينة المؤمن و کرامة لمن عقل لأن فی مباشرته و الصبر علیه و الثبات عنده تصحیح نسبة الايمان. (مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۴۳۹، باب ۶۵ فی استحباب احتساب البلاء، حدیث ۲۴۰۵ - ۲۸)

و عن انس بن مالک عن النبى انه قال اذا اراد الله بقوم خيراً ابتلاهم. (مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۴۳۸، حدیث ۲۴۰۱ - ۲۴)



اگر با شما دوستی کند در همان اوائل کار بی وفائی خواهد کرد و هیچ جای تردید نیست که کم صبری برای پیشرفت مقاصد عالیّه بشر بدترین آفت است.

بنابراین مرد خردمند همیشه به فکر نجات از این مرض روحی است باید عقل خود را حاکم قرار دهد و در هر کار صبر و بردباری داشته باشد تا در مدت کوتاهی کم صبری را از بین ببرد.

۴. عجله

علم و تجربه ثابت کرده است که عجله و شتاب در کارهای دنیا باعث پشیمانی و ضرر است و بعکس عملی که پس از اندیشه و تأمل و به موقع خود صورت پذیرد البته به پایان می رسد و موجب رضایت خاطر می گردد و مرد عجله هیچگاه حاضر نیست عواقب کارها را تحت مطالعه دقیق قرار دهد و سپس با متانت به سوی هدف حرکت کند.

پیغمبر اسلام فرمود:

«الانابة من الله والعجلة من الشيطان».^(۱)

عجله و شتاب در کارهای دنیا، در اثر وساوس شیطان

است ولی تأمل و عاقبت بینی از طرف پروردگار جهان است.

تفکر و اندیشه در کارها از نظر اسلام به قدری پر ارزش است که شاید پیشوایان دین برای هیچ عملی به آن اندازه نوید ثواب نداده باشند.^(۲)

معروف است که می گویند «دنیا دار اسباب است» یعنی هر کاری که در

۱ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۰، باب ۸۳، حدیث ۱۲.

۲ - عن أبان عن الحسن الصبقل قال سألت أبا عبد الله عمّا يروى الناس أنّ تفكّر ساعة خير من قيام ليلة قلت كيف يتفكّر قال يمرّ بالخربة أو بالدار فيقول أين ساكنوك و أين بانوك ما لك لا تتكلمين. (بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۲۰، باب ۸۰ فی التفکّر و الاعتبار و الاعتاض، حدیث ۲).

دنیا می خواهد عملی شود باید بوسیله اسبابی انجام گیرد.^(۱)

بنابراین اگر مرد عجول حوصله نکند که کارها را به مقامات مربوطه آن ارجاع دهد مسلماً ممکن نیست بتواند به نتیجه ای برسد و وقتی که کارش به بن بست افتاد و آزرده گردید، استقامت خود را از دست می دهد.

و نیز این افراد غالباً مایلند که دیگران هم مانند آنان در اعمال و رفتار عجله کنند، اگر رفیق و دوست آنان با آنها همکاری نکند از او منزجر می گردند و اساساً مسیر مرد عجول با یک مرد فکور و عاقبت اندیش از هم فاصله زیادی دارد و ممکن نیست که این دو نفر با یکدیگر بتوانند همراهی کنند و اگر هم برای مدت کوتاهی آشنائی و دوستی بین آنان برقرار شود ثباتی ندارد.

ولی غالباً این گونه افراد را زمانه تغییر می دهد و تجربه بر ایشان ثابت می کند که این عمل صحیح نیست رفته رفته متوجه می شوند که عجله و شتاب برای پیشرفت مقاصد و منافعشان مفید واقع نمی گردد.

مرد عاقل هیچگاه به کاری که نفعی برایش ندارد اقدام نمی کند. لذا زیاد دیده ایم افرادی را که در جوانی در کارها عجول بوده اند ولی در پیری متین و بردبار گردیده اند.

۵. سوء ظن

یکی از بزرگترین عوامل عزلت طلبی و عدم استقامت در رفاقت سوء ظن به مردم است. این چنین شخصی با خود فکر می کند که همه مردم با

۱ - عن ابی عبداللہ ابی اللہ أن یجری الأشياء إلا بالأسباب فجعل لكل شیء سبباً و جعل لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح مفتاحاً و جعل لكل مفتاح علماً و جعل لكل علم باباً ناطقاً من عرفه عرف اللہ و من أنکره أنکر اللہ ذلك رسول اللہ و نحن. (بحار الانوار، جلد ۲، صفحہ ۹۰، باب ۱۴ فی من یجوز أخذ العلم منه، حدیث ۱۵).



او دشمن‌اند در و دیوار قصد اذیت و آزار او را دارند.

اگر بخواهد کوچکترین عملی را انجام دهد افراد با او مخالفت می‌کنند. تا می‌تواند در اثر همین حالت با کسی دوستی نمی‌کند و اگر هم چند روزی با شخصی طرح آشنائی ریخت به مجرد آنکه دوستش یک عمل یا سخنی برخلاف عقیده او بگوید یا انجام دهد با خود می‌گوید این مرد قطعاً با من ستیزگی و لجاجت نموده دیگر دوستی و آشنائی با او حرام است. روی این حساب استقامت و وفاداری را از دست می‌دهد و ابداً حاضر نیست در دوستی پایداری کند و همچنین گاهی با خود فکر می‌کند که روزگار علیه او می‌چرخد، این آسمان و زمین که به سیر خود ادامه می‌دهند برای بدبخت کردن او می‌کوشند لذا گاهی دیده می‌شود که افراد می‌گویند:

ما بخت برگشته‌ایم! ...

روزگار با ما مساعدت نمی‌کند!

ضعیف همیشه پایمال است! ...

و گاهی هم برای اعتقاد خود این شعر را شاهد می‌آورند:

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

ولی باید به آنان گفت که در نظام طبیعت اگر ضعیف پایمال بود هیچگاه

طفل با آن ضعف در دامن تربیت مادر پرورش پیدا نمی‌کرد، اگر ضعیف در

نظام طبیعت پایمال بود هیچگاه دانه گندم در دل خاک رشد نمی‌نمود و ...

پس در نظام و دستگاه آفرینش ضعیف طرفدار زیادی دارد.

ولی تو در اثر بدگمانی و ضعف نفس و خیالهای باطل اینگونه گمان

کرده‌ای که ضعیف پایمال است.

خواننده عزیز! اسلام بحدی از این توهمات خانمانسوز، مسلمین را



بر حذر داشته که در آیات قرآن مکرراً آنان را از این عمل نهی فرموده است:
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ
 إِثْمٌ». (۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها اجتناب
 کنید، حتماً بعضی از گمانها گناه است.
 حضرت علی فرمود:

«ضع امر اخيك على احسنه حتى يأتيك ما يغلبك منه ولا تظنن
 بكلمة خرجت من اخيك سوءاً وأنت تجد لها في الخير محملاً». (۲)
 اگر برادر مسلمانان عملی انجام داد و کارهای او دو جنبه
 داشت بگو حتماً روی حساب صحیحش این عمل را کرده است
 مگر آنکه با دقت متوجه گردی که او خلافی انجام داده است.
 و نیز اگر سخنی گفت که ممکن است گوشه‌اش دامن تو را
 بگیرد و تو می‌توانی بگوئی حتماً مرادش من نبوده‌ام، بگو.
 و هیچگاه گمان بد به برادر مسلمان خود مبر.

من جوانی را می‌شناسم که به دوست‌ترین افراد و نزدیک‌ترین آشنایان
 خود به قدری بدبین بود که نمی‌توانست برای یک ساعت هم با آنها در یک
 مجلس بنشیند.

او با خود خیال می‌کرد که وقتی با آنها مجالست کند او را سحر و جادو
 می‌کنند ولی در اثر تجربیات فراوان و ایجاد ایمان در قلب خود توانست این
 بدگمانی را از خود دور کند و معتقد گردد که همه افراد مخلوق آن خدائی
 هستند که نعمتهای زیادی را به رایگان به او داده است و اگر با ایمان کامل به

۱ - سورة حجرات، آیه ۱۲.

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶، باب ۶۲، حدیث ۱۱.





دستورات پروردگار مهربان عمل کند قلوب مردم را متوجه او می‌گرداند و همه عالم را به نفع او وادار می‌کند.
قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ»^(۱).

و اگر اهل قریه‌ها و شهرها ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند، درهای برکات را از آسمان و زمین به روی آنها باز می‌کنیم.

۶. تنبلی

شما وقتی کلمه تنبلی را می‌شنوید قطعاً یک فرد بی‌اراده در ذهنتان مجسم می‌شود که در گوشه‌ای نشسته و زانوهای او را در بغل گرفته و هر کاری را پیشنهاد می‌کنند به علت تنبلی حالش اقتضاء ندارد که انجام دهد و شما شدیداً از او بدتان می‌آید و انزجار عجیبی نسبت به او در قلب خود احساس می‌کنید.

در خارج هم همین‌گونه است هیچگاه مردی که تنبلی را پیشه خود کرده دست به کارهای پر زحمت نمی‌زند وفاداری و استقامت در دوستی از او خیلی بعید است و به هیچ چیز علاقه ندارد جز به تن‌پروری و عزلت‌طلبی! حتی نسبت به زندگی خودش نقش تماشاچی را بازی می‌کند او ابداً احساس نمی‌کند که خودش ذینفع و مسئول این زندگانی است.

۱ - سورة اعراف، آیه ۹۶.



اگر کسی بزرگترین ضرر را به او وارد سازد نمی تواند اعتراض کند.
اگر زن و فرزندش دست به مهمترین جنایات بزنند برای او سهل و آسان است اهمیت نمی دهد و به گفته یکی از دانشمندان اروپا:
مرد کاهل مانند ساعتی است که فاقد هر دو عقربه است، لذا بودن و نبودن او یکسان و بی تفاوت است.

خواننده محترم، مرض تنبلی به قدری مهلک است که مانند آن هیچ مرضی در اضمحلال انسان نمی کوشد لذا هر چه زودتر باید به فکر علاج آن برآمد.

«ماردن، ا. س» در کتاب «اسرار کامیابی» می نویسد:

«کسی که در دوران خردسالی تنبل است حتماً در دوران سالخوردگی نیز تنبل خواهد بود چون تنبلی در انسانها رشد و نمو می کند و اگر در آغاز به صورت یک رشته تار عنکبوت باشد در پایان کار به صورت یک سلسله زنجیر در می آید تنبلی آهسته حرکت می کند ولی فقر به زودی از او پیش می افتد، معنی کامل تنبل بودن فقیر ماندن است».

دین مقدس اسلام هم با اصرار زیادی پیروانش را به کسب و کار و جدیت در امور معاش ترغیب فرموده که اگر بخواهم درباره آن بحث کنم زیاد به طول می انجامد.

فقط باید گفت: کاهلی یک نوع خودکشی است، زیرا مرد کاهل و تنبل به اندازه کافی مرده است، اگر چه از زندگی حیوانی همچنان برخوردار می باشد.

یک روز در جلسه ای که برای جمعی از دوستان در اخلاقیات حرف می زدم به مسأله تنبلی اشاره کردم، بعد از جلسه یکی از دوستان گفت: جناب آقای ابطحی هر کس تا حدی به این مرض روحی مبتلا است لذا از



شما تقاضا داریم که اگر داروی شفا بخشی برای رفع این مرض خطرناک در نظر دارید در این جلسه یا در مجلس بعدی بیان کنید.

من گفتم: غالباً افراد تنبل مردمان بی علاقه و خسته جامعه می باشند و از طرفی هم چون مجبور بکار و تحصیل روزی هستند باید با خستگی زحمت بکشند و این عمل خود بیشتر موجب ناراحتی آنان می گردد.

چند سال قبل یکی از پزشکان در مجله ای شرحی راجع به آزمایشهای خود که ثابت می کرد «ملالت و بیزاری از کار تولید خستگی می کند» منتشر ساخت.

پزشک مزبور عده ای از شاگردان را بر سبیل آزمایش به کارهایی واداشت که می دانست هیچگونه علاقه و میلی ندارند. نتیجه اش چه شد؟!

شاگردان بزودی احساس خستگی و سستی کردند، از سردرد و خستگی چشم، شکایت نمودند، تند مزاج و عصبی شدند در مورد بعضی از آنها حتی عمل هاضمه شان نیز مختل گردید.

آیا تمام اینها «تصوری» بود؟
خیر،

آزمایشهایی که از دستگاههای هاضمه، گردش خون و تنفس این شاگردان به عمل آمد نشان داد که وقتی انسان از کاری ملول و کسل است فشار خون و مصرف اکسیژن به طور محسوس تنزل می کند و به محض اینکه شخص، احساس علاقه و خوشی در کار خود بکند عمل بدن مجدداً تنظیم می شود.

دکتر توران ندیک اظهار داشت که ملالت و بیزاری از کار یگانه عامل کاستن از فعالیت انسان می باشد.

پس بنابراین نباید هیچگاه افراد تنبل را به کارهایی که به آن علاقه ندارند

و ادار کنید بلکه برای از بین بردن این مرض روانی باید اول تحقیق نمائید که او به چه کار علاقمند است سپس همان را به او پیشنهاد کنید. هیچگاه به فکر آن نباشید که این عمل بی ارزش است فایده‌ای ندارد بگذارید عادت بکار کردن و زحمت کشیدن نماید تا خود به خود این مرض از بین برود و اگر هم شخصی است که ابداً به هیچ کار علاقه ندارد باید در مرحله اول یک عمل کم زحمت و پر نفعی را در مقابل او گذشت و سپس او را با یادآوری منافع آن عمل علاقمند به انجام آن کار کرد تا رفته رفته این مرض از او دفع شود.

دوستان، شما می‌توانید با این دستورات خود را به استقامت و پایداری و ادار کنید و برای همیشه در دوستی و رفاقت وفادار باشید.

سقراط گفته:

«اگر خواستی کسی را به دوستی و رفاقت انتخاب نمائی:

اول: باید از حال وی تفتیش کنی که در کودکی نسبت به پدر و مادر و خواهر و برادر و فامیل خود چگونه رفتار می‌نموده پس از تفحص کامل اگر دانستی که با آنها به خوبی و درستی سلوک می‌کرده و نسبت به آنها وفادار بوده و در انجام وظیفه تنبلی نمی‌کرده آنگاه امید به دوستی به او داشته باش.»

توضیح آنکه اگر در مقابل افرادی که کمال محبت را باید به آنان داشته باشد استقامت کرده و وفادار بوده است در این دوستی هم پایدار و وفادار خواهد بود.

باز دانشمند نامبرده می‌گوید:

«دوم: بین سلوک او با دوستانی که پیش از تو داشته چگونه بوده است اگر نسبت به آنها به شرایط دوستی و مودت عمل می‌کرده و در انجام وظایف دوستی تنبلی نمی‌کرده او را به دوستی خود انتخاب کن.»



باز دانشمند نامبرده می‌گوید:

«سوم: نگاه کن که میل و رغبت او در چیست اگر تنبلی و راحت‌طلبی و خودخواهی بر او غالب گردیده و از آن طرف میل به عیاشی و شهوت‌پرستی دارد بدان که همین صفت موجب تقاعد او می‌شود و حقوق دوستی و مودت را ادا نخواهد کرد و استقامت و پایداری نخواهد داشت»
دانشمند بزرگ علامه نراقی می‌گوید:

«اعلم ان من تمام الحب للاخوان فی الله الوفاء وهو الثبات علی

الحب ولوازمه وادامته الی الموت وبعده مع اولاده واصدقائه».^(۱)

وفا متمم دوستی در راه خدا است و معنی وفا این است که در دوستی و لوازم آن استقامت و ثبات داشته باشی، تا دم مرگ او را از دست ندهی و پس از او هم به اولاد و دوستانش محبت کنی.

استاد روانشناس جوجیتسو به شاگردان خود می‌گفت:

«چون بید خم شو و چون بلوط مقاومت کن».

مستر کارنگی می‌گوید: «به نظر شما علت اینکه لاستیکهای اتومبیل تا

این درجه فشار را تحمل کرده و بالا و پایین می‌پرند چیست.

در ابتدا کارخانجات تهیه کننده لاستیک کوشیدند لاستیکهای بسازند که با تکانهای شدید جاده مقاومت کند ولی به زودی متوجه اشتباه خود شدند زیرا لاستیکهای آنها در مدت کوتاهی خرد شده و تکه‌تکه گردید آن وقت همین لاستیکهای بادی ساخته شد که فشار و تکان دست‌اندازهای جاده را در خود جذب می‌کنند.

۱- کتاب جامع السعادة، جلد ۳، صفحه ۱۸۸.

اگر من و شما هم بخواهیم در جاده حیات بدون تکان و دست انداز به راحتی پیش برویم باید بیاموزیم که چگونه می توان فشار و تکان جاده پر مانع و ناهموار حیات را در خود جذب کرد و لذا باید در مقابل شدائد استقامت ورزید و دوستی را از دست نداد».

امتیاز دستورات اسلام بر گفتار دانشمندان

شما اگر در کتب دانشمندان و فلاسفه از زمان سقراط و افلاطون که تقریباً حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده اند تا این زمان را دقت کنید خواهید دید که آنچه آنان دستور استقامت به نوع بشر داده اند برای پیشرفت مقاصد مادی و دنیائی بوده است.

من نمی گویم این عمل صحیح نیست ولی اگر کسی قانونی جعل کند و منافع مادی و معنوی را با هم بتواند برای پیروان خود جلب نماید مسلماً کامل تر است.

توضیح آنکه گاهی می شود یک شخص در ضمن تعلیم استقامت و وفاداری مستمعین خود را فقط متوجه امور مادی و دنیای محدود قابل زوال می نماید و گاهی یک فرد آسمانی در ضمن آوردن قوانین اخلاقی مردم را سوق به ایمان و اهمیت آن می دهد و آنان را متوجه عالمی مافوق این جهان می نماید و به این وسیله دائره فعالیت فکر آنها را وسعت می دهد.

بنابراین امتیاز اسلام و دستورات دین بر سخنان و گفتار دانشمندان غیرمسلمان کاملاً واضح می گردد.

شما در جمله ای که از علامه نراقی نقل کردم دقت کنید. تنها او که در مهد دین تربیت شده در ضمن گفتارش کلمه «فی الله» را اضافه می کند و به این وسیله مردم مسلمان را متوجه می سازد که اگر



می‌خواهید در دوستی وفادار باشید باید برای خدا و در راه او دوستی
نمائید.

دوستان! به حدی اسلام ادامه در دوستی و مودت را اهمیت داده و به
مردم مسلمان امر فرموده که باید در علاقه به یکدیگر پابرجا باشند که
پیغمبر اسلام فرمود:

«ان الله يحب المداومة على الاخاء القديم فداوموا عليه»^(۱)

پروردگار بزرگ دوست می‌دارد که مردم مسلمان در
دوستیهای پر سابقه ثابت قدم باشند و رفقا و آشنایان قدیمی را
از دست ندهند، پس (ای مسلمانان) دوستی را همیشگی کنید و
در آن محبتها پابرجا باشید.

و کسانی که این عمل پر ارزش را ترک می‌کنند اسلام، آنان را مردمانی
خام و نادان دانسته، زیرا حضرت علی فرمود:

«مودة الحمقى تزول كما يزول السراب»^(۲)

دوستی و رفاقت شخص نادان و بی‌خرد از بین رفتنی است
آنچنان که خاک از هم می‌پاشد.

و گاهی هم دوستی را رحم و قربابت فرض کرده و قطع‌کننده آن را مانند
کسی می‌داند که از اقوام خود دوری می‌کند. امام صادق فرمود:

«مودة يوم صلة ومودة شهر قرابة ومودة سنة رحم ماسته من قطعها

قطعه الله»^(۳)

دوستی و آشنائی یک روز، علاقه و رفاقت کوتاهی است

۱ - کنز العمال، للمتقى الهندی، جلد ۹، حدیث ۲۴۷۵۹.

۲ - عن امير المؤمنين : مودة الحمقى تزول كما يزول السراب و تقشع كما يقشع الضباب.
(غرر الحكم، صفحة ۷۷، حکمت ۱۲۵۹)

۳ - کتاب «اثنا عشر رسالة» للمحقق الداماد، جلد ۸، صفحة ۱۰.

ولی اگر مودت تا یک ماه به طول انجامید، این خود
خویشاوندی است و اگر یک سال ادامه داشت رفیق مورد علاقه
را مانند رحم و اقوام نزدیک می‌نماید که اگر با او قطع مراوده
کند خدا عمر او را کوتاه می‌گرداند.



«۱۲»

ایمان و وظیفه شناسی یا بزرگترین وسیله محبویت

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رَحْمَةً

وُذًى»^(۱).

قطعا کسانی که ایمان آورده اند و عمل شایسته کرده اند،

خدای بخشنده برای آنها در دلها محبتی قرار می دهد.

من در طول زندگی بسیاری از دوستان را دیده ام که چون دوستی آنها از روی ایمان و صداقت نبوده بقائی نداشته است اکثر دوستیها به خاطر یک جهت مادی و ظاهری برقرار می شده است ولی وقتی آن جهت ظاهری که اکثراً بی دوام است از بین می رفته آن دوستی هم پایان می پذیرفته است بعضی گمان می کنند که اگر کسی به دستورات دوست یابی عمل کرد ولو

۱ - سورة مريم، آیه ۹۶.



ایمانی نداشت می‌تواند دوستی را محفوظ نگه دارد. حتی یکی از روانپزشکان می‌گفت: دانشمندان اروپا معتقدند که اگر شخصی توانست به دستورات استادان علم سایکولوژی «روانشناسی» عمل کند ناراحتیها و نگرانیهای او از بین می‌رود دیگر احتیاج به ایمان قلبی و مذهب برای رفع نگرانی ندارد.

لذا اگر شما در کتب دانشمندان علم روانشناسی دقت کنید ایمان و مذهب را جزء وسایل غلبه بر نگرانی ندانسته‌اند.

من به او گفتم: بسی جای تأثر است که بدون مطالعه و بررسی در کتب دانشمندان مغرب زمین قضاوت فرمودید.

من معتقدم شخصی که به این اصل روانی برای رفع نگرانی معتقد نباشد از دانش و علم خبری ندارد.

علماء علم الروح و معرفة النفس، دانشمندان روانشناس از مسلمان و غیرمسلمان هر کدام که در این باره کتابی نوشته‌اند یک فصل آن را به موضوع ایمان اختصاص داده‌اند.

گفتار دانشمندان غربی در تأثیر ایمان

دیل کارنگی، که به اعتقاد اروپائیان بزرگترین استاد روانشناس است یک بخش از کتاب آئین زندگی را اختصاص به ایمان داده و در سرمقاله این بخش کتاب می‌نویسد:

«یک طریقه کامل برای فائق آمدن بر نگرانی».

سپس وضع زندگی رقت‌بار پدرش را نقل کرده که خلاصه‌اش این است: «پدرم به قدری زیر بار قرض و گرفتاری و فلاکت و بدبختی رفته بود که سلامتی خود را از دست داده و لاغر و ضعیف گردیده بود.



دکتر به مادرم گفت بیش از شش ماه از عمر پدرم باقی نمانده و او مکرر می‌خواست خود را در اصطبل با طناب حلق آویز کند یا در رودخانه بیندازد و از بین ببرد.

سالهای بعد پدرم به من گفت: یگانه عاملی که در آن موقع مرا از پریدن در رودخانه منصرف کرد ایمان راسخ و محکم مادرت بود.

مادرت بر این بود که اگر خداوند را دوست بداریم و اوامرش را اجرا کنیم همه کارها اصلاح خواهد شد.

حق با مادرم بود، سرانجام همه کارها اصلاح و روبراه شد.

پدرم ۴۲ سال دیگر به خوشی زندگی کرد و در سال ۱۹۴۱ در سن هشتاد و نه سالگی فوت شد.

در سراسر آن سالهای پر رنج و مشقت مادرم هرگز نگران نمی‌شد مشکلات و گرفتاریها را به درگاه خداوند دعا می‌کرد که محبت و پشتیبانی خود را از ما دریغ ندارد...»

و نیز می‌گوید: «همان طوری که فواید و خواص برق و آب و غذای خوب در زندگی من مؤثر و مهم است منافع و محسنات دین نیز برای من کمال اهمیت و ضرورت را دارد.

برق و آب و غذا در فراهم ساختن یک زندگی بهتر و کامل‌تر و راحت‌تر به من کمک می‌کند ولی فایده دین به مراتب از همه اینها برای من بیشتر است دین به من ایمان، امید و شهادت می‌بخشد و هیجان، اضطراب، ترس و نگرانی را از من دور می‌سازد و برای زندگی من مسیر و هدفی تعیین می‌کند. دین، سعادت مرا تا حد زیادی تکمیل و سلامت فراوان به من ارزانی می‌دارد و کمک می‌کند تا در میان طوفان و گردباد حیات، وجدان آرام و ساکتی برای خود ایجاد کنم».

و باز دانشمند نامبرده می‌گوید: «امروز حتی پزشکان روانشناس نیز مبلّغین متجدد دین شده‌اند آنها ما را از آن جهت به دینداری تشویق نمی‌کنند که از آتش جهنم در آن دنیا رهایی یابیم بلکه برای نجات از آتش جهنم همین دنیا یعنی جهنم زخم معده، آنژین دوپوانرین، اختلال عصبی و جنون است که گرویدن به دین را توصیه می‌نمایند».

و نیز می‌گوید «در آمریکا بطور متوسط در هر ۳۵ دقیقه یک نفر خودکشی می‌کند و در هر دو دقیقه یک نفر دیوانه می‌شود اگر این مردم از تسکین خاطر و آرامشی که دین و عبادت به آدمی می‌بخشد نصیب داشتند ممکن بود از غالب خودکشیها و بسیاری از دیوانگیها جلوگیری نمود».

آنتونیوس بشیر در کتاب «آئین خوشبختی» فصل هشتم را تحت عنوان «ایمان و تأثیر آن در خوشبختی» اختصاص به موضوع ایمان داده و می‌نویسد:

«ایمان واقعی جزئی از زندگی است همان طور که انسان با نبودن هوای پاک و تمیز قادر به ادامه زندگی نیست بدون ایمان نیز ادامه زندگیش میسر نخواهد گردید زیرا در پرتو ایمان صحیح است که می‌توانیم هم خود را بیشتر و بهتر بشناسیم و هم اینکه به حقیقت عالم هستی بیش از پیش پی ببریم.

ایمان، الهام بخش افکار جاودانی است ایمان است که به استعانت آن بشر از ظلمت جهل و نادانی، به روشنائی دانش و بینش رهنمون می‌شود. آیا کسی که ادعاء می‌کند بدون ایمان قادر به زندگی است گویاتر از این ادعاء دلیلی بر لاقیدی و بی‌فکری او هست؟ مسلماً این شخص یا آدم مرده‌ای است و یا دیوانه».

لرد آویوری در کتاب «در آغوش خوشبختی» می‌گوید:

«دین برای اغلب مردم بهترین مایه دلداری و تسلیت و بزرگترین وسیله



سعادت است دین در نواحی مختلف زندگی نفوذ دارد از طرفی در تعیین وظایف شخصی و اجتماعی ما دخالت کرده و می‌کوشد تا راهی آسان و ساده برای مسیر ما در این دنیای پر خوف و خطر رسم کند و از طرف دیگر روحمان را از این جهان مادی بالاتر برده و در عالم ماوراءالطبیعه برای کشف اسرار خلقت کار می‌کند».

ناپلئون هیل آمریکائی در کتاب «راز موفقیت» می‌گوید:

«ایمان رئیس قوهٔ شیمیائی ضمیر است، موقعی که آمیخته با نوسانات فکری گردد شعور باطنی فوری آن نوسانات را گرفته و معادل آن احساسات روحی ایجاد نموده و آن را تحویل قوهٔ دراکه می‌دهد. حالتی که در دعا برای ما پیدا می‌شود نمونه‌ای برای روشن نمودن این مطالب است.

ایمان، کیمیای جاویدانی است که به زندگانی برای تحریک افکار قدرت عمل می‌بخشد.

جمله‌ای که بیان شد ارزش آن را دارد که دو سه مرتبه یا بیشتر تکرار گردد و قابل این می‌باشد که با صدای بلند خوانده شود.

ایمان نقطهٔ آغاز برای گرد آوردن هر نوع توانگری است.

ایمان پایهٔ همهٔ معجزات و بنیان همهٔ رموزات است که نمی‌توان آنها را به وسایل علمی کشف نمود.

ایمان یگانه درمان و تریاق دفع و رفع کلیه سمومی است که بوسیلهٔ شکست در فکر انسان تولید شده است.

ایمان یگانه جوهری است که هرگاه با دعا آمیخته شود یک ابلاغیهٔ مستقیم به قوهٔ مدرکه خواهد داد.

ایمان عنصری است که نوسانات معمولی فکر را که به توسط ضمیر

محدود بوجود آمده است تبدیل به هم وزن آن کیفیت روحی می‌نماید.
ایمان یگانه‌ای است که به واسطه آن می‌توان قوه مدرکه را تحت اختیار
درآورده و از آن استفاده نمود».

پرفسور هکتور دورویل در کتاب «خویشتن داری» می‌نویسد:
«عقیده و ایمان کوه را سرنگون می‌کند و از پا در می‌آورد».
زیرا خواستن شما فعالیت شدیدی همراه دارد که به هر کاری توانا
می‌شوید.

کسانی که ایمان پابرجا و عقیده مذهبی درستی دارند برای نشو و نمو
شخصیت خود و شناسائی خویش مانند راهنمائی از آن استفاده می‌کنند و
همچنین این حس حقایق و افکاری را که برای شما به مرحله یقین رسیده
است پیوسته به خاطرتان می‌آورد و شما را از عقل سلیم برخوردار می‌سازد.
پل نیسنس در کتاب «خندان و گشاده‌رو باشید» می‌نویسد:
«ایمان پیک دعا، پیک طلسم، پیک دوست مشاور، پیک معالج، و به
خودی خود نیروی عظیمی است».

ویلیام جیمز که به گفته دانشمندان اروپا پدر روانشناسی جدید است و
استاد فلسفه در دانشگاه «هاروارد» بوده می‌گوید:
«مؤثرترین داروی شفابخش نگرانی همانا ایمان و اعتقاد مذهبی است».
و نیز نامبرده در نامه‌ای که به یکی از دوستانش می‌نویسد یادآور شده
است که هر چه بیشتر از سالهای عمرش می‌گذرد کمتر می‌تواند بدون اعتقاد
به خداوند زندگی کند.

و باز نامبرده می‌گوید:
«ایمان یکی از قوای است که بشر به مدد آن زندگی می‌کند و فقدان
کامل آن در حکم سقوط بشر است».



و باز نامبرده می‌گوید:

«امواج خروشان سطح اقیانوس، هرگز آرامش اعماق آن را بر هم نمی‌زند و در نظر کسی که بر حقایقی بزرگتر و با ثبات‌تر دستاویز دارد فراز و نشیبهای هر ساعته زندگی چیزهای نسبتاً بی‌اهمیت جلوه می‌کند. بنابراین یک شخص واقعاً متدین، تزلزل ناپذیر و فارغ از هر دغدغه و تشویش است و برای انجام هرگونه وظیفه‌ای که روزگار پیشش آورد با خونسردی آماده و مهیا می‌باشد».

دکتر آلکسیس کارل نویسنده کتاب انسان موجود ناشناخته و برنده بزرگترین افتخار علمی (جائزه نوبل) در طی مقاله‌ای می‌نویسد:

«دعا و نماز قوی‌ترین نیروئی است که انسان می‌تواند تولید کند.

نیروئی است که چون قوه جاذبه زمین وجود حقیقی و خارجی دارد در حرفه پزشکی خود من مردانی را دیده‌ام که پس از آنکه تمام معالجات دیگر در حال آنها مؤثر واقع نشده بود به نیروی دعا و عبادت، از بیماری و مالیخولیا رهایی یافتند.

دعا و نیاز چون رادیوم، یک منبع نیروی مشعشعی است که خودبخود تولید می‌شود.

از راه دعا بشر می‌کوشد نیروی محدود خود را با متوسل شدن به منبع نامحدود تمام نیروها، افزایش دهد.

وقتی که ما دعا می‌خوانیم خود را به قوه محرکه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌کنیم.

ما دعا می‌کنیم که قسمتی از آن نیرو به حوائج ما اختصاص داده شود. به طرف همین استدعا نواقص ما مرتفع می‌شود و با قدرتی بیشتر و حالتی بهتر از جا برمی‌خیزیم.

هر وقت ما با شور و حرارت، خداوند را در دعا و نماز مخاطب می‌سازیم هم روح و هم جسم خود را به وجهی احسن تغییر می‌دهیم. غیر ممکن است مرد یا زنی تنها برای یک لحظه به دعا بپردازد و نتیجه مثبت و مفیدی از آن نگیرد».

دکتر کارل جونک معروف‌ترین پزشک روانشناس می‌گوید:

«در طی سال اخیر مردمانی از تمام کشورهای متمدن جهان به من مراجعه کرده‌اند، من صدها بیمار را معالجه نموده‌ام در بین تمام بیماران من، که نیمه دوم حیات یعنی سنین بالاتر از سی و پنج را می‌گذرانند یکی پیدا نشده است که مشکلش بالاخره مربوط به پیدا کردن یک عقیده دینی نسبت به زندگی نباشد. با اطمینان خاطر می‌توانم بگویم که هر یک، از آن جهت مریض شده بودند که آنچه را ادیان زنده هر عصر به پیروان خود عطا کرده‌اند از دست داده بودند و آنهایی که عقیده دینی خود را باز نیافتند هیچ کدام واقعاً درمان نشدند».

فیلسوف معروف آلمانی امانوئل کانت می‌گوید:

«ایمان به خداوند پیدا کنید زیرا به چنین عقیده‌ای نیازمند می‌باشید».

دیل کارنگی می‌نویسد:

«چند سال قبل از مرگ «هنری فورد» یک روز به ملاقات او رفتم پیش از ملاقات او انتظار داشتم که آثار خستگی و ملالت سالهای متمادی را که در تأسیس و اداره یکی از بزرگترین شرکتهای جهانی صرف نموده بود از خود نشان دهد، ولی با کمال تعجب مشاهده کردم که او در سن هفتاد سالگی کاملاً سالم و عاری از تشویش است. وقتی از او پرسیدم آیا تاکنون هیچ نگران شده است، در پاسخ گفت: خیر، من عقیده دارم که تمام امور را خداوند روبراه می‌کند و آن خدای بزرگ، احتیاجی به توصیه و راهنمایی من



ندارد چون خداوند حاکم و مسلط بر تمام امور است، تمام کارها عاقبت به بهترین وجهی انجام خواهد پذیرفت در این صورت چه موجبی برای نگرانی باقی می ماند».

یکی از پیشوایان علم روان پزشکی می گوید: «کسی که حقیقتاً معتقد به مذهب است هرگز گرفتار امراض عصبی نخواهد شد».

اپیکتاتوس دانشمندان بزرگ می گوید: «سرمایه حکمت و خداشناسی این است که بوجود خداوند معترف شوید و برای جلب رضایت وی وظیفه شناسی را وسیله قرار دهید و معتقد باشید که جریان حوادث جهان موبمو با حکمت و عدالت منطبق می شود، این ایده کوتاه بین شما است که کاینات جهان را آشفته و بهم ریخته می بیند».

پلوتارک می گوید:

«آنهائی که می گویند خدائی نیست و این جهان بزرگ در نتیجه تصادف پدید آمد گناهکارند، ولی آنهائی که خدا را به حقیقت نشناخته در تشخیص صفاتش به راه غلط می روند خطا کارترند»

اولیفر وندال هولمز می گوید:

«وقتی انسان به چیزی ایمان نداشته باشد و در راه آن چیز محبت و علاقه و حرارتی به خرج ندهد دیگر زندگی او ارزشی ندارد».

آلبرت ماک کومب و ینچستر استاد دانشگاه تیلور رئیس قسمت زیست شناسی^(۱) مقاله ای در پشتیبانی علم از ایمان نوشته و در خاتمه آن می گوید:

«ایمان استوار و راسخ به خدا فقط در نتیجه بصیرت کامل از حقایق

۱ - زیست شناسی: بیولوژی، علم الحیاة، علمی که درباره موجودات زنده بحث می کند. (فرهنگ عمید)

جهان بوجود می آید.»

هلن کلر می گوید:

«خوشبینی ایمانی است که منتهی به نتیجه می شود هیچ کاری بدون امید انجام نخواهد گرفت.»

این بود گوشه ای از سخنان دانشمندان بزرگ در اثرات ایمان و اگر بخواهم تمام کلماتی را که در این باره از علماء روانشناسی که تیپ جوان و مردان فکور برای عقاید و آراء آنان ارزش زیادی قائلند نقل کنم به قول معروف، «مثنوی هفتاد من کاغذ شود ...».

شما تنها کتابی که به زبانهای مختلف ترجمه شده به نام «اثبات وجود خدا» تألیف جان کلورمونسما را با دقت مطالعه کنید مقاله چهل نفر از دانشمندان بزرگ معاصر را می بینید که با یک جهان عشق و علاقه به پروردگار درباره ایمان به خدا قلم فرسایی نموده اند که مسلم پس از مطالعه سخنان آنان مضمون این اشعار خاطر نشانتان می گردد:

هرکس به زبانی سخن از وصف تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

خوانند محترم، امروز اکثر دانشمندان روانشناس ابداً تردیدی در وجود خدا ندارند و کاملاً متوجه شده اند که ایمان به خدا بزرگترین وسیله درمان دردها است.

روان پزشکان همان چیزهائی را به بیماران تعلیم می دهند که انبیاء

به مردم یاد می دادند و آنان به جمله ای که ممکن است جوانان خام با نظر استهزاء به آن نگاه کنند که:



«مؤمن باش تا جوانیت به کام و برقرار باشد» با نظر اهمیت می‌نگرند و به عنوان بهترین سخنان حکیمانه به در و دیوار و قلوب خود نقش می‌نمایند ولی متأسفانه تمام دانشمندان هر چه در این باره گفته‌اند فقط در اثر فطرت اولیه آنان بوده است، در دامن زمامداران روحانی که بتوانند آنان را به کمال بیشتری راهنمایی کنند تربیت نشده‌اند والا ممکن بود تنها با ایجاد همین حالت مردم را از بدبختی و نگرانیهای درونی نجات دهند.

لذا اگر در کتب نامبرده دقت فرمایید به خوبی متوجه می‌گردید که این افراد با آن افکار جاوید و پاک در این موضع چگونه مبتلا به انحرافات و تناقض گوئیهای عجیبی شده‌اند.

من نمی‌خواهم در اینجا سخنان آنان را مفصلاً نقل کنم و رد و ایراد بنمایم، ولی برای ادای حق شما خوانندگان محترم علت انحراف آنان را به قدر قدرت روشن می‌سازم.

باز هم امتیاز آئین اسلام بر مکتب مسیحیت

در چهار جلسه که در قم برای جمعی از جوانان تحصیل کرده (مخلوطی از روحانی و دانشجو) در سال ۱۳۴۱ در موضوع امتیازات اسلام بر سایر مکاتب بخصوص بر دین مسیحیت سخن گفتم و آنها را کاملاً به عظمت اسلام متوجه نمودم و بلکه مباحث زیادی درباره مزیت قوانین اسلام و عدم نقص آنها داشتم، در پایان به آنها گفتم: دوستان، تا به حال در این چهار جلسه‌ای که من در حضورتان بوده‌ام و درباره قوانین اسلام گفتگو شده است هیچ نقصی در دستورات اسلام دیده‌اید؟

یکی از جوانان گفت: خیر، بلکه بیشتر از آنچه انتظار می‌رفت اسلام به

رموز و دقائق قوانین اجتماعی اشاره کرده است.

ضمناً جوان تازه مسلمانی هم در آن جلسه بود و اسمش آقای دیوید بود، رو به او کردم و گفتم آقای دیوید شما هم تصدیق می کنید؟

آقای دیوید گفت: صددرد فرمایشات شما و ایشان صحیح است.

من گفتم: آیا می توانید این چند فصل از قوانین اسلام را که من در این چند شب بیان کردم نمونه کاملی برای بقیه دستورات اجتماعی آن بدانید؟

آقای دیوید و آن جوان گفتند: البته مسلم است که گفته اند «مشت نمونه خروار است» نه آنکه من تنها این موضوع را معتقد باشم بلکه گمان می کنم هر کس فی الجمله با دستورات اسلام آشنائی داشته باشد این اعتقاد را دارد.

من گفتم: از این قضاوت منصفانه شما بسیار متشکرم سپس به یک استاد دانشگاه در رشته حقوق که در جلسه بود رو کردم و گفتم آیا شما کتاب «فلسفه اجتماعی» تألیف والتر لیپمن را دقیقاً مطالعه فرموده اید؟

او گفت: من مکرر آن را دیده ام چون وقتی در دانشگاه بیروت در علوم روانی و اجتماعی تدریس می کردم در این باره کتابهای زیادی دیده ام که منجمله همان کتاب بوده است.

من گفتم: آیا می توانید قسمت قانون و پیغمبران آن را خلاصه کنید تا از زبان شما قضاوت والتر لیپمن را درباره دین مسیحیت بشنویم؟

گفتار «والتر لیپمن» در ناقص بودن آئین مسیحیت

او گفت: مانعی ندارد، والتر لیپمن می گوید:

«دانش روحانی مسیحیت نخواهد توانست مسائل مشکل و در هم پیچیده جامعه بشریت را حل کند زیرا تصویری که ما از دنیای روحانی داریم این است که در آن جهان به مسائل مادی و جهانی توجهی نشده پیغمبران



بزرگ درباره مسائل ضروری و مشکلاتی که در زندگانی روزمره بشر در این جهان پیش می‌آید جز پند و اندرز و راهنمایی چیز دیگری عرضه نداشته «کتاب مقدس»^(۱) و سایر کتب کلاسیک^(۲) گنجینه‌ای از دانش محسوب می‌شوند.

ولی با این وصف در آن کتاب اصول اخلاق، گزارشهای جامع و اصولی یافت نمی‌شود که بشر بتواند پاسخ مسائل مشکل خویش را به روشنی و وضوح از آن پیدا کند و کسی که برای حل مشکلات دنیوی خود بخواهد از این کتب دستورات و قوانینی پیدا کند بدون شک کوشش عبثی کرده و موفقیتی حاصل نخواهد نمود!

در این گنجینه‌های دانش قوانینی برای روشن شدن نحوه رفتار بشری وجود ندارد.

اگر از تعالیم و دستورات کلیه پیغمبران (که در «کتاب مقدس» مطلبی گفته‌اند) دائرةالمعارفی تدوین گردد باز مردم نخواهند توانست بطور قطع و وضوح دستوراتی برای وضع قوانین حکومت بر کشور و تربیت فرزندان خود پیدا کنند. به همین ترتیب در حل مشکلاتی که برای یک کشیش در اطاق اعتراف پیش می‌آید، یا مسائلی که پزشک در معالجه بیمارش با آن مواجه می‌شود، یا اشکالاتی که یک وکیل در روابط خود با موکلش پیدا می‌کند، یا مسائلی که یک قاضی با طرفهای دعوی برایش پیش می‌آید و بالاخره گرفتاریهایی که برای یک تاجر بروز می‌کند، این دائرةالمعارف نمی‌تواند کمکی بنماید.

آنچه که از گفته‌های حضرت مسیح و حواریون مانده است

۱- «کتاب مقدس» یعنی عهد عتیق و عهد جدید که شامل تورات و انجیل است.

۲- «کلاسیک» نخستین سبک ادبی که در اروپا پیدا شد. ادبیاتی که باید آن را سرمشق قرار داد. (فرهنگ عمید).



نمی‌تواند مجموعهٔ جامع قوانین و یا دستوراتی باشد که بتواند در زندگی مادی بشر راهنما باشد در حقیقت چنین به نظر می‌رسد که حواریین اصلاً متوجه این موضوع و مسأله نبوده‌اند که گفته‌های حضرت مسیح را به عنوان حقیقت و اصل جمع‌آوری نمایند».

این بود خلاصه گفتار والتر لیپمن دربارهٔ قوانین مسیحیت و البته به عقیده من اگر این مرد در کتب و قوانین اسلام مطالعاتی می‌داشت نمی‌گفت همه پیامبران و دستورات آسمانی آنان برای حل مشکلات دنیوی کافی نیست بلکه تنها این سخن را درباره آئین مسیحیت پس از تحریف قائل می‌شد.

من گفتم: استفاده نمودیم از قضاوت منصفانه شما ممنونیم. سپس من به آنها گفتم: یقین بدانید که اسلام تنها آئین یا دستوراتی است که بشر را می‌تواند به سعادت رهبری کند و تنها ایمان به خدا که از تعلیمات آن مکتب استفاده می‌شود کافی است که مردم جهان را از نگرانی و تشویش خاطر، از بیم و ترس، از حقد و حسد، از کینه و عداوت مانع شود و آنان را به اتحاد و یگانگی و به دوستی و مودت، و به عدل و دادگستری دعوت کند.

افرادی که اهل مطالعه کتب اسلامی می‌باشند این معنی را به خوبی از آن کتب درک کرده‌اند که در قرآن یا کتب روایات که پیشوایان دین سخن از ایمان و تأثیر و اهمیت و رموز آن در زندگانی بشر گفته‌اند از هیچ موضوعی تا آن حد گفتگو ننموده‌اند، چون اسلام می‌دانست که اگر مردم معتقد به خدا گردند و دارای ایمان بشوند دیگر با اتکاء به آن قدرت بی‌منتها آسوده زندگی خواهند کرد و خودبخود در پی اعمال رأفت و اتحاد با یکدیگر حرکت می‌کنند و اگر ایمان داشته باشند دستورات آسمانی اسلام را بدون اصرار و شکنجه به کار می‌بندند.



تأثیر ایمان در خوشبختی بشر از نظر قرآن

من به آنها گفتم: اسلام حاضر نیست که مسلمانان به همان ایمان فطری که با خلقت آنان بوجود آمده اکتفا کنند و با تأکید فرموده که باید با ایمان قویتری در دنیا به زندگانی خود ادامه دهند.

خداوند می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان واقعی به خدا و رسولش بیاورید.

و گاهی با نوید ثواب و اشاره به رموز و اسرار ایمان و تأثیر آن در خوشبختی بشر، مسلمانان را به این عمل پر ارزش وادار کرده که می فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۲)

و بعضی مردان و زنان با ایمان یار و یاور بعضی دیگرند. امر به اعمال نیک و معروف می کنند و از اعمال زشت، دیگران را منع می نمایند و نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند و خدا و پیامبرش را اطاعت می کنند. به زودی خدا آنها را مورد رحمت خودش قرار می دهد. قطعاً خدا توانای حکیمی است.

و باز درباره اینکه دنیا برای بشر بی ایمان جز زیان و خسران چیز دیگری نیست فرمود:

۱ - سورة نساء، آیه ۱۳۶.

۲ - سورة توبه، آیه ۷۱.



«وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ * وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ * وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»^(۱)

قسم به عصر، که قطعاً انسانها در زیانند. مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده‌اند و یکدیگر را به صبر توصیه نموده‌اند.

و باز قرآن عزت و اهمیت را پس از خدا و رسول مخصوص افراد باایمان دانسته و می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^(۲)

عزّت مال خدا و رسولش و مال مؤمنین است ولی منافقین نمی‌دانند.

و باز تنها اتکاء به خدا و اطمینان به او را در این دنیای پر غوغا و بلا به افراد با ایمانی که در نهایت کمالند نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

«فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۳)

پس کسی که ایمان بیاورد و خود را اصلاح کند، نه خوفی بر آنها هست و نه محزون می‌شوند.

و باز تنها به مردان با ایمانی که اعمال شایسته در اثر ایمان انجام می‌دهند مژده داده که در سعادت ابدی خواهند بود، که می‌فرماید:

«وَيَسِّرَ اللَّهُ لِّلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا *

مَا كَثَبْنَ فِيهِ ءَابْدًا»^(۴)

و بشارت دهد مؤمنینی را که اعمال شایسته می‌کنند، به

۱ - سورة عصر.

۲ - سورة منافقون، آیه ۸.

۳ - سورة انعام، آیه ۴۸.

۴ - سورة كهف، آیات ۲ و ۳.





اینکه قطعاً برای آنها اجر نیکویی خواهد بود. همیشه در آن باقی می‌مانند.

و نیز پس از جنگ احد وقتی مسلمانان در کمال ضعف و ناراحتی بودند به آنان فرمود:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^(۱)

و سست نشوید و محزون نگردید و حال آنکه شما از همه برتر و بالاترید، اگر ایمان داشته باشید.

و بالاخره قرآن به قدری در صفات و علائم مؤمنین و اشاره به رموز و تأثیر ایمان سخن گفته که ممکن نیست من بتوانم در این مدتی که در خدمتان می‌باشم تمام آنها را نقل کنم و یا شرح دهم، لذا به همین چند آیه اکتفاء می‌نمایم.

تأثیر ایمان در خوشبختی بشر از نظر روایات

و همچنین پیشوایان دین اسلام با جملات بسیار کوتاه و پر مغز اشاره به تأثیر ایمان در خوشبختی بشر نموده و بزرگترین راز موفقیت را ایمان کامل دانسته‌اند.

رهبر عالیقدر مسلمانان پیغمبر اکرم فرمود:

«إِلَّا أَنْبِئُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ، مَنْ أَتَمَّنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ إِلَّا

أَنْبِئُكُمْ بِالْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ»^(۲).

۱ - سورة آل عمران، آیه ۱۳۹.

۲ - عن ابی جعفر قال قال رسول الله ﷺ إِنْ أَنْبِئُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ مَنْ أَتَمَّنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ إِلَّا أَنْبِئُكُمْ بِالْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ وَالْمُهَاجِرِ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَتَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَالْمُؤْمِنِ حَرَامٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَظْلِمَهُ أَوْ يَخْذُلَهُ أَوْ يَغْتَابَهُ أَوْ يَدْفَعَهُ دَفْعَةً. (الكافي، جلد ۲، صفحه ۲۳۵، باب المؤمن وعلاماته و صفاته...، حديث ۱۹) و (بحارالانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۵۸، باب ۱۴، حديث ۶۲)

آیا شما را خبر دهم که چرا مؤمن را به این اسم می‌نامند
برای آنکه جان و مال مردم از او در امان است و آیا شما را آگاه
کنم که مسلمان کیست، مسلمان آن کسی است که همه افراد از
دست و زبان او راحت باشند.

حضرت امام صادق فرمود:

«ان الله عز وجل يذود المؤمن عما يكره كما يذود الرجل البعير
الغريب ليس من اهله»^(۱).

پروردگار متعال دور می‌سازد از مرد باایمان آنچه را که
دوست ندارد (از بلاها و ناراحتیهای دنیا) آنچنان که مرد شتردار
شتر بیگانه‌ای را که از جزء شتران او نیست از خود دور می‌کند.
و پیشوای بزرگ مسلمانان پیغمبر اکرم فرمود:
«من ساء له سيئته وسرته حسنه فهو مؤمن»^(۲).

کسی که گناه و اعمال زشت او، او را ناراحت کند و کارهای
خوب او را مسرور نماید آن شخص مؤمن است.
حضرت امیرالمؤمنین علی فرمود:
«المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه»^(۳).

خوشوقتی و شادمانی مرد با ایمان از سیمای او ظاهر
است اما حزن و اندوهی در میان مردم در اثر صبر و شکیبایی از
خود اظهار نمی‌کند و در قلب خود آن را نگه می‌دارد.

۱ - بحارالانوار، جلد ۶۴، صفحه ۶۶، باب الاول من ابواب ایمان و الاسلام، حدیث ۲۱.

۲ - بحارالانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۰۳، باب ۱۴، حدیث ۳۴.

۳ - عن النهج البلاغه عن امير المؤمنين المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه او
شيء صدر أو اذل شيء نفسا يكره الرفعة و يشنأ السمعة طويل غمّه بعيد همّه كثير صمته مشغول وقته
شكور صبور مغمور بفكرته ضنين بخلته سهل الخليفة لين العريكة نفسه أصلب من الصلد و هو اذل من
العبد. (بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۴۱۰ و ۴۱۱، باب ۳۸، حدیث ۱۲۷).



و پیغمبر اسلام فرمود:

«لا یعذب الله اهل قرية وفيها رجل واحد من المؤمنين»^(۱).

پروردگار برای خاطر وجود یک فرد با ایمان در قریه‌ای
اهل آن دهستان را در مقابل اعمال زشتشان به عذاب و بدبختی
مبتلا نمی‌کند.

و نیز رهبر جهان انسانیت رسول اکرم فرمود:

«المؤمن کیس فطن حذر»^(۲).

مرد با ایمان بسیار باهوش و زیرک و با احتیاط در دین
است.

و باز می‌فرمود:

«المؤمن الف مألوف»^(۳).

مرد با ایمان اهل الفت و دوستی با مردم است.

و مانند این احادیث فراوان است.

دوستان، من در چند شب گذشته عرض کردم که از نظر اسلام یگانه
نشانه کامل مردی که دارای ایمان است این است که قابل برای دوستی
است.

گرمی و نرمی او انسان را به خود جلب می‌کند.

به قدری خوش‌رفتار و مردم‌دار است که ابداً ممکن نیست کسی از او
رنجیده خاطر گردد.

۱ - عن النبی لا یعذب الله اهل قرية و فیها مائة من المؤمنین لا یعذب الله اهل قرية و فیها خمسون من المؤمنین لا یعذب الله اهل قرية و فیها عشرة من المؤمنین لا یعذب الله اهل قرية و فیها خمسة من المؤمنین لا یعذب الله اهل قرية و فیها رجل واحد من المؤمنین. (بحار الانوار جلد ۶۴ صفحه ۷۱، حدیث ۳۸).

۲ - بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۰۷، باب ۱۴، حدیث ۴۰.

۳ - بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۰۹، باب ۱۴، حدیث ۴۱.

زندگانی را به خوشی می‌گذرانند و هیچگاه نگرانی و تشویش ندارد. پیشوایان اسلام فرموده‌اند: مرد با ایمان مانند کوه در مقابل حوادث، تکان نمی‌خورد و ابداً او را مصائب دنیا از پا در نمی‌آورد.^(۱) بنابراین باید گفت که یگانه وسیله دفع نگرانی و ترس از حوادث، ایمان است.

دوستان: دنیا مرکز حوادث و ابتلائات است حتی به بزرگترین افراد بشر مانند رهبران دو مذهب بزرگ دنیا، اسلام و مسیحیت هم خوش رفتاری ننموده، فلاسفه بزرگ و قدرتمندان جهان نتوانسته‌اند از دست حوادث آن خود را نجات دهند.

شما قطعاً تاریخ پیغمبر اسلام و اذیت‌هایی را که به او وارد آمده شنیده‌اید، می‌دانید که چگونه به عیسی مسیح جسارت کردند ولی گوشه‌ای از تاریخ بعضی از فلاسفه و قدرتمندان جهان را هم بشنوید. سقراط، از بزرگترین فلاسفه جهان است که عده‌ای از اهالی آتن در اثر حسد نسبت‌هایی به او دادند او را به محاکمه کشانیدند و سرانجام محکوم به اعدامش نمودند.

هنگامی که زندانبان که همیشه نسبت به او مهربان بود جام شوکران^(۲) را به دستش داد به آرامی به او گفت: سعی کن که آنچه را علاج نیست با مدارا تحمل کنی سقراط هم بجز این نکرد و مرگ را استقبال نمود.

شما همه گوشه و کنار سخنانی از ابراهام لینکلن رئیس قدرتمند جمهوری آمریکا را شنیده‌اید این مرد با آن قدرت و فراست پس از خاتمه جنگ در تماشاخانه هدف گلوله قرار گرفت و ...

۱ - مفتاح السعادة، جلد ۶، صفحه ۲۰۴.

۲ - «شوکران» گیاهی است شبیه به جعفری که غالباً در کوه‌های تفت می‌روید و ماده سمی شدیدی دارد که اگر کسی مقداری از آن را بخورد هلاک می‌شود.



پس دوستان، این چنین جهانی که نه به مردان الهی رحم کرده و نه از قدرت فلاسفه و رؤسای جمهور با عظمت ترسیده، مسلم بدانید به من و شما هم رحم نخواهد کرد، فقط یک عمل می‌توان نمود که در سایه آن به خوشبختی ادامه داد و آن ایجاد ایمان در قلب و اتکاء انسان به پروردگار است.

دوستان، افراد خام در مقابل رنجها و مصائب دنیا هر یک به وسائلی که مانند آنان رو به زوال است از قدرت و ثروت و جمع‌آوری افراد متوسل می‌گردند ولی پس از آنکه دانستند که آنها هم ممکن است روزی دستخوش حوادث واقع گردند و نمی‌توان به آن قلب را آرام کرد مانند کسی که در میان صدها گلوله ایستاده و سنگرگاه را هم از دست داده باشد ناراحتند ولی افراد با ایمان تنها اتکاء به خدا دارند و از هیچ مصیبتی ناراحت نمی‌شوند. پروردگار متعال در قرآن مجید درباره آنان فرمود:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ

الْقُلُوبُ».^(۱)

کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان با یاد خدا آرام شده

است، همه آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌شود.

بنابراین اگر کسی توانست ایمان کاملی در قلب خود ایجاد کند قطعاً از نگرانیها و حوادث دنیا خاطرش آسوده است و هر چه بلا بر سر او فرود آید ابداً ناراحتی ندارد و در مقابل خواسته‌های پروردگار سر تسلیم فرود می‌آورد و خشنود است که روی مصلحت نسبت به او عملی انجام گردیده است.

مرد خردمندی که مبتلا به مرض سرطان است از ناراحتی عمل برای

نجات از مرگ نمی ترسد ولی کودک بی عقل برای ناراحت شدن از تلخی دارو ممکن است پدر مهربان خود را آزرده خاطر سازد.

جابر بن عبدالله انصاری مردی است که سالها در دامن تربیتی پیشوایان دین اسلام پرورش یافته و مقاماتی بدست آورده است یک روز مریض شد. حضرت امام باقر به عیادت او رفت از احوال او جويا شد.

عرض کرد: به مقامی از تسلیم و ایمان رسیده ام که پیری را از جوانی و مرض را از صحت و مرگ را از زندگی بهتر دوست دارم.

امام باقر فرمود: اما ما (خاندان پیغمبر) اینگونه نیستیم، اگر خدا مرض یا صحت، جوانی یا پیری، مرگ یا زندگی، هر یک را برای ما خواسته باشد ما هم همان را مایلیم، در مقابل بلاها و مصائب دنیا جز رضا و تسلیم چیز دیگری را به کار نمی بندیم.

این آخرین درسی بود که باید جابر از امام باقر فراگیرد این درس امروز هم در دانشگاههای بزرگ اروپا مورد بررسی قرار گرفته و استادان بزرگ به عبارت مختلف این جمله را به شاگردان خود می آموزند.^(۱)

دیل کارنگی می گوید: «آنچه را که علاج نیست با مدارا تحمل کنید»
شوپنهاور می گفت:

۱ - روی أن جابر بن عبدالله الأنصاری رضی اللّٰه عنه ابتلی فی آخره بضعف الهرم و العجز فزاره محمد بن علی الباقر فسأله عن حاله فقال أنا فی حالة أحب فیها الشیخوخة علی الشباب و المرض علی الصحة و الموت علی الحیاة فقال : أما أنا یا جابر فان جعلنی اللّٰه شیخاً أحب الشیخوخة و أن جعلنی شاباً أحب الشیوبة و ان أمرضنی أحب المرض و أن شفانی أحب الشفاء و الصحة و ان أماتنی أحب الموت و ان ابقانی أحب البقاء فلما سمع جابر هذا الکلام منه قبل وجهه و قال صدق رسول اللّٰه فانه قال ستدرک لی ولدا اسمه اسمی یبقر العلم بقرا کما یبقر الثور الأرض فلذلك سمی باقر علم الاولین و الاخرین ای شاقه. (مسکن الفؤاد، الباب الثالث فی الرضا، صفحه ۸۷) و (عوالم العلوم، جلد ۱۹، صفحه ۶۴، حدیث ۱)





«تسلیم شدن به وقایع و حوادث چاره ناپذیر خود مهمترین توشه زندگی است».

جان میلتن می گوید:

«بدبختی و بینوایی این نیست که شخص کور باشد، بلکه در این است که نتواند کوری را تحمل کند».

ولی به عقیده من یک امتیاز قابل توجهی، دستوراتی که حضرت امام باقر به جابر می دهد، بر این سخنان که در دانشگاه های اروپا تدریس می شود دارد و آن این است که امام باقر در ضمن دستور تسلیم و رضا می گوید: آنچه مصائب به بشر می رسد (اگر در اثر اعمال زشت او نیست) بدانند که از جانب خدا است و در شدت مصیبت خشنود هم باشد.

به عبارت دیگر مرد با ایمانی که متوجه است که آنچه پروردگار متعال درباره او روا داشته آمیخته با حکمت است، هیچگاه ناراحت نمی شود و بلکه از این گونه پیشامدهای ناگوار هم خوش وقت است، در نتیجه اسلام علاوه بر آنکه پیروانش را به بردباری و صبر وادار کرده آنها را متوجه خدا هم نموده و به این وسیله آنان را در حین مصیبت و بلا، خوش وقت نگه داشته است.

ایمان ترس از غیر خدا را از قلوب پاک می کند.

قرآن، لسان وحی الهی می فرماید:

«فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^(۱).

پس شما از آنها نترسید و از من بترسید، اگر ایمان دارید.

دوستان، یک امتیاز دیگر هم دستور اسلام بر گفتار دانشمندان درباره ایمان دارد که بسیار در خور اهمیت است و آن این است که وقتی دین مقدس

۱ - سورة آل عمران، آیه ۱۷۵.



اسلام مردم را وادار نمود که ایمان قلبی داشته باشند و بدانند که همیشه پروردگار متعال ناظر اعمال آنان است، هیچگاه گرد گناه نمی‌گردند وظیفه‌شناسی را که بزرگترین مایه خوشبختی است شعار خود قرار می‌دهد، پلیس مخفی ایمان همیشه مراقب آنان است.

لذا پیشوایان دین مقدس اسلام فرموده‌اند: «مؤمن در همان وقتی که گناه می‌کند ایمان ندارد».

مرد با ایمان دزدی نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید، در امانت خیانت نمی‌نماید، با مردم دوستی و رفاقت می‌کند و خلاصه کاملاً هوسهای نفسانی را کناری گذارده و مطابق دستورات اسلام بدون کم و زیاد عمل می‌کند، این چنین مردی را مردم دوست می‌دارند و خدای عزیز برای او در قلوب دیگران علاقه و محبت ایجاد می‌نماید و روی این اصل ایمان به خدا را از بزرگترین وسایل جلب محبوبیت می‌داند.

قال الله تعالى:

«إِنَّ آذِينَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^(۱).

قطعاً کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته کرده‌اند، خدای بخشنده برای آنها در دلها محبتی قرار می‌دهد.

اما دانشمندان روانشناس با آنکه می‌دانند ایمان در رفع نگرانی و تشویش بشر اعجاز می‌کند متوجه اینکه یکی از بزرگترین وسایل محبوبیت است نشده‌اند و آن را در عداد مسببات محبوبیت نمی‌آورند.

چنانکه دیل کارنگی که از تمام دانشمندان اروپا بهتر توانسته درباره ایمان قلم‌فرسایی کند، در آئین دوست‌یابی ابداً سخنی از ایمان به میان نیاورده است.

۱ - سورة مریم، آیه ۹۶.





« ۱۳ »

راستی و درستی یا رمز خوشبختی و دوستیابی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^(۱)

ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا بپرهیزید و با

راستگویان باشید.

راستی و درستی یکی از بزرگترین سفارشات اسلام به مسلمین است، این جای تردید نیست، حالا چرا هر چه قلب و دروغ و نادرستی است باید نصیب ممالک اسلامی گردد، من فکر می‌کنم که این گرفتاری نتیجه یک تقلید کورکورانه و نادرست است، زیرا ممالک اسلامی به تقلید از ممالک اروپائی و

۱ - سورة توبه، آیه ۱۱۹.



مسیحی از دین و قوانین مذهبیشان دست کشیدند. اینها دیدند که ممالک مسیحی نشین بخاطر بی اعتنائی به قوانین دست و پاگیر مذهبیشان به ترقیات مادی و پیشرفتهای صنعتی رسیده اند لذا اینها فکر کردند که اگر ما هم از قوانین مذهبیمان دست بکشیم حتماً به آن ترقیات و کمالات خواهیم رسید، غافل از آنکه اگر آنها از دین و مذهبشان دست کشیدند و به ترقیاتی نایل شدند بخاطر آن بود که دین تحریف شده مسیحیت آنها را به رهبانیت و انزوا و ترک دنیا سوق می داد و اگر مسیحیت می خواست صددرصد به دستورات آن دین عمل کند لازم بود که مردمش تنها و منفرد در میان غارها زندگی کنند و حتی از سیاست هم اطلاعی نداشته باشند تا چه رسد به اینکه افکارشان را روی هم بریزند و این صنایع و اختراعات و اکتشافات را بوجود آورند.

ولی دین مقدس اسلام که یک دین اجتماعی است و یک قانونش اتحاد و اتفاق و قانون دیگرش مشورت و از افکار مردم استفاده کردن است با دین مسیحیت تحریف شده خیلی فرق دارد، آن دین انسان را از علم و دانش بخصوص صنایع و اکتشافات دور می کند ولی این دین انسان را به همه اینها نزدیک می نماید. پس بنابراین آن دین را برای پیشرفتهای مادی باید ترک ولی این دین را به همان جهت باید در آغوش کشید و چون انسان از هر چه دست می کشد طبعاً به طرف مخالفش نزدیک می گردد، مردم مسیحی چون از دین مسیحیت دست کشیدند طبعاً به دین مقدس اسلام نزدیک شدند و دستورات آن را بکار بستند و به ترقیات و کمالات رسیدند، آنها بدون تعصب صداقت و پاکی را که یکی از بزرگترین برنامه های اسلامی است عمل کردند و منظم شدند ولی در مقابل مردم مسلمان هم به تقلید از آنها از دین اسلام دست کشیدند و طبعاً به دین مسیحیت نزدیک شدند و اینها هم بدون



تعصب به قوانین مسیحیت عمل کردند، تفرقه و جدایی را در میان اجتماع خود بوجود آوردند رهبانیت و انزوا و کناره گیری از سیاست و مملکت و حکومت را شعار خود قرار دادند و از ترقیات باز ماندند و فقیر شدند و لازمه احتیاج این بود که خیانت و تقلب و دروغ و نادرستی را شعار خود کنند و از این راه رفع احتیاج خود نمایند که در این صورت مشاهده می کنید که در اثر اعمال زشت و خیانت های مسلمانان تا چه حد غیر مسلمانها به اسلام بدبین شده و می گویند اگر اسلام دینی است که می تواند در تمام احتیاجات بشر رهبری اداره اجتماع را عهده دار باشد پس چرا قانونی درباره راستی و درستی به پیروان خود نیاموخته تا در نتیجه، آنان مبتلا به این همه خیانت و دروغ و پشت هم اندازی نگردند؟

من وقتی این مطلب را در مجمعی بطور فشرده برای جمعی گفتم و علت ترک صداقت و درستی را که امروز در جامعه اسلامی وجود پیدا کرده شرح دادم جمعی به من گفتند: ما امروز از شما تقاضا داریم که در این باره یعنی در موضوع صداقت و درستی و نقش آن در سعادت بشر قوانین مقدس اسلام را بیان کنید تا بتوانیم به مردم هم پاسخ این سؤال را بدهیم.

من گفتم: دوستان، آیا ممکن است دینی که آمیخته با این همه رموز و اسرار است از واضح ترین موضوعی که باید اجتماع بشریت برای حفظ نظام خود رعایت کند چشم پيوشد؟!

قرآن مقدس روز قیامت را آن روزی می داند که راستگويان از راستی و درستی خود بهره مند می گردند:

«هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»^(۱)

امروز روزی است که راستی راستگويان به آنها نفع

می بخشد.

و اصولاً اساس اسلام بر راستی و درستی است و هیچگاه اسلام حاضر نیست که یک فرد مسلمان حتی یک جمله از روی مزاح هم دروغ بگوید. من چند روایت از زبان پیشوایان دین اسلام در زشتی و مذمت دروغ نقل می کنم تا شما بدانید که این آئین مقدس از اعمال زشت این گونه مسلمانان سخت متنفر است.

چند روایت در مذمت کذب

رهبر عالیقدر اسلام حضرت باقر فرمود:

«إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ»^(۲)

دروغ ضایع کننده ایمان است.

روزی از پیغمبر اسلام سؤال شد که آیا مرد با ایمان دروغ می گوید؟

فرمود ... نه ...^(۳)

حضرت امام صادق فرمود:

«إِنَّ مِمَّا آعَانَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْكَذَّابِينَ النَّسِيَانُ»^(۴) و «قال عيسى بن

۱ - سورة مائده، آیه ۱۱۹.

۲ - بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۴۷، باب ۱۱۴، حدیث ۸.

۳ - عن عبد الله بن جرّاد أنه سأل النبي فقال يا نبي الله صلى الله عليه هل يزني المؤمن قال قد يكون ذلك فقال يا نبي الله صلى الله عليه هل يكذب المؤمن قال لا ثم أتبعها رسول الله فقال هذه الكلمة أنما يفترى الكذب على الله الذين لا يؤمنون. (مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۱۴، باب الكذب...)

۴ - بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۵۱، باب ۱۱۴، حدیث ۱۸.



مریم : من کثر کذب به ذهاب بهاؤه»^(۱).

خدای بزرگ فراموشی را بر دروغگویان مسلط می‌کند تا
رفته‌رفته آبروی آنان از بین برود و نیز حضرت عیسی بن مریم
فرمود: کسی که زیاد دروغ بگوید آبرویش در خطر است.
و باز حضرت علی فرمود:

«لا یجد عبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله وجده»^(۲).

هرگز بنده خدا طعم ایمان را نخواهد چشید تا آنکه دروغ را
ترک کند چه شوخی آن باشد و چه جدی آن.

راستگور را مردم دوست می‌دارند

دوستان، راستگویان را همه دوست می‌دارند.
هیچ‌گاه نشده شخصی از راست گفتن دیگران منزجر گردد.
رفاقت و دوستی با افراد دروغگو علاوه بر آنکه دوامی ندارد و آخر الامر
به بغض و عداوت منتهی می‌شود. از طرف حضرت امیرالمؤمنین علی
هم نهی گردیده است که فرمود:

«ینبغی للرجل المسلم أن یجتنب مؤاخاة الکذاب أنه یکذب حتی

یجیء بالصدق فما یصدق»^(۳).

خوب است برای مسلمان که با مرد دروغگو دوستی و
رفاقت نکند چون این چنین مردی آن قدر دروغ می‌گوید که کلام

۱ - بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۳۰ و ۳۳۱، باب ۲۱، حدیث ۶۹.

۲ - بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۴۹، باب ۱۱۴، حدیث ۱۴.

۳ - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۵، حدیث ۱۰۵.

راست او هم مورد قبول واقع نمی‌گردد.

در روایتی که به زودی به خواست خدا آن را یادآور خواهیم شد، علی می‌فرماید: «ای کمیل، با سه دسته رفاقت مکن که یکی از آنها دروغگویانند که هیچگاه از صحبت و مجالست آنها نفعی عایدت نمی‌شود. کلمات آنها مورد اعتماد و اطمینان نیست. بی‌جهت و بدون تحقیق سخن می‌گویند و باعث ناراحتی قلب و فکر تو می‌شوند.

متعهد می‌شوند که اسرار تو را فاش نکنند. ولی دروغ می‌گویند. مانند سراب تو را می‌فریبند خوب را در نظر تو زشت و زشت را نظر تو زیبا جلوه می‌دهند در هر صورت این چنین کسی شایسته مجالست و رفاقت نیست.

خدعه یا بزرگترین آفت خوشبختی و مردم‌داری

دوستان! شما به برادران بدبین به دین مقدس اسلام بگوئید که اسلام مرد نادرستی را که با مردم خدعه و حيله می‌کند مسلمان واقعی نمی‌داند و شما هم از مجمع مسلمان خارج بدانید.

پیغمبر اسلام فرمود:

«من کان مسلماً فلا یمکر ولا یخدع»^(۱).

۱ - عن علی عن أبیه عن ابن معبد عن ابن خالد عن الرضا عن آبائه قال: قال رسول الله : من کان مسلماً فلا یمکر ولا یخدع فأتی سمعت جبرئیل یقول انّ المکر والخديعة فی النار ثم قال لیس منّا من غش مسلماً و لیس منّا من خان مسلماً ثم قال انّ جبرئیل الروح الأمين نزل علی من عند ربّ العالمین فقال یا محمد علیک بحسن الخلق فانّه ذهب بخیر الدنیا والاخرة ألا و انّ أشبهکم بی أحسنکم خلقاً. (بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۷، باب ۹۲، حدیث ۳۵).



کسی که حيله و خدعه می‌کند مسلمان نیست.

باز فرمود:

«لیس منا من ماکر مسلماً».^(۱)

از ما نیست کسی که نسبت به مسلمانی مکر و حيله کند.

غش یا درد بی‌درمان و مهلك بشر

شما اگر از این به بعد دیدید مسلمانی خیانت کرد یا در کارها غش نمود او را همان اندازه از دایره اسلام خارج بدانید.

پیغمبر اسلام فرمود:

«لیس منا من غش مسلماً و لیس منا من خان مسلماً».^(۲)

از ما نیست کسی که غش در کارها و متاعی که به مسلمانان

می‌فروشد بنماید و از ما نیست کسی که به مسلمین خیانت کند.

برای افرادی که دارای این اعمال زشتند همان بس هیچ کس طرح دوستی و آشنائی با آنها نمی‌ریزد، همه از آنان منزجرند، راستی و درستی در هر کار برای پیشرفت مقاصد مادی و معنوی لازم است.

پیغمبر اسلام حتی قبل از بعثت هم هیچ‌گاه دروغ نگفت و تا سن چهل سالگی که به پیامبری مبعوث گردید به قدری امانت‌دار بود که اعراب

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۹۲، باب ۷۲، حدیث ۱۵.

۲ - عن العیون باسناده عن ابن خالد عن الرضا عن آبائه قال: قال رسول الله : من كان مسلماً فلا یمکر ولا یخدع فأنی سمعت جبرئیل یقول ان المکر والخدیعة فی النار ثم قال لیس منا من غش مسلماً و لیس منا من خان مسلماً ثم قال ان جبرئیل الروح الامین نزل علی من عند رب العالمین فقال یا محمد علیک بحسن الخلق فان سوء الخلق یدهب بخیر الدنیا فانه ذهاب بخیر الدنیا و الاخرة ألا و ان أشبهکم بی أحسنکم خلقاً. (بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۸۴، باب ۷۲، حدیث ۲).



به او لقب «امین» دادند.

ابی ذر یا سلمان یا مقداد که مسلمانان واقعی بودند به پیروی از پیشوای اسلام هیچ‌گاه دروغ و خیانت و یا مکر و حيله نمی‌کردند. علی فرمود: «اگر مکر و خیانت عمل زشتی نبود من از همه مردم بهتر می‌توانستم مکر و خیانت نمایم».^(۱)

دوستان، خوشبختی بشر از همان وقت آغاز می‌شود که راستی و درستی در وجود او ظاهر گردد انسان تا به این راز موفقیت پی نبرد ابداً روی سعادت را نخواهد دید.

یکی از دوستان که در میان آن جمع بود در حالی که رو به رفقای خود کرده گفت: واقعاً گفتار ایشان در راستی و درستی و تأثیر آن در ایجاد محبوبیت صد درصد صحیح است.

در این خیابان برادران «م.ک» که مردمان مسلمان و درستکاری هستند و واقعاً امین و کاملاً مورد اطمینان همه‌اند در قلوب مسلمانان جایی برای خود باز کرده‌اند همه آنها را دوست می‌دارند و راستی به بزرگترین راز موفقیت و خوشبختی در دامن تربیتی اسلام پی برده‌اند.

(پس از آنکه همه سخنان آن دوست را تصدیق کردند دوست دیگری گفت:)

۱ - عن الکافی باسناده عن ابن ابي عمير عن هشام بن سالم قال: قال أمير المؤمنين لولا أن المكر والخديعة في النار لكنت أكر الناس. (بحار الانوار، جلد ۳۳، صفحه ۴۵۴، باب ۲۸، حدیث ۶۷۰) و عن الکافی باسناده عن ابن نباتة قال: قال أمير المؤمنين ذات يوم و هو يخطب على المنبر بالكوفة يا أيها الناس لولا كراهية الغدر لكنت من أدهى الناس ألا إن لكل غدره فجرة و لكل فجرة كفرة ألا و إن الغدر و الفجور و الخيانة في النار. (بحار الانوار، جلد ۳۳، صفحه ۴۵۴، باب ۲۸، حدیث ۶۷۱)





چند روز قبل، از آنان جنسی خریدم پس از آنکه تحقیق کامل نمودم متوجه شدم که آنها از من سود زیادی نگرفته‌اند با آنکه می‌توانستند چند برابر قیمت کالای خود را از من بگیرند.

من گفتم: روزی در مسجدی از مساجد شهرستان مشهد مرد مستمندی پهلوی من نشسته بود او از دو چشم نابینا بود و البته نمی‌دانست که من متوجه کردار اویم هر چه پول داشت بیرون آورد و با دقت شمرد من متوجه شدم که او بیش از هفت ریال ندارد.

سپس برخاست رو به جمعیت کرد و گفت:

مردم من هفت ریال امشب بیشتر ندارم اگر بیست ریال می‌داشتم سؤال نمی‌کردم.

مردم هم به او کمک نموده ۱۳ ریال دیگر به او دادند او نشست و دیگر سؤال نکرد.

من به حدی به آن مرد علاقمند شدم که هرگاه اظهار فقر می‌کرد تا حد قدرت به او کمک می‌کردم.

راستی و صداقت او تا جایی در قلب من اثر گذاشت که بی‌اختیار از نگاه کردن به او لذت می‌بردم.

بنابراین دوستان، اگر می‌خواهید همه شما را دوست بدارند راستی و درستی را هیچ‌گاه فراموش نکنید.

در خاتمۀ سخن، ناگفته نماند که گاهی راستی و صداقت از نظر اسلام حرام می‌شود و آن در جایی است که راست گفتن نتایج سوئی داشته باشد. مثلاً: گاهی ممکن است بی‌گناهی از دست ظالمی فرار کرده و شما می‌دانید که او در کجا پنهان شده، اگر آن ظالم او را از شما طلب نمود حرام است

پاسخش را به راستی بگوئید و او را نشان دهید و ...
علماء اسلام در باب کذب، فروعی را عنوان کرده‌اند که اگر دقت کاملی
شود همه آنها را آمیخته با حکمت و دانش می‌یابید. افرادی که طالبند به
کتب مربوطه مراجعه فرمایند.





«۱۴»

وفای به عهد یا دوازدهمین وسیله محبویت

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^(۱)

و به عهد وفا کنید که قطعاً عهد مورد سؤال واقع می شود.

یک روز استادی از علماء که با من رفاقت و صمیمیتی داشت در تهران به من وعده داده بود که ساعت ۸ صبح در منزل یکی از دوستان با هم ملاقاتی داشته باشیم. درست ساعت ۸ صبح بدون یک دقیقه کم و زیاد معظم له وارد منزل آن دوست شد و در حالی که اظهار خستگی می کرد گفت: چند دقیقه قبل سر این چهار راه ترافیک عجیبی بود من ناراحت شدم که مبدا سر وقت مقرر نتوانم خدمت برسم و لذا از خدا خواستم که مرا از این گرفتاری نجات بدهد تا من بتوانم به وعده ام وفا کنم، تصادفاً آمبولانسی

۱ - سورة اسراء، آیه ۳۴.

رسید و راه را باز کرد و خدای تعالی کمک نمود تا من توانستم سر وقت خودم را به اینجا برسانم. من از اینکه او تا این حد به عهد و وعده اش وفادار است خوشم آمد و فوق العاده علاقه پیدا کردم و کاملاً متوجه شدم که یکی از وسایل جلب محبوبیت وفای به عهد است. ولی در مقابل شخصی که خلف وعده کرده بود و ساعتی مرا در خیابان منتظر گذاشته بود به قدری قلباً از او متنفر شده بودم که فردای آن روز گفتم: روز گذشته شما در اثر تخلف از وعده ای که فرمودید خود را یک مرد خلاف کار معرفی نمودید.

امید است که دیگر این کار تکرار نشود و دروغگوئی را ترک کرده و از قرارداد خود تخلف نکنید.

او با ناراحتی عجیبی گفت: شما در سختتان دقت کنید که تا کجا اشتباه می کنید.

اولاً: اگر خلف عهد گناه بود باید همه افراد از بزرگان و دانشمندان گناهکار باشند چون بیشتر مردم به این عمل مبتلا هستند.

ثانیاً: شما می فرمائید تو با خلف وعده دروغگو هستی، مگر بدقولی دروغ است یا من که به شما وعده می دهم واقعاً قصد تخلف دارم که دروغگو محسوب گردم.

ثالثاً: آیا اگر کسی فراموش کرد یا برای عذری نتوانست به وعده خود وفا کند باز هم مسئول است؟

من به او گفتم: دوست عزیز تخلف از وعده علاوه بر آنکه از نظر عقل، عمل بسیار زشتی است، گاهی هم منجر به اذیتها و ناراحتیهای فوق العاده ای می گردد.

روایات زیاد و آیات فراوانی هم به ما رسیده که دلالت کامل بر وجوب خوش قولی و حرمت تخلف از قرارداد را دارد و اگر عمل مردم دلیل بر جواز چیزی بود می بایست مقدار زیادی از محرمات الهی جایز گردد زیرا اکثر



محرمات را مردم انجام می دهند. قرآن به مردم جهان دستور می دهد که باید وفای به عهد کنید که روز قیامت از آن سؤال می شود و در وصف مردم با ایمان فرموده:

«وَأَلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا»^(۱).

و وقتی که عهدی با کسی بست، وفا کند.

حضرت علی بن موسی الرضا فرمود:

«أَنَا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّ اللَّهِ مَا وَعَدْنَا عَلَيْكَ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ»^(۲).

ما خاندانی هستیم که قراردادهای خود را به منزله دین برای

خود فرض می کنیم چنانچه پیغمبر خدا خاتم انبیاء هم

اینگونه عمل می نمود.

و باز پیغمبر اسلام فرمود:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَاعَهْدَ لَهُ»^(۳).

کسی که به وعده خود وفا نمی کند دارای دین کاملی

نیست.

حضرت امام صادق فرمود:

«ثَلَاثٌ مِنْ كُنَّ فِيهِ أَوْجِبْنَ لَهُ أَرْبَعًا عَلَى النَّاسِ إِذَا حَدَّثَهُمْ

لَمْ يَكْذِبْهُمْ وَإِذَا خَالَطَهُمْ لَمْ يَظْلِمْهُمْ وَإِذَا وَعَدَهُمْ لَمْ يَخْلِفْهُمْ وَجِبَ أَنْ

تُظْهَرَ فِي النَّاسِ عَدَالَتُهُ وَتُظْهَرَ فِيهِمْ مَرْوَعَتُهُ وَأَنْ تُحْرَمَ غَيْبَتُهُ وَأَنْ

تُجَبَّ عَلَيْهِمْ أَخْوَتُهُ»^(۴).

کسی که سه صفت را دارا باشد رعایت چهار حق از او بر

۱ - سورة بقره، آیه ۱۷۷.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۹۷، باب ۴۷، حدیث ۲۲.

۳ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۹۶، باب ۴۷ حدیث ۲۰.

۴ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۹۳، باب ۴۷، حدیث ۵.

مردم لازم می‌گردد و آن سه صفت این است:

یک: اگر سخن می‌گویند دروغ نگویند.

دوم: در دوستی و رفاقت با مردم هیچ‌گاه به آنها ظلم نکنند.

سه: وقتی که وعده‌ای داد تخلف ننمایند. برای این چنین

کسی واجب است که در میان مردم عدالت و جوانمردی او ظاهر

شود و غیبت او بر آنان حرام گردد و رفاقت و دوستی با او بر

دیگران واجب شود.

دوست عزیز، به قدری روایت در این خصوص فراوان است که دیگر

برای فرمایش شما که فرمودید «معلوم نیست خلف وعده گناه باشد» جایی

باقی نمی‌ماند.

اما، کلام دوم شما که فرمودید خلف وعده دروغ نیست البته تا حدی

صحیح است، چون وقتی انسان مثلاً به کسی می‌گوید که من فردا خدمت

شما می‌رسم در وقت گفتن این کلام ممکن است سه گونه قصد برای او تصور

نمود.

اول: اینکه ممکن است او دیگری را از تصمیم خود مطلع می‌سازد که

واقعاً هم در آن وقت تصمیم دارد که به وعده خود وفا کند، اگر خلاف آن را

بعداً انجام داد در وعده خود دروغ نگفته است.

دوم: آنکه ممکن است بخواهد با این جمله اظهار کند که بر عهده من

است این عمل را انجام دهم و به این وسیله خود را ملتزم نماید البته باز هم

در این صورت نسبت به این کلام صدق و کذب معنی ندارد.

سوم: آنکه با این سخن از عمل آتی خود به دیگری خبر می‌دهد «نه از

تصمیم خود بر انجام عمل» این هم مانند بقیه خبرهایی است که خود او

می‌داند و دیگران را هم می‌خواهد مطلع سازد مثل آنکه می‌گوید: فردا فلانی

از سفر می‌آید در هیچ یک از این صورتها اگر بعداً مخالفت هم نمود دروغ



نگفته است، فقط در صورتی که در همان وقت که وعده می دهد تصمیم دارد به وعده خود وفا نکند دروغ گفته است و آن هم او موضوع خلف وعده خارج است.

من در اینجا، شما را تصدیق می کنم روایات مذمت دروغگوئی نمی تواند افراد بدقول را از وعده خلافی باز دارد ولی این عمل خود به تنهایی از نظر عقل و اسلام بسیار کار زشتی است.

و در ضمن هم پس از آنکه شما عذر آوردید که من فراموش کرده ام به وعده خود وفا کنم من حق ندارم دیگر به شما اعتراض نمایم زیرا اسلام دستور می دهد که باید مسلمانان عذر دیگران را بپذیرند.

حضرت علی بن الحسین به یکی از اصحاب خود فرمود که:

«ولا یعتذر الیک احد الا قبلت عذره وان علمت انه کاذب»^(۱).

تا می توانی عذر و بهانه دیگران را رد مکن و قبول نما اگر

چه می دانی او به دروغ معذرت خواهی می کند.

آیا با خوش قولی می توان دوستان را جلب کرد

دوستی از اهل لبنان می گفت: در سه سال قبل با یکی از دانشمندان مسلمان شهر بیروت به نام محمد عبدالسلام قراردادی گذاشتیم که در روز شنبه ساعت هفت صبح با یکدیگر به طرف طرابلس شرقی^(۲) برویم روز موعود فرا رسید من در راه که به طرف رفیق خود می رفتم جوانی را دیدم که با

۱ - عن الدرّة الباهرة، قال علی بن الحسین خف الله تعالى لقدرته عليك واستحي منه لقربه منك ولا تعادین أحداً و ان ظننت أنه لا یضرك ولا تزهدن صداقة أحد و ان ظننت أنه لا ینفعك لاتدری متى ترجو صدیقك ولاتدری متى تخاف عدوك ولا یعتذر الیک احد الا قبلت عذره وان علمت انه کاذب و لیقل عیب الناس علی لسانك. (بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۴۲، باب ۲۱، حدیث ۵).

۲ - طرابلس شرقی از شهرهای معتبر لبنان است.



سر و پای برهنه در گوشه‌ای نشسته و شدیداً متأثر است و آنچنان گریه و ناله می‌کند که از رفتن باز ماندم.

از او سؤال کردم چه شده است که این چنین ناراحت و متأثری بار اول و دوم جوابی نداد، ولی وقتی من اصرار زیادی کردم گفت: در شب گذشته چند نفر سارق به منزل ما ریخته و هر چه داشته‌ایم به سرقت برده‌اند و پدر مرا هم که می‌خواسته در برابر آنها مقاومت کند هدف گلوله ساخته و او را به قتل رسانیده‌اند.

این جملات به حدی در من اثر گذاشت که به کلی از قراردادی که با محمد عبدالسلام داشتم فراموش کردم، تا قریب به ظهر در تعقیب سارقین و مراجعه به مقامات مربوطه بودم و بحمدالله موفق شدم که سارقین را دستگیر کنم و به شهربانی تحویل دهم.

درست ساعت یازده بود به وعده‌ای که داده توجه پیدا کردم با عجله تمام به طرف منزل نامبرده رفتم او وقتی مرا دید هیچ اظهار ناراحتی نکرد، به من گفت: انشاءالله خیر بوده است.

جریان را برایش نقل کردم از زحمات من بسیار تقدیر کرد ولی یک جمله به من گفت که اساساً وعده خلافی دوستی و محبت را از بین می‌برد اگر چه طرف عذر موجهی هم داشته باشد.

من آن روز معنی این جمله را نفهمیدم ولی پس از چند مرتبه تجربه دانستم که گفته آن دانشمند صد درصد صحیح است.

وعده خلافی اگر چه با عذر حتمی هم توأم باشد موجب انزجار است و بعکس وفای به عهد، بزرگترین وسیله جلب دوستی است.

من به او گفتم: سخن آن دانشمند صد درصد صحیح است، شما هم این موضوع را با تجربه درست متوجه شده‌اید ولی مرد با ایمانی که می‌خواهد هر کاری را طبق دستور دینی خود انجام دهد ملاحظه می‌کند که مبدا عملی



که اهمیت بیشتری دارد آن را ترک کند و به عمل کم‌ارزشی اقدام نماید خلف وعده اگر چه حرام است ولی اگر کار مهمتری پیش آمد باید به وعده خود وفا ننماید و مشغول انجام آن عمل گردد.

مرد با ایمان معتقد است که خدای مهربان می‌داند که این عمل پر ارزش را برای خاطر او ترک کرده و می‌تواند محبت او را در قلوب مردم بیشتر از آنچه از وفای به وعده کسب می‌شود قرار دهد.

اسماعیل پیغمبر، چرا صادق الوعد نامیده شد؟

او به من گفت: شما لابد سرگذشت اسماعیل صادق الوعد را شنیده‌اید اگر ممکن است آن را برای من نقل کنید.
من گفتم: در قرآن پروردگار متعادل نام یکی از انبیاء را می‌برد و می‌فرماید:

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا

نَبِيًّا».^(۱)

و در کتاب اسماعیل را یاد کن. قطعاً او صادق الوعد و

پیامبر فرستاده شده‌ای بوده است.

وقتی از پیشوایان دین اسلام می‌پرسند که چرا به اسماعیل لقب صادق الوعد دادند، در پاسخ می‌فرمودند: که مردی به نام اسماعیل به رهبری مردم از جانب خدای جهان گماشته شده بود. روزی با یکی از پیروان اسماعیل به طرف خارج شهر رفتند تا آنکه به محلی رسیدند، آن مرد به اسماعیل پیغمبر گفت شما اینجا باشید تا من به شهر برگردم و فلان کار را انجام دهم و خدمت برسم.

۱ - سورة مريم، آیه ۵۴.



اسماعیل در آن محل توقف کرد و آن مرد هم از قرارداد خود فراموش نمود.

اسماعیل مدتی^(۱) در آنجا بود ولی از آن مرد خبری نشد. اهل شهرش در تعقیب و جستجوی رهبر خود حرکت کردند تا آنکه یک نفر از آنها به اسماعیل برخورد نمود. عرض کرد در اثر دوری شما گمراه شده ایم، کسی نیست که ما را به سعادت رهبری کند نزدیک است به هلاک ابدی دچار گردیم.

حضرت اسماعیل فرمود: با فلانی قرار گذاشته ام که از این محل بجای دیگری بروم تا او بیاید. به او خبر دادند که ای بدبخت بیست و دو روز پیغمبر خدا را در خارج شهر منتظر گذاشته ای چرا به وعده خود وفا نمی کنی؟

آن مرد خدمت اسماعیل آمد عذر خواهی کرد و گفت: من به کلی از این قرارداد فراموش کرده بودم.

حضرت اسماعیل فرمود: اگر امروز هم نمی آمدی در اینجا همچنان بودم تا زندگانی را خاتمه دهم.^(۲)

او به من گفت: بفرمائید که آیا وفای به این قرارداد مهمتر بود یا رهبری مردم؟ مسلم هدایت مردم اهمیتش بیشتر است پس باید پیغمبر خدا

۱ - و بنا به نقلی یک سال به طول انجامید. رجوع کنید به بحار الانوار، جلد ۱۳، صفحه ۳۸۸ به بعد، باب ۱۵ فی قصص اسماعیل الذی سماه الله صادق الوعد.

۲ - عن قصص الأنبياء بالاسناد الى الصدوق عن شعيب العرقوفی قال: قال أبو عبد الله إنا اسماعیل نبی الله وعد رجلاً بالصفاح فمكث به سنة مقيماً و اهل مكة يطلبونه لا يدرون أين هو حتى وقع عليه رجل فقال يا نبی الله ضعفنا بعدك و هلكنا فقال ان فلان الظاهر وعدنی أن أكن (أكون) هاهنا ولم أبرح حتى یجیء فقال فخرجوا اليه حتى قالوا له يا عدو الله وعدت النبی فأخلفته فجاء و هو یقول لاسماعیل يا نبی الله ما ذكرت ولقد نسيت ميعادك فقال أما والله لو لم تجئني لكان منه المحشر فأنزل الله و اذكر فی الكتاب اسماعیل انه كان صادق الوعد. (بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۹۵، باب ۴۷، حدیث ۱۴).





وظیفه‌شناس باشد و به این وعده اعتنا نکند و به سوی مردم باز گردد.
من گفتم: من هم برای تأیید شما یک قضیه نقل می‌کنم سپس جواب
شما را عرض می‌نمایم.

روزی پیشوای عظیم الشان اسلام از مردی چیزی خرید آن مرد
گفت که شما در همین جا باشید تا من متاعی را که فروخته‌ام بیاورم آن مرد
رفت و فراموش نمود پس از سه روز آمد دید پیغمبر اسلام همچنان در
همان محل توقف نموده و به انتظار او بسر می‌برد.^(۱)
لابد اشکال شما در اینجا هم جریان دارد.

اما پاسخ شما، اولاً: عمل پیغمبران این است که مردم را به کارها و
به وظایف فردی و اجتماعی خود هدایت کنند و این وظیفه را، هم در مکه
آنان می‌توانند انجام دهند و هم در میان یک قریه و دهکده‌ای که منتظر
دیگری هستند ممکن است در آن دهکده‌ای که حضرت اسماعیل منتظر
رفیق خود بوده مردم را هم هدایت می‌کرده و آنان را در این فرصت به
وظایف خود آشنا می‌ساخته است.

ثانیاً: آن قدر که رهبران بزرگ با اعمال خود می‌توانسته‌اند دیگران را
هدایت کنند با گفتار خود آن گونه نمی‌توانستند آنان را رهبری نمایند.
پس مسلم، این عمل پیغمبر برای پیروان خود درسی بود که باید به
آنان بیاموزد و شاید جز با این عمل نمی‌توانست نحوه دیگری آنان را کاملاً به
وفای عهد آشنا سازد و اهمیت قرار داد با دیگری را به آنان بفرماید و در
ضمن مسلم در آن موقع هم کار مهمتری نداشته است که آن را ترک کند.

۱ - عن علل الشرائع عن محمد بن الحسين عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله يقول أن رسول الله وعد رجلاً إلى صخرة فقال أنا لك هاهنا حتى تأتي قال فاشتدت الشمس عليه فقال أصحابه يا رسول الله لو أنك تحولت إلى الظل قال قد وعدته إلى هاهنا و ان لم يجيء كان منه المحشر. (بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۹۵، باب ۴۷، حدیث ۱۳).



و ضمناً شما متوجه‌اید که تنها راهنمای ما به دامن تربیتی پیامبران عظام عقل و خرد است، عقل هم به ما دستور می‌دهد که نباید فردی را که به وظیفه شخصی خود آشنا نیست به رهبری جامعه انتخاب نمود. اگر حقیقتاً اسماعیل (العیاذ بالله) خلاف وظیفه کرده و در میان قریه‌ای ۲۲ روز یا یک سال مانده و تن از زیر بار نبوت در برده است، مسلم گناهکار است و مرد گناهکار به حکم عقل و اعتقاد مردم مسلمان (شیعه) نمی‌تواند رهبری جامعه را به عهده بگیرد.

خوانندگان محترم، ممکن است شما با وفای به عهد به قدری در قلوب مردم برای خود جای باز کنید که همه کس شما را دوست بدانند، کسی که مثلاً دفترچه‌ای درست کرده و وعده‌هایی که به دیگران داده است با ضبط روز و ساعت و نوع کار در آن دفترچه نوشته که فراموشی او را دچار خجالت و ضرر نکند، مسلم به یکی از بزرگترین وسایل محبوبیت پی‌برده و هیچ‌گاه از ناحیه خلف وعده مبتلا به نگرانی و شرمندگی نمی‌گردد.

دوستان: از شما سؤال می‌کنم که راستی و درستی و وفای به عهد و خوش‌قولی آیا جزء وسایل محبوبیت نیست؟

آیا انسان نمی‌تواند با این وسیله با مردم دوستی و آشنائی بیشتری پیدا کند و به این سبب خود را در قلوب آنان جای دهد؟!

مسلم چرا، اگر چنین است پس به چه علت دلیل کارنگی و یا دیگران، این موضوع را جزء وسایل محبوبیت نشمرده و ابداً در کتب اخلاقی سخنی از آن به میان نیاورده‌اند.

پس باز هم باید اعتراف کرد که دین مقدس اسلام کامل‌ترین ادیان و تعالیم جهان است.





«۱۵»

عفو و اغماض و صبر و بردباری یا نشانه بزرگی و عظمت

«علیکم بالعفو فَإِنَّ العفو لَا یزید العبد إلاَّ عَزًّا فَتَعَاَفُوا یُعَزِّکُمُ اللّٰهُ»^(۱)

پیامبر اسلام

روزی شخصی به من گفت: من پشت سر شما زیاد از شما بدگوئی کرده‌ام مرا عفو کنید. من بدون معطلی به او گفتم: من تو را عفو کردم ولی به خاطر داشته باش که این عفو سبب تجّری تو به بدگوئی پشت سر دیگران نگردد.

معروف است که شخصی به کسی اهانت کرد ولی او در مقابل زود او را

۱ - بحار الانوار جلد ۶۸، صفحه ۴۰۱، باب ۹۳، حدیث ۵.

عفو نمود، آن شخص به یک قدرتمند ظالم هم به خیال آنکه او هم فوراً او را عفو می‌کند همان اهانت را نمود ولی او برگشت و او را محکوم به مرگ نمود. اسلام دستور می‌دهد که مسلمانان نباید در مقابل فحشها و خشونتها و ظلمهای افراد از خود عکس‌العملی نشان دهند (الا در حدود و قصاص که بحث جداگانه‌ای دارد).

حلم و بردباری یکی از رموز شگفت‌انگیز موفقیت است، عفو و اغماض شما را در آغوش خوشبختی گرفته و همیشه دوستان و نزدیکان از دیدن شما خشنود می‌گردند.

حضرت علی فرمود: «العفو تاج المکارم»^(۱) یعنی: عفو و اغماض تاج مردان بزرگ است.

شاعر در این باره می‌گوید:

چو دیدی خطا از گنه‌کار بگذر که عفو است تاج رجال و اعظم
به گوش دل آویز پند علی را که فرمود: «العفو تاج المکارم»
روزی حضرت امام سجاد در مجمعی که از اصحاب و طرفداران
خود تشکیل داده بود نشسته بودند، یکی از اقوام نزدیک آن حضرت جلو
آمد و آنچه می‌توانست به امام سجاد دشنام داد و بسیار آن جناب را
آزرده خاطر ساخت ولی آن حضرت ابداً سخنی به او نفرمود.

وقتی آن مرد از نظرها دور شد، امام سجاد فرمود شنیدید که این مرد
چه گفت؟ من مایلیم که شما بیائید تا برویم، پاسخش را بگویم تا جواب مرا
هم بشنوید.

۱- غررالحکم و دررالکلم، صفحه ۲۴۵، حکمت ۵۰۰۱.





اصحاب عرض کردند: در خدمت حاضریم، مایل بودیم که شما همان جا جوابش را بفهمائید.

سپس حرکت کردند و به طرف منزل آن مرد رفتند. راوی گفت: آن حضرت در بین راه این آیه را تلاوت می فرمود:

«وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ»^(۱)

و غیظ خود را فرو می نشانند و مردم را عفو می کنند و خدا

نیکوکاران را دوست می دارد.

با شنیدن این آیه دانستم که آن حضرت او را عفو خواهد فرمود. وقتی هم که به منزل آن مرد رسیدیم امام سجاد او را صدا زد همین که او دانست که امام سجاد به در خانه اش آمده خود را برای مبارزه و مقابله آماده کرد و از منزل خارج شد.

امام فرمود: ای برادر آمدی نزد من و آن سخنان را گفתי اگر آنچه به من گفته ای درباره من صحیح است از خدا می خواهم مرا بیامرزد و اگر درباره من سخنان تو درست نیست و نسبت ناروا به من داده ای خدا تو را رحمت کند.

وقتی آن مرد این سخنان را از حضرت سجاد شنید نسبت به آن حضرت عرض ارادت کرد پیشانی ایشان را بوسید و سپس گفت آنچه گفته ام شایسته خودم بوده و درباره شما این جملات البته ناروا است.^(۲)

۱ - سورة آل عمران، آیه ۱۳۴.

۲ - عن اعلام الوری و الارشاد باسنادهما عن أبي محمد الحسن بن محمد عن جده عن محمد بن جعفر و غيره قالوا وقف على علي بن الحسين رجل من أهل بيته فأسمعه و شتمه فلم يكلمه فلما



خوانندگان محترم، امام چهارم با این عمل یعنی عفو و حلم توانست سه موفقیت در زندگی بدست آورد.

یک: طرف خود را مغلوب کند به نحوی که او را در مقابل خود خاضع نماید.

دو: در برابر حوادث و ناراحتیهای دنیا استقامت و ایستادگی کند.
سه: علاوه بر آنکه به پیروان و دوستان خود و هم به آن مرد جسور عفو و اغماض را آموخت و به آنان تعلیم داد که باید در مقابل ظلم و ستم دیگران حلم و بردباری را از دست ندهند محبوبیت فوق العاده‌ای از خود در قلوب آنان ایجاد نمود.

پیغمبر اسلام فرمود:

«إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَاجْعَلْ الْغَفْوَةَ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ»^(۱).

وقتی بر دشمنت غلبه یافتی عفو و گذشت را در مقابل آن قدرت سپاس خود قرار ده.

شاعر در این باره چه نیکو سروده است:

به بخشندگی همچو خورشید باش که گردد عطای تو بر خلق بخش
چو بر دشمن خود ظفر یافتی به شکرانه از قدرت او را ببخش

انصرف قال لجلسائه لقد سمعتم ما قال هذا الرجل و أنا أحب أن تبلغوا معي إليه حتى تسمعوا مني ردّي عليه قال فقالوا له لن فعل و لقد كنّا نحب أن يقول له و يقول فأخذ نعليه و مشى و هو يقول و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين فعلمنا أنه لا يقول له شيئاً قال فخرج حتى أتى منزل الرجل فصرخ فصرخ به فقال قولوا له هذا عليّ بن الحسين قال فخرج الينا متوثباً للشرّ و هو لا يشكّ أنه إنّما جاء مكافئاً له على بعض ما كان منه فقال له عليّ بن الحسين يا أخى أنّك كنت قد وقفت على أنفأ فقلت و قلت فان كنت قلت ما فيّ فاستغفر الله منه و ان كنت ما ليس فيّ فغفر الله لك قال فقبل الرجل بين عينيه و قال بل قلت فيك ما ليس فيك و أنا أحقّ به قال الراوى للحديث و الرجل هو الحسن بن الحسن رضى الله عنه. (بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۵۴، باب ۵، فى مكارم أخلاقه و علمه و اقرار المخالف و المؤلف بفضلّه و حسن خلقه و خلقه حديث ۱)
۱ - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۷، باب ۹۳، حديث ۷۶.





(دکتر رسا)

مرد خردمند در مقابل حوادث بردبار است و در مقابل ناراحتیهایی که از ناحیه دیگران به انسان می‌رسد گذشت دارد.

دوستان، شما اگر بخواهید در برابر ناراحتیهای دنیا اینگونه از پا درآئید همیشه مغلوب حوادث بزرگ خواهید بود و هیچگاه خوشبختی و سعادت نصیبتان نخواهد شد.

ویلیام جیمز استاد روانشناس می‌گوید:

«حوادث را آن طوری که هست بپذیرید و خود را آماده سازید که همان طور قبولش کنید زیرا پذیرش آنچه اتفاق می‌افتد اولین قدم در مغلوب کردن نتایج مصائب و بدبختیها است».

دیل کارنگی نیز گفته:

«تحمل داشته باش و غم و غصه را در زیر نقاب تبسم بپوشان» مرد مسلمان تا حد امکان باید در معاشرت با مردم از کردار و گفتار زشت آنان چشم‌پوشی کند.

روزی حضرت علی از کنار مرد پست فطرتی عبور کرد آن شخص مشغول بدگوئی و فحاشی به آن حضرت گردید علی بن ابی طالب با آنکه می‌دانست آن مرد همه آن سخنان را به او می‌گوید ولی در عین حال ابداً توجهی نفرمود و خود را چنان وانمود کرد که من نشنیده‌ام و یا گمان کرده‌ام که به دیگری این دشنامها را می‌دهی.

پیغمبر اسلام فرمود:



«فان امرؤ عترك بشيء يعلمه فيك تغيره بشيء تعلمه فيه»^(۱)

اگر مردی درباره تو عیب جوئی کرد و صفات زشت تو را به رخت کشید هیچگاه تو در مقام تلافی بر مخیز عیوب او را ظاهر مکن.

حضرت امام کاظم فرمود: «اگر پنجاه نفر گفتند فلانی درباره تو چنین سخن زشتی را گفته ولی خود او می گوید نگفته ام سخن خودش را قبول نما»^(۲)

به قدری روایات در حلم و بردباری و عفو و اغماض فراوان است که ذکر تمام آنها وقت فراوانی لازم دارد فقط همین چند حدیث را به عنوان نمونه تقدیم داشتم.

بنابراین مسلمانان با پیروی از اسلام در مرحله اول تا می توانند باید سخنان و اعمال زشت دیگران را ندیده فرض کنند و سپس از انتقاد و خشونت های افراد، هیچگاه ناراحت نشوند و تحمل و صبر را پیشه کنند در مرحله سوم هم عفو و اغماض را شعار خود قرار دهند.

روزی مرد بی باکی به یکی از علماء جسارت کرد و آبروی او را در مقابل من برد.

من به او گفتم: دانشمندان اروپا معتقدند که بیشتر و بزرگتر حادثه های که

۱ - مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۱۰، باب ما جاء فی المراء و المزاح و ...

۲ - عن ثواب الأعمال باسناده عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن موسی قال: قلت له جعلت فداك الرجل من اخواني یبلغنی عنه الشيء الذی أكره له فأسأله عنه فینكر ذلك و قد أخبرنی عنه قوم ثقات فقال لی یا محمد كذب سمعك و بصرک عن أخيك فان شهد عندك خمسون قسامه و قال لك قولاً فصدقه و كذبهم ولا تذيعنّ علیه شیئاً تشينه به و تهدم به مروته فتكون من الذین قال الله عزّ و جلّ انّ الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب أليم فی الدنيا و الاخره. (بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۵، باب ۶۶، حدیث ۴۰).



در دنیا برای بشر اتفاق می افتد و همه کس را ناراحت می سازد ناشی از دست و زبان مردم است.

آن قدر که مرد بدزبان و بی باک می تواند به شخصیت دیگران لطمه وارد کند و نظام اجتماع را بر هم بزند فقر و گرسنگی تا آن حد نمی تواند عمل مثبتی انجام دهد.

ممکن است شخصی یک عمر رنج کشیده تا توانسته در میان مردم برای خود حیثیتی کسب کند یک نفر مرد بی ملاحظه و احمق در اثر ناراحتی کوچکی آبروی او را در خطر بیندازد و اتفاقاً آن قدر هم این گونه افراد نادان در اجتماع ما فراوانند که هیچ جمعیتی به آن کثرت وجود ندارد.

بنابراین اگر ما بخواهیم از انتقاد و فحش و بدگوئی دیگران رنجیده خاطر گردیم باید تمام عمر خود را با نگرانی و تشویش بگذرانیم و از همه کارها باز مانیم.

دیل کارنگی (در فصل بیست و یکم آئین زندگی) می گوید: «یک روز با سرتیپ سمیدلی بوتلر فرمانده نیروی دریائی آمریکا همان ژنرال سخت گیر و خشنی که تاکنون اسامی و عناوین مختلفی روی او گذاشته اند مصاحبه کردم. او می گفت در جوانی بی نهایت مشتاق و راغب بودم که شهرت و محبوبیت بدست آورم و می خواستم در همه کس اثر خوبی از خود باقی گذارم در آن روزها کمترین انتقاد مرا متأذی و ناراحت می کرد ولی خودم اقرار کردم که سی سال خدمت در نیروی دریائی پوست مرا کلفت کرده است و می گفت: «به من توهین می کردند مرا سگ زرد، مار و ظربان^(۱) متعفن

۱ - حیوانی است بدبو و متعفن اندازه گربه که در دریا زندگی می کند و نام دیگر آن خز می باشد.



می خواندند.

کارشناسان فنی به من ناسزا می گفتند در طی این مدت تمام فحش و دشنام های ناگفتنی را که در زبان انگلیسی پیدا می شد نثار من کردند آیا این ناسزاها مرا نگران می سازد؟! نه.

حالا وقتی می شنوم شخصی ناسزا می گوید هرگز سرم را بر نمی گردانم که ببینم گوینده چه کسی است».

دوستان، به عقیده من تا موقعی که انسان قلباً اطمینان دارد که حق با او است و درست حرکت می کند نباید ابداً از گفته دیگران ناراحت شود.

روزولت می گوید: «هر کاری را که قلباً یقین دارید درست و صحیح است، انجام دهید زیرا در هر حال مورد انتقاد واقع خواهید شد. و آن کار را چه بکنید و چه نکنید لعن و ناسزا خواهید شنید.»

روزی من با جمعی از دوستان برای تفریح به خارج شهر رفته بودیم یکی از رفقا عملی انجام داد که جداً بد بود، و مورد اعتراض رفقا قرار گرفت آن دوست خودش بعد از عمل ناراحت شد ولی وقتی خود را روبرو با اعتراضات رفقا دید بیشتر ناراحت شد و هم در ضمن می خواست خود را آنچنان جلوه دهد که متأثر نشده و ابداً ناراحت نگردیده، لذا با تبسم چند جمله آهسته با یکی از رفقای همراه حرف می زد و می گفت اگر خرده گیری و اعتراض زشت است آقایان چرا این همه به من اعتراض کردند؟

من برای رفع ناراحتی او به او گفتم: شما متأثر نباشید که ما چرا این همه اعتراض می کنیم و بگوئید که ده دقیقه است مشغول نصیحت کردن من شده اند تا در مرحله اول اعتراض به خود ما ارادتمندان شما وارد باشد و به هر حال با آنکه همه این اعتراضات بر ما وارد است عمده منظورمان از این





سخنان این بود که وسایل محبوبیت را از نظر اسلام بحث کنیم و لذا در پی بهانه می‌گردیم که اگر نقصی در رفیق خود دیدیم در مرحله اول به حکم «المؤمن مرآة المؤمن»^(۱) همان را به او تذکر دهیم و آنچنان که اگر جنابعالی آئینه بسیار تمیزی را که کاملاً شفاف است صبح بردارید و مقابل صورت بگیرید اتفاقاً در گوشه رخسار زیبای شما یک لکه سیاهی در آئینه دیده شود مسلماً ممکن نیست که از آئینه عصبانی گردید که چرا صورت مرا سیاه نشان داده، بلکه آن را تمیز می‌کنید و در گوشه‌ای می‌گذارید و به فکر رفع آن نقیصه برمی‌آئید و ابداً در خود از آئینه ناراحتی احساس نمی‌کنید.

بعلاوه پیغمبر اسلام فرمود:

«خیر اخوانکم من اهدی الیکم عیوبکم».^(۲)

بهترین برادران شما کسی است که عیوب شما را به شما

تذکر بدهد.

شاعر در این باره می‌گوید:

گر عیب تو دوست گفت مرنج که رسول ستوده خو گوید
بهترین دوست در زمانه کسی است که عیوب تو روبرو گوید
(دکتر رسا)

آن دوست با کمال گفت: البته فرمایشات جنابعالی و رفقای عزیز را باید قبول کنم و به اسرع وقت آن را به کار بندم و هم بسیار متشکرم که مرا به نواقص اخلاقیم متوجه فرموده‌اید.

۱ - بحارالانوار جلد ۷۱، صفحه ۲۶۸، باب ۱۶، حدیث ۷.

۲ - مجموعه ورام جلد ۲ صفحه ۱۲۳.



چگونه حب جاه و ریاست را علاج کنیم؟

روزی جوانی که مطلع شده بود من در آئین دوست‌یابی کتابی می‌نویسم به خیال خود و روی محبتی که به من داشت چند جمله و چند جلد کتاب از کتب دانشمندان اروپا برایم جمع کرده بود و به من داد.

من به او گفتم: درست است که دانشمندان اروپا برای رفع نگرانی و آئین دوست‌یابی دستوراتی داده و بخصوص در مسأله عفو و اغماض سفارشاتى نموده و دستور بی‌اعتنائی و اهمیت ندادن به دشنام و بدگوییهای دیگران را داده‌اند ولی نمی‌دانم که آیا دستورات اسلام را هم با گفتار آنان تطبیق کرده‌اید یا خیر؟

آیا امتیازات قوانین اسلام را در این باره بر سخنان دانشمندان روانشناس متوجه شده‌اید؟

فروید و دیل کارنگی که به گفته خود می‌دانند همه اعمال فاسد انسان از دو آرزوی اساسی برمی‌خیزد «و آن آرزوی شهوانی و آرزوی بزرگی و اهمیت است» چرا آنان رویه‌ای را که اسلام در علاج این مسأله تعقیب نموده است عملی نکرده‌اند تا بتوانند در معالجه این نگرانیها پیشرفت بیشتری بنمایند.

و بلکه بعکس (دیل کارنگی) بیشتر از هر چیز به مردم اروپا دستور تهییج حس شهوانی و آرزوی اهمیت داشتن را می‌دهد! و لذا آن قدر که جنایات و خصومتها در اثر این تعلیمات ناقص در دادگستریهای اروپا (که دامنه‌اش به مملکت ما هم سرایت کرده) یافت می‌شود در ممالک اسلامی چون طبق دستورات صحیح اسلام عمل می‌کنند دیده نمی‌شود ولی متأسفانه در بعضی از ممالک اسلامی مردم مسلمان در اثر اعراض از دستورات اسلام و تقلید کورکورانه از اروپائیان تا حدی به این جنگ و جدالها مبتلا شده‌اند.



شما در قضیه سرتیپ سمیدلی بوتلر که دیل کارنگی سرگذشت او را به عنوان بهترین نمونه یادآور شده دقت کنید که چگونه می‌گوید: «بی‌نهایت مشتاق شهرت بودم».

اما اسلام در همین جا این چنین شخصی را در مرحله اول، مرض «شهرت‌طلبی و آرزوی عظمت و بزرگی» او را معالجه می‌کند سپس با تشویق و نویده‌های بزرگ و ایجاد ایمان، او را مقابل ظلم و ستم دیگران و بلکه تمام ناراحتیهای دنیا، مأمور به استقامت و بردباری و عفو و اغماض می‌نماید.

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان تنها بقا سعادت و خوشبختی را مخصوص افراد بی‌علاقه به اهمیت و بزرگی می‌داند که فرموده:

«تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَجْعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلوًّا فِي الْأَرْضِ
وَلِافْسَادًا»^(۱).

این خانه آخرت را برای کسانی که در زمین برتری و فساد را
نخواستند باشند، قرار داده‌ایم.

پیغمبر اسلام فرمود:

«حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يَنْبِتَانِ فِي الْقَلْبِ كَمَا يَنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ»^(۲).

خواهش ریاست و بزرگی و علاقه به مال نفاق و جدائی از
دیگران را در قلب پرورش می‌دهد آنچنان که آب گیاه را
می‌رویاند.

و باز حضرت امام صادق فرمود:

۱ - سورة قصص، آیه ۸۳.
۲ - كشف الریبه، صفحه ۵۱، الفصل الرابع.

«ملعون من ترأس ملعون من هم بها ملعون من حدّث بها نفسه».^(۱)

از رحمت پروردگار دور است کسی که خود را رئیس یک جمعیتی قرار دهد (البته سرپرستی و مربی شدن و معلم بودن لازمه‌اش ریاست است ولی این اعمال فقط برای ریاست نباید باشد). و از رحمت خدا دور است کسی که همت گمارد که خود را به ریاست برساند و نیز از رحمت خدا دور است کسی که نفس خود را وعده ریاست دهد.

و باز فرمود:

«من طلب الرئاسة هلك».^(۲)

کسی که آرزوی شخصیت و ریاست در دل داشته باشد هلاک می‌شود.

و روایات از این قبیل فراوان است.

شخصیت‌های مادی در نظر مسلمانان واقعی ناچیزند

دوستان، مرد با ایمان ابداً به فکر ریاست و شخصیت خود نیست و در پی آن هم حرکت نمی‌کند و حتی اگر هم روزی خودبخود اهمیت و بزرگی در خانه‌اش را بکوبد باز هم برای آن ارزشی قائل نیست.

علی در خطبه شقشقیه می‌فرماید:

«اما والذی فلق الحبة وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة

بوجود الناصر وما اخذ الله على العلماء الاّ يقاؤوا على كظة ظالم ولا سغب

۱ - الکافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۸، باب طلب الرئاسة، حدیث ۴.

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۵۰، باب ۱۲۴، حدیث ۲.





مظلوم لالقیّت حبلبها علی غاربها ولسقیّت آخرها بکأس اولها ولألفیتم
دنیا کم هذه ازهد عندی من عطفة عنز»^(۱).

مردم این را بدانید قسم به آن خدائی که دانه را در دل خاک
شکافت و انسان را خلق فرمود اگر نمی بود حضور جمعی از
مردم برای بیعت با من و ریاست من بر آنها و حجت خدا بر من
که یار و مددکار داشتی و اگر نبود آنچه را که خدا از دانشمندان
می خواهد که نباید راضی شوند بر سیری ستمکار و گرسنگی
مظلوم مسلم بدانید که می انداختم زمام خلافت و ریاست را بر
پشت آن و سیراب می کردم آخر خلافت را با جام اول آن و
می یافتید دنیائی که در نظر شما پر ارزش است در نزد من
کوچک تر و بی اهمیت تر از جسد گندیده بزی است.

دوستان، آیا این چنین کسی نمی تواند به آسانی دست از اهمیت خود
برای رضای خدا بردارد.

اگر پروردگار به او دستور عفو و اغماض می دهد مطیع است و اگر هم
دوست دارد که او انتقام بکشد باز هم تسلیم است و اساساً چون از اول
آرزوی اهمیت و بزرگی را در سر نداشته هیچگاه به فکر خصومت و نزاع
بدون رضای خدا نمی افتد در نتیجه مردم او را یک مرد وظیفه شناس
می شناسند.

پس باز دستورات اسلام در این خصوص هم بهترین و کامل ترین
دستورات جهان است.

۱ - نهج البلاغه خطبه سوم معروف به خطبة شقشقیه و با اختلافی در بحار الانوار جلد ۲۹،
صفحه ۴۹۷، باب ۱۵.

بنابراین عفو و اغماض خود یکی از وسایل محبوبیت است، که اسلام کاملاً به آن توجه داشته و برای ایجاد اتحاد و دوستی و جلب افراد، انجام آنرا به مسلمانان دستور داده است و البته این هم یکی از امتیازات اسلام باید محسوب شود.

پس اگر می‌خواهید همیشه اتحاد و دوستی در بین شما برقرار باشد این قاعده را فراموش ننمائید، عفو و گذشت از خطای دیگران را بیاموزید و آن را در زندگانی به کار بندید.



«۱۶»

هدیه یا وسیله ایجاد محبت و بقاء دوستی

«الهدیه تورث المودة»^(۱)

پیغمبر اکرم

یکی از دوستان می‌گفت: من در هندوستان دوستی داشتم که هر وقت مسافری به طرف ایران می‌آمد و مرا می‌شناخت به وسیله او هدیه‌ای برای من می‌فرستاد من در اوائل به خاطر آنکه با او زیاد توافق روحی نداشتم از او خوشم نمی‌آمد ولی کم‌کم دیدم آنچنان محبت او در دلم جا گرفته که بی‌تابانه می‌خواهم او را ببینم بار سفر بستم و برای دیدن او به هندوستان رفتم وقتی او را دیدم با سابق که او را دیده بودم خیلی فرق کرده بود هیچ یک از صفاتش را بد نمی‌دانستم با خودم فکر کردم که شاید چشم پر محبت من بدیهای او را ندیده گرفته است.

به هر حال معلوم شد که آنچه من نسبت به او محبت پیدا کرده‌ام به

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۶۶، باب ۷، حدیث ۲.

خاطر همان هدایائی بوده که او در این مدت برای من از هندوستان می‌فرستاده است.

اینجا بود که معنی این جمله پیامبر اکرم را یقین کردم که فرموده: «هدیه دوستی بوجود می‌آورد و برادری و اخوت اسلامی را تجدید می‌کند و کینه را از بین می‌برد» بله دوستان، یکی از بزرگترین وسایل کسب محبت و جلب قلوب دیگران هدیه و سوغات است. دوستان می‌توانند به این وسیله کمال علاقه خود را نسبت به دیگران اظهار دارند شخصی که از سفر برمی‌گردد و برای دوست و رفیق خود سوغات می‌آورد در واقع اظهار داشته که رفیق عزیز من! اگر چه به ظاهر از شما دور بودم ولی دلم پیش شما بوده در وقتی که باید از همه چیز فراموش کنم به یاد شما بوده‌ام و این هدیه ناقابل را در آنجا برای شما تهیه کرده‌ام.

دوستی که راضی نمی‌شود متاع خوبی را تنها به خود اختصاص دهد بلکه مایل است دوستش را هم از آن برخوردار سازد مسلم توانسته برای همیشه آن مودّت را نگه دارد.

بعلاوه هدایا و تحف، حسد و کینه را از بین می‌برد و تفرقه و جدائی را تبدیل به دوستی و محبت می‌نماید.

پیشوای عظیم الشان اسلام فرمود:

«تَهَادُوا تَحَابُّوا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تَذْهَبُ بِالضَّغَائِنِ»^(۱)

مسلمانان، برای یکدیگر تحف و هدایا ارسال دارید و به

این وسیله ریشه مودّت و دوستی را محکم نمائید. هدیه، حقد

و کینه را از بین می‌برد.

و باز فرموده:

۱ - عن محمد بن سعيد عن السكوني عن أبي عبد الله قال: نعم الشيء الهدية امام الحاجة و قال تهادوا تحابوا فإن الهدية تذهب بالضغائن. (بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۴، باب ۳۸، حدیث ۱).



«نعم الشيء الهدية تذهب بالضعائن من الصدور»^(۱)

نیکو عملی است تقدیم هدیه به رفقا، چون حقد و حسد را از قلوب پاک می کند.

دوستان، سوغات و تحفه دادن به دیگران موجب می شود که آنان روی ارادت و علاقه، در پیشرفت کارها بکوشند.

پیشوای اسلام فرمود:

«نعم الشيء الهدية امام الحاجة»^(۲)

نیکو عملی است هدیه دادن به دوستان قبل از آنکه به آنان حاجتی را اظهار نمایند.

و باز فرمود:

«نعم الشيء الهدية مفتاح الحوائج»^(۳)

هدیه دادن بسیار عمل نیکویی است کلید حوائج است.

دوستان، انسان با این عمل پرارزش می تواند تمام مردم را بدون زحمت، کمک دست خود نماید و آنان را در ناراحتیها و نگرانیهای دنیا همدرد خود سازد.

هنوز فراموش نکرده ام که روزی برای یکی از دانشمندان بزرگ (فقط روی ارادت و علاقه ای که به او داشتم) قدری عطر خالص قمصر سوغات بردم او به من گفت:

پیغمبر اکرم فرموده:

«من تکرمة الرجل لاخته المسلم ان يقبل تحفته»^(۴)

یکی از وظایف دوستی و شرایط احترام دوستان این است

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۵، باب ۳۸، حدیث ۴.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۴، باب ۳۸، حدیث ۱.

۳ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۵، باب ۳۸، حدیث ۳.

۴ - عن موسى بن جعفر عن آبائه قال: قال رسول الله: من تکرمة الرجل لاخته المسلم أن يقبل تحفته أو يتحفه ممّا عنده ولا يتكلف شيئاً. (بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۵، باب ۳۸، حدیث ۶).



که تحفه و سوغات او را قبول نمائید.

و من برای همین دستور این لطف شما را قبول می‌کنم چند روز بعد دچار دشمنی سر سخت شدم که آن دشمن سخنان آن دانشمند را قبول می‌کرد وقتی شرح حال خود را به آن مرد عالم گفتم: فقط با همین سابقه، شرّاً او را از من دفع نمود!

فرق بین رشوه و هدیه چیست؟

من در مجلسی که جمعی از دوستان در آن جمع بودند این سخنان را تا اینجا برای آنها شرح دادم یکی از آنها به من گفت: پس فرق رشوه و این‌گونه هدیه دادن‌ها چیست؟

من به او گفتم: دوست عزیز رشوه با هدیه فرق زیادی دارد.

رشوه موجب افتراق و جدائی بین مردم می‌شود.

هدیه باعث دوستی و اتحاد می‌گردد، رشوه سنگ‌دلی و بی‌رحمی ببار می‌آورد، هدیه نرمی و رأفت به دیگران در قلب ایجاد می‌کند و اساساً موضوع رشوه از هدیه جدا است؛ رشوه را به حاکم و یا قاضی و مانند آن می‌دهند که حکم غیر حقی^(۱) را به نفع رشوه‌دهنده صادر کند.

ولی هدیه را دو دوست، بدون هیچ غرض و مرضی، فقط برای بقای دوستی به یکدیگر می‌بخشند.

رشوه را هر مرد خردمندی جزء بزرگترین آفت نظام و امنیت بشر می‌داند.

رشوه را همه اقوام و ملل جهان حرام می‌شمارند.

اسلام بخصوص، بیشتر بدبختی اجتماع بشر را منوط به اشاعه این موضوع می‌داند و لذا مسلمانان را با تذکر به تأثیر زشت آن، شدیداً از این

۱ - به اعتقاد بعضی از علماء حکم حق یا باطل فرقی ندارد، رشوه همان وجهی است که به قاضی داده می‌شود.





عمل نهی فرموده و رشوه خواری را مانند کفر و عدم اعتقاد به خدای بزرگ دانسته است.

ولی هدیه را وظیفه اخلاقی هر فرد مسلمانی می داند که برای اظهار دوستی و یگانگی می خواهد آن را به کار بندد، هدیه از نظر اسلام فقط به چهار نحوه صورت می پذیرد.

اول: هدیه ای که از طرف مرد حکیم و دانشمندی ارسال می شود که آن همان جمله پند و اندرزی است که برای سعادت و خوشبختی بشر نافع است.

پیغمبر اسلام فرمود:

«ما اهدى المرء المسلم على أخيه هدية افضل من كلمة حكمة

یزیده الله بها هدی او یرده عن ردی». (۱)

مسلمان بهترین هدیه ای که برای برادر مسلمان خود می فرستد یک جمله حکمت آمیز و پند و اندرزی است که نفعتش برای او این باشد که او را بهتر راهنمایی کند و یا او را از مهلکه ای نجات بخشد.

و امام صادق فرمود: هدیه به سه وجه تقسیم می گردد که با یک قسم اول چهار نحوه خواهد بود.

یک: هدیه ای که در مقابل تحفه دیگری داده می شود.

دوم: تحفه ای که برای جلب قلوب دیگران می دهند که آنان در عوض برای شما عملی انجام دهند.

سه: هدیه ای که هیچ غرضی جز رضا و امر پروردگار در کار نیست. (۲)

۱ - بحار الأنوار، جلد ۲، صفحه ۲۵، باب ۸، حدیث ۸۸

۲ - عن الخصال باسناده عن أحمد بن عبد الجبار عن جده عن أبي عبد الله قال الهدية على ثلاثة وجوه هدية مكافأة و هدية مصنعة و هدية عز و جل. (بحار الأنوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۵، باب ۳۸ فی الهدیه، حدیث ۲. و مثله عن رسول الله فی بحار الأنوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۵، باب ۷، حدیث



دوستان، شما توجه کنید که ممالک اروپا تا کجا دچار اشتباه شده‌اند که برنامه زندگی خود را از دین مقدس اسلام با آن همه رموز و اسراری که دارد تنظیم نمی‌کنند و قابل توجه آنکه متفکرین و دانشمندان عالم هم جز عده کمی به این موضوع توجهی نکرده و در علم روان‌شناسی فقط به افکار خود اتکاء نموده و شدیداً خود را دچار زحمت کرده‌اند.

فروید با آنکه می‌توان گفت استاد روانشناسان جهان است باز می‌بینیم به دین آبائی خود، یهودیت باقی است.

انیشتین که بزرگترین متفکرین عالم است باز یهودی است با آنکه روی دلائل علمی، امروز ثابت شده که دین یهودیت ابداً لیاقت رهبری اجتماع را ندارد و این موضوع به عقیده من در اثر غروری است که آنها را احاطه کرده است و نام دین را هم روی عادت به خود نسبت می‌دهند.

ولی در عین حال نباید فراموش کرد که بعضی از بزرگان و فلاسفه هم به دین اسلام عطف توجه نموده و درباره عظمت آن سخن‌هایی گفته‌اند.
برنارد شاو نویسنده و فیلسوف بزرگ انگلیسی (ایرلندی) درباره عظمت دین مقدس اسلام می‌نویسد:

«من همواره برای دین محمد بزرگترین جایگاه را قائم زیرا زندگی حیرت‌انگیز این مرد تأثیر عجیبی در من کرده است.

بنابراین معتقدم دین او یگانه دینی است که با تمام ادوار زندگی بشر مناسب می‌باشد و قابلیت آن را دارد که هر نسلی را به خود جلب کند، اما من پیش‌بینی می‌کنم که اروپا در آینده، دین محمد را قبول خواهد کرد و آثار آن از حالا نمایان است زیرا اروپائیان به او اقبال کرده‌اند».



«۱۷»

جود و سخاوت یا راز ایجاد محبوبیت

«السخی محبب فی السماوات محبب فی الارض»^(۱)

پیغمبر اسلام

فقیری بود که همه روزه وقتی من به مدرسه در ایام طفولیت می رفتم سر راه می نشست و می گفت: سخاوت داشته باشید تا همه شما را دوست بدارند، این مطلب یادتان نرود.

من در آن زمان فکر می کردم که او این جمله را به خاطر دریافت پولی از مردم می گوید ولی بعدها متوجه شدم که او بر فرض هر غرضی داشته اصل جمله حکیمانه است باید آن را با آب طلا نوشت و شعار زندگی

۱ - «عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر عن آبائه أن رسول الله قال السخی محبب فی السماوات محبب فی الارض خلق من طينة عذبة و خلق ماء عینیه من ماء الكوثر و البخيل مبغض فی السماوات مبغض فی الارض خلق من طينة سبخة و خلق ماء عینیه من ماء العوسج». (الکافی، جلد ۴، صفحه ۳۹، باب معرفة الجود و السخاء...، حدیث ۳).



خود قرارش داد.

دوستان، کسی که می‌تواند خود را حاضر کند هدیه برای دوستان خود بفرستد قطعاً در اثر طبع سخاوتمندانه او است و خود عملی است که دوستان را دور یکدیگر جمع می‌کند و محبوبیت فوق‌العاده‌ای در قلوب مردم ایجاد می‌نماید.

صفت جود از خصائص ممتاز انسان است که هر چه در آن صفت بیشتر پیشرفت کند انسانیت او کامل‌تر گردیده است.

انبیاء عظام و دانشمندان بزرگ و روانشناسان عالم و خلاصه جمیع ملل معتقدند که صفتی بهتر از سخی بودن و عملی بهتر از بذل مال و دستگیری از مستمندان (بعد از یکی دو صفت) وجود ندارد.

شخص بخیل را همه دشمن می‌دارند و مورد طعن همه اهل جهان است، ضمناً عملی زشت‌تر و گناهی بزرگتر از بخل در نظر اسلام یافت نمی‌شود.

حافظ، شاعر پارسی زبان می‌گوید:

معنی جود چیست؟ بخشیدن عادت برق چه؟ درخشیدن برق رخشان، کند جهان روشن جود و احسان، جهان و جان روشن گفته‌اند که بهرام گور بسیار مرد سخی طبعی بود وزراء و رجال مملکت به او نوشتند که گنجهای انباشته مملکت و ثروت خزانه را نباید این گونه پراکنده کرد.

بهرام یک جمله در کنار همان نامه نوشت که بسیار حکمت‌آمیز بود و آن جمله این است:

«اگر دام انعام را نگestرم و دلهای آزادگان را به بذل و بخشش صید نکنم پس با کدام حيله می‌توانم قلوب مردم را مسخر نمایم؟»



نمونه‌ای از سخاوت پیشوایان اسلام

رهبران اسلام به حدی در این صفت کامل بودند که درباره هر یک تاریخ دچار حیرت شده است.

پیغمبر اسلام آنچه داشت به مردم عرب مستمند بخشید که برای خود از آن همه اموال فراوان (که از مال خود و اموال حضرت خدیجه جمع‌آوری شده بود) چیزی باقی نگذاشت.^(۱)

حضرت علی وقتی در میدان جنگ مشغول دفاع از جان خود و مسلمانان بود دشمن سرسخت او گفت: یا علی شمشیرت را ببخش آن حضرت بدون تأمل شمشیر خود را به او داد.

آن مرد گفت: من در تعجبم که در این موقع هم دست از جود و سخاوت خود بر نمی‌داری و شمشیرت را به دشمن خود می‌دهی.

فرمود: تو دست حاجت به سوی من دراز کردی، من هم نمی‌توانم ردّ درخواست و سؤال تو را بنمایم که این عمل از شیوه کرم دور است.

آن مرد هم وقتی این سخاوت را از حضرت علی دید از اسب پیاده شد، صدا زد این عمل، سیره و روش مردان با ایمان است. پای آن حضرت را بوسید و به دین اسلام مشرف گردید.^(۲)

۱ - قال ان رسول الله قال ما نفعني مال قط مثل ما نفعني مال خديجة و كان رسول الله يفك من مالها الغارم والعاني ويحمل الكل، و يعطى في النائة و يرفد فقراء أصحابه اذ كان بمكة، و يحمل من أراد منهم الهجرة، و كانت قریش اذا رحلت غيرها في الرحلتين يعني رحلة الشتاء و الصيف كانت طائفة من العير لخديجة، و كانت أكثر قریش مالا، و كان ينفق منه ما شاء في حياتها ثم ورثها هو و ولدها بعد مماتها. (الأمالی للطوسی، صفحة ۴۶۸).

۲ - أبو السعادات في فضائل العشرة، روى أنَّ علياً كان يحارب رجلاً من المشركين فقال المشرك يا بن ابي طالب هبني سيفك فرماه اليه فقال المشرك عجباً يا بن ابي طالب في مثل هذا الوقت تدفع الى



روزی مرد عرب مستمندی، وارد مدینه شد، از اهل آن شهر سؤال کرد که سخاوتمندترین مردم مدینه کیست؟
 آنها حسین بن علی را به او معرفی نمودند، آن حضرت در مسجد مشغول نماز بود.

آن مرد ایستاد پشت در مسجد و این اشعار را خواند:

لم یخب الان من رجاء ومن	حرك من دون بابك الحلقة
انت جواد وانت معتمد	أبوك قد كان قاتل الفسقه ^(۱)

آن حضرت نماز را تمام کرد به قبر، خدمتگزار خود فرمود: آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است؟ قبر جواب داد: آری، پول زیادی باقی مانده و موجود است.

آن حضرت دستور داد که تمام آن را بیاورد، وقتی کیسه پول را حاضر کرد آن حضرت آن را گرفت و در میان دو بُردی که داشت آن را پیچید و از شکاف در، به دست سائل داد که مبادا سائل چشمش به صورت آن حضرت بیفتد و شرمنده گردد و با این اشعار عذرخواهی نمود:

خذها فانی الیک معذرة	واعلم بانی علیک ذو شفقه
لوکان فی سیرنا الغداة عصا	امست سماناً علیک مندفقة
لکن ریب الزمان ذو غیر	والکف منی قليلة النفقه ^(۲)

 سیفک فقال یا هذا أنک مددت ید المسألة الیّ و لیس من الکرم أن یرد السائل فرمی الکافر نفسه الی الأرض و قال هذه سیرة أهل الدین فقبل قدمه و أسلم و قال له جبرئیل لاسیف الأ ذو الفقار ولا فتی الآ علیّ. (بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۶۹، باب ۱۰۶ فی مهابته و شجاعته و الاستدلال بسابقته فی الجهاد علی امامته و فیه بعض نوادر غزواته)

۱ - ترجمه: هیچ گاه مایوس نگشته کسی که امید به تو داشته است و حلقه در خانه‌ات را به امیدی به حرکت در آورده است تو مردی صاحب جود و سخائی و پشتیبان بیچارگانی و پدیرت کشنده کفار و مشرکین و فاسقین بوده است. (بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۰، باب ۲۶، حدیث ۲)

۲ - ترجمه: بستان این مقدار پول را، من از تو عذر می‌خواهم و این را بدان که من به تو بس



اعرابی پول را گرفت ولی شروع به گریه کردن نمود.
حسین بن علی فرمود: مگر آنچه به تو داده‌ام کم بوده است.
گفت ابداً، گریه‌ام برای این است که چگونه این دست سخاوتمند شما
زیر خاک می‌رود.^(۱)

دوستان، این نمونه‌ای از سخاوت پیشوایان دین مقدس اسلام بود
که در تاریخ ضبط شده است و اگر بخواهم برای هر یک از پیشوایان
اسلام نمونه‌هایی از این قبیل نقل کنم، سخن به طول می‌انجامد فقط
مایلم شما بدانید که اسلام تا کجا به این عمل پرارزش اهمیت داده است.

چند روایت در اهمیت جود و سخاوت

پیغمبر اسلام فرمود:
«ان الله جواد يحب الجود».^(۲)

پروردگار جهان دارای صفت جود است و مرد سخی را
دوست می‌دارد.
و نیز فرموده:

«ان السخاء من الايمان والايمان في الجنة».^(۳)

مهربانم اگر روزگار به دست ما خلافت و ثروت فردا را بدهد مال فراوانی به سوی تو ریزش خواهد کرد
ولی زمان تغییرپذیر است و من هم در این وقت دستم از مال دنیا قدری تهی است.

۱ - قال فأخذها الأعرابي و بكى فقال له لعلك استقلت ما أعطيتك قال لا و لكن كيف يأكل التراب جودك. (بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۰، باب ۲۶، حدیث ۲).

۲ - أخبرنا عبد الله بن محمد قال أخبرنا محمد بن محمد قال حدثني موسى بن اسماعيل قال حدثنا أبي عن ابيه عن جده جعفر بن محمد عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن أبيه عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله : ان الله جواد يحب الجود و معالي الأمور و يكره سفاسفها و ان من أعظم اجلال الله تعالى ثلاثة اكرام ذى الشبهة فى الاسلام و الامام العادل و حامل القرآن غير العادل فيه ولا الجافى عنه. (الجعفریات، صفحه ۱۹۶، باب فى ذكر البنات...)

۳ - كنز العمال، (للمتقى الهندى)، جلد ۶، صفحه ۳۹۳، حدیث ۱۶۲۱۷.



سخاوت در اثر ایمان است و مرد با ایمان هم در بهشت است.

و باز در جواب مردی که سؤال کرد: کدام یک از مردم از جهت ایمان با فضیلت ترینشان است؟ فرمود:

«قال افضلهم ايماناً بسطهم كفاً»^(۱)

(با فضیلت تر از همه مؤمنین از حیث ایمان) آن کسی است که دستش در دادن مال به مردم بازتر باشد.

حضرت موسی بن جعفر فرمود:

«ما بعث الله نبياً ولا وصياً الا سخياً ولا كان احد من الصالحين الا سخياً وما زال ابي يوصيني بالسخاء حتى مضى»^(۲)

پروردگار متعال هیچ یک از پیامبران و جانشینان آنان را مبعوث نفرمود مگر آنکه آنها را سخی خلق کرد و نیز هیچ یک از بندگان شایسته خدا نیست مگر آنکه سخاوتمند است و پدرم دائماً به سخاوت توصیه می فرمود تا از دنیا رفت.

دوستان، نمی دانم تجربه کرده اید که انسان هنگامی که سر سفره آدم بخیل می نشیند به قدری ناراحت است که نمی خواهد دست به غذای او دراز کند.

۱ - عن محمد بن سنان عن أبي عبد الرحمن عن أبي عبد الله قال: أتى رجل النبي فقال يا رسول الله أئ الناس أفضلهم ايماناً قال أبسطهم كفاً. (الكافي، جلد ۴، صفحه ۴۰، باب معرفة الجود و السخاء...، حدیث ۷).

۲ - عن ابي الحسن موسى قال السخي الحسن الخلق في كنف الله لا يتخلى الله منه حتى يدخله الله الجنة و ما بعث الله نبياً ولا وصياً ولا كان احد من الصالحين الا سخياً و ما زال ابي يوصيني بالسخاء حتى مضى و قال من اخرج من ماله الزكاة تامة فوضعها في موضعها لم يسأل من اين اكتسبت مالك. (وسائل الشيعة، جلد ۲۱، صفحه ۵۴۴، باب ۲۲، استحباب الجود و السخاء...، حدیث ۲۷۸۲۰)



ولی بعکس، اگر شخص سخی چیزی به انسان بدهد هر چند ناقابل هم باشد باز بسیار گوارا خواهد بود این موضوع از نظر روانی و جسمی هم بی تأثیر نیست.

افراد بخیل غالباً وقتی به دیگری چیزی می دهند چشمشان در پی او است و در دلشان رضایت کامل بر اعطاء آن ندارند شاید بسیار مایل هم باشند که او نتواند آن را تناول کند تا باز به خود آنها برگردد، روی این اصل آن طعام و غذا بر میهمان گوارا نمی شود.

لذا پیغمبر اسلام فرموده:

«طعام الجواد دواء و طعام البخيل داء».^(۱)

طعامی که فرد سخی به انسان می خوراند دوا است ولی

طعام افراد بخیل درد است.

دوستان، اسلام در مذمت بخل و نهی از این عمل زشت آن قدر پافشاری فرموده که آن را بدترین دردها دانسته است.

پیغمبر اسلام فرمود:

«جاهل سخی احب الى الله من عابد بخيل وادوى الداء

البخل».^(۲)

مردی که از علم و دانش دور است و ذاتاً طبع

سخاوتمندانه ای دارد محبوب تر است نزد خدا از شخصی که

اهل عبادت و بندگی است ولی بخیل است (و مردم بدانند) که

بدترین دردها بخل و گرفتگی است.

۱ - بحار الانوار، جلد ۵۹، صفحه ۲۹۱، باب ۸۹، من ابواب الادب و خواصها.

۲ - المحجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۶۳، و جامع السعادة (للنراقی)، جلد ۱، فصل فی ذم التجل عن كتاب «احياء العلوم» و «احياء الاحياء».



و باز فرمود:

«لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ بَخِيلًا وَلَا جَبَانًا»^(۱)

سزاوار نیست برای شخص با ایمان، اینکه بخیل و یا ترسو باشد.

علی دولتی را که لئیم باشد مایه ذلت بزرگان می داند و می فرماید:
«دولة اللئام مذالة الكرام»^(۲)

سلطنت مردمان پست فطرت مایه ذلت بزرگان و دانشمندان است.

شاعر در این باره گفته:

سروری شایسته نامرد نیست تا زمردان در جهان باشد نشان
نکته ای شیوا و نغز و دلپذیر گوش کن از خسرو شیرین زبان
دولت دونان سفله طبع نیست جز نشان ذلت آزادگان
(دکتر رسا)

و نیز فرمود:

«لَا يَجْتَمِعُ الشَّحُّ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبِ عَبْدٍ أَبَدًا»^(۳)

بخل و ایمان با یکدیگر در قلب یک شخص هرگز جمع نمی شود.

و از این قبیل جملات و سخنان پر مغز به قدری از رهبران اسلام به ما رسیده و در کتب اسلامی فراوان است که از حد خارج است.

۱ - کنز العمال (للمتقی الهندی)، جلد ۳، صفحه ۴۵۲، حدیث ۷۴۱۵.
۲ - غرر الحکم و درر الکلم، صفحه ۳۴۸، آثار الحکومة الجائر، حکمت ۸۰۳۹.
۳ - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۲، باب ۱۳۶، حدیث ۱۰.





لذا در اثر این تربیت، مسلمانان به این صفت زیاد اهمیت می‌دهند و از روز پیدایش اسلام تا به حال این برنامه را آنان عملی کرده تا توانسته‌اند با یکدیگر متحد شوند.

دوستان، پس اگر می‌خواهید پروردگار جهان شما را دوست بدارد، مردم به شما علاقمند باشند،

ایمانتان کامل‌تر و بهتر از هر کس مورد قبول خدا واقع گردد، از بندگان شایسته الهی شوید

و آنچه به مردم می‌دهید گوارای آنان گردد،

سخاوت و جود را از مکتب اسلام بیاموزید.

اگر همه مردم به این برنامه عمل می‌کردند مسلم دوستی و اتحاد، تعاون و احسان، در میان اجتماع پیدا می‌شد، دیگر احتیاج به برنامه کمونیستی نداشته و مردم خودبخود با یک عدالت واقعی روی رضا و رغبت به یکدیگر کمک می‌کردند.

ولی از روزی که بخل و گرفتگی در میان اغنیاء و کم‌صبری و بی‌ایمانی در میان مستمندان زیاد گردیده این صداهای گوش‌خراش از گوشه و کنار جهان بلند می‌شود.

من یک نمونه از مردمی که به این برنامه مقدس عمل کردند برای شما نقل می‌کنم تا شما بدانید که اگر رؤسا و زمامداران جهان بخواهند ریشه کمونیسم را از مملکت خود قطع کنند باید اول دستورات اسلام را کاملاً به کار بندند و سپس به فکر اعانت مستمندان برخیزند.

چگونه مسلمانان به یکدیگر کمک می‌کردند

مسعودی در «مروج الذهب» می‌نویسد، که واقدی گفت: من با دو نفر از



مسلمانان دوست بودم که یکی از آنها سیدی بزرگوار و عالیقدر بود من با او مانند یک روح بودیم در دو بدن، تنگدستی عجیبی در ایام عیدی به من رو کرد، زخم گفت: البته ممکن است ما در این ناراحتی صبر کنیم ولی اطفال کوچکم، کودکان همسایه را می بینند و قطعاً ناراحت می شوند اگر بتوانی وسیله ای فراهم کن که برای اطفال فقط لباسی تهیه کنم من نامه ای به دوست هاشمیم نوشتم و از او تقاضای کمکی نمودم، کیسه ای سربسته در پاسخ نامه ام فرستاد و در روی آن نوشته بود که در داخل کیسه هزار درهم است که برای تو می فرستم.

هنوز سر کیسه را باز نکرده بودم به ناگاه از آن دوست دیگرم نامه ای آمد در آن نوشته بود که تنگدستی به من رو کرده اگر می توانید کمکی به من بنمائید من هم بدون هیچ تأمل همان کیسه را برای او فرستادم و از کثرت شرمساری از منزل خارج شدم و به مسجد رفتم شب را در مسجد گذراندم فردا که به منزل برگشتم خوشبختانه زخم به من سرزنش نکرد، ولی هنوز چند دقیقه ای نگذشته بود که رفیق هاشمیم نزد من آمد و کیسه سربسته را در دست گرفته و گفت باید بگوئی که آن کیسه را چه کرده ای من جریان را برایش نقل کردم او در پاسخ گفت:

هنگامی که نامه تو به من رسید هر چه داشتم سر جمع کردم و همان هزار درهم را برای تو فرستادم پس از ارسال وجه، به رفیق دیگرم نوشتم کمکی بنما.

چیزی نگذشت که دیدم همان کیسه خود را که برای تو فرستاده بودم برای من ارسال داشت من هم آن را برداشتم و نزد تو آوردم سپس آن رفیق دیگر را خواستند و هزار درهم را میان خود تقسیم نمودند وقتی سرگذشت را به مأمون اطلاع دادند دستور داد هفت هزار دینار بین ما تقسیم کنند که به



هر یک دو هزار دینار رسید و هزار دینار را هم به زوجه‌ام اختصاص داد. من وقتی این قضیه را برای یکی از دوستانم نقل می‌کردم او به من گفت: این عمل که انسان آنچه دارد به دیگران بدهد و به زن و فرزندان خود سختگیری کند مگر از نظر اسلام عمل زشتی نیست؟ مگر قرآن به پیغمبر مکرم دستور نمی‌دهد که:

«وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^(۱).

و به طور کلی دستت را هم باز منما تا در گوشه‌ای بنشینی و مورد ملامت قرار گیری و از فعالیت بمانی.

و در آیه دیگر در وصف مؤمنین و بندگان خدا فرموده:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^(۲).

و کسانی هستند که وقتی انفاق می‌کنند، نه اسراف کرده و نه سختگیری می‌کنند و در بین این دو، راه اعتدال را پیشه خود کرده‌اند.

البته می‌دانید که آیات و روایات در مذمت اسراف فراوان است بنابراین شما چگونه این اعمال را تمجید می‌فرمائید؟

من گفتم: دوست محترم صحیح است که اسراف از نظر اسلام حرام است و کسانی که به این عمل اقدام می‌کنند سخت مورد اعتراض اسلام واقع شده‌اند ولی اگر شما بیشتر در معنی اسراف وجود دقت می‌فرمودید ابداً به این اشکال‌ها لب باز نمی‌نمودید.

دوست محترم، افراد بشر نسبت به مال دنیا تقریباً نه حالت را از خود

۱ - سورة اسراء، آیه ۲۹.

۲ - سورة فرقان، آیه ۶۷.

نشان می دهند.

۱) انسان ممکن است گاهی به حدی به مال و جمع آوری آن علاقمند گردد که او را حریص بنامند.

مرد حریص به قدری علاقه مند است که اموال دنیا را روی هم انباشته کند که هر چه از هر جا بدست می آورد در دام می کشد چه آنکه آن مال برای او فایده داشته باشد یا ابداً مفید واقع نگردد، که مسلماً این حالت بشر را از هر درنده ای درنده تر می گرداند.

روی این اصل، اسلام مردم را از حرص و آزمندی شدیداً جلوگیری فرموده و در آیات و روایات فراوانی کاملاً مردم مسلمان را از این عمل نهی کرده است.

فردوسی می گوید:

ایا دانشی مرد بسیار هوش همه چادر آزمندی می پوش

۲) گاهی ممکن است بشری تا آن حد علاقه به مال دنیا نداشته باشد که حریص او را بنامند ولی به قدری به مال دنیا علاقمند است که هر چه در دست هر که دید طمع می کند آن را از او بگیرد و جزء اموال خود قرار دهد.

این چنین کسی فرقی با شخص حریص ندارد، جز آنکه مرد طماع فقط علاقمند است کاری کند که رفع احتیاجات و وسایل راحتی خود را به هر نحو که ممکن است ولو از مال دیگران و دزدی و خیانت بنماید.

لذا این چنین کسی هر قدر هم ثروتمند باشد همیشه چشمش بدست مردم است و مبتلا به فقر ذاتی است.

پیغمبر اسلام فرمود:



«ایاک و الطمع فانه الفقر الحاضر»^(۱).

بترس و فرار کن از طمع به مال مردم که این حالت، خود،
فقری است نقد و موجود در باطن تو.

و علی فرمود:

«واحتج الی من شئت تکن اسیر»^(۲).

طمع کن به مال هر کس که می خواهی که اسیر او
خواهی بود.

مرد حریص و طماع را کسی دوست نمی دارد، همه مردم از او منزجرند
در میان آنان ذلیل و بی ارزش است هیچ گاه امانتی به او سپرده نمی شود و
صدها بدبختی دیگر در زندگانی دارد.

۳: گاهی هم انسان روی علاقه به مال دنیا بخیل می شود مرد بخیل مانند
شخص حریص و طماع نیست که نظر به مال دیگران داشته باشد ولی از آنچه
هم دارد نمی تواند صرف نظر کند.

این چنین کسی اگر چه ممکن است مردم او را امین بدانند و در دنیا زیاد
به بدبختی دچار نشود ولی هیچ کس او را دوست نمی دارد و از لذت زندگی
اجتماع محروم است.

پیغمبر اسلام فرمود:

«البخیل بعید من الله بعید من الناس»^(۳).

۱ - عن معمر بن خلاد عن الرضا عن آبائه عن امیرالمؤمنین قال جاء ابو ایوب خالد بن زید الی رسول الله فقال: یا رسول الله اوصنی و اقلل لعلی ان احفظ قال اوصیک بخمس بالیأس عمّا فی یدئ الناس فانه الغنی و ایاک و الطمع فانه الفقر الحاضر و صلّ صلاة مودّع و ایاک و ما تعتذر منه و احبّ لایحک ما تحبّ لنفسک. (بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۲۵، باب ۶، حدیث ۲۷).

۲ - عن امیرالمؤمنین امن علی من شئت تکن امیره و احتج الی من شئت تکن اسیره و استغن عمّن شئت تکن نظیره. (بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۰۷، باب ۴۹، حدیث ۹)

۳ - عن جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه قال: قال رسول الله السخی قریب

مرد بخیل هم از خدا دور است و هم از مردم.

یعنی مورد علاقه خدا و مردم واقع نمی‌گردد.

۴) گاهی انسان در اثر ایمانی که دارد و می‌داند که مال دنیا در همین دنیا خواهد ماند خود را با تلقین حاضر می‌کند که به آنچه پروردگارش به او لطف فرموده اکتفا نماید و ابداً چشمش به مال مردم نباشد که این چنین کسی را قانع می‌نامند.

ابن مسکویه می‌گوید:

«کسی را قانع گویند که به آنچه روزی او شده اکتفا کند و مقید نباشد به اینکه غذای لذیذ بخورد یا آنکه لباس جمیل بپوشد و یا منزلی عالی برای خود تهیه کند».

مرد قانع به آنچه خدا داده است خود را راضی نگه می‌دارد و هیچ‌گاه دست به خیانت دراز نمی‌کند.

مردم او را دوست می‌دارند امانت خود را نزد او می‌سپارند و همیشه از راحتیهای دنیا خیالش آسوده است.

پیغمبر اسلام فرمود:

«طوبی لمن هدی للإسلام وکان عیسه کفافاً و قنع به»^(۱).

خوشبختی مخصوص کسی است که راهنمائی به اسلام

شود و به قدر لزوم از مال دنیا داشته باشد و خود را به آن

قانع سازد.

حضرت علی فرمود:

اللّه قریب من الناس قریب من الجنة و البخیل بعید من الناس قریب من النار. (بحارالانوار جلد ۷۰، صفحه ۳۰۸، باب ۱۳۶ حدیث ۳۷)

۱ - مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۶۳، بیان ذم الحرص و الطمع و مدح القناعة.



«ما عال امرؤ اقتصد و التقدير نصف العيش»^(۱).

کسی که میانه روی کند فقیر نمی شود و نیمی از خوشی زندگی، در تقدیر معیشت است.

شاعر این مضمون را به شعر آورده و می گوید:

تا توانی مکن زیاده روی	تا گرفتار مسکنت نشوی
گر نخواهی زوال دولت و مال	در جهان پیشه کن میانه روی
گر قوی ناتوان شود زافراط	اعتدالش کند دوباره قوی
در ره اقتصاد پندی نغز	گویمت گر به گوش جان شنوی
هست «الاقتصاد نصف العیش»	طرفه درسی زمکتاب نبوی

«دکتر قاسم رسا»

۵) گاهی یک فرد با ایمان در اثر عفت و استغناء طبعی که دارد اگر از گرسنگی جاننش به لب آید حاضر نمی شود که دست نیاز و احتیاج به سوی کسی دراز کند و همیشه به نحوی در میان مردم حرکت می کند که او را یک فرد ثروتمند می دانند.

این حالت ممکن است در کسی باشد ولی در عین حال صفت جود و سخاوت در او نباشد.

این چنین کسی همیشه ناراحتیهای خود را از دوستان خود مخفی می کند که مبادا کسی متوجه فقر و فلاکت او شود.

این صفت گاهی از کثرت غرور و خودخواهی و تکبر است که بسیار مورد مذمت دین اسلام قرار گرفته است و گاهی از ایمان کامل و بی علاقه بودن به مال دنیا و عدم اعتناء به آنچه در دست مخلوق و توکل کامل به

پروردگار است که این عمل بسیار از نظر دین اسلام پرارزش است.

هر قدر مرد طماع را مردم دشمن می‌دارند، بعکس این چنین کسی را دوست می‌دارند.

پیغمبر اسلام فرمود:

«عليك باليأس عما في أيدي الناس فانه الغني الحاضر».^(۱)

بر تو باد مأیوس از آنچه در دست مردم است شوی چون

این خود بی‌نیازی موجود و نقدی است.^(۲)

۶) گاهی مرد با ایمان در اثر بی‌علاقه بودن به مال دنیا ممکن است از مال خود به دیگران بذل و بخشش کند اگر این عمل در موقع خود باشد و هیچ‌گاه بدون جهت مال خود را از دست ندهد.

به عبارت دیگر، هم در مقام حفظ مال خود باشد و هم در موقع خود از ثروتش به دیگران بدهد این چنین کسی را سخی می‌نامند.

ابن مسکویه می‌گوید: «سخی کسی را گویند که بذل و بخشش وی در موقع و حفظ مال نیز در موقع می‌کند یعنی جائی که بایستی انفاق و بذل و بخشش کند بخل نمی‌ورزد و امساک نمی‌کند جائی که نباید بذل مال کند خودداری می‌نماید».

این کس را نیز اسلام بسیار ستوده و روایات در مدح مردم سخاوتمند فراوان است.

۷) گاهی انسان علاوه بر آنکه علاقه‌ای به مال دنیا ندارد و اهل جود و

۱- عن الثمالي عن أبي جعفر قال اتى رسول الله رجل فقال علمني يا رسول الله فقال عليك باليأس عما في أيدي الناس فإنه الغني الحاضر قال زدني يا رسول الله قال إياك و الطمع فإنه الفقير الحاضر قال زدني يا رسول الله قال إذا هممت بأمر فتدبر عاقبته فان يك خيراً و رشداً فاتبعه و ان يك غيماً فدعه. (بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲، باب ۶، حدیث ۳۶)

۲- و از این قبیل روایات در این باره فراوان است.



سخاوت است یک علاقه‌ای هم به هم‌نوع خود دارد نمی‌تواند ببیند که مردی مستمند گرسنه بسر می‌برد ولی او سیر باشد و یا برادر مسلمانش گرفتار است و او با بذل مال، گرفتاری دوست خود را علاج نکند و از طرفی هم حاضر نیست که برای استراحت دوستان و مستمندان، خود را به فشار بیندازد.

لذا مال خود را به نحو تساوی با دیگران تقسیم می‌کند، این چنین حالتی را مساوات و مواسات می‌نامند و اسلام به این صفت زیاد اهمیت داده و بسیار مایل بوده است که ثروتمندان، روی رضا و رغبت کامل نسبت به مستمندان این عمل پرارزش را بنمایند.

ابن مسکویه می‌گوید «مواسات، برابری، برادری، شرکت نمودن با دوستان و مستحقین در امر معاش و مال و آنچه روزی وی شده است می‌باشد».

۸) گاهی هم انسان علاوه بر آنکه سخی است و بذل مال در نظرش آسان است علاقه شدیدتری به هم‌نوع خود دارد، علاقه‌اش به حدی زیاد است که دیگران را بر خود ترجیح می‌دهد و حاضر است خودش ناراحت شود، ولی دوستان و مستمندان در استراحت کامل باشند، مال خود را به رایگان در اختیار آنان می‌گذارد و بر خود فشار می‌آورد، این صفت را ایثار می‌نامند و آنها را در اموالشان بر خودشان، هر چند خودشان نیازمند باشند، مقدم می‌دارند.

قرآن این افراد را مدح کرده که فرموده:

«وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^(۱)

۱ - «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْآيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِجُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً



ابن مسکویه می‌گوید: «ایثار، فضیلت نفسانی است که شخصی بر خود تنگ می‌گیرد تا آنکه به مستحق آن بذل کند. کسی متصف با این صفت نیکو است که با احتیاج وی به مال، از خرج خودداری می‌نماید تا آنکه ایثار نماید».

این حالت را که فوق جود و بهتر از سخاوت است تاریخ در حالات رهبران اسلام نمونه‌های فراوانی به ما نشان می‌دهد که آنان به این عمل مشهور بودند.

البته از بعضی روایات و کلمات دانشمندان استفاده می‌شود که ممکن است نام صفت جود و مساوات و ایثار را سخاوت گذاشت و اشتباه نشود این افراد فقط می‌توانند از آنچه مخصوص خود آنها است از مال و طعام به دیگران ایثار کنند ولی نمی‌توانند از حقوق زن و فرزند خود کاسته و به دیگران بپردازند، مگر در صورت رضایت خود آنان، چنانچه داستان سوره «هل ائی» بنا به نقل همه مورخین چنین بوده است.

۹) گاهی هم بشر در اثر کم خردی و حماقت یا لابلالی‌گری که به خیال خود صاحب جود و سخاوت است، مال خود را بیجا مصرف می‌کند. وقتی انسان در اعمال این افراد دقت می‌نماید درست متوجه می‌شود که آنان مالی را از دست داده‌اند ولی نه نفعی عاید خودشان شده و نه متوجه دیگران گردیده است.

﴿مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. (سوره حشر، آیه ۹).

و کسانی که قبل از اینها خانه گرفته و ایمان آورده‌اند و مهاجرین به سوی آنها را درست می‌دارند و در دل‌های خود نیازی از آنچه به مهاجرین داده می‌شود، احساس نمی‌کنند و آنها را در اموالشان بر خودشان هر چند خودشان نیازمند باشند، مقدم می‌دارند و کسی که نفس خودش را از بخل و حرص نگه دارد، پس آن گروه همان رستگارانند.





این چنین کسی را مُسرف می‌نامند و این عمل از نظر اسلام گناه است اگر این صفت در کسی وجود داشت دیگر علاوه بر آنکه بحد کامل، بی‌اعتنایی به نعمتهای پروردگار نموده و ادای شکر او را نکرده است مورد اعتراض همه عقلاء هم قرار می‌گیرد خدا او را دوست نمی‌دارد مردم از او منزجرند و در سریع‌ترین اوقات به بدبختی و بیچارگی مبتلا می‌شود.

فراموش نمی‌کنم در ایران یکی از ثروتمندان درجهٔ اول در اثر این عمل ورشکست گردید و به کلی بدبخت و بیچاره شد.

وقتی حالات و ناراحتیها و فقر او را به اقوام و نزدیکانش می‌گفتم در پاسخ عوض ترحم به او، این جملات را به زبان جاری می‌کردند «چشمش کور، می‌خواست آنقدر نعمت خدا را بی‌جهت از بین نبرد و در مصارف ناصحیح مصرف نکند.»

و بر عکس مرد تاجری که بسیار قدرتمند بود دستگیرهای بجا و صحیحی از مستمندان می‌کرد روزی که با او مسافرتی خواستم بکنم برای یک تومان (به پول رایج ایران) که بسیار بی‌ارزش است مدتی با راننده گفتگو می‌کرد سپس کمک راننده به او اعتراض نمود که شما برای یک تومان این همه به خود رنج می‌دهید؟

او در جواب گفت: من روزی که از مادر متولد شدم هیچ چیز نداشتم خدای بزرگ به من منت گذارده و این مال را به من ارزانی داشته است و در ضمن هم دستور داده که آن را در مصارف معینی خرج کنم و یک روز هم حساب آن را از من می‌خواهد.

با این وصف آیا من می‌توانم بگویم که آن مال را بیهوده صرف کردم و در عوض دستگیری از مستمندان برای مختصر راحتی خودم خرج کردم. دوستان، من وقتی این سخنان را از او شنیدم و سابقه آن دستگیرها را



هم از او داشتم فهمیدم که او یک مرد سخی الطبعی است و اسراف هم در زندگی ندارد و مسلم روز بروز ترقی بیشتری خواهد کرد، همین طور هم شد پس از مدتی او از ثروتمندان درجهٔ اول محسوب شد.

خواننده محترم، باز هم باید این نکته را متوجه بود که اگر تمام دستورات اخلاقی و کتب روانی که از دانشمندان اروپا در دسترس است مطالعه کنید برنامه‌ای با این وسعت در سخاوت نخواهید دید فقط اسلام است که توانسته به جمیع رموز و دقائق این مسأله اشاره کند و یگانه رمز دوستی و سرّ موفقیت و اتحاد را به مردم معرفی نماید.

به گفتهٔ دانشمند معروف انگلیسی جیون «آئین محمد دارای هیچ ابهام و اشکال و پیچیدگی نیست و یک دین صاف و هموار و بی‌آلایشی است».

واقعاً هم این دین مقدس به قدری کامل و پاک و عاری از نقص است که کوچکترین اشکالی مردمان عاقل جهان نمی‌توانند به آن وارد کنند.





«۱۸»

دید و بازدید، مثبت محبت است

«الزيارة تنبت المودة»^(۱)

پیغمبر اسلام

روزی یکی از علماء بزرگ در مشهد به دیدن من آمد و به من با آنکه هنوز خیلی جوان بودم زیاد احترام گذاشت.

طبعاً محبت آن عالم بزرگ به خاطر دیدنی که از من کرده بود بیشتر در دل من جای گرفت آن روز متوجه شدم که دید و بازدید یکی از وسایل محبوبیت است.

و شاید این عمل یکی از بزرگترین نشانه‌های علاقه واقعی باشد.

آن روز دانستم مردی که نمی‌تواند از مفارقت دوستان و برادران خود

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۵۵، باب ۲۱، حدیث ۳۶.



صبر کند و هر چه زودتر مایل است خود را به ملاقات آنان موفق سازد حقیقتاً قلبی مملو از علاقه و یگانگی دارد و قطعاً این چنین کسی را مردم دوست می‌دارند او را یک مرد وظیفه‌شناس و مؤدب می‌شناسند.

پیشوایان اسلام مسلمانان را به حدی به این عمل پرارزش ترغیب کرده‌اند که ناگزیر هر مسلمانی اگر بخواهد بافضیلت گردد و پروردگار از او خشنود شود و هم مردم او را کاملاً دوست بدارند باید به این دستور عمل کند.

مرد تنبلی که حوصله نکند تا به دیدن دوستان و رفقای خود برود رشته دوستی را قطع کرده و به همان اندازه اتحاد و یگانگی اسلامی را از هم گسیخته است.

علی فرمود:

«ترك التعاهد للصدق داعية القطيعة»^(۱)

ترک مراوده و تعهدات دوستی با رفیق و صدیق باعث قطع علاقه و دوستی خواهد شد.

و نیز پیشوای عظیم الشان اسلام در اهمیت دید و بازدید فرموده کسی که دوست خود را برای خدا دیدن کند مثل این است که خدا را زیارت کرده و او به پاداش بزرگ در روز قیامت خواهد رسید.^(۲)

و حضرت امام باقر به خثیمه فرمود:

«ابلغ من ترى من موالينا السلام و اوصهم بتقوى الله العظيم وان

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۲۳، باب ۱۵، حدیث ۴۰.

۲ - عن الکافی باسناده عن ابی عبد الله من زار اخاه فی الله عز و جل ایائ زرت و ثوابک علی و لست أرضی لك ثواباً دون الجنة. (بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۴۵، باب ۲۱، حدیث ۴) و عن جابر عن ابی جعفر قال رسول الله من زار اخاه فی بیته قال الله عز و جل له انت ضیفی و زائرئ علی قراک وقد اوجبت لك الجنة بحبک اياه (بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۴۵، حدیث ۶) (و مانند این دو حدیث در کتب روایات فراوان است).



يعود غنيهم على فقيرهم و قويهم على ضعيفهم وان يشهد حيهم جنازة ميتهم وان يتلاقوا في بيوتهم فان لقيا بعضهم بعضاً حياة لامرنا رحم الله عبداً احيا امرنا».^(۱)

هر یک از دوستان ما را که دیدی سلام ما را به او برسان و توصیه کن آنان را به پرهیزگاری و اینکه دیدن کند و یاری نماید غنی‌شان، فقیرشان را و قدرتمندان آنان، ضعیفشان را و اینکه حاضر شوند زندگانشان در تشییع جنازه مردگانشان و به دید و بازدید به خانه‌های یکدیگر بروند که اگر این عمل را انجام دادند و به دید و بازدید یکدیگر رفتند اسلام حقیقی را زنده و جاوید خواهند نمود و دستورات ما را عملی خواهند کرد. خدا بیامرزد مسلمانی را که زنده کند اسلام و دستورات ما را.

خوانندگان محترم، اگر مسلمانان فقط همین دستور مقدس اسلام را بکار می‌بستند و روی محبت و علاقه از یکدیگر دیدن می‌کردند و ثروتمندان دستگیری از مستمندان می‌نمودند و قدرتمندان زیر بال بیچارگان را می‌گرفتند و دانشمندان، گمراهان و جهال را در آغوش مهر و محبت می‌کشیدند و آنان را هدایت می‌کردند دیگر دست اجانب نمی‌توانست بر سر مسلمانان دراز باشد.

آیا با دید و بازدید، روح یگانگی و اتحاد را نمی‌توان در جمعیتی ایجاد کرد؟ کسی که به دیدن دوستان نمی‌رود و در نتیجه اتحاد و استقامت را از

۱ - عن خيشمة قال دخلت على ابي جعفر اوذعه فقال يا خيشمة ابلغ من تری من موالينا السلام واوصهم بتقوى الله وان يعود غنيهم على فقيرهم وقويهم على ضعيفهم وان يشهد حيهم جنازة ميتهم وان يتلاقوا في بيوتهم فان لقيا بعضهم بعضاً حياة لامرنا رحم الله عبداً احيا امرنا يا خيشمة ابلغ موالينا انا لانغني عنهم من الله شيئاً الا بعمل و انهم لن ينالوا ولايتنا الا بالورع و ان اشد الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلا ثم خلفه الى غيره. (بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۴۳، باب ۲۱، حدیث ۲)

دست می‌دهد، رفته رفته آنها را فراموش خواهد کرد و محبت آنان از دل او می‌رود.

یکی از بزرگان می‌گفت که تا بافنده، نخها را به ملاقات یکدیگر نفرستد و آنها پشت به پشت هم ندهند محال است که بتوانند در برابر فشارها استقامت کنند.

انسان هم اگر دید و بازدید را ترک کند و جلسه عهد و پیمان دوستی و یگانگی را فراموش نماید محال است بتواند در مقابل شدائد و سختیها استقامت کند.



« ۱۹ »

ضيافت يا واضح ترين وسيله محبوبيت

«السخي ياكل من طعام الناس لياكلوا من طعامه»^(۱)

امام رضا

روزي ميهماني به منزل ما آمده بود و فکر مي کرد که نبايد بيشتر از سه روز در آنجا بماند و لذا روز سوم، با آنکه هنوز لازم بود در مشهد باشد چمدانش را برداشت و قصد رفتن داشت و سخنش اين بود که: مدت ميهماني سه روز است و من بيشتر نمي خواهم مزاحمت ايجاد کنم شاعر مي گويد:

ميهمان عزت جان است ولي همچو نفس

خفه مي سازد اگر آيد و بيرون نرود

۱ - عن علي بن ابراهيم عن ياسر الخادم ابي الحسن الرضا قال السخي يأكل من طعام الناس لياكلوا من طعامه و البخيل لا يأكل من طعام الناس لئلا يأكلوا من طعامه. (بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۴۶، باب ۸۹، حديث ۱)

من به او گفتم: استاد اخلاقم مرحوم حاج ملا آقا جان به من توصیه کرده که با میهمان طوری رفتار کنم که او فکر نکند که میهمان است بلکه خود را عضو همان خانه بداند و اسلام هم منظورش از اینکه فرموده میهمانی سه روز است ممکن است این باشد که بعد از سه روز دیگر نباید آن تشریفاتی که برای میهمان باید قائل شد، برای این شخص قائل باشیم بلکه او عضو خانواده می شود باید خودش در پذیرائی خودش کمک کند و یا توقع پذیرائی زیادی نداشته باشد. ضمناً این را بدانید که اسلام سور دادن و ضیافت نمودن را یکی از بزرگترین وسایل محبوبیت می داند مردمی را که به این عمل پرارزش اهمیت نمی دهند و گوشه ای را گرفته، نه کسی را به خانه خود دعوت می کنند و نه سر سفره دیگران می نشینند از امتیازات دوستی و برادری محروم می داند و آنان را بسیار مورد مذمت خود قرار داده است.

دوستان، شاید تجربه کرده باشید که اگر مدتی سرگرم پذیرایی میهمان عزیزی شوید آن ایام بر شما زود می گذارد و از روز فراق آن میهمان سخت ناراحتید. بعضی از مردم کوتاه فکر به خیال آنکه ورود میهمان موجب فقر و تنگدستی آنان می گردد از صدای پای میهمان فرار می کنند، ولی اسلام برای جلوگیری از این گمان باطل فرموده:

«مردم باایمان و معتقد بخدا بدانند که میهمان در خانه شما روزی خود را که از جانب خدا مقدر او شده است می خورد ولی بلا و گناه را از شما و اهل و عیالتان دفع می کنند»

شعراى مسلمان هم بیانات پیشوایان دین را در این باره خلاصه کرده اند چنانچه صائب تبریزی می گوید:

رزق ما آید بیای میهمان از خوان غیب

میزبان ما است هر کس می شود مهمان ما





از احادیث فراوانی استفاده می‌شود که میهمانی و اطعام از نظر اسلام بالاتر از آزاد کردن بنده‌ای است که در راه خدا باشد با آنکه آزاد کردن بنده ثواب بی‌حدی دارد و به قدری روایات در ترغیب مردم به این عمل پرارزش فراوان است که وقت ما اقتضاء نقل آنها را ندارد ولی چون فراگرفتن آداب ضیافت از لوازم زندگی اجتماعی است مختصراً به آن اشاره می‌نمائیم.

اول: مسلمانان نمی‌توانند بدون دعوت برای صرف غذا به خانه دیگری بروند مگر آنکه صاحب منزل، پدر و یا مادر، برادر یا خواهر، عمو و یا عمه زن و یا شوهر، دایی و یا خاله و یا رفقا و دوستانی که با آنان آنگونه طرح یگانگی را نموده‌اند که هیچ‌گاه از آنها چیزی را دریغ نمی‌کنند باشد، حتی نباید در این صورت انسان منتظر دعوت هم بوده که گاهی این انتظار خود موجب دوری و تفرقه بین اقوام و دوستان صمیمی می‌گردد.

دوم: اگر مسلمانی از آنان برای ولیمه و سور دعوت کرد حتماً باید اجابت کنند و الا نسبت به آن مرد مسلمان جفا کرده و حرمت او را نگاه نداشته‌اند چه بسا مدتی با زحمات فراوان بیچاره غذائی تهیه نموده تا امروز توانسته به این عمل اقدام کند.

پیغمبر اسلام را هر کس به هر مجلس سور و ضیافتی دعوت می‌نمود فوراً اجابت می‌کرد (مگر در مجالسی که اسلام از حضور در آن محافل نهی کرده است) و مکرر می‌فرمود:

«لودعیت الی ذراع شاة لاجبت»^(۱)

اگر مرا به خوردن پاچه گوسفندی دعوت کنند اجابت

خواهم کرد.

و حضرت امام صادق فرمود یکی از حق‌های واجبی که مسلمانان

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۴۸، باب ۸۹، حدیث ۹.



بر یکدیگر دارند این است که اجابت دعوت همدیگر را بنمایند.^(۱)
پیغمبر اسلام فرمود:

«من اعجز العجز رجل دعاه اخوه الى طعام فتركه».^(۲)

از هر ناتوانی ناتوان تر کسی است که او را برادر مسلمانش
سر سفره خود بخواند و او اجابت نکند.

یکی از وصیتهای پیغمبر اسلام به مسلمانان این بود که دعوت به
ضيافت را اجابت کنید اگر چه از پنج فرسخ راه باشد.

سوم: آنکه میهمان باید به مجلسی که در آن گناه می شود نرود در
شب نشینی هایی که مشروبات الکلی استعمال می گردد، که در نتیجه صدها
مفسد خانمانسوز بوجود می آورد، شرکت نکند. اگر صاحب منزل مردی
است که آنچه جمع آوری نموده از اموال بیچارگان و با ظلم و ستم بوده
اجابت دعوت او را ننماید. در مجلسی که فقرا از آن محرومند ولی اغنیاء و
قدرتمندان حضور دارند قدم نگذارد.

حضرت علی فرماندار بصره (عثمان بن حنیف) را برای آنکه سر
سفره ای نشسته که فقرا در آن مجلس حضور نداشته اند در نامه مفصلی توبیخ
کرده است.^(۳)

پیغمبر اسلام فرمود:

«من لم يجب الدعوة فقد عصى الله و رسوله و يكره اجابة من يشهد

وليتمه الاغنياء دون الفقراء».^(۴)

۱ - عن ابی عبد الله قال: من الحقوق الواجبات للمؤمن على المؤمن يجيب دعوته.

(المحاسن للبرقي، جلد ۲، صفحه ۴۱۱، حدیث ۱۴۱ و بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۴۷، حدیث ۶)

۲ - عن رسول الله : من اعجز العجز رجل دعاه اخوه الى طعام فتركه من غير علة. (بحار الانوار،
جلد ۷۲، صفحه ۴۴۸، باب ۸۹ حدیث ۱۰)

۳ - نهج البلاغة مكتوبه ۴۵.

۴ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۴۸، باب ۸۹ حدیث ۱۱.





کسی که اجابت دعوت دیگران را نمی‌کند نافرمانی خدا و پیامبر او را نموده و کراهت دارد که مسلمانی دعوت کسی را قبول کند که در ضیافتش اغنیاء حاضرند ولی مستمندان از آن محرومند.

چهارم: هر کجا که صاحب خانه می‌گوید باید بنشینند که حضرت امام صادق فرمود:

«إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي رَحْلَةٍ فَلْيَقْعُدْ حَيْثُ يَأْمُرُ صَاحِبُ الرَّحْلِ فَإِنَّ صَاحِبَ الرَّحْلِ أَعْرَفُ بِعَوْرَةِ بَيْتِهِ مِنَ الدَّخْلِ عَلَيْهِ».^(۱)

وقتی یکی از شما مردم مسلمان در خانه برادر خود وارد شد هر کجا که او می‌گوید باید بنشینند چون صاحب خانه بهتر به اسرار داخلی خانه خود وارد است تا کسی که بر او وارد می‌شود.

پنجم: آنکه میهمان باید با رغبت کامل دست به سوی طعامی که برای او حاضر کرده‌اند دراز کند به نحوی که میزبان احتمال ندهد که آنچه برای او آورده است به آن میل ندارد، که این عمل نشانه علاقه به او است. این موضوع عملاً و به تجربه ثابت است کسی که دیگری را دوست می‌دارد به هر چه مربوط به او است نیز علاقه‌مند است.

حضرت امام صادق فرمود:

«يَعْرِفُ حُبَّ الرَّجُلِ بِأَكْلِهِ مِنْ طَعَامِ أَخِيهِ».^(۲)

علاقه یک فرد به برادر مسلمان خود در وقتی معلوم می‌شود که در نزد او از غذای او بحد کافی بخورد.

ششم: آنکه میهمان از طعام و غذای برادر مسلمان خود به حد کافی بخورد و گرسنه از سر سفره او برنخیزد که این عمل هم نشانه کمال علاقه و

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۵۱، باب ۹۱، حدیث ۲.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۴۸ و ۴۴۹، باب ۹۰، حدیث ۲.



حسن ظنی است که به میزبان خود دارد. حضرت امام صادق فرمود:

«يعرف حب الرجل اخاه بكثرة اكله عنده»^(۱).

علاقه یک فرد به برادر مسلمان خود در وقتی معلوم

می شود که نزد او از غذای او به حد کافی بخورد.

هفتم: آنکه میهمان در مجلس ضیافت برادر مسلمان خود ادب را رعایت کند که میزبان و میهمانان دیگر را منزجر ننماید و باید به قدری مراعات حال دیگران را بکند که نتواند کسی به او ایرادی نماید.

فراموش نمی کنم که روزی در مجلس ضیافتی که جمعی از دانشمندان حضور داشتند مرد بی ادبی سر سفره غذا نشسته بود، اولاً: به کلی مراعات رفقای خود را نمی کرد و ثانیاً: به قدری اعمالش از دایره ادب خارج بود که همه را ناراحت کرده بود.

مثلاً اگر غذائی نمکش قدری بیشتر از حدّ عادی بود اولاً سخت به صاحب خانه اعتراض می کرد و بعد هم از دهان خود در حضور مردم خارج می نمود و گاهی هم دندانهای مصنوعی خود را بیرون آورده و آنها را پاک می کرد و ...

یکی از دانشمندان آهسته به صاحب خانه گفت: شما که این چنین میهمان بی ادب داشتید چرا ما را ناراحت نمودید و به این مجلس دعوت کردید؟

من جلو رفتم و در پاسخ او گفتم: این اعتراض را نباید به میزبان کرد بلکه باید به دانشمندان مسلمان گفت که چرا مسلمانان را با دستورات اخلاقی و اجتماعی اسلام آشنا نمی کنند؟ اسلام آن قدر که برای آداب معاشرت با مردم سخن به میان آورده در کمتر موضوعی آنگونه سفارش و توصیه فرموده

۱- بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۴۸، باب ۹۰، حدیث ۱.





است.

هشتم: آنکه میهمان نظافت و تمیزی را مراعات کند و حتی المقدور در سر سفره با دست کثیف ننشیند و هیچ‌گاه با دست کثیف غذا نخورد و از کوزه شکسته که میکروب در آن جمع می‌شود آب ننوشد و خلاصه هر چه می‌تواند باید نظافت را بهتر رعایت کند که مردم او را بیشتر دوست بدارند.

نهم: آنکه به صاحب منزل امر و نهی ننماید که پیغمبر اسلام فرمود اگر به چند عده از مردم اهانت شود نباید ملامت کند مگر خود را که یکی از آنها میهمانی است که به میزبان خود امر و نهی می‌کند.

دهم: آنکه هر چه نزد او می‌گذارند آن را کم نشمارد که امام صادق فرمود:

«هَلَكَ امْرُؤٌ احْتَقَرَ مِنْ اخِيهِ مَا قَدَّمَ اِلَيْهِ»^(۱).

هلاک می‌شود میهمانی که کوچک شمرد آنچه را که برادر مسلماننش نزد او می‌آورد.

وظایف میزبان چیست؟

اسلام برای کسی که می‌خواهد دوستان را سر سفره خود دعوت کند و آنها را ضیافت نماید وظایفی معین کرده که منجمله اینها است.

یک: آنکه ضیافت فقط برای خدا باشد و عمده منظورش جلب رضایت پروردگار بوده باشد که رهبر عظیم الشان اسلام حضرت رسول اکرم فرمود کسی که ضیافتی کند برای خودنمایی خدای تعالی او را به عذابی

۱ - باسناده عن صفوان بن يحيى قال جاءني عبد الله بن سنان قال هل عندك شيء فقلت نعم بعثت ابني و أعطيته درهما يشترى به لحما و بيضا فقال أين أرسلت ابنك فخبرتة فقال رده رده عندك خل عندك زيت قلت نعم قال فهاته فاني سمعت أبا عبد الله يقول هلك امرؤ احتقر لأخيه ما حضره هلك امرؤ احتقر من أخيه ما قدم إليه. (المحاسن، جلد ۲، صفحه ۴۱۴، باب ۲۰ فی أنس الرجل فی منزل أخيه...، حدیث ۱۶۶)



سخت مبتلا می‌کند.

بنابراین وقتی مسلمانی در ضیافت خود مقصودی جز رضایت خدا نداشته باشد می‌کوشد که هر میهمانی که بیشتر پروردگارش مایل است که او را به سر سفره خود دعوت کند، به میهمانی بطلبد. برای چنین کسی فقیر و غنی فرقی ندارد دیگر به فکر آنکه اطراف او باید همه افراد با شخصیت نشسته باشند نمی‌افتد.

دو: آنکه میزبان، خود را به زحمت و تکلف نیندازد هر چه در خانه دارد برای میهمان خود حاضر کند.

سه: شئونات میهمان را حفظ کند و غذائی که او بهتر مایل است برایش حاضر نماید.

چهار: قبل از میهمان شروع به خوردن غذا کند و بعد از سیر شدن او دست از غذا بکشد.

پنج: تا می‌تواند با میهمان در غذا خوردن کمک کند و هیچ‌گاه بدون اجازه میهمان روزه نگیرد (البته روزه‌های مستحبی).

شش: تا می‌تواند میزبان باید میهمان را اکرام و احترام کند و از مقدم او تشکر نماید.

و خلاصه ضیافت از نظر اسلام شرایط فراوانی دارد اسلام به این عمل بسیار اهمیت داده و یکی از بزرگترین وسایل محبوبیت را ضیافت و میهمانی و عمل نمودن به شرایط آن می‌داند کتب فراوانی دانشمندان اسلامی در خصوص این موضوع نوشته‌اند که با مطالعه آنها شما درست‌تر متوجه می‌شوید که باز هم اسلام در این باره بهتر توانسته به رموز و اسرار این قانون اجتماعی و دوست‌یابی اشاره کند.





«۲۰»

انفاق و احسان را از مکتب اسلام بیاموزید

«وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^(۱)

(و نیکی کنید که قطعاً خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.)

یکی از دوستان که در مشهد سکونت داشت بلکه اهل مشهد مقدس بود و بسیار خیر و فوق‌العاده سخی و خدمتگزار جامعه بود به من گفت من کاری را لذت‌بخش‌تر از انفاق و دستگیری از مستمندان نمی‌دانم، زیرا وقتی انسان به کسی که محتاج است چیزی می‌دهد و او را خوشحال می‌کند خوشحالی او به روح و قلب انسان سرایت می‌نماید و در آن هنگام به قدری احسان‌کننده نشاط پیدا می‌کند که حد ندارد و به عقیده من انفاق و احسان به دادن مال و دستگیریهای مادی منحصر نمی‌شود و بلکه شامل انفاق و

۱ - سورة بقره، آیه ۱۹۵.



احسان معنوی هم می‌گردد.

من به او گفتم: بله دوست عزیز «احسان و نیکی» به مردم یک معنی وسیعی دارد که شامل همه نیکوئی‌ها و اعمال رأفت‌ها و بذل و بخششهای مادی و عملی نسبت به دیگران می‌گردد. آیات و روایات فراوانی در کتب اسلامی برای تشویق مردم به این عمل پرارزش وجود دارد.

اسلام گاهی از آن تعبیر به احسان فرموده و گاهی به عمل شایسته و گاهی به برّ و نیکی به مردم نموده است.

در کمتر جایی است که قرآن نام مردمان باایمان را ببرد و عمل شایسته را در تعقیب آن یادآور نشود و اساساً اسلام شخصی را که نیکی و احسان از او دیده نمی‌شود از دایره مسلمانان و مؤمنین خارج می‌داند.

آری بزرگی و اهمیت بشر وابسته به احسان و نیکی به مردم است.

دوستان، چون این موضوع چنانچه قبلاً هم گفته شد مصادیق زیادی دارد و شامل همه اعمال حسنه می‌گردد و هر عاقلی می‌داند که این عمل تحت هر عنوانی تحقق پیدا کند مورد پسند همه ادیان است و اسلام بخصوص دستور داده که مسلمانان نسبت به همه مردم (مسلمان و غیرمسلمان) نیکی کنند، ما دیگر به بحث مفصل آن از نظر اسلام نمی‌پردازیم و بلکه به مسأله انفاق از نظر آئین دوست‌یابی اشاره می‌کنیم.

انفاق و تأثیر آن در ایجاد محبت

دوستان، انفاق و دستگیری از مستمندان یگانه نشانه محبت و وسیله اتحاد است.

در هر جمعیتی که این عمل رواج داشته باشد روزبروز به سعادت نزدیکتر می‌شوند.



افرادی که از دستگیری بیچارگان غافلند تیشه به ریشه خود زده و دائماً مشغول از بین بردن خود می‌باشند.

انسان عاقل کسی است که با این وسیله بتواند مردم را با خود مهربان کند و عملی انجام دهد که خدا هم او را دوست بدارد.

علی در خطبه مفصلی که مردم را به وظایف خود آشنا می‌ساخت فرمود:

«وَانْفِقُوا اَمْوَالَكُمْ»^(۱).

بخشش کنید به دیگران اموالتان را.

و در یکی از سخنان حکمت‌آمیز خود فرموده:

«طوبى لمن ذل فى نفسه و طاب كسبه و صلت سريره و حسن

خليقته و انفق الفضل من ماله»^(۲).

خوشا به حال کسی که کوچک شمرد نفس خود را و پاک

کند کسبش را (از غش و خیانت) و اصلاح کند صفات روحی

خود را و نیکو گرداند خلقش را و انفاق کند به دیگران، زیادی

اموال خود را.

و به حدی در قرآن و در روایات (سخنان پیشوایان اسلام) دستور

انفاق داده شده و مردمانی که به این عمل اقدام می‌کنند مدح شده‌اند که اگر

بخوایم همه آنها را نقل کنم به قول معروف «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» و

البته مسلمانان از این همه اصرار و تأکید در خصوص انفاق و دستگیری از

۱ - نهج البلاغه، صفحه ۲۶۶، الوصیه بالتقوی.

۲ - عن نهج البلاغه عن امیرالمؤمنین طوبی لمن ذل فی نفسه و طاب کسبه و صلت سریره و حسن خلیقه و انفق الفضل من ماله و أمسک الفضل من لسانه و عزل عن الناس شره و وسعته السنه و لم ینسب الی بدعه قال السید رضی الله عنه و من الناس من ینسب هذا الکلام الی رسول الله . (بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۲۳، باب ۳۷، حدیث ۳۷).

مردم متوجه می شوند که این عمل، بزرگترین وسیله محبوبیت و اتحاد است.

انفاق عمر را طولانی می کند

روزی پیغمبر اسلام در منبر مردم را از دزدی و سرقت نهی می فرمود ناگهان از میان جمیعت مردی برخاست و عرض کرد:

یا رسول الله من مرد دزدی هستم که آنچه دارم از راه دزدی و سرقت بدست آورده ام و در این ساعت که سخنان شما را شنیدم تصمیم گرفتم توبه نمایم و دیگر دست به این گونه اعمال دراز نکنم، آیا توبه من قبول است؟

پیغمبر اسلام فرمود: باید آنچه را هم دزدیده ای به صاحبانش برسانی و اگر آنان را نمی شناسی باید در میان فقراء تقسیم کنی. عرض کرد: حاضرم و رفت و هر کس را که می شناخت اموالش را به او رد کرد و بقیه آن را در میان مسجد بین فقراء تقسیم نمود و به خانه خود برگشت. روز اول و دوم و سوم را روزه گرفت و چون غذائی نداشت و کسب و کاری هم به آن زودی برایش پیدا نشده بود با قدری آب روزه خود را افطار نمود. شب چهارم از گرسنگی بی طاقت شد، با خود گفت: که اسلام اجازه می دهد انسان به قدری که بخورد و نمیرد از مال دیگران و یا حرام استفاده نماید. نیمه شب از منزل بیرون آمد، از دیواری بالا رفت وارد خانه ای شد، نگاهی کرد دید زنی در وسط اطاق روی تختی خوابیده. اطراف منزل گردشی کرد بشقاب چلو و خورش آماده ای در گوشه اطاق چشم او را خیره نمود، بی اختیار دست به طرف غذا دراز کرد و انگشتان خود را در آن فرو برد.

ولی هنوز لقمه ای نخورده بود که با خود گفت چه زود توبه و تصمیم خود را شکستم، دست از غذا کشید و از جا حرکت کرد و به سوی منزل خود



با حال ضعف و ناراحتی فوق العاده‌ای بدون آنکه حتی یک لقمه از آن غذا را بخورد بازگشت.

صبح برای نماز به مسجد آمد رسول اکرم مردها را دستور می‌داد که زن انتخاب کنند و زنان را امر می‌فرمود که شوهر نمایند و ثوابهای نکاح و کراهت مجرد بودن را به مردم تذکر می‌داد.

در این بین زنی از جا حرکت کرد و گفت: من زنی هستم که مدت‌ها است شوهرم از دنیا رفته و چون شخصاً ثروتمندم مایل بودم دیگر شوهر انتخاب نکنم، ولی امروز دانستم که این عمل از نظر اسلام شایسته نیست لذا حاضرم هر شوهری را که پیغمبر خدا برایم انتخاب کند قبول نمایم.

جمعیتی از مردم عرب که در مجلس حاضر بودند برخاسته همه از پیغمبر اسلام خواهش می‌کردند که این زن را برای ما ازدواج فرمائید. پیغمبر اسلام قدری تأمل کرد از جانب خدا وحی شد که به این مردم بگو: هر کس این زن را به همسری انتخاب کند بیشتر از سه روز زنده نمی‌ماند.

همه مسلمانان با شنیدن این سخن بجای خود نشستند جز همان مرد دزدی که سه روز است غذایی نخورده و باید روی حساب عادی همین امروز از دنیا برود، شاید با خود می‌گوید: باز سه روز زنده بودن هم غنیمت است، لذا عرض کرد یا رسول الله این زن را برای من انتخاب نمائید.

پیغمبر اسلام هم فوراً آن زن را برای او عقد کردند. آن زن دست شوهر خود را گرفت و به طرف منزل خود برد مرد دزد وقتی نگاه کرد دید این همان منزلی است که در شب گذشته می‌خواسته به آنجا دست برد بزند وارد منزل شد دید همان ظرف غذا گوشه اطاق بجای خود هست و هنوز جای انگشتان او در غذا همچنان باقی است! در اولین گفتار بزَن خود گفت:

من گرسنه‌ام غذائی بیاور تا دفع گرسنگی خود را نمایم، آن زن هم همان غذا را نزد او گذاشت. با خود گفت راست گفته پیغمبر اسلام که فرمود: کسی که از حرام خودداری کند روزیش از حلال خواهد رسید.

در این بین مرد فقیری در خانه فریاد کرد که من گرسنه‌ام به من چیزی انفاق کنید که پیغمبر اسلام فرموده انفاق عمر را طولانی می‌سازد. مرد دزد که می‌دانست باید سه روز دیگر بمیرد با خود فکر کرد که من با این عمل می‌توانم عمر خود را طولانی کنم لذا فوراً از همان غذائی که در جلو داشت به فقیر داد و فقیر او را دعا کرد رفت.

سه روز از این جریان گذشت، مردم مسلمانی که می‌دانستند آنچه پیغمبر اسلام بفرماید تخلف ناپذیر است به در خانه آن زن و مرد آمدند که حتماً آن مرد خواهد مرد و به این انتظار، آن روز بر آنان گذشت و خبری از مرگ او نشد.

نزد پیغمبر مکرم آمدند عرض کردند شما که همیشه سخن از روی راستی می‌فرمودید چه شد که این دفعه گفتارتان خلاف واقع شد.

آن حضرت فرمود: باید تحقیق شود که او چه کرده که این گونه بلای حتمی از او دفع شده است وقتی او را دیدند و سؤال نمودند گفت همان کسی که فرمود: سه روز بعد خواهی مُرد، فرموده بود اگر تصدق کنی عمرت طولانی می‌شود من تصدق کردم خدای قادر متعال مرا از مرگ حتمی نجات داد.

دوستان، اسلام تا توانسته مسلمانان را به این عمل پرارزش ترغیب کرده و به مردان با ایمانی که می‌دانند همه کارها در دست خدا است فرموده با انفاق، شما را خدا ثروتمند می‌کند، بلاها را از شما دفع می‌نماید، از حوادث دنیا شما را محفوظ نگه می‌دارد.





حضرت امام باقر فرمود:

«ان الصدقة لتدفع سبعين بلیة من بلايا الدنيا مع مئیة السوء ان

صاحبها لا يموت مئیة السوء ابداً مع ما یدخر لصاحبها فی الاخرة».^(۱)

صدقه دفع می‌کند هفتاد بلا از بلیه‌های دنیا را هیچ‌گاه مردی

که صدقه می‌دهد به مردن بدی مبتلا نمی‌شود علاوه بر این در

قیامت هم برای او ثوابهایی ذخیره شده است.

انفاق موجب حفظ مال است

روزی امام صادق با جمعی از بازرگانان که کالای خود را همراه داشتند عازم سفری شدند. در بین راه به آنان خبر دادند که جمعی از دزدان مهای سرققتند و به مجرد آنکه شما به آنها برسید آنچه داشته باشید خواهند گرفت.

تجار از شنیدن این جملات بسیار ترسیدند رو به امام صادق کردند و گفتند ما این اموال را به شما می‌بخشیم که اگر دزدان متعرض ما شدند بگوئیم آنها متعلق به شما است تا به احترام شما از این اموال چشم‌پوشی نمایند.

آن حضرت فرمود شاید آنها برای سرقت اموال من آمده باشند در این صورت بی‌جهت اموال خود را از دست داده‌اید.

سپس آن حضرت اضافه کرد و فرمود که بسپارید به کسی که آن را از هر گزند حفظ کند. سؤال کردند که آن شخص کیست فرمود خدا پرسیدند چگونه اموال خود را بخدا بسپاریم.

۱ - الکافی، جلد ۴، صفحه ۶، باب أن الصدقة تدفع البلاء، حدیث ۶.

در پاسخ فرمود که به فقراء و مستمندان از آن صدقه دهید عرض کردند که در این بیابان مستمندی یافت نمی‌شود.

امام فرمود تصمیم بگیرید که یک سوم آن را به بیچارگان و فقراء انفاق نمائید آنها هم این تصمیم را گرفتند وقتی قدری راه آمدند دزدان سر راه بر آنها گرفتند ولی در عوض سرقت، بزرگ آنان رو به امام صادق کرد و گفت که من در شب گذشته پیغمبر اسلام را بخواب دیدم آن حضرت به من فرمودند که در این ساعت خدمت شما برسیم و خود را معرفی کنیم و شما را از شر راهزنان حفظ نمائیم.

امام صادق فرمود ما به شما احتیاج نداریم خدا ما را حفظ خواهد کرد.

وقتی هم که بازرگانان به وطن مراجعت نمودند و به عهد خود وفا کردند از باقی مانده آن مال استفاده فراوانی نمودند که به یکدیگر می‌گفتند به برکت وجود امام صادق ما به این استفاده سرشار رسیدیم آن حضرت فرمود این برکت در اثر معامله کردن با خدا است بعد از این هم به این عمل ادامه دهید.^(۱)

دوستان، پیشوایان دین اسلام نه تنها مردم را به انفاق و بذل و بخشش امر می‌کردند بلکه در مرحله اول خود آنان به این عمل اقدام می‌نمودند.

وقتی دانشمندان بزرگ تاریخ، حالات و دستگیری آنان را از مستمندان

۱ - عن عیون اخبار الرضا ، المفسر عن أحمد بن الحسن الحسینی عن أبی محمد العسکری عن آبائه عن موسی بن جعفر قال: کان الصادق فی طریق و معه قوم معهم أموال و ذکر لهم أن بارقة فی الطريق یقطعون علی الناس فارتعدت فرائصهم فقال لهم الصادق ما لکم قالوا معنا أموال نخاف أن تؤخذ منا أفتأخذها منا فلعلهم یندفعون عنها إذا رأوا أنها لک فقال و ما یدریکم لعلهم لا یقصدون غیری و لعلکم تعرضونی بها للتلّف... الی آخر الحدیث. (بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۱۲۰، حدیث ۲۳)



مطالعه می کنند واقعاً دچار بهت می شوند و می گویند:

«آیا بشری ممکن است مانند پیغمبر اسلام یا علی بن ابی طالب

همه اموال خود را به دیگران بدهد و شب را گرسنه بسر ببرد!

آیا می شود کسی آن قدر به خود فشار بیاورد که از گرسنگی سنگ به

شکم بیند تا دیگران راحت باشند!

آیا مادر دهر فرزندی مانند حسن بن علی و حسین بن علی

ممکن است بوجود آورد که نیمه های شب برای مستمندان و بیچارگان نان

و آب ببرند!

آیا کسی مانند امام سجاد پیدا می شود که از بس کیسه های آذوقه

برای فقراء به دوش کشیده باشد که پشتش پینه کند!

آیا کسی مانند امام صادق ممکن است در عالم باشد که هر شب به

ظله بنی ساعده برود و برای صبحانه خفگی که خارج از مذهب تشیع اند

نان و غذا ببرد و بگوید اگر اینان شیعه می شدند حتی در نمک هم با ما

شریک بودند و اگر هم روزی آنان به ظاهر دستشان از مال دنیا تهی بود باز با

اخلاق و احترام فقراء را از خود راضی نگاه می داشتند و مسلمانان را دستور

می دادند که باید با فقراء و اغنیاء یکسان رفتار کنند».

روزی من این سخنان را در مجلسی برای جمعی توضیح می دادم یکی

از اساتید دانشگاه مشهد که بعدها معلوم شد مسیحی است به من گفت:

بعضی از دانشمندان مسیحی اروپائی همین اقرار را درباره پیغمبر اسلام

کرده اند اگر اجازه می فرمائید برای دو مقصود که یکی تأیید فرمایش شما و

دیگر آنکه مسلمانان به ما نگویند رهبران و کشیشان مسیحیت درباره پیغمبر

اسلام حق کشی کرده اند نقل کنم.

من گفتم: تقاضا می کنم بفرمائید استفاده خواهیم کرد.

او گفت: مستر مارکودار می نویسد: که «محمد با غنی و فقیر یکسان رفتار می کرد به حقیقت او پیغمبر مبارک و میمونی است که خداوند او را برای بشر فرستاده است».

این استاد سخنانش را طوری ادا می کرد که من استنباط کردم کسی تعرضی کرده که او اینطور ناراحت است، لذا رو به دوستان کردم و گفتم: مگر چه فرموده اید که استاد مثل اینکه از شما گله مند است.

یکی از رفقا گفت: امروز من در راه با ایشان برخوردیم ایشان فرمودند: واقعاً شما مردم سعادت مندی بودید که از روز نخست دین مقدس اسلام را برنامه زندگی خود قرار داده اید من تا امروز نمی دانستم که این آئین مقدس دارای این همه قوانین محکم و اساسی است و تا کجا متوجه رموز سعادت مردم بوده است من از ایشان سؤال کردم مگر چه شده که شما به این مطلب اقرار می کنید.

گفتند: کتابی را در مسائل اخلاقی از اسلام مطالعه می کردم و فوق العاده لذت بردم و در نتیجه به این حقیقت پی برده ام.

من به او گفتم: آری اگر علماء و کشیشان مسیحیت حق کشی نمی کردند همه مردم جهان مانند شما متوجه این مطلب می شدند ولی دست اهریمن بدبختی دامنگیر جامعه مسیحیت شده و آنان را از سعادت باز داشته است.

ایشان وقتی این سخن را از من شنیدند معلوم بود که متأثر شدند و به این وسیله می خواستند از حریم دین مسیحیت دفاع کنند.

من گفتم: من هم تا حدی شما را تصدیق می کنم ولی وقتی شما با این تندى سخن بگوئید هر کس که باشد وادار می شود که از خود دفاع کند تا چه رسد به ایشان که از شما هم این توقع را ندارد ولی اگر اضافه می کردید و می گفتید که به اتفاق مورخین این گفتار صحیح است و گفته برنارد شاو را



شاهد می‌آورید مسلم ایشان تصدیق می‌کردند.

استاد دانشگاه از من پرسید مگر برنارد شاو در این باره چه می‌گوید؟

من گفتم: برنارد شاو نویسنده معروف انگلیسی پس از آنکه می‌گوید:

«اروپا نزدیک است دین محمد را انتخاب کند» گفته:

«در قرون وسطی روحانیون دین مسیح یا بر اثر تعصب و یا بواسطه نادانی که هر دو بسیار زشت است اسلام را به رنگهای بدی در آورده و به بدترین شکلی معرفی کرده بودند و در واقع روحانیون آن روز دشمن محمد و دین او بودند و تا پای مرگ بر این دشمنی باقی بودند و او را دشمن مسیح می‌دانستند و من تاریخ زندگی و شخصیت او را از این لحاظ که مرد بزرگ و نابغه‌ای است مورد مطالعه قرار دادم و آنچه بر من محقق شد این است که از دشمنی با مسیح منزّه است ما باید محمد را نجات دهنده بشریت بدانیم و من معتقد هستم اگر شخصی مانند او متصدی حکومت عالم امروز شود بطور قطع مشکلات آن را حل خواهد کرد و صلح و آرامش و سعادت را که جهان کمال احتیاج را به آنها دارد فراهم خواهد آورد.

خوشبختانه در قرن نوزدهم عده‌ای از دانشمندان اروپا مانند: کارلیل و کوت و کیبون به ارزش حقیقی دین محمد پی برده‌اند و بر اثر آن تحول عجیبی در اروپا نسبت بدین اسلام بوجود آمده و موقعیت زیبایی یافته ولی در این قرن اروپا در راه توجه به اسلام پیشرفت زیادی کرده و علاقه شدیدی نسبت به دین محمد از خود نشان می‌دهد و شاید در قرن آینده از این جلوتر برود و معتقد به آن شود و به فایده عقیده محمدی اعتراف نماید و تصدیق کند که این دین برای حل مشکلات بهترین وسیله باشد و از همین جا باید تصدیق کنید که پیشگوئی من بجا بوده و در همین وقت عده زیادی از افراد ملت من و سایر اروپائیان دین محمد را قبول کرده‌اند به طوری که

می توان گفت تحول اروپا، توجهش به اسلام شروع شده است».^(۱)
 استاد دانشگاه گفت: شما وقتی سخن از انفاق می گفتید به یاد آمد که اگر بیچارگان و فقراء هر چه در فشار باشند برای جهان انسانیت آنقدر بدبختی ببار نمی آورد که جهل و نادانی مردم را بیچاره می کند پس علماء و دانشمندان بیشتر باید از ثروت علمی خود انفاق کنند.

صحیح است که دانشمندان و کشیشان مسیحی به اسلام بدبین اند ولی به عقیده من عمدهٔ تقصیر به گردن دانشمندان مسلمان است که قوانین عالیۀ اسلام را به آنها نمی آموزند از مجالست با مردم غیرمسلمان می گریزند و با آنها دوستی و رفاقت را حرام می شمارند و می توان گفت که این دستور را قرآن به آنان تعلیم داده که فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ
 الْمُؤْمِنِينَ».^(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید، کفار را برای خود غیر از مؤمنین سرپرست قرار ندهید.

یا در جای دیگر می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ».^(۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را سرپرست و فرمانده خود قرار ندهید.

و نیز فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ
 اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».^(۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر پدران و برادران شما کفر

۱ - کتاب «محمد از نظر دیگران».

۲ - سورة نساء، آیه ۱۴۴.

۳ - سورة مائده، آیه ۵۱.

۴ - سورة توبه، آیه ۲۳.





را بر ایمان ترجیح می‌دهند، آنها را ولّی خود قرار ندهید و هر کس از شما، آنها را ولّی خود قرار دهد، آنها همان ستمگرانند.

این تربیت است که پیشرفت اسلام را عقب انداخته و الاّ اسلام باید همان گونه که برنارد شاو امروز پیش‌بینی کرده که در آینده نزدیک تمام اروپائیان اسلام را قبول خواهند کرد در همان عصر پیدایشش عالمگیر شود.

همنشینی با نیکان کنید

من گفتم: دوست محترم، اسلام به مسلمانان دستور می‌دهد که با حکماء و دانشمندان، و با مردان بزرگ و نیکوکار، همنشینی کنند که از مجالست با آنان، علم و دانش بیاموزند و مردم کاملاً آنها را دوست بدانند و چون نفس انسان خوی‌پذیر است و غالباً مردم با زرق و برق عالم فریب می‌خورند و از نظر همه افراد قانون «حَبْكُ لِلشَّيْءِ يَعْمي وَيَصم»^(۱) مسلم است اسلام، آنان را از دوستی با کفار و دشمنان اسلام که همیشه در فکر از بین بردن این دین مقدس بوده‌اند نهی فرموده است ولی بر دانشمندان مسلمان که می‌توانند از عهده جواب اشکالات آنان به خوبی بر آینده واجب فرموده که حرکت کنند و مردم را به اسلام هدایت نمایند حتی اسلام، افراد بیسواد را وادار فرموده که در پی تحصیل علم و دانش برخیزند و وقتی که آنان تحصیلاتشان کامل گردید به طرف جمعیت و اقوام خود بیایند و آنها را به خداشناسی دعوت کنند.

قرآن فرموده:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا

۱ - یعنی: علاقه به چیزی انسان را کور و کر می‌سازد. (من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه ۳۸۰، حدیث ۵۸۱۴ و بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۶۶، باب ۷، حدیث ۲)



قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)

چرا از هر دسته‌ای از آنها طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی کسب کنند و در وقتی که به طرف مردمشان بر می‌گردند، آنها را از آینده بدشان بترسانند. پس شما که آن آیات را تحت مطالعه قرار می‌دهید این آیه را هم بخوانید.

آیا کسی که می‌خواهد برود دانشمند شود و برگردد و مردم را هدایت کند نباید خود را مهبای آشنائی با مردمان فاسد نماید! آیا شما احتمال می‌دهید که اسلام همه افراد مسلمان (از دانشمندان و مردم عادی) را از آشنائی با کفار منع کرده است.

آری می‌توان به اسلام نسبت داد که مردم مسلمان را از اینکه ولایت دیگران را بپذیرند و آنها را برتر و آقای خود قرار دهند منع کرده و مسلمانان را از ارادت قلبی و علاقه واقعی به مردم فاسد و بدعملی که در فکر از بین بردن مبانی اسلامند نهی فرموده: چنانکه آیات شریفه فوق کاملاً بر همین معنی تفسیر شده و دلالت دارد و بعلاوه برای آنکه باید در جهان، فرقی بین بد و خوب گذاشته شود و چنانکه قبلاً عرض شد، اسلام دستور می‌دهد که باید مسلمانان نسبت به همه افراد (صالح و فاسد) احسان و نیکی نمایند و به آنان اظهار علاقه کنند و هیچ‌گاه عملی از آنها سر نزنند که دیگران، از مسلمانان و اسلام منزجر گردند.

یکی از دوستان حاضر در همان جلسه گفت: صحیح است که اسلام دانشمندان را وادار کرده که در میان اجتماع وارد شوند و مردم را به اسلام





دعوت نمایند ولی چون دانشمندان اسلامی همیشه با مردم خشونت می‌کنند و از آنان تبری می‌جویند پیشرفت اسلام را راکد نموده‌اند و اگر این افراد خود را به منزلهٔ طبیبی فرض می‌کردند و مرضهای روحی را مانند امراض جسمی تصور می‌نمودند و آنها را کاملاً در آغوش رأفت و مهربانی می‌گرفتند و معالجه می‌کردند مسلماً ترقی و تعالیم اسلام بیش از این پیشرفت می‌کرد.

من به او گفتم: شما اشتباه می‌کنید هیچ عالم و دانشمند مسلمانی نیست که امراض روحی را غیرقابل علاج بداند و مریضهای روحی را مردم بدی تصور کند و اگر هم بعضی ندانسته این فکر را در متخیله خود تصور کرده باشند اشتباه می‌کنند.

بگفته یکی از دانشمندان «امروز دیگر این مطلب از لحاظ علمی و اسلامی ثابت و مسلم شده است و جای کمترین تردیدی در آن باقی نیست که آدم بد وجود ندارد فقط آدم مریض وجود دارد.

اهمیت درک این مطلب به قدری است که بدون مبالغه می‌شود گفت در دنیا از اول خلقت بشر تاکنون هیچ کشفی و هیچ اختراعی به اندازه این موضوع در سعادت بشر مؤثر نبوده و نخواهد بود.

یعنی روزی که مردم این حقیقت را واقعاً درک کنند و اساس سازمان جامعه و دستگاههای گرداننده آن بر روی این حقیقت مسلم استوار شود قسمت اعظم رنج‌ها، بدبختی‌ها، دشمنی‌ها، کشمکش‌ها و مجازات‌ها تعدیل خواهد شد.

چرا؟ برای اینکه وقتی بر همه معلوم شود که مثلاً حسد، حسادت، تنبلی، ترس، حيله‌گری، اجحاف، یأس، کم روئی، تلّون خلق، بی‌انصافی، عیب‌جوئی، و صدها عیب دیگر از این قبیل نتایج منطقی «آزارهای روحی»



است و عیناً مثل زکام و گلو درد و سوء هاضمه و غیره، قابل علاج است آن روز دو نتیجه قطعی و مهم و مفید حاصل خواهد شد.

یکی اینکه خود این اشخاص «مریض» که امروز آنها را «بد» می خوانند آنوقت با کمال امیدواری به معالجه خود خواهند پرداخت و آدمهای سالم و خوبی می شوند.

دوم اینکه مردم به این اشخاص به نظر «بد» و با حالت بغض و عناد نگاه نمی کنند بلکه به نظر «مریض» بیچاره قابل ترحمی خواهند نگرست و لازم به گفتن نیست که تفاوت این دو نظر و نتایج آن از زمین تا آسمان است چون امروز شما نسبت به آدم خسیس و حسود و عیب جو «که آدم بدی محسوبش می دارید» با نفرت و عناد می نگرید ولی آن وقت که او را آدمی مریض و مجبور دیدید (مثلاً مثل مریض مسلول) در آن صورت با رقت و ترحم به او نظر خواهید کرد یعنی عناد که موجب تمام خشونتها و زشتیهای اخلاق است جای خود را در اغلب موارد برقت و ترحم که باعث غالب عطوفتها و مهربانی ها است خواهد داد.

هم اکنون در غالب مدارس ملل مترقی و حتی در زندانها همین اصول حکم فرما است و همین رویه را کم کم به کار می برند و نتایج بسیار مفیدی از آن می گیرند.

امروز دیگر وقتی یک بچه ای مثلاً تندخو، یا بازیگوش یا تنبل است علمای تعلیم و تربیت می دانند که بی جهت او را مجازات نباید کرد و به چشم «بد» و منفور به آن بچه نباید نگرست، بلکه، با اصول روانکاوی باید دید این امراض از چه ناشی شده و با تشخیص علل آن بدرمان پرداخت یعنی عیناً همانطوری که یک بچه سرخکی یا گریپ گرفته را پس از تشخیص مرض علاج می کنند نواقص اخلاقی را هم که معلوم شده است مرض قابل



علاجی بیش نیست عیناً مثل امراض جسمی درمان می‌کنند متنها چون این علم در جوامع بشری نسبتاً جدید است هنوز در تمام دنیا مقبولیت عامه پیدا نکرده و رموز آن بر همه روشن نشده و البته وظیفه نویسندگان بشردوست است که این حقایق فوق‌العاده مفید را هر چه بیشتر منتشر سازند تا تمام جامعه‌های دنیا از آن بهره‌مند شوند».

راستی هم اگر علماء اسلام و مسلمانان با افرادی که دچار این امراض روحی شده‌اند با دیدۀ ترحم و عاطفه نگاه کنند و با زبان نرم و گفتاری خوش و قلبی پر از محبت و ترحم، مفسد اخلاقی آنها را به آنها یاد آور شوند آنان هر چه انحراف داشته باشند به دستورات اسلام آشنا می‌گردند و جهان در مدت کوتاهی مدینه فاضله خواهد شد!

ولی چون بعضی گمان کرده‌اند که اسلام همانند سایر مردم دنیا به این دسته از مردم به عنوان آدم بد نگاه می‌کند و آنها را مریض روحی تصور نموده است آنها هم با افرادی که به امراض روحی مبتلا هستند با خشونت روبرو می‌شوند ولی من امروز در اینجا اعلام می‌کنم که اساس دین مقدس اسلام بر ترحم به این‌گونه افراد مریض است و ذات مقدس پروردگار هم در قرآن مجید آنان را بنام مریض خوانده است.

مثلاً در سوره بقره، آیات ۷ تا ۱۹ که حالات منافقین و اذیتهای آنان را نسبت به مسلمین شرح می‌دهد می‌فرماید:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»^(۱)

در روح و دل اینها مرض است.

و لذا وقتی حالات انبیاء را مطالعه فرمائید می‌بینید که از اول بعثت

۱ - سوره بقره، آیه ۱۰.

تا پایان خدمتشان همیشه با ترحم و دلسوزی عجیبی مردم را ارشاد و هدایت می‌کرده‌اند.

پیغمبر اسلام فرمود:

«ان الانبياء انما فضلهم الله على خلقه بشدة مداراتهم لاعداء دين

الله». (۱)

پروردگار پیامبران خود را بر دیگران فضیلت داده برای آنکه

با دشمنان دین خدا زیاد مدارا می‌کنند.

شما در سراسر تاریخ مردی آلوده‌تر و ناپاک‌تر از فرعون قبل از اسلام نمی‌یابید با این وصف هنگامی که موسی و هارون مأمور هدایت او می‌گردند از جانب خدا به آنان خطاب می‌شود که:

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى». (۲)

پس با ملایمت با او سخن بگوئید، شاید متذکر شود یا از

روی محبت از خدا بترسد.

و یکی از امتیازات پیغمبر اسلام بر انبیاء دیگر این است که انبیاء گذشته پس از آنکه مردم را به پرستش خدا و سعادت دعوت می‌کردند هنگامی که از اصلاح آنان مأیوس می‌شدند از خداوند برای آنها تقاضای بلا و عذاب می‌نمودند (عیناً مانند طیبی که وقتی از بهبودی مریضش مأیوس می‌شود به مرگ او راضی می‌گردد) مگر پیغمبر اسلام که هیچگاه حاضر نمی‌شد کوچک‌ترین عذاب و بلائی از جانب خدا برای مردم غیرمسلمان هم نازل گردد.

۱ - عن الحسن بن علی قال رسول الله : ان الانبياء انما فضلهم الله على خلقه بشدة مداراتهم لاعداء دين الله و حسن تقيتهم لأجل اخوانهم فى الله. (بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۰۱، باب ۸۷، حدیث ۴۲).

۲ - سورة طه، آیه ۴۴.



در حالات رسول اکرم همه مورخین نوشته اند که وقتی آن حضرت را زیاد اذیت می کردند دستها را به طرف آسمان برمی داشت و عرض می کرد:

«اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون»^(۱).

پروردگارا قوم مرا خودت راهنمایی کن آنها نادانند.

گوستاو لوبون مورخ معروف مسیحی می گوید: «بر خلاف آنچه درباره محمد گفته می شود این مرد با کمال بزرگواری و بردباری و حسن اخلاق با ذمیها رفتار نموده است».

علاوه بر این هنگامی که خدای متعال پیغمبر مکرش را برای هدایت مردم می فرستد به او می فرماید:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِلَاغٍ

هِيَ أَحْسَنُ»^(۲).

بخوان مردم را به راه پروردگارت بوسیله حکمت و موعظه

نیکو و با آنها به نحوی که آن نیکوتر است مباحثه کن.

گاه گاهی هم که پیغمبر اسلام از سخنان و کردار کسانی که مبتلای به این امراض روحی بودند ناراحت می گردید پروردگار متعال به او تسلیت داده می فرمود:

«وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»^(۳).

و بر آنچه می گویند، صبر کن و به نحو خوبی از آنها دوری

نما.

۱ - بحارالانوار، جلد ۲۰، صفحه ۱۱۷، باب ۱۲، حدیث ۴۷.

۲ - سورة نحل، آیه ۱۲۵.

۳ - سورة مزمل، آیه ۱۰.

و اگر هم آنها به قدری به فساد اخلاق مبتلا بودند که اصلاحشان محال به نظر می‌رسید و پیغمبر معظم می‌خواست از آنها کناره‌گیری کند باز هم نباید با ناراحتی و انزجار دوری کند بلکه باید با مهربانی و مرحمت، از آنان جدا شود زیرا دانشمندان در تفسیر آیه «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَتَعْلَمُونَ»^(۱) گفته‌اند که معنی آیه این است:

و از آنها بگذر و بگو: سلام، پس به زودی می‌دانند.
دوستان، خداوند مردان با ایمان را ستایش می‌کند که آنان یکدیگر را به رأفت و مهربانی و مرحمت نسبت به عموم افراد توصیه می‌کنند که فرموده:
«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»^(۲)
پس از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر و مهربانی توصیه می‌کنند.

و نیز امام عسکری در تفسیر آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا»^(۳) می‌فرماید:

«ای الناس کلهم مؤمنهم و مخالفهم اما المؤمنون فیسط لهم وجهه واما المخالفون فیکلمهم بالمداراة لاجتذابهم الی الایمان»^(۴).

یعنی با همه مردم مسلمان و غیرمسلمان خوش‌زبانی کنید اما با مؤمنین با صورت باز سخن بگوئید و اما با مخالفین با مدارا تکلم کنید تا بتوانید آنان را به سوی اسلام

۱ - سورة زخرف، آیه ۸۹.

۲ - سورة بلد، آیه ۱۷.

۳ - سورة بقره، آیه ۸۳.

۴ - عن تفسیر الامام قوله عزّ وجلّ و قولوا للناس حسنا قال الصادق و قولوا للنّاس حسنا ای للناس کلهم مؤمنهم و مخالفهم اما المؤمنون فیسط لهم وجهه واما المخالفون فیکلمهم بالمداراة لاجتذابهم الی الایمان فانه بأیسر من ذلك یکفّ شرورهم عن نفسه و عن اخوانه المؤمنین. (بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۰۱، باب ۸۷، حدیث ۴۲).



راهنمایی نمائید.

و حضرت امیرالمؤمنین علی در ضمن دستورالعملی که برای فرماندارش مالک اشتر می دهد چنین می نویسد:

«وأشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم واللفظ بهم ولا تكون
عليهم سباً ضارياً تغتنم أكلهم فانهم صنفان أما أخ لك في الدين وأما نظير
لك في الخلق يفرط منهم الزلل وتعرض لهم العلل ويؤتى على أيديهم
في العمد والخطاء فاعطهم من عفوك وصفحك مثل الذي تحب أن
يعطيك الله من عفوه وصفحه فانك فوقهم و والى الامر عليك فوقك و الله
فوق من ولأك».^(۱)

و آگاه کن قلب خود را که مهربانی به رعیت داشته باشد
اظهار محبت و علاقه به آنان بنماید لطف و عنایت خود را از
آنان دریغ نکند و هیچ گاه نسبت به آنان مانند جانور درنده و صید
کننده ای نباش که غنیمت بدانی خوردن آنها را چون این مردم که
تو مسلط بر آنان شده ای از دو دسته خارج نیستند یا آنکه برادران
تواند در دین و یا آنکه مانند تواند در خلقت که زیاد از آنان
معصیت بروز می کند و روی عللی آنان به نافرمانی اقدام می کنند
و به دستشان از روی خطا یا عمد کارهای زشتی انجام می شود
این افراد را هم مورد عفو و بخشش خود قرار ده آنچنان که
دوست داری خدا از گناهان تو عفو کند و از سر تقصیرات تو
بگذرد چون تو فرماندار آنهائی و مافوق آنها قرار گرفته ای و
دیگری بر تو حکم فرما است و مافوق تو است و خدای متعال

۱ - بحار الانوار، جلد ۳۳، صفحه ۶۰۰، باب ۳۰، حدیث ۷۴۴.

برتر از آن کسی است که تو را به فرمانداری آنان نصب کرده است.

و در خطبه دیگر می فرماید:

«فَأَمَّا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعَصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا

أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ».^(۱)

حتماً سزاوار است برای آنان که خود را از معصیت

جلوگیری می کنند و خدا روی فضل خود آنان را از معصیت و

گناه سلامت نگاه داشته اینکه ترحم کنند بر اهل معصیت و گناه

و آنان را در آغوش محبت خود جای دهند.

دوستان، در قرآن مجید حکایتی که بسیار جالب توجه است نقل شده

که بوسیله این آیه به آن اشاره می فرماید:

«وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ».^(۲)

و برای آنها مثل اصحاب قریه را بزن، آن زمانی که

فرستادگان به طرف آنها آمدند.

و مفصل آن قضیه را پیشوایان دین چنین بیان کرده اند «عیسی دو نفر

از طرف خود به شهر انطاکیه فرستاد تا مردم را به سعادت خود هدایت کنند

این دو نفر وقتی وارد شهر شدند بدون سابقه بر مردم سختگیری کردند

(مانند بعضی از مسلمین دور از اخلاق که می خواهند مردم را با خشونت امر

به معروف و نهی از منکر کنند) هر یک از اهل معصیت را که می دیدند

صورت را در هم می کشیدند و با لحنی تند آنها را به یگانگی خدا می خواند

حتی وقتی هم که به سلطان آن مملکت برخورد نمودند با همین حال به او

تعرض نموده و می خواستند او را به سعادت دعوت کنند.

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۶۰ و ۲۶۱، باب ۶۶، حدیث ۶۳.

۲ - سوره یس، آیه ۱۳.





شاه در غضب شد دستور داد که آن دو نفر را به زندان برده و آنها را صد تازیانه زدند.

عیسی وقتی از این جریان مطلع شد شمعون صفا را که یکی از بزرگترین تابعین او بود برای خلاصی آنها و هدایت مردم به انطاکیه فرستاد، شمعون چون مرد عاقل و دانشمندی بود وقتی وارد آن شهر شد اول کاری که کرد یکسره به دربار شاه رفت و با وزراء و رؤساء دولت تماس گرفت و با آنها خوش خلقی و خوشرفتاری نمود و خود را یک فرد بت پرست معرفی کرد و در بتخانه‌ها دائماً مشغول عبادت و تضرع بود تا یکسال از ساعت ورودش گذشت کم‌کم خبر عبادت و ریاضت او در دربار شاهنشاهی پخش شد شاه مشتاق ملاقات او گردید فرمان داد که شمعون را با احترام در محضر او بیاورند شمعون وقتی وارد دربار شاه شد شاه از او احترام زیادی به عمل آورد سپس به او گفت: شنیده‌ام که تو خدای مرا عبادت می‌کنی این را بدان که تو بجای برادر منی هر چه می‌خواهی از من بخواه که در انجام آن با کمال اشتیاق حاضرم.

شمعون مراسم احترام و تواضع را به عمل آورد و گفت: در ظل عنایات شما به هیچ چیز احتیاج ندارم سپس مشغول نقل خاطرات گذشته شدند تا آنکه شمعون گفت: راستی شنیده‌ام در سال گذشته دو نفر آمده‌اند و مردم را به خدائی غیر از آنچه تو می‌پرستی خوانده‌اند آیا صحیح است؟!

آیا شما با آنها سخنی گفته‌اید؟! من یک روز که مشغول عبادت بودم و آنان در زندان بسر می‌بردند آنها را دیده‌ام اگر شاه رأی شریفشان باشد آنان را حاضر کنند تا ببینیم سخن آنها چیست و آنان بچه معتقدند.

شاه فوراً دستور داد آن دو نفر را حاضر کردند.

شمعون رو به آنها کرد و گفت شما برای چه به این سرزمین آمده‌اید و

چه کس شما را به این جا فرستاده است؟ آنها در پاسخ گفتند اولاً ما را پروردگار آسمان و زمین و آن خدائی که جز او خدائی نیست، به این شهر فرستاده و دستور داریم که مردم را به یگانگی و عظمتش بخوانیم.

شمعون گفت: آیا دلیلی بر صحت کلام خود دارید.

گفتند: آری هر چه بخواهیم با قدرت الهی می‌کنیم.

شاه از این جمله تعجب کرد.

شمعون رو به شاه نموده گفت: دستور بفرمائید کوری را بیاورند تا ببینیم می‌توانند او را شفا دهند.

شاه فرستاد یک مرد نابینائی را آوردند که پیشانی او با صورتش مساوی بود و ابداً در صورت او جای چشم هم نبود.

شمعون به آن دو نفر گفت از پروردگارتان بخواهید که این مرد کور را شفا دهد آنها ایستادند و دو رکعت نماز خواندند و دعا نمودند ناگاه هر دو چشم آن کور باز شد و شفا یافت.

شمعون گفت کور دیگری را بیاورید آوردند شمعون دعا کرد نابینا شفا یافت.

شمعون رو به شاه کرد و گفت: افلیجی را بیاورید شاه دستور داد مرد زمین‌گیری را آوردند آن دو نفر فرستاده عیسی دعا کردند فوراً شفا یافت باز شمعون هم دعا کرد شخص زمین‌گیر دیگری که حاضر بود از جای برخاست.

شمعون به شاه گفت: آنچه آنها کردند من هم نمودم ولی من می‌گویم که مرده‌ای را زنده کنند اگر توانستند من بدین آنها می‌گروم سپس گفت: شنیده‌ام شما پسری داشته‌اید که منحصر به فرد بوده و از دنیا رفته به آنها پیشنهاد می‌کنم که او را زنده کنند اگر توانستند، من پروردگار آنها را می‌پرستم.



شاه در پاسخ گفت: من هم در این موضوع با تو همراهم پیشنهاد را به آن دو نفر فرستاده الهی گفتند آنها هم قبول کردند و از طرف دربار اعلان عمومی شد که هر کس می خواهد ببیند چگونه این دو نفر، مرده‌ای را زنده می کنند به گورستان عمومی حاضر شود.

همه اهل شهر در ساعت معین به قبرستان رفتند آن دو نفر فرستاده الهی دعا کردند فرزند شاه از قبر برخاست در حالی که خاک از سر و رویش می ریخت.

شاه وقتی این منظره را دید از فرزند خود سؤال کرد و گفت پسر عزیزم کجا بودی در پاسخ گفت: من مرده بودم در همین ساعت دیدم دو نفر که اگر آنها را ببینم می شناسم سر به سجده گذارده اند و از پروردگار خود می خواهند که مرا به دنیا برگرداند شاه به فرزند خود گفت آیا اگر آنها را ببینی می شناسی؟

آن جوان گفت: بلی شاه دستور داد که مردم حاضر در قبرستان صف بکشند و آن دو نفر هم در میان آنها بایستند پسر شاه به دستور پدر وارد جمعیت شد پس از گردش زیاد یکی از آن دو نفر را پیدا کرد باز در میان جمعیت دیگری وارد شد و دیگری را دید و هر دو فرستاده الهی را نزد شاه آورد.

شمعون گفت من به شما ایمان آوردم شاه و تمام اهل شهر هم به آن دو نفر گرویدند.^(۱)

دوستان، قرآن با نقل این سرگذشت، مردم مسلمان را وادار کرده که هیچگاه با غیرمسلمان خشونت نکنند که نتیجه ای نخواهند گرفت و بعلاوه

۱ - بحارالانوار، جلد ۱۴، باب ۱۸، صفحه ۲۴۰، حدیث ۲۰.

ممکن است موجب ناراحتی خود آنان هم گردد و بعکس اگر در تبلیغات حلم و بردباری را بکار بندند حتماً موفق به هدایت خلق می‌شوند.
پیغمبر اسلام فرمود:

«امرني ربي بمداواة الناس كما امرني بأداء الفرائض».^(۱)

امر کرد مرا پروردگارم به مدارا کردن با مردم چنانچه امر فرمود به انجام واجبات دینی.
اسلام همهٔ مردم مسلمان را به رفق و مدارا با همه مردم امر فرموده که می‌فرماید:

«ما اصطحب اثنان الا كان أعظمهما أجراً وأحبهما الى الله عز وجل ارفقهما بصاحبه».^(۲)

هیچ‌گاه دو کس با یکدیگر رفاقت نمی‌کنند مگر آنکه باعظمت‌تر از آن دو از حیث پاداش در نزد پروردگار کسی است که به رفیقش بیشتر رفق و مدارا کند.
و مانند این روایت در لابلای کتب احادیث فراوان است، روی این اصل مسلمانان باید با مردم بداخلاقی نکنند و با کسانی که دارای صفات ناپسندیده می‌باشند به عنوان یک نفر مریض معاشرت کنند و هم با آنان به رفق و مدارا سخن بگویند.

روزی من این مطالب را در یکی از مساجد تهران به عنوان سخنرانی با حضور جمع زیادی از روشنفکران می‌گفتم و مورد توجه عموم قرار گرفته بود ولی یکی از افراد تحصیل کرده پس از پایان سخنرانی رو به من کرد و گفت بیانات شما صددرصد صحیح است ولی از آیات و روایات بسیاری هم

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۴۰، باب ۸۷، حدیث ۱۰۷.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۲۶۸، باب ۴۹، حدیث ۱۴.





استفاده می‌شود که پروردگار متعال و پیشوایان دین اسلام نسبت به بعضی از کفار و مشرکین با شدت و تبری عجیبی سخن گفته‌اند با آنکه به گفته استاد خواجه نوری که در کتاب روانکاوی می‌گوید:

«نکته دوم این است که تقریباً تمام «تمایلات عصبی» که می‌شود آنها را «آزارهای روحی» نیز نامید امراضی هستند قابل علاج پس اگر مردی را دیدید که خسیس است یا عیب‌جو و ایرادگیر و منفی‌باف یا خارج از حد، جاه‌طلبی و قدرت‌جویی دارد یا عطش سیر نشدنی نسبت به زنهای متعدد نشان می‌دهد یا مبتلا به انحرافات جنسی گردیده است یا تحمل کوچکترین انتقادی را ندارد یا گوشه‌گیر و از مردم فراری است یا بی‌شهامت و ترسو است و غیره و غیره بدانید که هیچ یک از این صفات غریزی یا ارثی نیست و تمام اینها را می‌شود مثل امراض جسمی علاج کرد».

پس روی اصل نباید با هیچ یک از افراد بدخلق و فاسد با شدت سخن گفت و بلکه باید به فکر علاج آنان بود بنابراین چرا اسلام با آنان اینگونه سخن گفته است لطفاً فلسفه‌اش را بیان بفرمائید.

من گفتم: رفیق عزیز از شما سؤال می‌کنم که اگر کسی دارای مرض خطرناکی باشد و طبیب دلسوزی هم با کمال مهربانی از او عیادت کند و با بیانی دوستانه به او اعلام نماید که من برای پاداشی نزد تو نیامده‌ام بلکه فقط منظورم معالجه تو است و پس از معاینه کامل مرض او را تشخیص دهد و برای او ثابت کند که این مرض کشنده در او وجود دارد و با اصرار زیاد از او تقاضا کند که این داروی شفابخش و معالج قطعی را بخورد تا از این رنج و زحمت خلاص شود و سعادت کامل نایل گردد، آن مریض نه تنها به هیچ قیمت حاضر نشود که چند دقیقه ناراحتی خوردن دارو را تحمل کند بلکه با این طبیب مهربان و پزشک دلسوز مخالفت کند و او را آزار نماید سنگ و

کتک به او بزند که او را از پا درآورد باز هم طبیب مهربان به صدمات واراده توجهی ننماید دوباره همان دلسوزیها و راهنماییها را تکرار کند و آن مریض هم همان مخالفتها و صدمات به همان کیفیت و بلکه شدیدتر، بر آن طبیب وارد سازد و بلکه به این اکتفا نکند مریضهای دیگر را هم وادار به مخالفت با آن طبیب بنماید و پزشک بیچاره را از پا درآورد. آیا باز هم این چنین مریضی قابل ترحم است؟!

آیا این شخص، منفور همه مردم واقع نمی‌گردد؟!

آیا باز هم باید به او مهربانی کرد؟!

آن شخص گفت: البته اینگونه شخصی عضو فاسد اجتماع است باید فوراً دست او را از سر مردم کوتاه کرد.

من گفتم: انبیاء عظام همین دلسوزیها را بلکه به مراتب بیشتر با مردم در ابتداء امر می‌نمودند.

نوح نزدیک هزار سال مردم را به سوی سعادت و ایمان و اصلاح اخلاق دعوت کرد پس از این مدت جز چند نفر انگشت شمار کسی دیگر از او تبعیت نکرد و صدمات و ناراحتیهای فراوانی هم به او وارد نمودند تا آنکه گفت:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا

فِرَارًا * وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْصَمُوا

فِي آبِهِمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (۱)

گفت: پروردگار من، قطعاً من شب و روز قومم را دعوت

کردم. پس دعوت من جز بر فرارشان نیفزود. و من هر وقت آنها



را طلبیدم برای اینکه تو آنها را ببخشی، انگشتها را در گوشه‌هایشان قرار دادند و لباسهای خود را به سر کشیدند و اصرار کردند و هر چه بیشتر تکبر نمودند.

ولی وقتی دید که آنها قابل هدایت نیستند و اصرار زیاد بر مخالفت او دارند گفت:

«رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَبَابًا * إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»^(۱)

پروردگار من، روی زمین احدی از کفار را باقی نگذار. قطعاً تو اگر آنها را بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و اولادی جز فاجر و کافر بوجود نمی‌آورند.

به همین نحوه همه انبیاء و اولیاء خدا با مردم سلوک می‌کردند ولی وقتی از اصلاح آنان مأیوس می‌شدند و می‌دانستند که دیگر مرض آنها قابل علاج نیست و بلکه مرضی است مسری و به اشخاص دیگر هم سرایت خواهد کرد و در نتیجه یک اجتماع و ملتی را آلوده می‌سازد و حتی نسل آنها هم فاسد شده است، دستور تبری از آنها را می‌دادند و خودشان هم از آنها اعراض می‌کردند.

بنابراین، چگونه ممکن است که در هر حال بین یک مرد پاک و ناپاک و خائن و خدمتگزار از نظر ارزش اجتماعی فرقی قائل نشد و با آنها یک نحوه رفتار کرد.

زیرا همان گونه که خدمت بر خیانت و راستی بر کذب پاکی بر پلیدی امتیاز دارد باید مرد درست هم از نادرست و مرد پاک از ناپاک و مرد

۱- سورة نوح، آیات ۲۶ و ۲۷.

خدمتگزار از خائن از نظر ارزش وجودی امتیاز داشته باشد.

لذا انبیاء و اولیاء خدا می خواستند با این خشونتها بفهمانند که افراد عاقل و کسانی که از دستورات آسمانی پیروی می کنند و به حیات جاودانی نایل می گردند امتیاز فوق العاده ای بر این افراد متکبر و خودخواه و هواپرست دارند.

علی در همان دستورالعملی که به مالک اشتر می نویسد می فرماید:

«و لا یكون المحسن و المسیء عندک بمنزلة سواء فان فی ذلک

تزهیداً لأهل الاحسان فی الاحسان و تدرباً لاهل الاساءة علی

الاساءة».(۱)

(ای مالک) هیچگاه مردان نیکوکار و بدکار در مقابل چشم

تو یکسان نباشند چون این عمل مردم صحیح العمل را از احسان

کردن به دیگران باز می دارد و مردم بدکار را به اعمال زشت،

جری تر می سازد.

در این جلسه جوان دیگر به من گفت: همان گونه که قبلاً فرمودید انسان

باید تا می تواند در اجتماع فاسد وارد نشود و با هر کسی مجالست نکند.

من می گویم: امروز همه افراد فاسد شده اند و بهتر از همه این است که

گوشه ای را مرد مسلمان بگیرد و ابداً با کسی معاشرت نکند پیرمردان

قدیمی بوسیله این شعر که:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

به ما تعلیم می دادند که هیچگاه با افراد فاسد ننشینیم.

علی می فرماید:

۱ - بحار الانوار، جلد ۳۳، صفحه ۶۰۲، باب ۳۰، حدیث ۷۴۴ و با کمی تفاوت در جلد ۷۴، صفحه ۲۴۷، حدیث ۱.





فکم من جاهل اردی حکیمآ حین آخاه

ولا تصحب آخا الجهل و ایاک و ایاه

یقایس المرء بالمرء اذا ما هو ماشاه^(۱)

من گفتم اشتباه می فرمائید اولاً آنگونه که شما گمان کرده اید اجتماع فاسد نیست که ابداً کسی لیاقت مجالست با ما را نداشته باشد و ثانیاً چرا انسان آنگونه خود را کامل نسازند که در اجتماع فاسد، آلودگی پیدا نکند دین مقدس اسلام مردم را به چهار دسته تقسیم فرموده:

دسته اول: دانشمندان و خردمندان و افرادی که انسان در هر پایه ای که باشد از مجالست با آنان استفاده خواهد برد (که نام آنها در اصطلاح اخبار «عالم ربانی» است).

دسته دوم: افرادی که در پی آن دانشمندان حرکت می کنند و همیشه خود را محتاج به مصاحبت آنان می دانند و دائماً گوش به سخنان آنها می دهند و علم و دانش می آموزند (که در احادیث آنها را «متعلم علی سبیل نجاه»^(۲) یا «مستمع واع»^(۳) نامیده اند).

دسته سوم: مردمی که در غفلت عجیبی فرو رفته و ابداً به فکر مصالح و مفاسد خود و اجتماع نیستند و بهر طرف که راهنمایی شوند می پذیرند و در مقابل هر هو و جنجالی خود را از دست می دهند (که اسلام آنان را مردم همه جایی می داند و در روایات آنها را «همج رعا، اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح»^(۴) نامیده اند).

۱ - دیوان امام علی ، صفحه ۲۴.

۲ - عن امیرالمؤمنین فی وصیته کمیل بن زیاد، قال یا کمیل بن زیاد انّ هذه القلوب أوعیة فخیرها أوعاها احفظ ما أقول لك الناس ثلاثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعا اتباع كل ناعق یمیلون مع كل ریح لم یستضیوا بنور العلم و لم یلجئوا الی ركن وثیق. (بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۷۶، باب ۱۶، حدیث ۴۶)

۳ - اشاره است به حدیث شریف نبوی زیر: عن روضة الواعظین و غوالی اللثالی قال النبی لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع أو مستمع واع. (بحارالانوار، جلد ۱، صفحه ۱۹۵، باب ۲، فی أصناف الناس فی العلم و...، حدیث ۱۲)

۴ - بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۷۵ و ۷۶، باب ۱۶، حدیث ۴۶.

دسته چهارم: جمعیت ابله و بی خردی که منتهای همتشان آن است که عمر خود را به بطالت بگذرانند و به هرزه گردی عادت نموده و حتی المقدور می خواهند افراد صالح را هم به دایره اجتماع خود وارد سازند و آنها را به مردم لاابالی معرفی کنند.

اما همنشینی با دسته اول،

بدون استثنا همه کس می توانند با آنان مجالست نمایند.

چون هر خردمندی می داند که باید برای ترقی و تعالی خود با این گونه از افراد برجسته اجتماع، معاشرت نماید و اسلام هم مردم مسلمان را به این عمل پرارزش، بسیار توصیه کرده است.

پیغمبر اکرم فرمود:

«أَسْعِدِ النَّاسَ مِنْ خَالِطِ كِرَامِ النَّاسِ»^(۱)

سعادت مندترین مردم کسی است که با افراد کریم و صالح معاشرت کند.

و باز به مسلمانان دستور فرموده که:

«سَأَلُوا الْعُلَمَاءَ وَ خَالَطُوا الْحُكَمَاءَ وَ جَالَسُوا الْفُقَرَاءَ»^(۲)

سؤال کنید مطالب علمی را از دانشمندان و معاشرت نمائید با حکماء و همنشینی کنید با فقراء و مستمندان.

و فرمود:

«الْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ وَالْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنَ الْجَلِيسِ السَّوِّءِ»^(۳)

هم نشینی شایسته و درست کار بهتر از تنهایی است و انزوا بهتر از نشست و برخاست با افراد بد عمل است.

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۵، باب ۱۳، حدیث ۲.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۸، باب ۱۳، حدیث ۱۴.

۳ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۹، باب ۱۳، حدیث ۱۸.



و از این قبیل روایات در کتب احادیث فراوان است و البته هیچ جای تردید نیست که اگر بخواهد بشر به هر مرحله‌ای از کمال و دانش نایل شود باید با این دسته از مردم مجالست کند و اگر مایل است به سعادت و ثروت و آبرویی برسد باید دست از دامن این افراد بر ندارد اگر کسی دوست دارد مردم به او علاقه‌مند شوند و او را یک مرد امین بشناسند باید در زندگانی خود زیاد برخورد به این افراد بنماید و تا بتواند از آنان طریق ادب و انسانیت را بیاموزد چون پیغمبر معظم اسلام فرمود:

«المرء علی دین خلیله»^(۱)

هر فردی به روش دوستش خواهد بود.

پس اینگونه مجالست بر هر فردی که خود را ناقص و محتاج به کمال بیشتری می‌داند لازم است.

اما مجالست با دسته دوم.

باز هر کس در هر مرحله‌ای که هست باید با اینگونه افراد نیز معاشرت کند که هم از آنها در آنچه از دیگران آموخته‌اند از علم و دانش تعلیم بگیرد و هم آنچه را که این افراد متوجه آن نیستند به آنان تذکر دهد.

روی این اصل پیشوایان دین اسلام شدیداً از طرد اینگونه افراد ناقصی که طالب ترقی و تعالی بیشتری می‌باشند جلوگیری فرموده‌اند.

امام صادق به خدمتگزار خود که نامش سراج بود فرمود: اگر تو بخواهی از دوستان ما برای آنکه هنوز آنها به مرتبه کمال از علم و دانش نرسیده‌اند دوری کنی و آنها را از در خانه‌ات طرد نمایی من هم باید با تو معاشرت نکنم و با تو سخن نگویم چون می‌دانی که من دارای علوم و معارفی هستم که تو آنها را نمی‌دانی.

۱- عن الأملی للشیخ الطوسی باسناد المجاشعی عن الصادق عن آبائه قال: قال رسول الله المرء علی دین خلیله فلینظر أحدکم من ینخالل. (بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۲، باب ۱۴، حدیث ۱۲)

و این افراد را خدای مهربان در قرآن، مردمان باخرد و سعادت‌مند دانسته و راهنمایی آنان را به عهده گرفته است.
قال الله:

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ».^(۱)

کسانی که سخن را می‌شنوند و از نیکوترینش پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها همان صاحبان مغزند.

اما معاشرت با دسته سوم:

نیز برای افرادی که از دسته اول و دوم محسوب می‌شوند جایز و بلکه لازم است چون این عده در غفلت‌اند و احتیاج کاملی به تذکر دارند باید با مجالست با آنان نواقصشان را رفع کرده و آنها را به کمال بیشتری موفق نمود و اسلام به حدی به این تذکرات اهمیت داده که امر به معروف و نهی از منکر را بر هر فرد مسلمان واجب فرموده است.
اما نشست و برخاست با دسته چهارم:

باز مسلم باید دانست که این معاشرت هم برای همه افراد ضرر ندارد و بلکه برای دسته اول این‌گونه مجالست لازم و واجب است چون گاهی می‌شود که می‌توان فایده‌ای برای آن تصور نمود چه بسیار مردان باخردی که در اثر معاشرت با این دسته توانسته‌اند بیچاره‌ای را از چنگال آنها نجات دهند و گاهی هم مزاحم اعمال ننگین آنان گردند ولی مردمان سست اراده و ضعیفی که نمی‌توانند خود را از مهلکه گمراهی برهانند و ممکن است در اثر

۱- سورة زمر، آیه ۱۸.



چند اشکال و مطالب پوشالی از پا درآیند حق ندارند با این جمعیت صیاد و راهزن معاشرت کنند و هر چه در اسلام از طرف پیشوایان دین از معاشرت با افراد پست نهی شده متوجه این دسته از افراد ضعیف الاراده است لذا امام صادق فرمودند:

«لَا يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَجْلِسَ مَجْلِساً يَعْصِي اللَّهَ فِيهِ وَلَا يَقْدِرَ عَلَى

تغییر»^(۱).

جایز نیست از برای مرد باایمان که بنشیند در مجلسی که

در آن معصیت خدا شود و او نتواند از آن جلوگیری نماید.

چه بسیار افرادی که گمان کرده‌اند که می‌توانند در اجتماع فاسد عمل مثبتی انجام دهند ولی بعکس، خود آنها زودتر آلوده گردیده‌اند و می‌توان روی حساب دقیق گفت که نود درصد مردم استعداد مجالست با این دسته را ندارند لذا شما در سرتاسر قرآن بیشتر از بیست آیه خواهید دید که بطور عموم (چون اکثریت اجتماع را این افراد تشکیل می‌دهند) جداً مسلمین را از دوستی با کفار و افراد معاند و آنانی که به فکر گمراه کردن دیگرانند منع کرده که گاهی فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»^(۲).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان

را سرپرستانی برای خود نگیرید.

و گاهی احوال یک عده مردمانی که بدست این اجتماع فاسد به سرحد شقاوت و بدبختی رسیده‌اند بیان می‌کند که دیگران چشم عبرت باز کرده و خود را دچار به آن بیچارگی‌ها نکنند چنانکه می‌فرماید:

«وَيَوْمَ يَعْزُّ الظَّالِمُ عَلَى بَدْيِهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۹، باب ۱۴، حدیث ۳۸.

۲ - سورة ممتحنه، آیه ۱.

سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ» (۱)

و روزی که ستمگر دست خود را با دندان می جود،
می گوید: ای کاش راهی را با پیغمبر اتخاذ می کردم. ای وای،
کاش من فلانی را برای خود دوست انتخاب نمی کردم. قطعاً مرا
(از حقایق قرآن) گمراه کرد.

روزی از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سؤال شد که «أَيُّ صَاحِبِ
شَرٍّ» (بدترین رفقا کیانند؟) آن حضرت فرمود:
«الْمَزِينُ لَكَ مَعْصِيَةُ اللَّهِ» (۲).

کسی که زینت دهد برای تو گناه و معصیت خدا را.
سلیمان جعفری می گوید که روزی در خدمت پدرم نزد امام هشتم علی
بن موسی رفتیم آن حضرت به پدرم فرمود که در فلان موضوع تو را نزد
عبدالرحمن بن یعقوب (که یکی از افراد منحرف است) دیدم پدرم عرض
کرد که او دایی من است آن حضرت فرمود می دانی او درباره خدا چه
می گوید او پروردگار را به صفاتی که ساخته فکر ناقص او است نسبت
می دهد و خدا را محدود می داند از این به بعد یا باید با او نشست و
برخاست کنی و ما را ترک نمائی و یا با ما مجالست نمائی و او را ترک گوئی.
و باز امام صادق فرمود:

«لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِيَ الْفَاجِرَ» (۳).

سزاوار نیست برای مرد مسلمان که با فاجر و گناهکار
دوستی و برادری نماید.

دوستان، از کلمات پیشوایان دین اسلام به خوبی استفاده می شود که

۱ - سورة فرقان، آیات ۲۷ - ۲۹.

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱، باب ۱۴، حدیث ۳.

۳ - عن عثمان بن عيسى عن محمد بن يوسف عن ميسر عن أبي عبد الله قال لا ينبغي للمسلم أن يواخي الفاجر ولا الأحمق ولا الكذاب. (بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۰۵، باب ۱۴، حدیث ۴۲)





افراد مسلمانی که زود تحت تأثیر دیگران قرار می‌گیرند نباید با مردمی که دارای یکی از این دوازده صفت‌اند مجالست و معاشرت کنند:

یک: افرادی که شرارت را پیشه خود نموده و همیشه در پی آزار دیگرانند چون ممکن نیست که از آنها اذیتی متوجه انسان نشود و یا لااقل در مجمع خود بدگوئی افراد صالح را نمایند و اهل مجلس خود را به آنها بدبین نکنند لذا علی فرمود:

«مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالاخيار»^(۱).

همنشینی با مردمان بدسیرت موجب بدبینی به نیکان

می‌گردد.

دو: افراد جاهل و کُند فهمی که آنچه انسان می‌خواهد آنها را به مطلبی متوجه سازد که سعادت خود را تأمین نمایند ممکن نمی‌شود و آخرالامر هم شخص ناصح متوجه می‌گردد که زحمت بی‌جا کشیده و فایده‌ای هم به آنها نرسانده است و البته مجالست با این دسته از افراد چون موجب تضییع عمر است بیجا است و در این صورت فرقی بین افراد ضعیف‌الایمان و قوی‌الاراده نمی‌باشد.

پیغمبر اسلام فرمود:

«احکم الناس من فَرَّ من جهال الناس»^(۲).

داناترین مردم کسی است که از افراد نادان بگریزد.

سه: اغنیاء و ثروتمندانی که باد غرور دماغ آنها را فرا گرفته و در ناز و نعمت فرو رفته و از افراد ضعیف و مستمند فراموش کرده‌اند چون وقتی که افراد ضعیف‌الایمان آنها را در آن نعمتهای گوناگون می‌نگرند گمان می‌کنند که آنها یا در اثر بخل و جمع‌آوری مال و یا در اثر بی‌اعتقادی به آخرت به ثروت

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۱، باب ۱۴، حدیث ۴.

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۰، باب ۱۴، حدیث ۱.



رسیده‌اند و لااقل مجالست با اغنیاء انسان را مکدر می‌کند که چرا باید او تا این اندازه در وسعت باشد و من در بدبختی و تهی دستی بسر ببرم.

چهار: مجالست با زنان، چون کمتر اتفاق می‌افتد که انسان از فکر آنها استفاده نماید و آنها هم زیاد قابل برای ترقی و تعالی فکری نمی‌باشند پس نشست و برخاست با آنان چندان نتیجه‌ای ندارد.

پنج: افراد بخیل و کسانی که از آنچه پروردگار به آنها لطف فرموده به دیگران انفاق نمی‌کنند که پیغمبر اسلام فرمود:

«ثلاثة مجالستهم تمیت القلب الاندال والحديث مع النساء

ومجالسة الاغنیاء» (۱)

همنشینی با سه دسته دل را می‌میراند اول مجالست

با مردمان بخیل، دوم سخن گفتن با زنان سوم همنشینی

با ثروتمندان.

شش: اشخاص احمقی که می‌خواهند به انسان نفع برسانند ولی در عوض ضرر می‌زنند.

هفت: مردمان ترسو، چون این عده تا آنجائی با رفیقشان حاضرند کمک کنند که احتمال صدمه‌ای ندهند مکرر شنیده و دیده‌ایم که این افراد مردم را از امر به معروف و نهی از منکر منع کرده‌اند به گمان آنکه برای آنان صدمه‌ای در بردارد.

هشت: آدم دروغگو و پشت هم اندازی که عادت به این عمل نموده و ابداً حاضر نیست حتی به دوستانش هم راست بگوید.

امام باقر فرمود:

«لاتقارن و لاتواخ اربعة الاحمق و البخیل و الجبان و الکذاب اما

الاحمق فانه یزید أن ینفک فیضک و اما البخیل فانه یأخذ منك و





لا يعطيك و اما الجبان فانه يهرب عنك و عن والديه و اما الكذاب فانه يصدق و لا يصدق»^(۱)

به چهار کس نزدیک مشو و با آنان طرح دوستی و برادری مریز و آن چهار دسته از مردم، شخص احمق و بخیل و ترسو و دروغگو است چون مرد احمق می‌خواهد به تو نفع برساند ولی بعکس تو را متضرر می‌نماید و مرد بخیل تا می‌تواند از تو اخاذی می‌کند ولی در گرفتاریها به تو کمکی نمی‌نماید و مرد ترسو در شدائد از تو فرار می‌کند و بلکه از پدر و مادر خود هم گریزان است و مرد دروغگو، انسان به او راست می‌گوید ولی او در مقابل، سخن دروغ می‌گوید.

نه: سلطان ظالمی که به فکر ناراحت کردن رعیت است چون هر کس با او تماس بگیرد مجبور است که در اذیت به دیگران با او شریک باشد و چاره‌ای هم ندارد.

ده: کسی که از اقوام و خویشاوندان خود دیدن نمی‌کند و با آنکه ثروتمند است به تهی دستی آنها توجهی نمی‌نماید چون این چنین افرادی که با اقوام و نزدیکان خود وفاداری و محبت ندارند قطعاً با رفیقان و دوستان هم محبتشان عاقبتی نخواهد داشت حضرت امام سجاد فرمود:

«وایاک و مصاحبة القاطع لرحمة فانی وجدته ملعوناً فی کتاب الله

فی ثلاثة مواضع»^(۲)

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲، باب ۱۴، حدیث ۸

۲ - فی حدیث عن أبی عبد الله عن أبيه قال: قال لی أبی علی بن الحسین یا بنی انظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا ترافقهم فی طریق فقلت یا أبة من هم عرفنیهم قال إیّاک و مصاحبة الکذاب فأنه بمنزلة السراب یقرّب لك البعید و یبعد لك القریب و إیّاک و مصاحبة الفاسق فأنه بائعك بأکلة و أقلّ من ذلك و إیّاک و مصاحبة البخیل فأنه یخذلك فی ماله أخرج ما تكون الیه و إیّاک و مصاحبة الأحمق فأنه یرید أن ینفک فیضرك و إیّاک و مصاحبة القاطع لرحمة فانی وجدته ملعوناً فی کتاب الله



هیچ‌گاه با کسی که رفت و آمد با خویشاوندان خود را
موقوف کرده رفاقت و دوستی نکن چون من او را در سه موضع
از کتاب خدا (قرآن) ملعون یافتم.

یازده: افرادی که در اجتماع، دامنشان لکه‌دار شده که مجالست با آنها
انسان را متهم می‌کند.

دوازده: مردمان منافق و اهل بدعتی که در هر دین و مذهبی پیدا
می‌شوند و می‌خواهند اختراعات خود را جزء آن دین قرار دهند این افراد
فقط و فقط منظورشان این است که مردم را گمراه کنند و اهل ایمان را از
سعادت دور نمایند لذا پیغمبر اسلام فرمود:

«إذا رأيتم أهل الريب والبدع من بعدى فاطهروا البراءة منهم»^(۱).

وقتی دیدید یک مشت مردمان بی‌اعتقادی را که همیشه به
فکر اختراعاتی در دین اسلام بعد از من هستند بیزاری خود را از
آنان اظهار نمائید و هیچ‌گاه با آنها همنشینی نکنید.

دوستان، ملاحظه فرمودید که اسلام تا کجا به اسرار معاشرت و
مردم‌داری و سعادت بشر متوجه بوده و چگونه بهتر از هر استاد روانشناس
به این مطالب اشاره نموده است.

👉 فی ثلاثة مواضع قال الله عزَّ وجلَّ فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الأرض و تقطعوا أرحامكم اولئك
الذين لعنهم الله فأصمهم و أعمى أبصارهم و قال والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما أمر الله
به أن يوصل و يفسدون في الأرض أولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار و قال في سورة البقرة الذين ينقضون
عهدالله من بعد ميثاقه و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل و يفسدون في الأرض أولئك هم الخاسرون.
(وسائل الشيعة، جلد ۱۲، صفحه ۳۲، باب ۱۷، باب تحریم مصاحبة الكذاب و الفاس، حديث ۱۵۵۶۵).

۱ - عن احمد بن محمد بن أبي نصر عن داود بن سرحان عن ابي عبدالله قال: قال رسول
الله : إذا رأيتم أهل الريب و البدع من بعدى فاطهروا البراءة منهم و أكثروا من سبهم و القول فيهم و
الوقية و باهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الاسلام و يحذرهم الناس ولا يتعلموا (يتعلمون) من
بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات و يرفع لكم به الدرجات في الآخرة. (بحارالانوار، جلد ۷۱،
صفحة ۲۰۲، باب ۱۴، حديث ۴۱)



« ۲۱ »

نگاه و تأثیر آن

«نظر المؤمن فی وجه اخیه حَبَّاه عبادَة»^(۱)

پیغمبر اسلام

گاهی اجتماع بشریت به بعضی از مسائل اهمیت زیادی نداده ولی از نظر دین مقدس اسلام اهمیت زیادی دارد مانند موضوع نگاه کردن که ممکن است بعضی فکر کنند زیاد مهم نیست ولی چون گاهی می شود که بوسیله یک نگاه تار و پود زندگی جمعی بر باد می رود و بوسیله نگاه دیگر محبت و اتحاد در بین آنها بوجود می آید اسلام به آن اهمیت داده و مورد توجه خود قرارش داده است. مثلاً اگر در روایات دقت شود از نظر اسلام نگاه به پنج نحوه تقسیم می شود که فقط یک قسمت آن کاملاً مورد تمجید دین اسلام

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۸۰، باب ۱۸، حدیث ۶.

است و آن را عبادت می‌شمارد و انسان بوسیله آن می‌تواند کسب محبوبیت و مقبولیت نماید و چهار قسمت دیگرش را اسلام حرام دانسته و مردم مسلمان را از آنها نهی کرده است.

یک: نگاهی که توأم با مهر و عاطفه و محبت است این نگاه بهترین وسیله جلب دوستان و ایجاد محبوبیت در قلوب دیگران است نگاه عمیقی که با لبخند و خوشروئی آمیخته باشد در کسب محبت و علاقه سحر می‌کند. حضرت امام سجاد می‌فرماید:

«نظر المؤمن فی وجه اخیه المؤمن للمودة والمحبة له عبادة».^(۱)

نگاه کردن مرد با ایمان در صورت برادر مسلمان خود از روی محبت و علاقه عبادت است.

پس یکی از وظایف و عبادات مسلمین از نظر دین اسلام همین نگاه مهرآمیز است که مسلمانی به مسلمان دیگر برای خدا و اظهار محبت بنماید. دو: نگاهی که از روی غیظ و غضب است که دیگران از آن نگاه بترسند و باین وسیله مردم تهدید شوند این نگاه از نظر اسلام گناه بزرگی است که پیغمبر اسلام فرمود:

«من نظر الی مؤمن نظرة لیخیفه بها اخافه الله عز وجل یوم لاظلل الا ظله».^(۲)

کسی که چشم خود را بمرد باایمانی بدوزد برای آنکه او را بترساند خداوند به پاداش این عملش روز قیامت او را می‌ترساند.

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۴۰، باب ۲۱، فی وصایا علی بن الحسین ، قسمتی از حدیث ۳.

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۵۱، باب ۵۷، حدیث ۱۹.



سه: نگاهی که آمیخته به تمسخر و استهزاء است این نگاه از نظر اسلام بسیار زشت است و آن را از گناهان بشمار آورده است و در قرآن مجید چند آیه در مذمت این عمل به نظر می‌رسد که منجمله این آیه است «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»^(۱) که (ویل) مکان مخصوصی است در دوزخ و افرادی که مردم را با گوشه چشم و سر تکان دادن و نگاه مسخره آمیز به باد استهزاء گرفته و آنان را اذیت می‌کنند در آن محل مخصوص باید به کیفر عملشان برسند.

چهار: نگاهی که با غریزه شهوانی آلوده است و چون دین اسلام یگانه مذهبی است که بسیار اهمیت به کمال و ترقی بشر داده و شهوت پرستی را مانع بزرگی برای پیشرفتهای معنوی و اخلاقی می‌داند این‌گونه نگاههای شهوت‌انگیز را برای مسلمین تحریم فرموده است.

پنج: نگاه زن به مرد دیگر غیر شوهر و بعضی از اقوامی که محرمند و نگاه مرد به زن دیگر غیر از زن خودش و جمعی از خویشاوندان خود که محرمند (که مفصلاً آنها را علماء اسلام در ابواب فقه ذکر فرموده‌اند) که این عمل خلاف عفت را اسلام گناه دانسته و مسلمین را شدیداً از آن نهی فرموده است و در آیات زیادی از قرآن به این مطلب اشاره شده که منجمله این دو آیه زیر است:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ... وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»^(۲).

به مؤمنین بگو چشمهای خود را بپوشانند ... و به زنهای مؤمنه

بگو چشمهای خود را بپوشانند.

و فلسفه این موضوع را هم نویسندگان محترم مسلمان در نوشته‌های خود مفصلاً بیان فرموده‌اند.

۱ - سورة همزه، آیه ۱.

۲ - سورة نور، آیه ۳۰ و ۳۱.



پس ای دوستان، نگاه هم از نظر اسلام باید محدود باشد و هیچ فرد مسلمانی نمی‌تواند از این قوانین آسمانی تخطی کند و وظیفه دارد در روبرو شدن با دیگران کمال مهر و شفقت را اظهار کند و نگاه توأم با لبخند و خوشروئی را به پیشگاه دوستان خود هدیه نماید و به این وسیله خود را در قلوب دیگران جای دهد.



«۲۲»

در فشارهای روزگار با مردم همدردی کنید

روزی در بیروت به مجلس اعلای شیعی دعوت بودم در ضمن مطالبی که در آن مجلس گفته شد این بود که یکی از دوستان می‌گفت: در این شهر مرد با ایمانی است بنام «حاج عبدالله مستمند» که از جوانی عادت کرده در هفته یک روز به عیادت مریضها برود وقتی وارد مریضخانه می‌شود به هر سالن که قدم می‌گذارد بدون استثناء با مریضها با مهر و عاطفه عجیبی سخن می‌گوید احوال می‌پرسد آنان را تسلی می‌دهد و خلاصه تا آن مریض را از خود خرسند نسازد از کنار او به بالین مریض دیگری نمی‌رود و با این عمل توانسته به ریاست و شخصیت عجیبی نایل شود، همه مردم او را دوست می‌دارند، مخصوصاً همین چند روز قبل بود که یکی از رفقا از من گله می‌کرد

و می‌گفت مدتی من در مریضخانه بستری بودم شما به عیادت من نیامدید ولی «آقای مستمند» از من دیدن کرد و آن چنان با من سخن گفت که ناراحتی و هم و غم را از دلم برداشت من تا زنده‌ام مرهون عواطف اویم و او را از جان خود بهتر دوست می‌دارم.

سپس آن دوست رو به من کرد و گفت: آیا اسلام هم روی این عمل صحنه گذاشته است یا خیر؟ و آیا این عمل را اسلام از وسایل جلب محبوبیت دانسته یا خیر؟

عیادت مریض و تأثیر آن در دوست‌یابی

من گفتم: بله یکی از مطالبی که بسیار درخور اهمیت است و قطعاً باید بشر در راه محبوبیت آن را بکار بندد عیادت مریضها است همانگونه که شما فرمودید بنده هم تجربه کرده‌ام که اگر رفیقی یا دوستی در تمام عمر با دوستش رفاقت کند و به او کمک نماید ولی هنگامیکه او مریض شد به عیادتش نرود و از حال او تفقد نکند مثل این است که ابداً برای او کاری نکرده و بعکس اگر با شخصی انسان ابداً آشنائی نداشته باشد ولی در وقت مرض و کسالت به بالینش حاضر شود و از حال او جويا گردد مسلماً این عمل اولین قدمی است که انسان به طرف دوستی و رفاقت با او برمی‌دارد چون شخص مریض در اثر کسالت دل‌گرفته است بیشتر احتیاج به دوستان صمیمی دارد اگر من و شما او را در این موقع ترک گفتیم و یا از حالش تفقدی ننمودیم مسلماً این عمل به او بیشتر برخورد دارد دین مقدس اسلام همه مسلمین را مانند جسدی که دارای اجزاء و اعضاء زیادی است فرض کرده که



اگر عضوی از او به درد آید بقیه اعضا شب را تا به صبح در تب و تاب و بیداری می‌گذرانند پیغمبر اسلام فرمود:

«مثل المؤمن فی توأدهم و تراحمهم کمثل الجسد اذا اشتکی بعضه

تداعی سائرہ بالسهر والحمی»^(۱).

مثل مردان با ایمان و معتقد به خدا در دوستی و رحم و عطوفت به یکدیگر مثل جسد است که اگر عضوی از آن از درد شکایت کند بقیه اعضا آن را به خوابیدن شب و تب و ناراحتی پاسخ دهند.

سعدی می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
پس اگر یک فرد مسلمان بیمار گردد باید مسلمین همه با او همدردی کرده و کسالت او را کسالت خود و گرفتاری او را گرفتاری خود و ناراحتی خود بپندارند و از حال او جويا شوند اگر دست تنگ و مستمند است به او کمک مادی نمایند شب و روز از او پرستاری کنند دارو و غذا در حلق او بریزند تحف و هدایا برای او ببرند اگر به کسالتی مبتلا است که سخن گفتن در نزد او برایش ایجاد ناراحتی می‌کند گفتار را بیشتر از ضرورت اطاله ندهند و به خدمت و پرستاری او زیاده‌تر پردازند و حتی المقدور عملی انجام دهند که او از فکر کسالت منصرف گردد و به او تلقین کنند که این کسالتها جزئی است و شما بحمدالله حالتان بهتر است و خلاصه تا می‌توانند باید به فکر از بین

۱ - بحار الانوار جلد ۵۸، صفحه ۱۵۰، باب ۴۳، حدیث ۲۹.



بردن موجبات ناراحتی مریض باشند.

و لذا آن قدر پیشوایان دین مقدس اسلام برای عیادت مریض و کمک به او اجر و ثواب یادآور شده‌اند که مسلمان معتقد نمی‌تواند بشنود که مسلمانی در بستر بیماری بسر می‌برد و درد و مرض او را می‌رنجانند و به عیادت و دیدن او نشتابد و از حال او تفقد نکند.

پیغمبر اسلام فرمود:

«من عاد مريضاً فله بكل خطوة خطاها حتى يرجع الى منزله

سبعون الف الف حسنة و يمحي عنه سبعون الف الف سيئة و يرفع له

سبعون الف الف درجة و وكل به سبعون الف الف ملك يعودونه في قبره

و يستغفرون له الى يوم القيمة».^(۱)

کسی که عیادت کند مریضی را از برای او است به هر قدمی

که به طرف او برمی‌دارد یا به منزل خود بازگشت می‌کند هفتاد

هزار هزار ثواب و محو می‌شود از او هفتاد هزار هزار گناه و بالا

می‌رود هفتاد هزار هزار برابر مرتبه او و پروردگار عزیز وادار

می‌کند هفتاد هزار هزار ملک را که در قبر از او عیادت کنند و از

برای او طلب آمرزش نمایند تا روز قیامت.

و فرمود:

«يعبر الله عز وجل عبداً من عباده يوم القيامة فيقول عبدی ما

منعتك اذ مرضت ان تعودني فيقول سبحانهك سبحانهك انت رب العباد

لا تألم ولا تمرض فيقول مرض اخوك المؤمن فلم تعده و عزني و جلالي

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۸، صفحه ۲۱۸، باب ۴، حدیث ۱۴.





لو عدته لوجدتني عنده ثم لتكفلت بحوائجك فقضيتها لك وذلك من

كرامة عبدی المؤمن وانا الرحمن الرحيم».^(۱)

چون روز قیامت شود خدا بنده‌ای از بندگانش را در حساب می‌آورد و او را سرزنش می‌کند و به او می‌گوید بنده من چه شد که من مریض شدم و تو به عیادت من نیامدی؟ عرض می‌کند: پروردگارا تو خالق آسمان و زمینی هیچ‌گاه مریض نمی‌شوی پروردگار مهربان می‌فرماید: برادر مسلمانان مریض شد و تو از او عیادت نکردی به عزت و جلالم قسم که اگر از او عیادت می‌کردی مرا نزد او می‌یافتی سپس من خودم متکفل حوائج تو می‌شدم و خواسته‌هایت را برآورده می‌کردم و این عمل من خود یک احترامی است از بنده مؤمنم که در بستر مرض افتاده است و من بخشنده و مهربانم.

و از این قبیل احادیث در کتب اسلامی فراوان است ولی بسیار جای تأسف است که مسلمین از آن خبری ندارند و الا به آن روایات عمل می‌کردند تا پیشرفت اسلام سریع‌تر از این انجام گیرد.

شما شاید انقلاب سید جمال الدین اسدآبادی را در مصر شنیده‌اید که در مدت یک ماهه به نتایج و پیشرفت عجیبی رسید و آن جز در اثر عمل نمودن به مواد هفده‌گانه که از دین مقدس اسلام فراگرفته بود نبوده که یکی از آن مواد قابل توجه همین عیادت مریض‌های مسلمان بود که در مدت کوتاهی جمیعت او تحت سرپرستی این مرد بزرگ توانستند از هزار و پانصد

۱ - بحارالانوار، جلد ۶۴، صفحه ۶۹، باب الأخبار، حدیث ۲۸.



مريض عيادت كنند و به اين وسيله خود را در قلوب اين جمعيت بيمار و افراد ديگر اجتماع جاى دهند و به آن پيشرفت عجيب موفق گردند.

پس اگر مى خواهيد همه شما را دوست بدارند در فشارهاى روزگار مانند مرض و فقر با مردم همدردى كنيد و با آنان به اين وسيله دوستى و يگانگى را محكم سازيد.





«۲۳»

دست دادن و معانقه نمودن

«تصافحوا فانها تذهب بالسخيمة»^(۱)

امام صادق

روزی در مجلسی که جمعی از مؤمنین حضور داشتند و همه طبق دستور اسلامی به یکدیگر دست می‌دادند و مصافحه می‌کردند مرد غربزه‌ای در میان آن جمع بود و نمی‌گذاشت که کسی دست بدستش بزند و با کسی مصافحه نمی‌کرد دستش را عقب می‌کشید و می‌گفت: متشکرم، من از او سؤال کردم که چرا شما با دیگران دست ندادید؟ گفت: این دستها غالباً میکروب دارد. گفتم: با آنها دست می‌دادید و بعد بدون آنکه آنها متوجه شوند می‌رفتید دستهایتان را با صابون می‌شستید، گفت: حالا چرا این مقدار

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۲، باب ۱۰۰، حدیث ۲۸.

خودم را به زحمت بیندازم گفتم: بخاطر اتحاد و دوستی! شما شاید نتوانید بفهمید که چقدر این عمل شما مایه تنفر از شما شد و بعکس اگر به آنها دست می‌دادید شما را چقدر دوست می‌داشتند.

دوست عزیز صحیح است که ما مردم مسلمان به دستورات مذهبی خود عمل نمی‌کنیم ولی اسلام تا سر حد کمال مردم مسلمان را به آنچه موجب اتحاد و یگانگی است امر کرده و آنان را به آنچه وظیفه دو دوست صمیمی است دعوت نموده است مثلاً اسلام به قدری درباره همین عمل پرارزش (مصافحه و معافه) سخن گفته و مردم را با نوید ثواب بوسیله دست دادن و یکدیگر را در آغوش گرفتن به اتحاد وادار کرده است که وقتی آن سخنان و اخبار را جمع بزنیم از پنجاه روایت افزون می‌شود

دوست عزیز، شما شاید دقت کرده باشید که وقتی انسان به دوستان خود می‌رسد اگر مقید باشد با آنها مصافحه کند یا آنان را در آغوش خود بفشارد محبوبیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند ولی بعکس اگر دو دوست وقتی بهم می‌رسند فقط به یک سلام و تعارف مختصری اکتفا نمایند و از هم جدا شوند آنان تأثیر زیادی در پیشرفت دوستی و علاقه نکرده‌اند.

حضرت موسی بن جعفر وقتی در مقابل سرسخت‌ترین دشمنان خود هارون الرشید قرار می‌گیرد برای آرام کردن غضب او به او می‌گوید: بیا با یکدیگر مصافحه کنیم تا کینه از میان برداشته شود و محبتی در بین ما ایجاد گردد.

هارون الرشید هم وقتی با آن حضرت مصافحه کرد، گفت: صحیح فرمودی به قدری این عمل دل مرا به تو مهربان کرد که دیگر نسبت به تو



دشمنی نخواهم نمود.^(۱)

پیغمبر اسلام فرمود: ای مسلمانان، با یکدیگر مصافحه کنید که مصافحه کینه و حسد را از بین می‌برد. انسان را از گناه پاک می‌کند، پروردگار از کسی که زودتر به این عمل اقدام کند راضی و خشنود است دست خدا با دست آن دو دوستی است که با یکدیگر مصافحه می‌کنند.^(۲)

پیغمبر اسلام آن قدر دستش را در دست مسلمانی که با او مصافحه می‌کرد، می‌گذاشت تا آنکه آن مسلمان برکشیدن دست خود از دست پیغمبر اکرم سبقت می‌گرفت.

مسلمانان هر چه بهتر و گرم‌تر این عمل را انجام می‌دادند بیشتر مورد عنایت پیشوایان اسلام قرار می‌گرفتند.

امام باقر فرمود:

«إذا صافح الرجل صاحبه فالذي يلزم التصافح اعظم أجراً من الذي

يدع أولاً وإن الذنوب لتتحات فيما بينهما حتى لا يبقى ذنب».^(۳)

وقتی مردم با ایمان به رفیق خود دست می‌دهد آنکه دست

خود را در دست دوست خود می‌گذارد پاداشش بزرگتر است از

۱ - عن الاختصاص باسناده عن أبي الحسن بن جعفر قال: لما أمر هارون الرشيد بحملی دخلت عليه فسلمت فلم يرذ السلام و رأيته مغضبا فرمى الى بطومار (الى أن قال) حدثني أبي عن جدی يرفعه الى النبي أن الرّحم اذا مسّت رحما تحرّكت و اضطربت فان رأيت أن تناولني يدك فأشار بيده الى ثم قال ادن فدنوت فصافحني و جذبني الى نفسه ملياً ثم فارقتني و قد دمت عيناها فقال لي اجلس يا موسى فليس عليك بأس صدقت و صدق جدك و صدق النبي لقد تحرّك دمي و اضطربت عروقي و اعلم أنك لحمي و دمي و أن الذي حدثتني به صحيح و أتى اريد أن أسألك عن مسألة فان أجبتني أعلم أنك صدقتني خلّيت عنك و وصلتك و لم أصدّق ما قيل فيك الحديث. (بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۱۲۱، باب ۶، حديث ۱)

۲ - عن النبي : تصافحوا فإن التصافح يذهب السخيمة. (بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۶۰، باب ۷، حديث ۱۴۹) و في لسان العرب «السخيمة» الحقد و الضغينة و الموجودة في النفس.

۳ - بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۲۸، باب ۱۰۰، حديث ۲۳.



کسی که دست خود را از دست رفیقش می‌کشد (مسلمانان)
بدانند وقتی که با یکدیگر مصافحه می‌کنند گناهانشان می‌ریزد
تا جایی که گناهی برای آنان نمی‌ماند.
حضرت امام صادق فرمود:

«یا اسحاق اما علمت ان المؤمنین اذا التقيا فتصافحاً انزل الله بينهما
مائة رحمة تسع و تسعون منها لاشدهما حبا لصاحبه واذا اعتنقا غمرتهم
الرحمة».(۱)

ای اسحاق آیا نمی‌دانی که مردان باایمان وقتی با یکدیگر
برخورد می‌کنند و مصافحه می‌نمایند پروردگار متعال صد
رحمت به آنها فرو می‌فرستد که نود و نه تای آن مخصوص کسی
است که به برادر دینی خود بیشتر علاقه‌مند است و این دو وقتی
با یکدیگر معانقه می‌کنند پروردگار مهربان آنان را در رحمت
خود فرو می‌برد.

پس اگر می‌خواهید همه شما را دوست بدانند همیشه این دستور را
بکار بندید و مردم را به این وسیله با خود مهربان سازید.

۱ - عن محمد بن سليمان عن اسحاق بن عمار قال لما كثر ما لي أجلس على بابي بوابا يرد عني
فقراء الشيعة فخرجت الى مكة في تلك السنة فدخلت على أبي عبد الله فسلمت عليه فرد علي
بوجه قاطب مزورا فقلت له جعلت فداك ما الذي غير لي حالي عندك قال الذي غيرك المؤمنين قلت
جعلت فداك والله اني لأعلم أنهم على دين الله ولكنني خشيت الشهرة على نفسي قال يا اسحاق اما
علمت ان المؤمنين اذا التقيا فتصافحاً انزل الله بينهما مائة رحمة تسع و تسعون منها لاشدهما حبا
لصاحبه واذا اعتنقا غمرتهم الرحمة. (مشكاة الانوار، صفحة ۱۰۳)



«۲۴»

ایجاد سرور در قلب یا یکی از بهترین عبادت

«ما عبد الله بشيء أحب إلى الله من ادخال السرور على المؤمن».^(۱)

امام باقر

روزی در مجلسی مردی را دیدم که اسرار داشت غم و اندوه را از دل مردم بردارد و آنها را مسرور کند. چند روزی با او معاشرت کردم تا ببینم که او

۱ - عن جابر عن أبي جعفر قال: تبسم الرجل في وجه أخيه حسنة و صرفه القذى عنه حسنة و ما عبد الله بشيء أحب إلى الله من ادخال السرور على المؤمن. (بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۸۸، باب ۲۰، حدیث ۱۵)



آیا این کارها را برای هوای نفس خود می‌کند یا آنکه منظور دیگری دارد باکمال خوشوقتی دیدم که او اگر مزاح و شوخی می‌کند منظورش خلاف هوای نفس خود بوده و تنها بخاطر ادخال سرور در قلب مؤمنین است که او این اعمال را انجام می‌دهد لذا به او گفتم: روایات فراوانی به ما دستور می‌دهد که باید مسلمانان دل دوستان خود را شاد نمایند و برای کسانی که به این عمل پرارزش اقدام می‌کنند اجر و ثواب زیادی نوید داده است.

مثلاً از روایات زیادی استفاده می‌شود که بهترین و محبوبترین اعمال در نزد خدا، خوشوقت ساختن مسلمانان است و در احادیث دیگری وعده ثواب فراوانی به مردمی که مردم را مسرور کنند داده‌اند و این عمل را یکی از بزرگترین وسایل محبوبیت می‌دانند.

حتی دیل کارنگی هم می‌گوید: پیغمبر اسلام فرموده: کار خوب این است که تبسمی از سرور در چهره دیگری ایجاد کنی.

بله دوستان، اسلام به این موضوع اهمیت بسیاری داده و برای کرداری که مردم را مسرور می‌کند ثواب زیادی وعده داده است افرادی که به این عمل اقدام می‌کنند نه تنها کار خوبی کرده و در آخرت به ثواب موعود می‌رسند بلکه زندگی خود را هم به خوشبختی و موفقیت گذرانده و مردم به آنها علاقه شدید پیدا می‌کنند همیشه به انتظار آنکه یک روز بشود با آنها همنشینی کنند که هم و غم از دلشان بیرون رود به سر می‌برند.

حضرت امام صادق فرمود:



«ایما مسلم لقی مسلما فسرّه سرّه الله عز وجل». (۱)

هر مسلمانی که برخورد با مسلمان دیگری بکند و او را

مسرور سازد خدا او را خشنود خواهد کرد.

و آن قدر روایات در مدح کسی که مردم را خشنود می‌سازد و از اذیت و ناراحت نمودن دیگران می‌گریزد فراوان است که اگر دانشمندان روانشناس تنها در همین جملاتی که از پیشوایان دین اسلام به ما مردم مسلمان رسیده است دقت می‌کردند به تمام رموز مردم‌داری آشنا می‌گردیدند.

دانشمند معروف آنتونیوس بشیر در کتاب «آئین خوشبختی» می‌نویسد: «به نظر من هیچ یک از عطایای زندگی به اهمیت تسکین آلام و ارواح پریشان و قلبهای نگران نمی‌رسد همانطور که قطره کوچکی از روغن، زنگ لولای در را پاک می‌کند اندکی لطف و محبت نیز از شدت وحشت حرارت قلبهای سوزان می‌کاهد».

استیفورد بروک می‌گوید: «کمترین پرتو آفتاب، کوچکترین قطره باران، ملایم‌ترین نسیم، بر طراوت و تازگی گل و گیاه می‌افزاید همینطور اندکی مهر و محبت، کمی خوشرفتاری و مردم‌داری، جهنم سوزان زندگی را به بهشت موعود تبدیل خواهد نمود».

استادی داشتم که خدا رحمتش کند به من می‌گفت: اگر بتوانی در هر روز لااقل پنج نفر را مسرور کنی و کسی را نرنجانی نام تو را می‌توان انسان گذاشت و من هر وقت به این دستور عمل می‌کردم توفیقات بسیاری

۱- بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۹۷، باب ۲۰، حدیث ۲۸.



نصیب می‌شد.

و لذا به عقیده من افرادی که در تمام قوانین اخلاقی و اجتماعی دست
به دامن اسلام زده‌اند و از دستورات این دین مقدس، برنامه زندگی خود را
تنظیم نموده‌اند به سعادت و موفقیت کامل نایل گردیده‌اند.





«۲۵»

اسرار دیگران را حفظ کنید

«یا اباذر المجالس بالامانة وافشاء سرّ اخیک خیانة»^(۱)

پیغمبر اسلام

روزی یکی از دوستان که در زندگی بسیار موفق است به من گفت: که یکی از اسرار زندگی من که مرا در همه کار موفق کرده عمل به این دستوری است که از مولا امیرالمؤمنین تعلیم گرفته‌ام.

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۹۰، باب ۴، حدیث ۳.

یعنی چندی قبل در کتابی که یکی از دانشمندان لبنان نوشته و مایل نیستم برای جهتی که در نظر دارم اسم آن کتاب را ببرم به جمله‌ای از کلمات حضرت علی بن ابیطالب پیشوای مسلمین برخوردی که بدون مبالغه در موضوع خود از این کلمه بهتر و حکمت آمیزتر یافت نمی‌شود و آن جمله این است که فرموده:

«لَا تَوَدَّعَ سِرَّكَ إِلَّا مُؤْمِناً وَفِيّاً»^(۱).

به امانت مگذار سِرّ خود را مگر نزد مرد با ایمانی که با وفا است.

من کاملاً این جمله را راهنمای خود قرار دادم و مرا به این مطلب که عرض می‌کنم هدایت کرد. اولاً اسرار انسان مانند امانت است که با جمله «لَا تَوَدَّع» به آن اشاره نموده است.

و ثانیاً نباید انسان اسرار خود را به غیر مرد با ایمان و خدا ترس بسپارد چون قطعاً اطمینانی به افراد بی‌ایمان نیست پلیس مخفی ایمان، آنان را جلوگیری نمی‌کند که اسرار انسان را در خلوت به دیگران نگویند. و ثالثاً آنکه باز هر مؤمنی هم نمی‌تواند اسرار دیگران را حفظ نماید حتماً باید آن مرد باایمان، استقامت در دوستی و محبت هم داشته باشد.

چه بسا افرادی که چند روزی با ایمانند و خود را دوست و آشنا کرده‌اند

۱ - عن امیر المؤمنین : لَا تَصْحَبِ الْإِعْقَالَ تَقِيًّا وَلَا تَعَاشِرِ الْإِعْمَالِمَا زَكِيًّا وَلَا تَوَدَّعَ سِرَّكَ إِلَّا مُؤْمِناً وَفِيّاً. (غررالحکم، صفحه ۴۲۴، حکمت ۹۷۴۲)



ولی بی وفائی آنها ایجاب می‌کند که یک روز از شما فاصله بگیرند و تمام اسرار تان را به دشمنانتان بگویند.

من به او گفتم بله همین طور است اسلام آنچه را که شما از این جمله کوتاه فهمیده‌اید در روایات دیگر برای مسلمانان نیز توضیح داده و مجلسی که در آن دوست شما از وضع زندگی خود سخن می‌گوید مانند یک امانت فرض کرده که نباید آن را انسان به دیگران واگذار کند.

پیغمبر اسلام فرمود:

«المجالس بالامانة و افشاؤك سرّ اخيك خيانة فاجتنب ذلك».^(۱)

آنچه دو دوست در مجلسی با یکدیگر از آن سخن می‌گویند امانت است و افشاء سرّ برادرت بوسیله تو خیانت است پس از آن دوری کن.

کشف سرّ، اتحاد و یگانگی را از میان برمی‌دارد محبت و دوستی را کم می‌کند موجب انزجار و تفرقه می‌گردد شاید شما تجربه کرده باشید که اگر کسی اسرار زندگی خود را به شما بگوید با خود می‌گویند که این مرد قطعاً مرا امین دانسته رفاقت و صداقت کاملی نسبت به من اظهار نموده است.

اسلام می‌گوید: «آیا خلاف وجدان نیست که در مقابل این حسن ظن فوق‌العاده‌ای که دوست شما اظهار می‌کند او را اذیت کنید و به دیگران

۱- اعلام الدین، صفحه ۲۰۱، باب وصیة النبی لأبی ذر.

اسرار او را بگوئید و به این وسیله دشمنان را بر او مسلط کرده نکات ضعف او را به آنان تذکر دهید و آبرویش را در خطر بیندازید؟! پس اگر می‌خواهید رفاقت و دوستی شما ادامه داشته باشد اسرار دوستان خود را حفظ کنید و رازهای افراد را بازگو ننمائید.





«۲۶»

نظافت و پاکیزگی از نظر اسلام

(۱) «النظافة من الایمان»

پیغمبر اسلام

بدون تردید یکی از وسایل جلب محبت دیگران تمیزی است شخص نظیف و تمیز را همه دوست می دارند دین مقدس اسلام هم نظافت و تمیزی را از ایمان می داند یعنی آنکه ایمان بخدا و دین مقدس اسلام دارد نظافت را رعایت می کند.

من شبی در مجلسی درباره موضوع بالا بحثی داشتم فردای آن شب وقتی بهمان مجلس رفتم دیدم صاحب خانه اطاق پذیرائی را بسیار تمیز و نظیف و مرتب کرده لذا یکی از اهل جلسه به من گفت شما در شب گذشته

۱ - قال رسول الله ﷺ تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ مِنَ النِّظَافَةِ وَالنِّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ مَعَ صَاحِبِهِ فِي الْجَنَّةِ.
(بحار الانوار، جلد ۵۹، صفحه ۲۹۱، باب ۸۹)



فرمودید نظافت و تمیزی را میهمان و میزبان در مجلس ضیافت باید رعایت کنند و طبق آن دستور، آقای «صاحب خانه» کاملاً به نظافت اطاق پرداخته‌اند و بنا به مثل معروف (که مادری به فرزندش گفت قربان چشمان بادامیت کردم آن کودک فوراً پاسخ داد که مادر بادام می‌خواهم) ما از دیدن منظره اطاق و سخنان شب گذشته شما درباره تمیزی، مایلیم در موضوع نظافت و تأثیر آن در ایجاد محبوبیت از نظر اسلام باز هم سخن بگوئید چون امروز در کتاب «آئین خوشبختی» نوشته آنتونیوس بشیر نویسنده روانشناس مصری تحت عنوان «در نظافت و سلامتی بدن بکوشید» دقت می‌کردم دیدم چند جمله درباره ایجاد سلامتی بدن سخن گفته ولی از تمیزی و پاکیزگی و تأثیر آن ابداً بحث نکرده است لذا از شما تقاضا دارم که در این باره قوانین اسلام را بیان کنید تا استفاده نمائیم.

من گفتم: دانشمندان اسلامی در موضوع نظافت و پاکیزگی کتب علیحده نوشته و به رموز و اسرار قوانین اسلام در این باره اشاره نموده‌اند که اگر بخواهم فقط یکی از آن نوشته‌ها را برای شما خلاصه کنم باید شب‌هایی را در خدمتتان بگذرانیم و متأسفانه وقتم بسیار کم است و دیگر نمی‌توانم بیشتر از این در خدمتتان باشم ولی چون نظافت هم بالاخره یکی از بزرگترین وسایل جلب دوستان است چند جمله‌ای درباره نظافت اسلامی سخن می‌گویم.

در مرحله اول دین مقدس اسلام اهمیت زیادی به بهداشت داده است و نیز مسلم است که بهداشت کامل جز با نظافت صورت نمی‌پذیرد سپس در همه روز چند مرتبه دستور شستشوی صورت و دستان تا جائی که معمولاً گردآلوده می‌گردد داده و در هر چند روزی شستن تمام بدن (غسل) را بر





مردم مسلمان مستحب کرده و با جمله «الحمام يوم و يوم لا...»^(۱) مردم مسلمان را به نظافت و ادار نموده است.

شستشوی دهان و دندان را با مسواک به قدری اصرار کرده که پیغمبر اسلام فرمود اگر پیروان من به مشقت نمی افتادند من مسواک کردن را بر آنان واجب می کردم.^(۲)

و نیز پیغمبر اسلام فرمود:

«النظافة من الايمان».^(۳)

پاکیزگی، جزئی از ایمان است.

شاعر در این باره می گوید:

باش پاکیزه زآنکه ناپاکی آفت صحت تن و جان است

آن شنیدم که سرور پاکان گفت پاکیزگی زایمان است

در اولین سوره‌ای که بر پیغمبر اسلام نازل می شود پروردگار جهان دستور نظافت لباسهای او را می دهد که «وَيَايَاكَ فَطَهِّرْ»^(۴) (و لباست را پاک کن) مسلمانان هم اگر لباسی برای خود تهیه می کنند باید همیشه ممارست به نظافت آن نمایند که پیغمبر اسلام فرمود:

«من اتخذ ثوباً فلينظفه».^(۵)

۱- و قال موسى بن جعفر الحمام يوم و يوم لا يكثر اللحم و ادمانه كل يوم يذيب شحم الكلبيين. (بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۷۸، باب ۳، حدیث ۲۱)

۲- ابن ابی جمهور الأحسائی فی درر اللالی، عن أبی أمامة قال: قال رسول الله : تسوّكوا فإنّ السّواک مطیبة للفم مرضاة للرّب ما جاءنی صاحبی جبرئیل الا أوصانی بالسّواک حتّی خشیت أن یفرضه علیّ و علی أمّتی ولولا أنّی أخاف أن أشقّ علی أمّتی لفرضته علیهم و أنّی لأستاک حتّی لقد خشیت أن أحفی أو أدرد. (مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۳۶۰، باب ۱، حدیث ۸۵۲-۵)

۳- قال رسول الله تخلّلوا فإنّه من النظافة و النظافة من الايمان و الايمان مع صاحبه فی الجنة. (بحار الانوار، جلد ۵۹، صفحه ۲۹۱، باب ۸۹)

۴- سورة مدثر، آیه ۴.

۵- الکافی، جلد ۶، صفحه ۴۴۱، باب اللباس...، حدیث ۳.



کسی که لباس برای خود انتخاب می‌کند باید آن را نظیف نگه دارد.

علی فرمود:

«غسل الثياب يذهب الهم والحزن»^(۱).

لباس شستن هم و غم را زایل می‌کند.

در اکل و شرب، صرف نظر از آنکه مفصلاً آداب زیادی برای آن بیان فرموده و در تمام آنها دستور نظافت را تأکید کرده است دستورات زیادی درباره شستشوی ظروف غذا داده و این عمل را سبب گشایش روزی دانسته است.

آشامیدن آب را از محل شکستگی ظرف، مکروه و پوشانیدن سر ظرف غذا و آب را مستحب می‌داند.

ازالۀ کثافات را از داخل خانه و رفت و روب آن را هر صبح و شام به مسلمانان دستور می‌دهد و حتی حاضر نمی‌شود که تار عنکبوت به در و دیوار خانه بماند چون که موجب تهی دستی می‌گردد و با جمله «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^(۲) مسلمانان را تشویق و ترغیب به نظافت و پاکیزگی می‌نماید.

بنابراین، اگر مایلید شما را خدا و مردم دوست بدارند نظافت را در همه اوقات مراعات کنید.

۱ - عن أبي بصير عن أبي عبد الله قال: قال أمير المؤمنين غسل الثياب يذهب الهم والحزن و هو طهور للصلاة و تسمير الثياب طهور لها و قد قال الله سبحانه و ثيابك فطهر أي فشمّر. (بحارالانوار، جلد ۶۴، صفحه ۲۷۸، باب ۱۴، حدیث ۴)

۲ - سورة بقره، آیه ۲۲۲.



«۲۷»

عفت یا بهترین وسیله بزرگی و شخصیت

«غنی النفس أغنی من البحر»^(۱)

امام صادق

من در مجلسی که در موضوع دوست‌یابی سخن می‌گفتم، از کتاب «طهارت الاعراق» ابن مسکویه نامی بردم و از آن کتاب برای جمعی چیزی نقل کردم که خیلی جالب بود شب بعد یکی از دوستان گفت: در شب گذشته که شما نامی از کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه به میان آوردید و جملات حکمت آمیزی از آن نقل فرمودید من در خود احساس علاقه‌ای نسبت به آن

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۰۵، باب ۴۹، حدیث ۱.

کتاب نمودم لذا امروز آن کتاب را بدست آوردم این جمله از آن کتاب مرا متوجه خود ساخت که می‌گوید:

«عفت و شجاعت مخصوص شخص حکیم است» من از صبح تا به حال در خصوص این دو صفت دقت کاملی می‌نمودم که اگر مربوط به مطالب مورد بحث ما است در مجلس عنوان کنم تا جنابعالی آن را از نظر اسلام بحث فرمائید بالاخره فکرم به این جا رسید که چون شخص شجاع و عقیف را مردم دوست می‌دارند و می‌توان این دو صفت را از وسایل محبوبیت شمرد خوب است از شما تقاضا کنم که امشب در این باره هم سخن بگوئید.

من گفتم: همینطور است یکی از وسایل محبوبیت، عفت و دیگری شجاعت است ولی ما برای آنکه این دو موضوع با یکدیگر مخلوط نشود هر یک را جداگانه بحث می‌کنیم.

دوستان، عفت به معنای نگاه داشتن است. شخص عقیف آنکسی است که خود را از شهوات نفسانی حفظ می‌کند و این عمل در اثر ایمان کامل انجام می‌گردد.

و اما آنچه ممکن است در مطلب مورد بحث ما دخیل باشد عفت از سؤال در امور مالی است. قرآن کتاب آسمانی مسلمین، مردم مستمند و فقیری که از روی عفت سؤال را ترک کرده و به گرسنگی صبر می‌کنند مدح نموده و آنان را ستوده است:

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ



آلنَّاسُ الْخَافَا» (۱)

آنها را افراد بی اطلاع ثروتمند تصوّر می کنند، امّا تو آنها را از چهره هایشان می شناسی آنها از مردم با اصرار چیزی سؤال نمی کنند.

دوستان، شاید برای شما زیاد اتفاق افتاده باشد که اگر فقیر و مستمندی از روی عفت به شما توجهی نکند شما بیشتر به او علاقه خواهید داشت و کمک زیادتری به او خواهید کرد اگر این علاقه را خوب بشکافید می بینید که فقط و فقط برای عفت او است با آنکه بی اعتنائی او باید شما را ناراحت کرده باشد ولی عفت نفس او به قدری محبوبیت ایجاد می کند که این ناراحتی به حساب نمی آید.

افراد عقیف اگر چه ممکن است دست تنگ و بی چیز باشند ولی همیشه به این وسیله در بین مردم به بزرگی و شخصیت زندگی کرده و استغناء ذاتی دارند.

پیغمبر اسلام فرمود:

«خیر الغنی غنی النفس» (۲).

بهترین بی نیازها استغناء نفس است.

و به قدری روایات در ترغیب مسلمین به عفت و یأس از مردم و استغناء از آنان شده که قطعاً افرادی که بخواهند در این موضوع تحقیق بیشتری بنمایند باید مدتی وقت خود را صرف مطالعه آن جملات

۱ - سورة بقره، آیه ۲۷۳.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۰۶، باب ۴۹، حدیث ۵.





پرمغز نمایند.

دوستان، اگر عزت و شخصیت و بزرگی را طالبید و اگر می‌خواهید
محبوب همه کس باشید عفت نفس داشته باشید و به آنچه در دست مردم
است طمع نداشته باشید.

«۲۸»

شجاع باشید تا نگرانی نداشته باشید

(۱) «اشجع الناس من غلب هواه»

امام علی

سپس گفتم: شجاعت هم یکی از بزرگترین وسایل خوشبختی بشر است
مرد شجاع آن کسی است که در شدائد ابداً از پا در نیاید و در مقابل

۱ - بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۶، باب ۴۶، حدیث ۵.

ناراحتیهای آن استقامت داشته باشد و یا هواهای نفسانی بر او غلبه نکند دشمنان به او و به دوستانش تجاوز ننمایند همیشه از حریم رفقای خود خائنین را دور کند البته می دانید که این چنین کسی را همه دوست می دارند و او را یک مرد بااهمیت می شمارند.

ابن مسکویه می گوید: «شجاعت ناشی از کمال قوه غضبیه و از فضیلت حس غضبانی تولید می گردد و ملکه شجاعت وقتی در نفس پدید می گردد و ظهور و بروز می نماید که قوه غضبیه منقاد قوه تمیز می گردد و از حکم عقل تخلف ننماید و به اشاره و صلاح دید عقل کند و به هر امر مشکل هولناکی که فعل آن جمیل و صبر بر آن نیکو باشد اقدام نماید».

دوستان، مرد شجاع دارای قوه قدرت نفس و پایداری می باشد و فقط این قدرت را در موقع لزوم بکار می بندد چنانچه رهبران ادیان و انبیاء عظام با آن همه صدمات و مواجه شدن با مشکلات ابداً ترس و عقب نشینی از خود نشان نمی دادند و برای خدا بر هر امر هولناکی اقدام می نمودند.

درآیدن می گوید: «اقبال طرفدار دلاوران است».

هنگامی که ناپلئون دستور برای اجراء یک نقشه جسارت آمیز داد یکی از افسران ستاد ارتش گفت: این کار محال است ناپلئون فریاد زد: «محال! کلمه محال فقط در قاموس ابلهان است».

ماردن، در کتاب «اسرار کامیابی» می گوید: «مرد شجاع سرمشق مردان



دلیر است نفوذ و تأثیر او چون مغناطیس است مردم حتی تا دم مرگ از او پیروی می‌کنند، مردانی که جرأت داشته‌اند جهان را تکان داده‌اند. اسکندر که در ۲۰ سالگی به تخت شاهی رسید جهان را قبل از سی و سه سالگی فتح کرده بود.»

ژول سزار، هنوز جوان بود که هشتصد شهر را تسخیر و سیصد ملت را مغلوب کرد و بر سه میلیون نفر چیره شد و ناطقی زبردست و بزرگترین سیاستمدار دنیا گردید.»

ما در بحث استقامت به گوشه‌ای از شجاعت پیشوایان دین و اهمیت استقامتی که ناشی از شجاعت است اشاره نمودیم و نیز یادآور شدیم که بزرگترین رمز پیشرفت مردان بزرگ استقامت بوده است و استقامت ممکن نیست در کسی ظاهر شود مگر آنکه قلبی شجاع و نترس داشته باشد مرد شجاع در مقابل همه مصائب و بلاها صبر می‌کند بلکه شجاعت همان شکیبائی، و دلاوری همان صبر است که حضرت امیرالمؤمنین علی فرمود:

«الصبر شجاعة»^(۱)

شکیبائی همان شجاعت است.

و به قدری که اسلام مسلمانان را به شجاعت و استقامت امر فرموده و وسیله می‌خواسته آنان را بر هواهای نفسانی مسلط نماید شاید نسبت به

۱ - عن نهج البلاغة عن امیرالمؤمنین العجز آفة و الصبر شجاعة. (بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۰، باب ۱۲۷، حدیث ۷)

هیچ چیز دیگر آن اندازه اصرار نکرده باشد.

پس اگر می خواهید نگرانی و ترس و کم صبری در شما خودنمایی نکند
به خود تلقین شجاعت کنید و آن را از مکتب اسلام بیاموزید.



«۲۹»

مشورت یا احترام از اندیشه دیگران

«من استبد برأيه هلك ومن شاور الرجال شاركها في عقولها»^(۱)

حضرت علی

دوستی داشتیم که بسیار علاقه‌مند بود که با دوستان و رفقاییش به پیک نیک و تفرج در خارج شهر برود و دوستان هم خیلی دوست داشتند که در همه حال با او باشند من یک روز با او به یکی از این مسافرتها رفتم تا ببینم او چه عملی انجام می‌دهد که مردم مسافرت با او را دوست دارند، در آن مسافرت متوجه شدم که او مهمترین کاری که در معاشرت با دوستان می‌کند

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۰۴، باب ۴۷، حدیث ۳۸.

این است که همه را در جریان می‌گذارد حتی از خردسال‌ترین افراد در همه چیز مشورت می‌کند آنجا من متوجه شدم که یکی از بزرگترین وسایل محبوبیت، مشورت از دیگران است این عمل نشانه احترام از اندیشه دوستان صمیمی است به این وسیله می‌توان از تجربیات افراد عاقل استفاده نمود، همانگونه که استبداد، از صفت تکبر و خودخواهی منشأ می‌گیرد، مشورت او از تواضع و فروتنی منشعب می‌شود آنچنان که خودرأیی موجب انزجار مردم است مشورت در کارها باعث علاقه و مودّت دیگران است.

علی فرمود:

«خاطر بنفسه من استغنی برأیه»^(۱)

کسی که خود را از مشورت دیگران بی‌نیاز می‌داند خود را به خطر افکنده است.

و پیغمبر اگر فرمود:

«مشاورة العاقل الناصح رشد»^(۲)

مشورت نمودن از مرد عاقل و ناصح موجب رشد و ترقی است.

و نیز پیغمبر اسلام فرمود:

«المستشير معان»^(۳)

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۹۸، باب ۴۸، حدیث ۱.
 ۲ - عن الحسن بن علی عن ابن عميرة عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله قال: قال رسول الله : مشاورة العاقل الناصح رشد و يمن و توفيق من الله فاذا أشار عليك الناصح العاقل فإياك و الخلاف فإن في ذلك العطب. (بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۰۲، باب ۴۸، حدیث ۲۷)
 ۳ - كنز العمال، جلد ۳، صفحه ۴۱۰، حدیث ۷۱۸۷.



مشورت

کسی که مشورت می‌کند به او کمک می‌شود.

شاعر در این باره گفته:

چو دانا بهر کار کن مشورت که از مشورت کس نبیند زیان
به پند پیمبر فرادار گوش که فرمود «المستشير معان»

و به قدری روایات در اهمیت مشورت و ترک استبداد از پیشوایان دین به ما مردم مسلمان رسیده است که هر مسلمانی را موظف می‌کند که در هیچ کار پراهمیتی بدون مشورت وارد نشود.

روزی این بحث را در مجمعی عنوان کردم و مفصل درباره آن سخن گفتم یکی از مستمعین که کتب اروپائیه را خوانده بود به من گفت: در تأیید فرمایشات جنابعالی با اجازه شما چند جمله از آنتونیوس بشیر نویسنده معروف در کتاب «آئین خوشبختی» راجع به این موضوع نقل می‌کنم.
من گفتم: خواهش می‌کنم بفرمائید.

او گفت: این دانشمند می‌گوید: «خود را با افکار و نظریات دیگران مأنوس و آشنا سازید اگر گفتاری موافق نظریه شما نبود و به نظر نامأنوس و غیر آشنا رسید فوراً آن را رد نکنید کمی تأمل داشته باشید حوصله به خرج دهید آن را دقیقاً بررسی نمائید آنوقت عقیده خود را اظهار نمائید این کمال بی‌سعادت است که انسان نتواند از معلمین و دوستان و همسایگان و آشنایان خود استفاده کند و حال آنکه اگر ما خودپسندی و خودپرستی و ناز و افاده را کنار بگذاریم بعضی وقتها می‌بینیم که اینها چه موجودات نازنینی هستند پس اگر در محفلی یا انجمنی حضور یافتید با کمال دقت و متانت به



سخنان دیگران گوش کنید چرا می‌خواهید همیشه افکار و نظریات دیگران را تحقیر یا تخطئه کرده و فقط عقاید خودتان را به مردم «دیکته» کنید شما وقتی علاقه به کسب اطلاع از نظرات دیگران نشان دهید چیزهایی می‌آموزید که در صورت عدم توجه و غرور و ادعای صرف یک از هزار آن را نمی‌توانید بدست آورید».

من گفتم: بله مشورت فواید زیادی دارد که می‌توان سه فایده آن را بیشتر مورد توجه قرار داد.

یک: بوسیله مشورت انسان می‌تواند دوستان فراوانی برای خود تهیه کند چون این عمل بزرگترین احترامی است که به افکار دوستان خود می‌گذارد و چنانکه قبلاً عرض شد غالب افراد حس اهمیت طلبی و بزرگی در آنها حکومت می‌کند و مشورت کننده به این وسیله به آنها می‌گوید: «من برای شما آن اهمیت را قائلم که در کارهای خود از شما امید راهنمایی دارم».

دو: انسان با این عمل از افکار دیگران و تجربیات آنان استفاده نموده و در مقاصد خود پیشرفت بیشتری خواهد کرد.

سه: مشورت بهترین وسیله تواضع و فروتنی است که حتی اگر کسی مبتلا به مرض نخوت و تکبر باشد می‌تواند به این وسیله خود را علاج کند.

آن مستمع که قبلاً هم مطلبی گفته بود دوباره به سخن آمد و گفت: فوایدی را که برای مشورت بیان فرمودید صحیح است ولی هیچ می‌دانید چه مفاسدی را هم در بردارد.

انسان وقتی از دیگران مشورت می‌کند باید برای جلب رضایت آنان



بگفته آنها ترتیب اثر بدهد و الا نتیجه بعکس خواهد بود و از طرفی هم بیشتر مردم لیاقت سؤال و مشورت را ندارند و چه بسیار افرادی که از بعضی مردم مشورت می‌کنند و آنها هم رأی خود را اظهار می‌نمایند ولی آن عقیده صددرد با عقل و مذهب مخالف است.

هنوز فراموش نکرده‌ام که برای خرید منزلی که بسیار رنگ‌آمیزی جالبی داشت از خانمم مشورت نمودم او اظهار کرد که این منزل را به هر قیمتی که شده باید بخری من پس از تحقیق کامل متوجه شدم که آن منزل ابداً به آن قیمتی که صاحبش می‌گوید ارزش ندارد ولی در عین حال نتوانستم از فرمان خانم سرپیچی کنم و به ضرر مالی زیادی دچار گردیدم.

من به او گفتم: آن مذهبی که دستور مشورت از دیگران را داده و در هر موضوع اجتماعی کاملاً به دقائق و رموز آن اشاره فرموده قطعاً بدانید که به فکر علاج این مفاسد هم بوده است و لذا مسلمانان را از مشورت با عده زیادی منع نموده که:

پیغمبر اسلام به علی بن ابیطالب فرمود: «یا علی هیچ‌گاه از مرد ترسو مشورت منما چون او این غریزه را در رأیش اعمال می‌کند و تو را از کار باز می‌دارد و دیگر از شخص بخیل هم مشورت مکن چون او تو را از نتیجه گرفتن در کار روی همین غریزه نگاه می‌دارد و نیز از مرد حریص هم مشورت مکن چون او بدی حرص را برای تو زیبا نشان می‌دهد» و در روایتی رسول اکرم فرمود: «مشورت از کسی که در رأی خود مستبد است منما».

مسلمانان حتماً باید با افراد عاقل و دانشمند مشورت کنند و البته نه

آنکه آنچه آنها بگویند باید کورکورانه پیروی نمود بلکه لازم است گفتار دیگران را راهنمای افکار خود قرار دهند و به سوی مقصد خود با عزمی راسخ و محکم حرکت نمایند.

پس دوستان، اگر می‌خواهید همه شما را دوست بدارند و از تجربیات دیگران استفاده کرده باشید همیشه در کارهایی که می‌خواهید انجام دهید با مردان عاقل و دانشمند مشورت کنید و به اندیشه آنان احترام گذارید.



«۳۰»

اصلاح ذات البين

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ».^(۱)

جز این نیست که مؤمنین برادرند، پس بین برادرانتان را اصلاح کنید.

سی امین وسیله بقای دوستی و مودت این است که اگر بین دو دوست کدورتی پیدا شد شما آن را اصلاح کنید حتی دروغ که

۱ - سورة حجرات، آیه ۱۰.

در همه جا کار زشتی است اگر برای این منظور انجام شود و مفسده دیگری نداشته باشد از نظر اسلام مانعی ندارد.

قرآن کتاب آسمانی اسلام مردم مسلمان را به این عمل پرارزش در چند آیه امر فرموده و آنان را وسیله اصلاح «بین الناس» به اتحاد و دوستی دائمی دعوت کرده است که فرموده:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ

يَبَيِّنُ النَّاسَ».^(۱)

در بسیاری از سخنان درگوشی آنها خیر و سودی نیست.

مگر کسی که امر بر کمک به دیگران یا امر به کار نیک یا اصلاح در میان مردم بکند.

حضرت امام صادق

فرمود:

«المصلح ليس بكاذب».^(۲)

مردی که سخن برای اصلاح بین دو کس به زبان جاری

می کند دروغگو محسوب نمی شود. (اگر چه در سخنانش هم

دروغ بگوید)

و در روایات زیادی هم تصریح به این معنی دارد.

اسلام اصلاح ذات البین را از نماز و روزه مستحبیه بیشتر اهمیت داده و

۱ - سورة نساء، آیه ۱۱۴.

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۴۶، باب ۱۰۱، حدیث ۱۰.





آنرا صدقهٔ زبان می‌داند.

امام صادق از مال خود پولی برای اصلاح بین مردم به دوستان خود می‌داد و آنان آن را در این راه مصرف می‌کردند.

حضرت علی در آن لحظات آخر حیاتش به دو نور دیدهٔ خود حسن و حسین و سایر فرزندان این موضوع را توصیه می‌فرمود.

اسلام با این عمل در اول پیدایشش توانست دو جمعیت بزرگ عرب «اوس و خزرج» را با یکدیگر مانند دو دوست صمیمی آشنا کند و برای پیشرفت اسلام از کمک آنان استفادهٔ کاملی بنماید و خود را محبوب القلوب آنها قرار دهد.

دوستان، شاید برای همهٔ شما اتفاق افتاده باشد که وقتی با دوست صمیمی خود در اثر دیدن یک عمل نادرست بنای نزاع و جدال را می‌گذارید و از یکدیگر جدا می‌شوید بناگاه متوجه می‌شوید که به ارزانی رفیق خود را فروخته‌اید و سخت از عمل خود پشیمان می‌گردید اگر در این بین کسی متوجه نزاع شما گردد و بیتتان را صلح دهد و صمیمیت دوباره‌ای برای شما ایجاد کند آیا به او علاقه پیدا نمی‌کنید؟ آیا عمل او را یکی از بزرگترین وسایل دوست‌یابی نمی‌شمارید؟

پس اگر می‌خواهید به بیست و نهمین آئین دوست‌یابی موفق



شوید اصلاح ذات البین را فراموش نکنید و به این وسیله در بین
دوستان اتحاد و یگانگی را ایجاد نمائید.



«۳۱»

شوخی و مزاح

«ما من مؤمن الا وفيه دعاية»^(۱)

امام صادق

بدون تردید یکی از وسایل محبوبیت شوخی و مزاح است ولی این عمل باید کاملاً تحت ضوابطی انجام شود زیرا گاهی نتیجه معکوس می‌دهد یعنی بعضی از اوقات بوسیله مزاح و شوخی بین دوستان تفرقه ایجاد می‌شود لذا وقتی که یکی از دوستان به من گفت: بعضی از دانشمندان اروپا شوخی و مزاح زیاد را یکی از عوامل خوشبختی بشر می‌دانند ولی به عقیده من افراد شوخ را مردم دوست نمی‌دارند چون غالباً شوخیها، توأم با تمسخر

۱ - عن الفضل بن أبي قرة الكوفي عن أبي عبد الله قال: ما من مؤمن الا وفيه دعاية قلت و ما الدعاية قال المزاح. (بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۶۰، باب ۱۰۶، حدیث ۱۳)

دیگران است و چون مردم هم حیثیت و اهمیت خود را زیاد دوست می‌دارند از اعمال افراد شوخ شدیداً منزجرند و به آنان علاقه‌ای پیدا نمی‌کنند روی این اصل اسلام هم شدیداً مردم مسلمان را از شوخی و مزاح منع فرموده است و عجیب این است که من از شما شنیدم که می‌گفتید شوخی و مزاح هم یکی از وسایل دوست یابی است.

من به او گفتم: شما در این بیاناتتان چند اشتباه فرمودید:

اولاً: همه دانشمندان اروپا و نویسندگان روز شوخی و مزاح زیاد را از عوامل خوشبختی بشر نمی‌دانند.

آنتونیوس بشیر نویسنده معروف در کتاب «آئین خوشبختی» (پس از آنکه می‌گوید از شوخی نگریزید و درباره این جمله شرح مفصلی می‌دهد) گفته: «البته افراط در شوخی نیز زیبنده نیست و نباید ایام را تنها صرف شوخی و بذله گوئی کرد» هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد» چه بسا که افراط در کار خوب به بدی و انحراف می‌گراید».

و هر کس از این نمونه افراد وارد این بحث شده‌اند مردم را شدیداً از مزاح زیاد جلوگیری کرده‌اند.

ثانیاً: همه شوخیها هم موجب انزجار افراد نمی‌گردد و بلکه مزاحی که به حیثیت کسی لطمه وارد نسازد و افراد را اذیت نکند مسلماً محبوبیت فوق‌العاده‌ای هم ایجاد می‌نماید چون به این وسیله انسان می‌تواند مردم را از نگرانی خارج کند و به آنان نشاط بیشتری ببخشد و بعلاوه این عمل خود بزرگترین نشانه خوش خلقی است.

و از طرفی، اسلام شوخی زیادی را که بحد افراط برسد منع فرموده ولی یکی از علائم ایمان مزاح و دعا به را دانسته است.

بنابراین پیشوایان دین اسلام هم تا حدی اهل مزاح بوده‌اند و گاهی



هم مزاح می کردند.

او گفت: من می دانم نظر شریفان به کدام عمل پیشوای دین اسلام است که می فرمائید آنان مزاح می کردند و آن قصه آمدن عجزه است نزد پیغمبر اکرم و فرموده آن حضرت که پیرزن وارد بهشت نمی شود که آن زن سخت متأثر شد تا آنکه گریه کرد سپس آن حضرت فرمود: مرادم این بود که وقتی افراد پیر می خواهند وارد بهشت شوند جوان می گردند و با همان فرتوتی در بهشت سکونت نمی کنند!

به عقیده من این عمل را اگر یک فرد عادی می کرد مورد مؤاخذه دانشمندان واقع می شد و عقلاً به او اعتراض می کردند و می گفتند تو با این شوخی یک پیرزنی را آزار کردی تا اشک از دیدگانش جاری شد خود را برای عذاب الهی مهیا کن پس چگونه می شود که پیغمبر بزرگ اسلام اینگونه این عجزه بی گناه را اذیت کند پس در خود روایت دلیل بر عدم صحت این قضیه وجود دارد.

من گفتم: عجله فرمودید من نمی خواستم این قضیه را نسبت به پیشوای بزرگ اسلام بدهم ولی شما اگر قدری در کتب تاریخ حالات پیشوایان دین اسلام دقت کنید قطعاً متوجه خواهید شد که من بدون تحقیق سخن نگفتم اگر هم پیغمبر اسلام از مزاح نهی فرموده به این عبارت بوده است که فرمود:

«كثرة المزاح تذهب بماء الوجه»^(۱).

شوخی زیاد آبرو را می برد.

۱ - عن ابن عامر عن عمه عن محمد بن سنان عن طلحة بن زيد عن الصادق عن آبائه قال: قال رسول الله: كثرة المزاح تذهب بماء الوجه وكثرة الضحك تمحو الايمان وكثرة الكذب تذهب بالبهاء. (بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۸، باب ۱۰۶، حدیث ۱)



و اگر روایاتی هم دارد که مزاح، هیبت و شخصیت را کم می‌کند وقتی با روایات استحباب مزاح می‌سنجیم متوجه می‌گردیم که همان حد افراط آن مراد است.

شما اگر رفیق شوخی داشته باشید که هر وقت غم و اندوه به شما رو می‌کند نزد او بروید و او با چند جمله شوخی شما را از نگرانی خاطر نجات ببخشد آیا شما او را دوست نمی‌دارید!

آیا مرد خوش مشربی که وقتی لب باز می‌کند مجلسی را شادمان می‌سازد همه از مجالست با او بهره‌مند نمی‌گردند؟

پس اگر می‌خواهید در قلوب مردم جائی باز کنید و همیشه هر کجا که می‌روید مردم از مقدم شما خرسند گردند مزاح را فراموش نکنید و بکوشید که بحد افراط آن نرسد تا آبروی خود و دیگران را به خطر نیندازید.





«۳۲»

مکاتبات یا رمز نگاهداری دوستان

«یستدل بکتاب الرجل علی عقله و موضع بصیرته»^(۱)

امام صادق

من در جلساتی که در ماه مبارک رمضان داشتم و در موضوع اتحاد و دوستی حرف می‌زدم به دوستان آن جلسات در آخرین شبی که آن مجالس پایان می‌پذیرفت گفتم: آخرین وسیله‌ای که امشب باید یادآور شوم و انسان برای دوست‌یابی و بقاء مودّت باید آن را بکار بندد نوشتن نامه است. انسان می‌تواند بوسیله نامه در تمام جهان برای خود دوستانی از بهترین جمعیت‌ها تهیه کند.

اگر یک فرد در اثر تنبلی نتواند خود را حاضر کند که برای رفقا و دوستان

۱ - عن أبي عبد الله يستدلّ بكتاب الرجل علی عقله و موضع بصیرته و برسوله علی فهمه و فطنته. (بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۵۰، باب ۱۰۲، حدیث ۷)

خود که به سفر رفته‌اند مرقومه‌ای ارسال دارد از بزرگترین رمز نگاهداری دوستان غفلت کرده است.

دین مقدس اسلام مردمان مسلمان را به این عمل پرازش سفارش فرموده و آن را به منزله تحفه و هدایایی که برای دوستان فرستاده می‌شود دانسته است.

امام صادق فرمود:

«التواصل بين الاخوان في الحضر التزاور وفي السفر التکاتب»^(۱).

پیوند دوستی بین برادران ایمانی در حضر، دید و بازدید است و در سفر، نوشتن نامه به یکدیگر است.

و جواب نامه را مانند جواب سلام واجب دانسته چنانکه امام صادق فرمود:

«ردّ جواب الكتاب واجب کوجوب رد السلام»^(۲).

پاسخ نامه واجب است مانند وجوب جواب سلام.

دوستان، اسلام حتی دستور رسم الخط و اینکه باید افراد مسلمان آنگونه نامه بنویسند که مورد سرزنش دیگران واقع نگردند داده است و در بعضی از روایات دیده می‌شود که انسان اگر می‌خواهد دوستی را باقی نگه دارد و نیمه ملاقاتی با رفقای خود بنماید باید برای آنان نامه ارسال دارد.

هنوز فراموش نمی‌کنم که دوستی داشتم بسیار با من صمیمی بود که هیچ‌گاه حاضر نمی‌شد برای مدت کوتاهی هم از من جدا شود و من هم کاملاً او را دوست می‌داشتم ولی در اثر یک مسافرت ده ماهه‌ای که من در چند

۱ - وسائل الشیعة، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۵، باب ۹۳، باب استحباب التکاتب فی السفر و...، حدیث ۱۵۸۶۵.

۲ - بحارالانوار، جلد ۸۱، صفحه ۲۷۳، باب ۱۷.





سال قبل نمودم و برای او نامه ننوشتم به کلی علاقه‌اش از بین رفت و سخنش هم این بود که اگر شما حقیقتاً مرا دوست می‌داشتید در سفر هم به یاد من بودید و بعکس در سال ۱۳۳۹ یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی تهران برای منظوری نامه‌ای به من نوشت و من هم که مدت‌ها بود در پی بهانه‌ای می‌گشتم که با او طرح دوستی و آشنایی بریزم فوراً جواب نامه‌اش را نوشته و کمال ارادت خود را اظهار کردم و آن نامه را پست کردم و برای او فرستادم پس آنکه یک ماه از این جریان گذشت و او دیگر نامه‌ای نداد من در تعقیب همان نامه اول نامه‌ای نوشتم که دوست عزیز آیا نامه من رسیده است یا نه و مفصلاً عرض دوستی و یگانگی خود را نمودم او در پاسخ نامه من با صمیمیت فوق‌العاده‌ای نوشت که نامه اول شما رسید و این نامه دومی که از علاقه و مودت شما منشأ گرفته بود هم بدستم آمد ولی اثری که در من گذارد این بود که تصمیم گرفتم هیچ‌گاه شما را فراموش نکنم و تا ممکن است بوسیله نامه از حال شما جویا باشم.

بالاخره با همین مکاتبات رفاقت و دوستی ما به آنجا منتهی شده که من دوستی بهتر از او ندارم و او هم رفیقی صمیمی‌تر از من برای خود نمی‌بیند با آنکه هنوز یکدیگر را ندیده‌ایم پس بی‌جهت نیست که اسلام این قدر تأکید به نامه نوشتن و پاسخ نامه را دادن فرموده و آن را یکی از وسایل محبوبیت دانسته است.

پس اگر می‌خواهید رفاقت و دوستی با همه افراد داشته باشید از نوشتن نامه غفلت نکنید.

این بود تعدادی از وسایل دوست‌یابی از نظر اسلام که ما در این کتاب توانستیم به آنها اشاره کنیم شما خواننده محترم اگر تعصب را به کناری گذارده و با دقت کامل آئین اسلام و قوانین آن را تنها در خصوص اتحاد و

دوستی با نوشتجات دانشمندان اروپا و مذاهب زنده جهان مقایسه فرمائید متوجه خواهید شد که اسلام کامل ترین برنامه معاشرت و دوستی را به مردم مسلمان تعلیم فرموده و به این وسیله می خواسته با تعاون حقیقی، افراد بشر به گرفتاریهای یکدیگر رسیدگی نمایند و اتحاد و دوستی را در بین جوامع اسلامی برقرار سازند.

پایان

«فهرست»

۱۳	سفری به لبنان و بیروت
۲۷	معاشرت با مردم یا عزلت
۴۳	مسلمانان باید از ملاقات با یکدیگر خرسند گردند
۵۵	صمیمانه به دیگران اظهار علاقه کنید تا شما را دوست بدارند
۶۱	در ملاقاتها لبانی متبسم داشته باشید
۶۹	نام دوستان را به خاطر بسپارید و آنان را با بهترین نام یاد کنید
۷۷	روش مناظره را از اسلام بیاموزید
۹۵	با مردم نیکو سخن بگوئید تا محبوب همه کس گردید
۱۲۵	مهربانی و خوش خلقی یا بزرگترین وسیله دوست‌یابی
۱۳۵	تواضع یا رمز عظمت و محبوبیت
۱۴۹	عدالت یا بهترین وسیله اتحاد و یگانگی
۱۶۳	استقامت یا نهمین رمز جلب دوستان

- ایمان و وظیفه شناسی یا بزرگترین وسیله محبویت ۱۸۹
- راستی و درستی یا رمز خوشبختی و دوستیابی ۲۱۳
- وفای به عهد یا دوازدهمین وسیله محبویت ۲۲۳
- عفو و اغماض و صبر و بردباری یا نشانه بزرگی و عظمت ۲۳۳
- هدیه یا وسیله ایجاد محبت و بقاء دوستی ۲۴۷
- جود و سخاوت یا راز ایجاد محبویت ۲۵۳
- دید و بازدید، مثبت محبت است ۲۷۳
- ضیافت یا واضح ترین وسیله محبویت ۲۷۷
- انفاق و احسان را از مکتب اسلام بیاموزید ۲۸۵
- نگاه و تأثیر آن ۳۲۵
- در فشارهای روزگار با مردم همدردی کنید ۳۲۹
- دست دادن و معانقه نمودن ۳۳۵
- ایجاد سرور در قلب یا یکی از بهترین عبادت ۳۳۹
- اسرار دیگران را حفظ کنید ۳۴۳
- نظافت و پاکیزگی از نظر اسلام ۳۴۷
- عفت یا بهترین وسیله بزرگی و شخصیت ۳۵۱
- شجاع باشید تا نگرانی نداشته باشید ۳۵۵
- مشورت یا احترام از اندیشه دیگران ۳۵۹
- اصلاح ذات البین ۳۶۵
- شوخی و مزاح ۳۶۹
- مکاتبات یا رمز نگاهداری دوستان ۳۷۳



بخشی از تألیفات
آیه الله سید حسن ابطحی

رسول اکرم ﷺ

امیر المؤمنین ؑ

انوار زهرا ؑ

امام مجتبیٰ ؑ

پرواز روح

مصلح آخر زمان

مصلح غیبی

ملاقات با امام زمان ﷺ

در محضر استاد (جلد اول و دوم)

عالم عجیب ارواح

شبهای مکه

عوامل پیشرفت

اتحاد و دوستی

راه خدا

پاسخ ما

دو مقاله

پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی

سیر الی الله

پاسخ به ۷۷ سؤال دینی

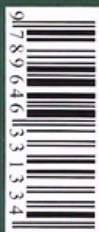
حل مشکلات دینی

سؤال شما پاسخ ما

توضیح آیات قرآن کریم

انوار صاحب زمان ﷺ

جواب مسائل دینی



شابک: ۹۶۴-۶۳۳۱-۳۳-۵

ISBN:964-6331-33-5